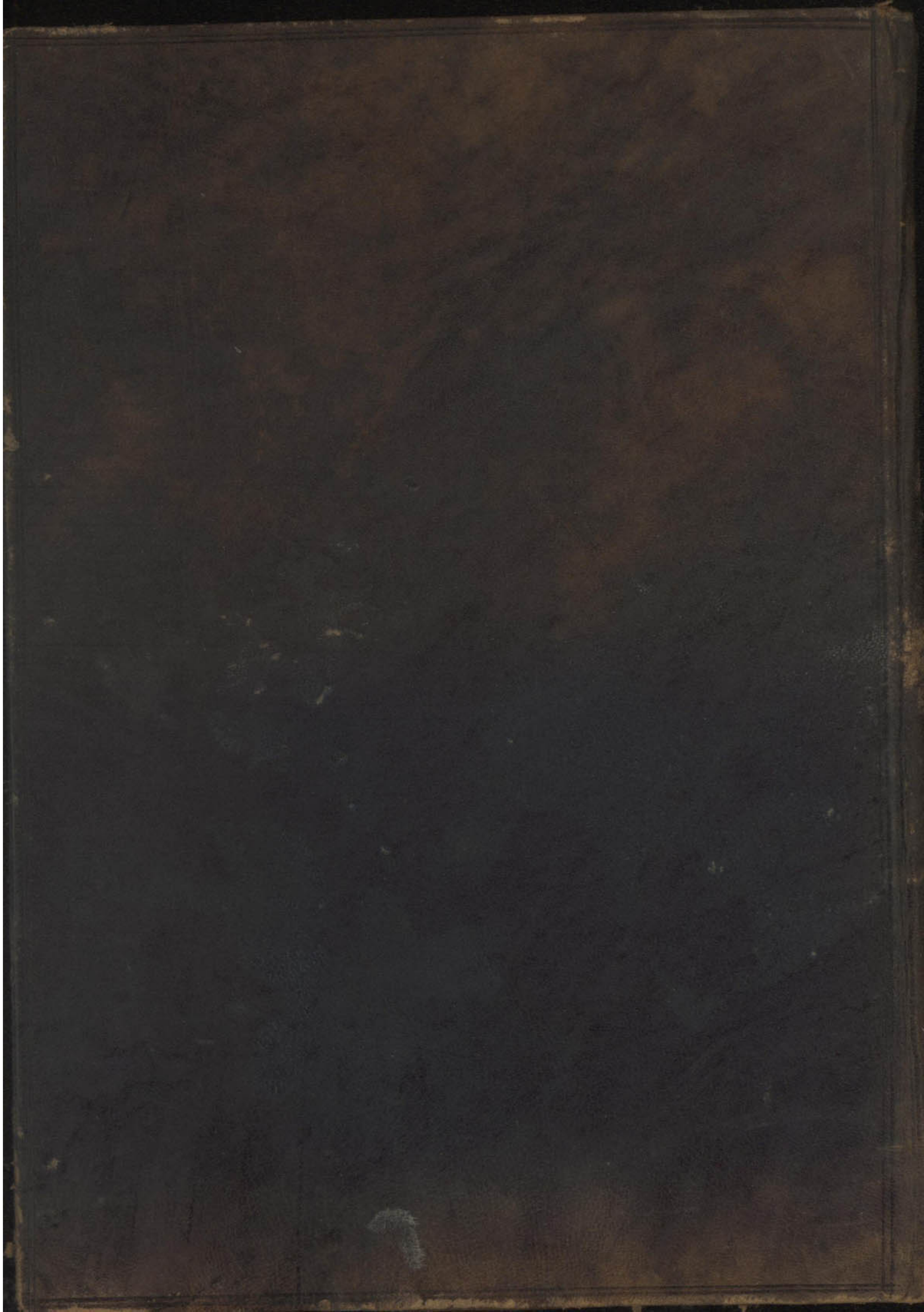


بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ذخیره خوارزمشاهی
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۶۰۸۱
شماره ثبت کتاب ۶۱۷۶۶
۸۱۴۳
۶۱۶۴
۱۷

۶۰۸۱



ودر خواب غرق شود چهارم بسیاری تری در تن چندانکه عصبها،
حس وحرکت نرم آهسته وست کند وگذرهای روح فرو گیرد وگوهر
روحرا غلیظ وتیره گرداند تا حرکت انبساط نتواند کرد وبدان سبب در سبات افتد
ودر خواب غرق شود وخواب مستی وخواب ناگواریدن طعام وگرانی ان
بر سر معده ازین نوع باشد واین هر دو بقی کردن زایل شود پنجم تبی که نوبت
آن سخت گردد وطبیعت با علت برآویزد وبدان مشغول شود ویا بسیاری
ماده اندر ماند وگرانبار گردد وروح نفسانی چنانچه بیشتر گفته آمد متابع
او شود ودست از کار فرمودن آلتها، حس وحرکت باز دارد ومردم بدان
سبب اندر خواب غرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد وبسبب
عفونت گرم شده ششم بسیاری خون که در تن بود هفتم بسیاری
بخارها بدکه از عضوی بدماغ برآید چون معده وشش وغیر آن هشتم
زخمی که بر سر آید ودماغ بدان سبب در زیر کاسه سر فشارده شود
یا زخمی بر عضله صدغ آید وعصب حس بدان سبب گرفته شود
وگذر روح بسته گردد نهم حب القرع وکرمها دیگر که در معده تولد
کند ومردم بدان سبب از غذا بهره تمام نیابند وبدل انچه تحلیل پذیرفته

باشد بدو باز نرسد وروح بدان سبب ضعیف گردد وبخارها بدکه از
ایشان به دماغ برآید دران یاری دهد وسبب خرخره که مردم در خواب
کنند رطوبتی باشد در حنجره وحلقوم وبرهم نشستن آن تا بدان سبب
دم زدن تا آواز بیرون آید وباید دانست که اندر خواست نخست
حس سمع وبصر بیکار شود واجب کند که سبب سبات اندر اجزای
پیشین دماغ باشد علاماتها معالجاته انجا که سبب سردی وتری
باشد نبض مردم موجی وعریضی باشد ورنگ وروی وچشم
وزبان سپید بود وپشت چشم آماسیده وعلامتهای سردی وتری
ظاهر باشد وتدبیرهای گذشته بران گواهی دهد وعلاج آن بعلاج
لیثرغس وبعلاج صداع سرد نزدیک است اما ترتیب
دادن چنان باید که نخست قی فرمایند بداروهای قوی پس
تن را بحب اصطمخیقون پاک کنند واگر حاجت آید حقنه تیز فرمایند واز
پس استفراغ وحقنه دماغ را بحب صبر وحب ایاره وحب قوقایا
پاک کنند واز مراعات معده وچیزی دادن که رطوبت را
ببرد واز قوت دادن آن غافل نباید بود ونطولها، تحلیل کننده

ونگاهداشتن

نگاهداشتن وغرغره کردن وعطسه آوردن واندامها، فروسوی
فرابستن ودر آب گرم نهادن ودماغ را بچیزها بوییدن قوت
دادن واز تدبیرها صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند وچنان کنند
وگویند که خشم آلود شود از بهر آنکه خشم حرارت غریزی را اندر تن بجنباند و
مزاج را باصلاح آرد صفت حب اصطمخیقون از قرابادین شاپور بن
سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد وافتیمون وغاریقون و
بسفایج ونمک هندی از هر یکی دو درم تربد سپید ده درم شحم حنظل وسقمونیا
از هر یکی دو درم مقل ازرق شش درم این همه را در آب انیسون بخته حل
کنند ودار وها را به سرشند وحب کنند هر یک چند بلبلی شربت
دو درم ونیم واین نسخه را نسخه گزیده میخوانند صفت حب صبر
بگیرند صبر سقوطری سه درم مصطکی یکدرم ونیم بسایند وبآب گرنب
بسرشند وحب کنند شربتی دو مثقال صفت حب حب ایارج
بگیرند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دانگی ونیم تربد نیم درم افتیمون
دو دانگ سقمونیا نیم دانگ مقل وکتیرا از هر یکی دانگی حب کنند
بآب گرفس چنانکه رسمست هر هفته دو درم ونیم بدهند صفت حقنه تیز

بگیرند تخم حنظل یکمشت بنفایج دو مشت پودنه دشتی یک دسته کوچک
افتیمون یک مشت همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا به یکی باز آید و
مقدار صد درم ازان آب بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه باوی بیامیزند
و حقنه کنند صفت حب قوقایا بگیرند ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم دو
دانگ سقمونیا دو دانگ و نیم تربد و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم حب کنند
چنانکه رسمست باب کرفس جوشانیده و صافی کرده این جمله
ده شربت باشد صفت ضمادی که بر معده نهند تا تولد بلغم باز دارد
بگیرد سک و رامک ولادن و عود خام از هر یکی سه درم گل سرخ
چهار درم مصطکی از هر یکی دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و باب
مرزنکوش یا باب تمام بسرشند و هر وقت که معده خالی باشد بر نهند
و باقی تدبیر مراعات معده از بابهای علاج معده طلب باید کردن
صفت غرغره که دماغ را از رطوبتها پاک گرداند بگیرند ایارج فیقرا و سعتر
و خردل و زوفا خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر از هر یکی جزوی
همه را بکوبند و ببیزند که عسل تر کنند و با نگبین بسرشند و حبها سازند
و نگاه دارند و بوقت حاجت اندکی اندر سکنگبین عسلی حل کنند با آن

آب کامه و بدان غرغره کنند و پلپل و کندش و جند بیدستر نرم
بکوبند و ببویانند تا عطسه آرد و لطول که اندر علاج لیثرغس یاد کرده
آمد بکار دارند و انجا که مزاج سرد ساده باشد بی رطوبت فراموشکاری
و نقصان بیشتر بود و علامت آن بود که سبات بدان گرانی نباشد
و از علامتها خونی و بلغمی چیزی ظاهر نبود علاج آن بوی مشک و مرزنگوش
و عود و جند بیدستر و تفاح اذخر و قسط و جوز السرو و نال و فرفیون و کهیل و
عاقرقرحا سازند و بر سر او نهند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع
بود و در غذا نانخواه و زیره و کرویا و سیر نگاه دارند و طعام او نخود آب و قلیه
خشک و شوربای گنجشک و مطبخه و مانند آن و علاج آنکه سبب بسیاری
خون بود اندر تن و علامتها خون ظاهر باشد فصد اکحل بود و قیفال و حجامت
ساق از پس فصد تا ماده را از دماغ فرو دارد و فصد صافن نافع بود
و تدبیرها گذشته که اندر علاج قرانیطس دموی یاد کرده آمد لیکن بسبب
بحسب مشاهده زیادت و نقصان می کنند و انجا که سبب سرمای بیرونی
باشد از علامتها اخلاط هیچ ظاهر نشود و رنگ او تیره بود یا بسبزی گراید و نبض
صلب و کشیده و متفاوت باشد علاج او به تریاق و مثرودیطوس

و دواء المسک و مانند آن کنند و روغن قسط با فرفیون و جند بیدستر
بر سر او نهادن و سداب و جند بیدستر و عاقرقرحا در ان پختن و بر سر او
ریختن و بوی مشک و جند بیدستر بغایت سود دارد و در طعام او حلتیت
با سیر با مغز جوز در افکندن و انجا که سبب خوردن داروی سرد باشد
چون افیون و تخم بنگ و تخم لفاح و جوز ماثل و کشنیز تر و اسغول بسیار
و علامتها که اندر کتاب سیوم یاد کرده آمد ظاهر باشد علاج آن بود
که اندران کتاب یاد کرده شود و انجا که سبب برآمدن بخاری بد باشد
که بآن عضو برآید سرگشتن که بتازی دوار گویند و آوازها که در گوش افتد
و خیالها و رنگها که در پیش چشم پدید آید چون مگسی و پشه و خطی سیاه یا سرخ
یا زرد و مانند آن از پیش بوده باشد علاج آن چنان بود که نخست
مشغول شوند چنانکه هر یک در جایگاه خویش یاد کرده آید و جانب
دماغ بضمادها و نطولها در قوت میدهند و باقی بخارها را فرو دارند و طریق
مالیدن پای و بستن و اندر آب گرم نهادن و حب شبیار دادن و انجا
که سبب ضعیفی روح باشد اسباب آن آنست که در پیش گفته
و بتدریج اندر سبات افتد علاج بماء اللحم و مثرودیطوس و مفرح و دواء المسک

باید کرد و اگر محرور باشد مثرودیطوس اندر شراب لیمو یا در شراب
انار باید داد و همسنگ مثرودیطوس طباشیر با او بسرشتن و اگر
مبرود مرطوب باشد باید که مثرودیطوس اندر ماء العسل یا اندر مسد
یا اندر شراب عنبی باید داد و ماء اللحم بیز با اندکی شراب باید داد و محرور
را ماء اللحم با گلاب و آب شبت باید داد و صندل بر گلاب و کافور بویانیدن
و انجا که سبب زخمی باشد و علاج او اندر مقالت دستکاری انجا که علاج
زخمها یاد کنیم ان شاء الله تعالی و انجا که سبب حب القرع بود و پس ازان علامتها
آن ظاهر بود باشد علاج آن علاج حب القرع بود و پاک کردن رودها
ازان پس دماغ را قوت دادن و بخارها باز گردانیدن و فرق میان سبات
و غشی آنست که نبض خداوند سبات قوی باشد و نبض تندرستان را ماند
و نبض خداوند غشی ضعیف بود و بقیاس با نبض سبات صلب باشد
و رنگ خداوند غشی رفته باشد و رنگ سباتی بر جای باشد و فرق میان
سبات و سکته آنست که خداوند سبات بجهد بیدار توان کرد و حرکت او
همچون حرکت خفته کان بود و خواس او اگر چه کند باشد آخر چیزی بر جای
بود و خداوند سکته را حس و حرکت بجملگی رفته باشد و بباید دانست

که هر کجا که در دماغ آفتی بود آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن
سخت زیان دارد باب ششم از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب
ششم اندر بیداری و ناطبیعی و بیخوابی بیداری حالتیست که روح نفسانی
اندران حال آلتها، حس و حرکت را کار فرماید تا مردم بقصد و اختیار خویشتن
حرکتها میکنند و از محسوسات خبری یابند و بیخوابی با فراط بیماری باشد
و اسباب بیخوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک دوم گرد آمدن
رطوبت سودا اندر دماغ سیوم غمها و تفکر چهارم درد سخت
پنجم امتلاء تن از اخلاط بد تا گوار بدن طعام ششم طعامها که از وی
باد تولد کند و بخار بر سر دهد تا مردم بدان سبب خوابهای شوریده بینند و در
خواب بترسد چون باقلی و عدس و غیر آن هفتم بخارها دخانی که سوزانی
باشد چون بخار تب که از تن بدماغ آید هشتم آماس سودایی
چون سرطان و مانند آن که در حوالی دماغ پدید آید نهم پیری و
سبب بیخوابی پیران یکی شوری رطوبت پیران دوم آنکه گوهر دماغ
پیران بقیاس با گوهر دماغ جوانان خشک باشد علامتها آنجا که
سبب گرمی و خشکی مزاج باشد اندر سر و چشم هیچ گرانی نبود و محسوسات

رود ادراک افتد و چشم و بینی و کام و زفان خشکی باشد و تشنگی غلبه
کند و اندر قعر چشم شوری همی ماند معالجات آسایش جویند و از حرکتها و
ریاضتها و تفکرها پرهیز دور و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی
شیرین بر سر نهند و هر شب وقت خواب کف پایها و ناف و مقعد و بینی
بدین روغنها چرب میکنند و قطره دو سه گرم بگوش اندر چکانند و لعاب اسبغول
و برگ خرفه کوفته و کدوی تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ خرفه و
کوک و اسفاناج خوردن سود دارد و گرمابه و آبزن معتدل بغایت نیک
بود و اگر کسی را پس از گرمابه خواب نبرد باید دانست که مزاج او
درست نیست یا خشکی سخت بر و غالبست یا اندر تن او خلطی بدست
و حرارت گرمابه آنرا می جنبانید و بخار بر سر میدهد تن از خلط پاک باید کرد و از تدبیر
صواب که مردم بیخواب را خواب آرد سماع خوش و آهسته و ایقاع
ثقیل چون پرده نهاوند و آواز آب روان و آواز حرکت درختان که پیوسته
باشد و هموار خواب آرد و اگر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرفه
پدید آید زود هلاک شود و آنجا که سبب خشکی ساده بود بی گرمی علامتهای
همین باشد که یاد کرده آمد لیکن تشنگی و سوزش نبود و علاج بران نزدیک

باشد لیکن برعایت تری آوردن باید کرد بچیزهای معتدل و آنجا که
سبب رطوبت شور بود چشم و بینی تر بود و هر گاه که بجنبد مغص آرد و
و اندر سر اندک مایه گرانی پیدا شود و هر گاه که اندر خواب رود زود بیدار
گردد و عادت و تدبیرهای گذشته و سال عمر بدان گواهی دهد علاج آن آنست
که از همه خوردنیها تلخ و شور و تیز پرهیز کند و طعام او ماهی خورد تازه بود
و مرغ فربه و شوربای بگوشت بره و کم نمک و استفراغ بحب شبیار کند و بایارج
فیقرا و شحم حنظل و بلیلۀ زرد ترکیب کنند صواب بود و آنجا که رطوبت بیشتر باشد
بعوض بلیلۀ زرد تربد کنند و گلشکر با سکنگبین عسلی بسرشند و بدهند موافق
بود و باید دانست که علاج بیخوابی پیران دشخوار باشد و نطولی که اندر وی
بابونه و کشک جو باشد نافع بود و هر شبانگاه این نطول بکار باید داشت
و روغن بابونه و روغن اقحوان به بینی بر کشند اندکی و اندر طعامها اندکی کوک
با تخم آن بکار برند و جالینوس میگوید من هر روز بهر خود قلیه ساختمی از کوک
و دارچینی در وی بکار داشتمی تا مضرت کوک باز داشتمی و از تدبیرهایی که
از بهر کسانی که اندر تن ایشان خلطی بد باشد خواب آرد و سودمند است
آنست که بقدر مایه تا اتمی ریاضت کنند و از پس ریاضت دور گرمابه روند و چون از

گرمابه
بیرون آید و آسوده شود طعام خورد و این داروها که گفتی بکار دارد اندر
خواب رود آنجا که سبب امتلا باشد مقدار سبک باید داشت از طعام
و اخلاط بد را لکم کردن و آنجا که طعامهای نفاخ باشد از آن پرهیز باید
کردن و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار داشتن و آنجا که سبب دردی
یا اندیشه یا بخار تب بود علاج آن منع سبب بود و دیاقوذا ساده بخار
تب از دماغ باز دارد و صدغ بر روغن خشخاش و روغن کوک چرب
کنند و نطولهای تری فزاینده بکار دارند و در خوردنیها تخم خشخاش و تخم
کوک در افکنند و هر چه در علاج صداع گرم یاد کرده آمد سودمند بود و آنجا
چیزهایی که درین باب آزموده است سلیخه است بکذر مشک اقیمون
و زعفران از هر یکی یک درم اندر روغن گل حل کنند و سر و بینی بدان
چرب کنند و اگر شبانگاه وقت خواب اطراف او به بندند و چراغ بنهند
و جمعی گرد او بنشینند و حدیث میکنند و پارسی میخوانند و سمرها میگویند و او
را رنجه دارند از بسیار گفتن و شنیدن و تکلف کردن تا سمرها را گوش دارد
بعد از آن اطراف بیکبار بگشادن و چراغ را بر دارند و سخن ها را یکبارگی
گسسته کنند و هیچ آواز ندهند بیکبار بر خیزند بدین تدبیر بخسبد و بخواب

خوشش بازرود **باب هفتم از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر شرح آبی که در کاسهٔ سر گرد آید** بسیار باشد که در اندرون کاسهٔ سر
بالای غشاء رطوبتی همچون آب گرد آید و علامت وی آنست که در سر
گرانی باشد و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز نتواند کرد یا بدشخواری
فراز تواند کرد و پیوسته چشم تر دارد و اشک میریزد و این را علاج نیست
و گاه باشد که این رطوبت بیرون کاسهٔ سر باشد و این بسیار افتد
و کودکان طفل را بیشتر افتد و علامت وی آنست که آن جا فرو نشسته تر
باشد و اندر زیر دست نرم نماید و هر گاه که رنگ پوست بگردد و آن جا برآمده
تر باشد و با انگشت باز گو شود و دردی و سوزشی باید بباید دانست
که آماسی است از مادهٔ دیگر **علاج** اگر ماده بسیار بود هر گاه که انگشت
بر نهند فرو نشیند و ماده باندرون بازمیشود بعلاج آن مشغول نشاید شد
و اگر ماده اندکی بود ضمادهای تحلیل کننده بر نهادن کفایت باشد اما
تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد و اگر کودک را
را اسهال افتد کشکاب از پست جو بریان کرده سازند و کودک را طباشیر
و تخم خرفه بریان کرده دهند و بنفشهٔ تازه بکوبند و بر سر او مینهند و دایه را

از کرمابه بازدارند

از گرمابه بازدارند و سپیدهٔ خایه و روغن گاو بهم برزنند و بر سر کودک مینهند
و آب کدوی تر و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب هم آنچه
حاضر بود بر سر کودک نهند سود دارد **جزو سیوم از گفتار نخستین از
کتاب ششم اندر ساختن بیماریهایی که سبب آن خلطی غلیظ بلغمی بود
و در تجاویف دماغ و این جزو چهار بابست باب اول اندر دوار یعنی
سرگشتن** دوار علتی است که مردم را چنان نماید که جهان گرد او میگردد
و سر و دماغ وی میگردد و بدین سبب نتواند برخاست و نتواند ایستاد
و اگر برخیزد بیفتد و گاه باشد که از صعبی دوار چشم را باز نتواند کرد و سدر
آنرا گویند که هر گاه که مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود و سر او بگردد و هم
باشد که بیفتد و سبب کلی هر دو را حرکت روح باصره است که اندر تجاویف
و گذرهای رگهای شریانهای دماغ بسببی از سببها بجنبد و بگردد و موج کند
و هر گاه که روح باصره اندر معدن خویش بگردد چنان نماید که جهان گرد
او غلید میگردد از بهر آنکه سبب نزدیک تر آنست که چیزهایی که برابر چشم
اوست از برابر او میگردد و این را بتازی تبدل محاذات گویند و هیچ
فرق نیست میان آنکه از برابر چیزی بگردد و میان آنکه چیزی از برابر چیزی

بگردد و حال همان باشد که چیزی از برابر چشم بگردد از بهر آنکه از هر دو حال
محاذات حاصل است و اسباب هر دو پنج نوع است **یکی** آنکه هر گاه که مردم
در چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگاه کند روح باصره از نظارهٔ آن بسبب
گردانی سر برد و آن هیأت مدتی در وی بماند و هر چند محسوس قوی باشد
و قوتهای بدنی ضعیفتر اثر محسوس اندر آلت قویتر باشد و بیشتر ماند **دوم**
ضعف بیماریست از بهر آنکه بیمار ضعیف بتکلف بسیار حرکت تواند
کرد و بسبب تکلف روح را رنج رسد و حرکت مضطرب کند و دوار
پدید آید **سوم** آنکه بخاری باشد که در تجاویف دماغ بگردد **چهارم** آنکه
ناگاه سوء المزاجی قوی پدید آید و بسبب قوت سوء المزاج ناگاه آن
حرکتی مضطرب اندر روح پدید آید و دوار تولد کند **پنجم** سببی بیرونی
باشد چون افتادنی و زخمی که بر سر آید   آنجا که سبب
زخمی و افتادنی باشد و آنجا که سبب نظارهٔ چیزها گردان باشد او را بعلاج
جستن حاجت نباید اما علاج آنچه زخمی و افتادنی باشد تسکین درد
مشغول باید بود اگر دردی باشد طبع را نرم باید داشت و قوت
اخلاط از دماغ بازداشتن و اخلاط را بجانب پای کشیدن چنانکه اندر بابهای

گذشته یاد کرده

گذشته یاد کرده آمد و آنچه از نظارهٔ چیزها گردان افتد علاج آن آسودن
و ساکن بودن است و آنجا که سبب بخاری و خلطی باشد اندر تجاویف
دماغ گرد آمده بود دوار دایم باشد اگر معده پر باشد و اگر تهی بود دوار بر حال
بود و پیش از آمدن دوار صداع و گرانی سر و طنین گوش بوده باشد و روشنایی
چشم تیره و همه حاستها کند بود و مزهٔ طعام نیک نیابد و اگر مادهٔ بخار
خلطی بلغمی باشد سر گران بود و خواب بسیار و نبض نرم و بطی و ضعیف
باشد و همه علامتهای بلغم ظاهر بود **معالجات** نخست دماغ را بحب
صبر و حب قوقایا و حب اصطمخیقون پاک باید کرد و معده را بطریق قی پاک
باید کرد و اگر مانعی نباشد قی بدین گونه باید کرد ترب بسیار بخورد با انگبین
چندانکه سیر شود و شبت بسیار در آب بجوشانند و بپالایند و مقدار صد درم
از آن آب با چهل درم انگبین بیامیزند و یک درم نمک در افکنند و نیم گرم باز
خورد و از پس قی کردن معده را قوت دهد باطریفل کوچک و گل انگبین
کهن با مصطکی و عود خام کوفته و بهم بسرشته و اگر هر بامداد بیست عدد
مویز منقی بخورد بغایت سود دارد و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر باید کرد
چندانکه تواند و سکنگبین عسلی موافق بود و غرغره کردن و عطسه آوردن و

واخلاط از سر بجانب پای آوردن و کشیدن چنانکه اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمد و طعام نخود آب و گوشت دراج و تذرو و کبک و گوشت [illegible]
ازبت یا روغن جوز بریان کرده با دارچینی و زیره و اندکی گشنیز خشک
پس اگر بدین تدبیرها زایل نشود با یارج فیقرا و ایارج روفس و مانند آن
استفراغ باید کرد و اگر ماده بخار صفرا باشد پیش چشم خیالها زرد بیند و سر
گرم بود و خواب کمتر باشد و هر چند گرمتر شود علاج قویتر بود علاج این [illegible]
را نخست قی باید کرد با آب گرم و سکنگبین و از پس قی انار ترش و شیرین با
آبی و امرود چینی و ریواج و شراب غوره و شراب سماق را خوردن و دماغ را
بحب بنفشه پاک کردن و حجامت پس سر و رگ پس گوش زدن موافق بود
و اگر دماغ ضعیف بود هر بامداد و شبانگاه سپیت چو گشنیز خشک هر دو
بریان کرده با شکر سوده بیامیزد و بروغن بنفشه چرب کنند و بخورد و اگر ماده
خونی بود و علامتها خونی ظاهر بود علاج آن بفصد قیفال و رگ پس گوش و حجامت
پس سر موافق بود و پس از فصد طبع را بمطبوخ هلیله زرد نرم باید کرد تا قوت
بخار از دماغ باز دارد و آنجا که بخار از معده بدماغ برآید طعام کم گوارد و
شهوت طعام کمتر باشد و فم معده خفقان کند و علامتهای امتلای

معده ضعف

معده و ضعف آن ظاهر بود و دوار گاهی بیشتر باشد و گاهی کمتر و با دوار
صداعی بود و در پیش سر میان کاسه سر علاج آن نخست قی باید کرد تا معده پاک
شود و از پس قی ایارج فیقرا بکار دارند و استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر قوت
ضعیف باشد نقیع صبر بکار دارند و روغن گل بر پیشانی و موضع صدغ طلا
کنند و چون روزی چند بگذرد اندکی روغن بابونه با روغن گل آمیخته بکار دارند
و با آخر روغن بابونه تنها بکار دارند و آنجا که سبب مشارکت رحم و مثانه باشد
احتباس طمث یا اختناق رحم پیش از دوار بوده باشد علاج آن اگر سبب احتباس
باشد تدبیر ادرار طمث باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن باید کرد و هر یک
اندر جای خویش یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و آنجا که بخار از دل یا از جگر یا از
سپرز برآید و گذر آن اندر رگها و شریانها باشد که اندر پس گوش است و اندر پس گردن
علامت وی آنست که رگهای گردن برخیزد و پر شود و شریانها ضربان کند
و اندر گردن و عصبها او دردی باشد علاج آن آنست نخست بباید
دانست تا ماده بخار کدام خلطست با استفراغ آن خلط مشغول باید بود
و اگر بر جگر برمی آید بعضوی که در افعال افتد و المی و آفتی که در حوالی آن باشد
بران گواهی دهد و اولی آن باشد که نگاه کنند تا آفت در کدام جانب است

اگر در جانب محدب جگر باشد استفراغ بادرار البول کنند و اگر در جانب
مقعر باشد استفراغ به مسهل کنند و اگر از دل برمی آید پس از استفراغ
شراب سیب و مفرحها بکار دارند و اگر از سپرز برمی آید رگ اسلیم زنند از دست
چپ و بر سر ضمادها تحلیل کننده برمی نهند فی الجمله هر عضوی را بعلاجها
که بدان عضو مخصوص است تدبیر کنند چنانکه هر یک در جایگاه خویش
یاد کرده آمد و آنجا که سبب سوء المزاج قوی باشد بعلاج آن مشغول شوند و
آنجا که سبب گرسنگی و تهی بودن معده بود بامداد پیش از آنکه آفتاب برآید
و پیش از آنکه حرارت گرسنگی بدماغ بر شود چند لقمه نان اندر رب غوره و
رب سیب و رب آبی مانند آن زنند و بخورند و شرابها چون شراب انار
و شراب سیب و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب ریواج همه موافق
بود اما دوار مهم خاصه هر از مقدم سکته باشد زود بتدارک آن مشغول باید
بود و تدبیرهای موافق چون کردن و معده را پاک داشتن و ایارج
حب شبیار خوردن و بسیار باشد که بعضی مردمان را از پس دوار صداعی
پدید آید و بدان دوار صداع زایل گردد و هیچ علاج دیگر حاجت نیاید
اما باید که تامل بلیغ کند باب دوم از جزو [illegible]

گفتار

گفتار نخستین از کتاب ششم اندر کابوس و علاج آن

کابوس علتی است که مردم در خواب پندارد که شخصی گران بر سینه او افتاده است
و او گران میشود و نفس او تنگ میشود و خواهد که بجنبد و آواز دهد نه آواز تواند
داد و نه تواند جنبید و بیم باشد که حرارت خبه شود و هر گاه که این حال بروی
بگذرد در حال بیدار شود و بسیاری مقدمه سه علت صعب باشد یکی صرع
دوم سکته سیوم دیگی که آنرا مانیا گویند و سبب این علت بخارها غلیظ
باشد که بدماغ برآید و دماغ را پر کند و مردم را فرو گیرد ماده آن بخار بلغم باشد
یا سودا یا خون غلیظ سوداوی و گاه بود که سرمای صعب بدماغ رسد خاصه
نزدیک وقت خواب دماغ را کثیف کند و فراهم فشارد و کابوس پدید
آید و بخار هر ماده اندر خواب رنگ آن ماده بماند چنانکه معلومست

معالجات اگر ماده خونی باشد نخست فصد باید کرد و پس با استفراغ
خلط غلیظ مشغول باید بود و بحب اسطمخیقون و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس
بدین صفت بود صفت حبی که مردم قوی را شاید بگیرند ایارج فیقرا
یکدرم خربق سیاه دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم افتیمون دو دانگ شحم حنظل
دانگی و نیم کتیرا دانگی باب کرفس حب کنند این یک شربت بود [illegible]

صعب بود روغنها گرم قابض و ضمادها که گفته اند بکار دارند که نافع

باب سیوم از جزو سیوم از گفتار نخستین از کتاب ششم

اندر صرع صرع علتی است که افعال آلتهای حس و حرکت

را بی نظام کند و اندامها مردم اندر حال صرع بر هیات طبیعی راست

نتواند ایستاد و سبب کلی اندرین علت سده ناتمام باشد که در منفذها

جزو پسین دماغ افتد و سبب آن سده تشنج کلی بر آید و اگر سده تمام بودی

حس و حرکت بجملگی باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلتهای

حس و حرکت را بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و سبب کفک

اندر دهان خداوند سکته دشخواری دم زدن بود و گرفتگی راه او باید دانست

که اسباب تشنج سه است یکی امتلا دوم خشکی سیوم بهم باز آمدن دماغ

و گریختن و ناپسند بدن عضو چیزی ناپسندیده که بدو رسد از بهر آنکه معلوم است

که تشنج خشک بیکبار نیفتد لیکن اندک اندک بدید آید پس معلوم شد که تشنج

صرع از خشکی نیست و آنجا که خشکی بدان حد رسد که دماغ بدان سبب تشنج کند

هر که زودتر از تشنج باشد و ازینجا معلوم شد که سبب تشنج صرع یا امتلا است

یا بهم باز آمدن دماغست بسبب گریختن از بخاری یا مادهٔ ناپسندیده که بدو

[illegible marginal note]

رسد همچنانکه معده طعام را ناپسند کند و خواهد که دفع کند و خویشتن را بدان

سبب فراهم گیرد فواق و تهوع کند و دماغ نیز هر گاه که چیزی ناپسندیده بدو رسد

خویشتن را فراز هم گیرد بدان سبب اندر عصبها چشم و روی و غیر آن حرکتها

مختلف بدید آید و تشنج کند و گروهی پنداشته اند که بی آنکه ماده اندر دماغ

حاصل شود صرع تواند بود و بسیاری از خداوندان این علت حکایت کرده اند

و خبر داده که در آغاز صرع ایشانرا آگاهی بوده است که چیزی چون بخاری

سرد از انگشت پای ایشان حرکت کرده است و ببالا بر آمده و چون

بنزدیک دل و دماغ رسیده صرع بدید آمده است و صرعی که سبب آن

کرم کدو دانه است و غیر آن هم ازین نوع باشد که حیوانی زهرناک چون کژدم

و زنبور و غیر آن زخم زنند بر عضوی و زهر بر عصب آن عضو اثر کند تا اثر

زهر بمشارکت عصب بدماغ رسد دماغ گریز جوید از آن و خویشتن فراهم

آرد تا اثر آن کمتر رسد و از نفرت دماغ و خویشتن را فراز هم آوردن او تشنج

بدید آید و صرع کند و گاه باشد که خون زنان پیش از وقت حیض بسته شود و آن

ماده اندر رگهای ایشان تباه گردد و بخار آن بدماغ بر آید همان حال افتد

که یاد کرده آمد و این نوع را که سبب آن بازگرفتن حیض باشد اختناق

رحم گویند و مردم را که خویشتن را یکبار از مباشرت باز دارد و منی اندر

موضع خویش گرد آید و تباه گردد و بخار آن بدل و دماغ بر آید همان حال

افتد و بسیار باشد که زنانرا اندر روزگار حمل صرع افتد و چون فارغ شود بگردد زایل شود

و گاه باشد که این زحمت از بادی غلیظ بود که اندر منفذ تنها باشد ازینجا معلوم

گردد که صرع علتی دماغی است و اگر چه بشرکت عضوی دیگر افتد و مبدا عضوی

دیگر باشد تا بخار و کیفیتی بد از آن عضو بدماغ بر سد صرع تولد نکند و دلیل بر آنکه آفت

صرع بجزو پسین دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت اندر حرکت

عضلها چشم و روی و اندر سمع و بصر بدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر

اجزا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل شدی و دم زدن

از حال طبیعی بگشتی و بقراط می گوید که بیشترین گوسفندان که ایشانرا صرع افتد اگر دماغ

ایشانرا نگاه کنند رطوبتی یابند گنده و صرع کودکان از بسیاری رطوبت باشد سعی

باید کرد تا رطوبت ایشان کمتر کنند و صرعی که در بیست و پنجسالگی بدید آید

دشخوار باشد و مشکل زایل گردد و باید دانست که هر گاه که صرع متواتر شود

و نوبتها آن صعب بر و دراز تر گردد و بکشد و بسیار بود که مصروع را مددی از

تب آید خاصه تب ربع و بسبب درازی مدت و حرارت تب مادهٔ صرع

پخته شود و تحلیل پذیرد و روفس میگوید که هر گاه که مصروع را بر سر و پیشانی

برص بدید آید نشان تحلیل مادهٔ صرع بود و بدان خلاص یابد

علامت مشترک که بر همه انواع صرع لازم شود نه است یکی آنکه زبان مصروع

زرد شود و رگها از زیر زبان سبز شود دوم آنکه هر وقت که دل تنگ شود و اندک

مایه خشم در روی بدید آید و سر او گران گردد سیوم آنکه سر گاه نوبت

صرع آید زبان گران شود چهارم آنکه خوابها شوریده بسیار بیند پنجم فراموشکاری

ششم بددلی و ترسیدن از هر چیزی و سر آوازی هفتم اندیشهای بد همچون

خداوند مالیخولیا هشتم ضجری و تنگدلی و بی صبری نهم از کارهای حقیر خشم

صعب آورند و چیزهایی که نباید که مردم از آن خشم گیرند پدید آید اما علامت

صرع دماغی آنست که سر گران باشد چاشتهای کنده و تیره و در حال بیداری

و هشیاری تمام عقل نبود و دوار و سپدر لازم باشد اگر چه معده خالی

بود و طبع اجابت بر عادت میکند این علامت هیچ کم نشود و علامتها

مشترک همه بر جا باشد و مادهٔ صرع بیشتر از بلغم غلیظ باشد یا از سودا

اما از صفرا کمتر بود و باد زیاده باشد که از خون ساده صرع تولد کند لکن

از خون سودایی و بلغمی بسیار بود و علاج خاصهٔ او آنست که نگاه کنند

اگر علامتها چون بیند رگ صافن بگشایند یا بر ساق حجامت کنند
وتن را بمطبوخ هلیله پاک کردانند واز شیرینی ولبنیات باز دارند وطعام از
ناردانگ وسماق وزرشک وغوره فرمایند وگوشت دراج وتذرو وتیهوج و
بزغاله وآهوبره ودر نان او گشنیز فرمایند کردن واگر در طعام او لختی گشنیز
تر کنند شاید وشراب سخت زیان دارد ونشستن بسیار در گرمابه وبر گذر
باد نشستن زیان دارد وسر پوشیده باید داشت تا سرما وگرما بافراط بدو
نرسد وحب غاریقون اندر صرع دماغی نافعست وبهترین ترکیبی است
صفت آن بگیرند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم شحم حنظل دو دانگ
خربق سیاه دانگی ونیم حب کنند چنانکه رسمست واین جمله یک شربت
اما علامتهای صرع معده آنست که نزدیک وقت صرع منش بشوریدن وقی کردن و
درد سر رنجه دارد وفم معده اختلاج کند خاصه اگر طعام از وقت خود باز پس
دارد واندر حال صرع دست وپای وهمه اندامها بلرزد ولرزیدنی صعب
وآواز بلند از وی برآید وباشد که جامه از بول ومنی وبراز ومذی پلید
شود وآلوده تر باشد صعبی رنج قوی تر ونوبت آن درازتر بود وهرچند معده
سبکتر وکمتر بود نوبت او کوته تر بود وناگواریدن طعام ونفخ وقراقر و

وآروغ ناخوش وضعف معده بدان گواهی دهد وگاه باشد که سبب
صرع معده تباه شدن اخلاط باشد نه بسیاری آن وعلامت وی آنست
که صرع وقت سبکی وتهی معده از بهر آنکه خلط تباه چون فم معده را خالی
یابد او را بگزد واندر وی اثر کند واگر خلط تباه صفرایی باشد از تشنگی و
حرارت وسوزش فم معده رنج باشد واگر سودایی باشد شهوت طعام
قوت باشد وتفکر ووسواس بیشتر وآروغ ترش باشد وهرگاه که خداوند
صرع معدی طعام بیشتر از مقدار معتدل خورد میان هر دو کتف
او درد خیزد وتا آنچه خورده باشد هضم نشود درد ساکن نگردد واگر پس از آنکه
طعام خورده هضم شده باشد یا چیزی زیاده خورده باشد وآنجا درد میکند سبب
آن خشکی طبع باشد وهرگاه که طبع نرم شود درد زایل گردد اما علامتهای
صرع مراقی بدین نزدیکست وعلاج خاصه او آنست که پیش از وقت نوبت
صرع یا اندر حال صرع پر مرغی را چرب کنند بروغن سوسن ودر حلق مصروع
فرو کنند وبجنبانند تا قی کند ومعده را بایارج فیقرا وشراب افسنتین پاک
کنند وبگل شکر ومصطکی وگوارشهای معتدل وشراب پودنه ومانند آن
قوت دهند واز تخمه وناگواریدن نگاه دارند وغذاهای زود گوار پسندیده دهند

وضمادهای قوت فزاینده بمعده او نهند صفت آن بگیرند سنبل الطیب
وگل سرخ و مصطکی و قشر کندر بسایند و بشراب انگوری یا باب
سیب یا باب آبی بسرشند وگرم کرده بمعده او نهند وآن را که سبب
صرع بخاری باشد که از همه تن بر آید رنگ پوست ورنگ روی
او و خشکی ولاغری پوست و فربهی و بسیار گوشتی و نبض و بول
و تدبیرهای حالها گذشته وحالی بران وبرماده آن گواهی دهند اما علاج
خاصه او آنست که نگاه کنند تا ماده علت چیست تن را از ان ماده
پاک کنند و معده و دماغ را قوت دهند و بخارها از دماغ باز دارند و
اگر ماده خونی باشد نخست از هر دو دست رگ قیفال بگشایند
بیکبار و باندازه قوت خون بیرون کنند خاصه در فصل بهار و از پس
آن بچند روز رگ زیر زفان زدن و بر قفا حجامت کردن تا ماده را
از دماغ باز گرداند خاصه اگر در دماغ ضعفی باشد و مزاج دماغ از ان
باز ندارد بسبب بیرون کردن خون سردی و تری تولد نکند
و انجا که فصد واجب آید فصد کنند و پس از فصد یکهفته آسایش
دهند و دیگر باره فصد کنند و یک هفته آسایش پس تدبیر اسهال

کنند واندر

کنند و اندر مسهل قطوریون و شحم حنظل و خربق سیاه بکار دارند و اگر حاجت
آید پس از انکه دارو خورده باشد رگ صافن زنند یا بر ساق حجامت
کنند و حجامت پس سر و میان دو کتف سود دارد و قوت دل را مراعات
میکنند و باز استفراغ میکنند تا تن پاک شود بعد از ان تدبیر غرغره و
عطسه آوردن کنند و اگر ماده بلغمی باشد پیش از روز نوبت قی فرمایند و باید دانست
که قی اندر همه انواع صرع نافع بود و در حال از ان راحت یابد مگر در صرع
دماغی که قی بسیار کردن زیان دارد و استفراغ بحب اصطمخیقون
و حب ایارج باید کردن صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا یکدرم
شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیمدرم قطوریون باریک دو دانگ ملح نفطی
دانگی مقل دو دانگ این حب هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر بزر
و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند نافع و نوعی از صرع هست که طبیبان
ام الصبیان گویند و بعضی گفته اند از طبیبان که ام الصبیان صرع صفرا است
و بدین سبب علاج بسردی و تری فرموده اند و آبزن و شیر زنان بر سر دوشیدن
سخت سودمند بود و اگر مصروع طفلی بود علاج دایه را باید فرمود تا شیر
او خنک شود یا بسیاری تابستان در خانه خنک رود باد بر سر دایه جو

هوا باید نشست در میان در خانه معتدل و بباید دانست که به هر
صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان باشد و اعتماد بر ~~اعتما~~ بر علامتها
ماده باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود و او را از جماع
پرهیز باید فرمود و کودک را نگاه داشتن تا ناگاه آوازی بلند چون
آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از سرما و گرما سخت
و ناگواریدن غذا نگاه باید داشت و سداب بویانیدن نافع باشد
و انرا که سبب صرع بخاری باشد که از جگر بر آید علاجهای احوال جگر
باید کرد و اگر علامت گرمی جگر ظاهر بود تدبیر تسکین حرارت باید کرد
و بگشادن سده مشغول باید بود و استفراغ به ماء الجبن فرمودن یا
بآب لبلاب و آب کسنی و فلوس خیار چنبر و خرما هندی و شیر خشت
دادن و رگ باسلیق باید زد و اگر علامتها بلغم و سردی جگر بود سده را
بماء الاصول باید گشاد و مزاج را بدل باید کرد چنانکه یاد کرده آمد و انرا که
سبب صرع بخاری باشد که از سپرز آید و علامتها و علاج آن اندر باب
علاج سپرز طلب باید کرد و انرا که سبب صرع بخاری باشد که از رحم بر آید
احتباس طمث و احتباس منی بران گواهی دهد و در زهار و بیغولها

ران و اندر پشت دردی و گرانی باشد خاصه علاج او آنست که تدبیر
گشادن حیض کنند چنانکه در علاج احتباس طمث یاد کرده آید و انرا
که سبب صرع بخاری بود که از اندامی دورتر برآید چون انگشت دست
و پای و مانند آن می برآید علامت وی آنست که خداوند علت
را خبر باشد که چیزی چون باد سرد اندران موضع حرکت میکند و بالا
برمی آید و علاج خاص او آنست که پیش از وقت نوبت برتر از آن موضع
بعصابه سخت ببندند تا وقت نوبت بگذرد و صرع یا سبکتر افتد یا نوبت
اندر گذرد و چون وقت نوبت اندر گذرد پای یا دست که بخار از وی برمیخیزد
اندر آب گرم نهند پس عصابه را بگشایند و آن موضع را بخرقه و دست
بمالند و تدبیر آن کنند که آن موضع را ریش کنند و شیشه برنهند و بمزند و
مدتی جراحت را تازه دارند تا خلط بسیار ازوی بپالاید صفت داروی که
ریش کند بگیرند پلپل و خردل و فرفیون هر سه را بکوبند و بعسل بلادر بسرشند
و بر ان موضع نهند تا ریش کند صفت داروی که زود ریش کند ذراریح و
کیکج و انار که باد افکند هر سه را با عسل بلادر بسرشند و برنهند و ببندند و انرا که
سبب صرع تیزی حس دماغ باشد علاج خاصه بشراب خشخاش

کنند وطعامهای لزج فرمایند چون سرپاچه و گوشت گوساله وماهی تازه
ودر طعام او تخم کوک و تخم خشخاش درافکنند و بباید دانست که با این
که یاد کرده آمد از علاج هر نوعی تدبیرهای دیگر هست که در همه انواع بدان
حاجتست و چیزهای دیگر هست که در همه انواع زیان دارد و از آن پرهیز
باید کرد اما آنچه بدان حاجتست دو نوعست یکی تدبیرهایست که در حال
صرع باید دوم تدبیرهاییست که علاج اوست اما آنچه در حال صرع باید
کرد یکی آنست که مصروعی که زبان می خاید هرگاه که او را صرع بدید آید
باید که گروهه دوخته باشند از کرباس نرم و پنبه درو نهاده در حال
آن گروهه را در دهان وی نهند تا دهان گشاده بماند و از خاییدن زبان
سلامت یابد دوم آنکه انجره و خرمیان را بسایند و بسکنگبین عسلی
بسرشند و در حلق او چکانند سیوم آنکه چیزهای گشاینده به اندرون
بینی او در مالند چون کندس و خربق سپید و شحم حنظل و عصاره قثاء الحمار
و بلبل و شونیز و زنجبیل و مرو فرفیون و جندبیدستر آنچه حاضر باشد
از این داروها بیامیزند و بکار دارند و عود قماری و انیسون بر آتش نهند تا دود آن در بینی او میدمد
تا دود میکنند و اگر بسایند و در بینی او دمند روا باشد و بوی سداب

اندر حال صرع

اندر حال صرع و بیرون از صرع سود دارد و اختیار چنین آنست
که تفسار ابگیرند و آرد جو و بسر که انگوری بسرشند و خمیر کنند و شمامه
سازند و در حال صرع و بیرون از صرع می بویانند و شلیثا با آب مرزنگوش
حل کنند و در بینی چکانند اسکندر میگوید اندر حال صرع اندامهای
مصروع را راست باید داشت و بر شکل طبیعی نگاه داشتن و چیزی
گرم بر سر او نهادن چون از زن امید وار باشد که زود علاج پذیرد
و اگر نه مشکل باشد و آنچه بیرون صرع باید کرد از تدبیر کلی او ریاضت
پیش از طعام برفق و پیش از آنکه مانده شود از ریاضت باز ایستد و هرگاه
که او استفراغ کرده باشد و اخلاط پاک گردانید اگر پیش از طعام ریاضتی
کند چندانکه مانده نشود صواب بود و مصروع را باید که اندر حال ریاضت
سر او ساکن باید و بهیچ حال جنبانیدن و آویخته داشتن نشاید و مالیدن
سینه و پشت و بجانب قدم فرود آمدن نافع بود و بتدریج باید مالیدن
و به خرقهای خشن اول بآهستگی آغاز کند و هر ساعت سخت تر میمالد
تا اندامها سرخ شود و پس از مالیدن کامی چند برود و تا باقی تحلیل
پذیرد و اگر زن سر را بشانه کند و گرم دارد یا داغ کند روا باشد و هر

[illegible]

بامداد شربتها که رطوبت را لطیف کند و معده را پاک کند مید مند چون
سکنگبین عنصلی و شراب افسنتین و سکنگبین بزوری که در وی سعتر و زوفا
و تخم بادیان و انیسون پخته باشند و معجون عاقر قرحا که پیشتر یاد کرده آمد و
گلشکر و مصطکی و گوارش عود و معجون نجاح آنچه حاضر باشد می باید داد و اگر فصل
زمستان باشد سکنگبین عنصلی و بزوری اندر آب گرم دهند و اگر تابستان باشد
اندر آب سرد دهند صفت سکنگبین عنصلی بگیرند پیاز عنصل که طبیبان آنرا
اسقیل گویند و پاره پاره کنند و اندر سرکه و آب پزند تا نیک پخته شود پس بدست
بمالند و بفشارند و از آن سرکه سکنگبین سازند و اگر از سرکه کنند که عنصل
در وی گرم پرورده باشند روا بود صفت معجونی که خداوند صرع
بلغمی را سود مند بود بگیرند سپالیوس سه مثقال حب الغار سه مثقال
ریوند مدحرج سه مثقال اصل قاوانیا دو مثقال جندبیدستر و اسقیل مشوی
از هر یکی یک مثقال به انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسمست هر بامداد یکدرم
یا دو درم با سکنگبین عنصلی بخورند و از هوای جنوبی بهوای خشک شمالی رفتن
صواب بود اما آنچه در همه انواع صرع زیان دارد اینست که یاد کرده آید
و این آنست که نگاه کردن در چیزهای متحرک و فرو نگریدن از جایهای دور و بلند

و در گرما

و در گرمابه و گذر باد مقام کردن و سرمای سخت و گرمای گرم و جماع
بسیار و اندر باران بسیار نگریدن و شرابهای کهن و نو و نبیذها و طعامها
سخت خوب و آوازهای قوی چون آواز بوق و رعد و نگاه کردن در
آفتاب و برف زیان دارد بغایت و همچنین غسل کردن باب گرم دماغ
راست کند و ماده را بجنباند و آب سرد اخلاط را بیفزاید و طعامها
سنگین و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب و تره و سیر و پیاز و باقلی
و عدس و جمله ترها زیان دارد جز بودنه و اگر اندکی شبت و سداب و پونه
اندر طعامها او ترید سود مند بود و اگر چغندر بپزند و با آب کامه و روغن
زیت آجالی سازند و پیش از طعام بخورند معده را و طبع را نرم کند و بدین
سبب سود دارد و همه چیزها تیز و تیز ناک چون پلپل و خردل زیان دارد
و اخلاط را بدماغ آرد و همه میوه‌ها تر و شیر همه جانوران و هر چه از شیر سازند
زیان دارد و دارچینی و انیسون و کرویا نافع بود و اخلاط را از دماغ فرود
آرد و ورکها بادر ار البول بیرون آرد و زود گوارد و بوست سوخته
و قیر و قطران و گوگرد و کندر مرد را زیان دارد و خفتن بروز سخت بد باشد
خاصه اگر بسیار خسپد و بر امتلا و بیخوابی با فراط زیان دارد از بهر آنکه

روح ضعیف شود و تحلیل پذیرد و دماغ از بخارها پر کند و اگر بارزد
بپش مصروع دود کنند صرع را بجنباند و موی و سروی بز نیز همین خاصیت
دارد و جگر بز کشن زبان دارد و صرع آرنده است و اگر گوشت بز بسیار
خورند زیان دارد و هم باشد که صرع تولد کند و اگر ناگاه چیزی شنود که از آن
غمگین شود یا از آن خبر بترسد یا از آن خبر خشمناک شود در علت صرع افتد
و اگر مصروع پوست بز بخود اندر کشد و اندر آب شود صرع را بجنباند و از این
جمله پرهیز باید کردن باب چهارم از جزو سیوم از گفتار نخستین
از کتاب ششم اندر سکته سکته علتی است که ناگاه افتد و بیکبار افتد
و بیکبار راه قوت حس و حرکت که از دماغ باندامها می آید بسته شود و همه
اندامها بیکار ماند و حاستها به جملگی ظاهر باطل گردد و از حرکتها جز حرکت
حجاب سینه هیچ حرکه نبود و سکوت یعنی خداوند این علت به پشت باز
افتاده بود و در روی او از بسیاری ماده بر گنده بود و برنگ تیرگی و سیاهی گراید
و گاه باشد که بسرخی گراید و عجب آنست که تا آنکه در سکته همه اندامها بیکار
ماند و هیچ عضو حرکت نکند عضلهای سینه اندر دم زدن متحرک شود
و سبب حرکت این عضلها اندر سکته و اندر ماندگی و شخوای دم زدن بر طبیعت

ومجاهدت

و مجاهدت قوت تا آنچه تواند بجای آورد و سبب کلی درین علت آنست
که بیکبار اندر دماغ سده افتد تمام و این چنان باشد که همه منفذها که قوت حس
و حرکت بدان از همه دماغ باندامها میرسد بیکبار بسته شود و سبب این
سده دو نوع است یکی امتلاء دماغ و امتلاء تجویفها و منفذها او از خلطی غلیظ
و لزج و سرد دوم فراهم گرفته شدن منفذها و تجویفهای دماغ بهم از این هرگاه
نوع یکی تولد کند مردم در سکته افتد و صعی و سهلی سکته باندازه سده باشد
و مثال این سده همچون ابریست که در پیش آفتاب آید و سایه بزمین افکند
و تابش آفتاب و منفعت او از زمین باز دارد همچنین سده که در منفذها
دماغ افتد راه فرو آمدن قوتها از دماغ باندامها بر می بندد و منفذ حس و حرکت
از اندامها باز دارد اما سبب سده دیگر که از هم فراهم آمدن تجویفها دماغ بود
هم دو است یکی آنکه بر سر زخمی افتد و المی صعب رسد تا دماغ و تجویفها و منفذ
او بدان سبب حرکت انقباض کند یعنی خویشتن را فراهم آرد و راه قوتها
بسته گردد دوم آنکه سرمای بافراط بدماغ رسد و همه اجزای دماغ بدان
سبب بهم باز آید و درهم نشیند و شیخ الرئیس رحمه الله این نوع سده که از سرما
تولد کند در قانون یاد کرده است و جالینوس میگوید سکته علتی است که بیکبار

وناگاه افتد و سبب او کاری تواند بود که یکبار افتد و سوء المزاج سرد یا گرم
اندک اندک باشد پس ممکن نیست که سبب سده سوء المزاج باشد
اگرچه سخن جالینوس که میگوید سوء المزاج اندک اندک بود راست است و بسیار
بود که سبب سکته علت خون بود که در همه رگها و شریانها پر شود و تجویفهاء دماغ
پر کند و ناگاه راه آمدن قوت حیوانی از دل سوی دماغ و راه فرو آمدن
قوت روح نفسانی از دماغ بهمه تن و اندامها بدان سبب بسته شود
و دم زدن باطل گردد و همه اندامها بدان سبب سرد شود و سکته پدید آید
بدین سبب است که هرگاه درین امتلای خونی باشد در حال فصد باید کرد
خاصه در فصل بهار و گروهی از طبیبان این را اختناق قلبی گویند هر کرا بسبب
تباهی خون بفصد بسیار حاجت آید هرگاه که فصد کند راحت یابد اما
اگر در فصد تاخیر کند زیان دارد و هم باشد که بدان سبب فالج یا سکته تولد
کند و بسیار باشد که شخصی را سکته افتد و هیچ نفس نتواند کشید و فرق نتوان
کرد که زنده است یا مرده و با این همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب
آنکه علاج پذیرد آنست که ماده سخت غلیظ نبود بدین سبب هر کرا این حال
پیدا شود بزودی دفن نشاید کرد و هفتاد و دو ساعت نگاه باید داشت

علامتها هرگاه که شخصی را گرانی و دوار و طنین گوش و کسلانی اندر حرکتها و خیرگی [چشم]
و اختلاج اندامها و برهم سودن دندانها اندر خواب و امتلاء در رگهای گردن پدید [آید]
و دست و پای او سرد شود و بول او زنگاری باشد و سیاهی گراید و رسوب [آن]
سحالی بود علت سکته بد و نزدیک بود و سرگرانا گاه درد سر پیدا شود پس اندر
سکته افتد و دم زدن او با خرخره بود و پیش از یک هفته هلاک شود و علامت صعبی
سکته و سهلی آن دشخواری و آسانی دم زدنست اما پدید آمدن کفک علامت
عاجزی قوت باشد و از آنکه علت صعب تر بود نه کفک آرد و نه خرخره کند
و نه دم تواند زد و اگر شربتی بحلق او فرو ریزند از بینی بیرون آید زود هلاک شود
و کفک اندر سکته برخلاف آن باشد دلالت کند که اندر صرع [افتم] از بهر آنکه کفک اندر [صرع]
نه آخر نوبت پدید آید که صرع گشاده خواهد شد و آنکه اندر صرع دم بآسانی زند و
بی نظام نگردد امید باشد که علاج پذیرد و سکته دموی علامتهای خون باشد چنانکه
معلومست و چشم سرخ بود و سکته بلغمی با علامتها بلغم بود و سر یک را که اختلاج بود
و بعد از آن در سکته افتد زود هلاک شود و بدین اختلاج اختلاج همه تن و همه اندامها [میخواهد]
نه اختلاج یک اندام و آنجا که شبهت افتد که خداوند علت در سکته [زنده] است یا مرده
پلک چشم او باز کردانند اگر مرده باشد حدقه ناپیدا بود و اگر اندر سکته است حدقه پیدا [بود]

معالجات انجا که سبب سکته غلبهٔ خون بود نخست نگاه باید
کرد اگر امیدوار باشد در حال فصد باید کرد و رگ قیفال باید گشاد و خون
بسیار بیرون باید کرد و اگر طبیب صواب بیند رگهاء گردن که آنرا
ودجان گویند باید گشاد پس بر ساق او حجامت کردن و اگر از پس آنکه فصد
و حجامت کرده باشد بازوهای او ببندند و رانها تا بقدم و اطراف او بمالند صواب
بود و سرکه و روغن گل بر سر او نهند پس تدبیر حقنهٔ معتدل کنند تا باقی ماده
را از دماغ فرود کشند و چون سکته گشاده شود بتدبیر لطیف مشغول باشند و بر گشکاب
تنک و جلاب اختصار کنند و به تدریج بگوشت تیهوج و دراج و تذرو و مرغ
خانگی رسانند و انجا که سبب بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود و علامتها هر دو
پیدا باشد نخست فصد باید کرد پس بتدریج حقنهٔ قوی و شیاف مشغول باید شد
و اندر شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل باید که باشد و
جهد باید کرد با پر مرغ بروغن چرب کرده و با ایارج فیقرا آلوده بحلق او فرو کنند
تا باشد که قی افتد و رطوبت براند و انجا که سبب بلغم غلیظ باشد امید کمتر بود
پس اگر طبیب امیدی بیند تدبیر استفراغ و گشودن سده و گرم کردن دماغ
کند بدین ترتیب نخست استفراغی کند بحقنهٔ تیز و اگر داند که طعامی غلیظ

خورده است

خورده است با بسیار جهد کرد تا دهان او بگشاید و بر مرغی چرب کنند و به
ایارج فیقرا آلوده کرده بحلق او فرو کنند تا قی افتد و اگر قی نیفتد قوة دارو که بدو
رسد و تهوعی که کند نافع بود و دماغ را گرم گرداند و اگر بروغنی که پر مرغ بدان چرب
کنند روغن سوسن باشد نافع تر بود پس همه مهرهای گردن و پشت او را بروغنی
گرم بمالند چون روغن فرفیون و روغن قسط و روغن اسفیل و مانند آن پس او
را گرم کنند بجرهایی که یاد کرده آمد پس سعوطی لطیف گزنده و گشاینده اندر
بینی او چکانند و سعوط چیزی را گویند که اندر بینی افگنند و اگر حاضر باشد یک شربت
تریاک بزرگ با مثرودیطوس اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او اندر فرو ریزند
و اگر تریاک حاضر نباشد معجون سنجرنیا و انقردیا و سلسا اندر ماء العسل روا باشد
و اگر سکبینج با حلتیت با جند بیدستر از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال
اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند ممکن باشد که مسهلی دهند هیچ مسهل
نافع تر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ در آب گوگرد نشاندن و گرمابهٔ
خشک نافع بود صفت **حقنه** تیز بگیرند شحم حنظل و قنطوریون باریک
و بادنجاد و شبت و سداب حلبه و انگدان از هر یکی یک مشت سکبینج دو درم
بوره هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم

داروها را در یک من آب بجوشانند تا بمقدار ده استار باز آید و بپالایند
و روغن و انگبین و بوره و سکبینج و زره سرکا و ترکیب کنند چنانکه رسمست صفة
حقنه دیگر بگیرند شحم حنظل بخور مریم قنطوریان باریک غرطینیا خربق سپید
از هر یکی یک مشت اندر یک من نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید و بپالایند
و ده استار از وی بستانند و حقنه کنند و اگر حقنه زود بیرون آید و رطوبتی نیارد
دیگر باره حقنه کنند تا رطوبت بسیار فرود آرد نافع بود صفة روغن
فرفیون که اندر مهرهای پشت و گردن مالند بگیرند سداب و بکوبند و بفشارند
و آب از وی بستانند یک من و روغن سوسن ده استار با این آب بیامیزند و
باتشی نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر
از هر یکی سه درم جاوشیر بازد و فرفیون از هر یکی یک مثقال همه را نیک بسایند
و چون روغن هنوز گرم باشد این داروها را سوده در وی افکنند و بمالند و اگر روغن
بلسان حاضر باشد سه درم با آن بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن ترب
اگرچه ضعیف است بدل آن کنند صفة روغن اسقیل بگیرند اسقیل تر چهار
اوقیه و روغن زیت یک من اسقیل را در روغن زیت بپزند چنانکه در وی
مالیده شود و اگر کسی خواهد که عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و فرفیون

ومشک اندر افکنند

ومشک در افکنند قوی‌تر باشد صفة سعوط بگیرند زهره کلنگ
و آب مرزنگوش یا با آب سداب بسایند و در بینی او چکانند و اگر جندبیدستر
سوده بماء العسل حل کنند و اندر چکانند نافع بود و جندبیدستر و بارزد
می بویانند محمد بن زکریا الرازی رحمه الله میگوید حلتیت را در سکته و فالج
والقوه سخت سودمند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست تن را گرم کند و تب آرد
و اخلاط را بگدازد و بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلی اندر شراب حل
کنند و بدهند و اصل اندرین علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگا بدارند
و تا نخست بحقنه وقی استفراغ نکنند نه سعوط و نه روغن و نه نطول هیچ
کار ندارند و از روغنها هرچه قوی‌تر هیچ بکار ندارند و از روغنها هرچه قوی‌تر است
باز پس دارند و نخست روغن سداب ساده و روغن منعه در وی حل کنند و
بکار دارند و اگر منفعت نیابد قوی‌تر بکار دارند و موم اندر روغن کنند تا اندران
موضع که باید بمالند و هرگاه که بهوش باز آید بیست و چهار روز همین تدبیر همیکنند
از نطول و سعوط و روغن فرفیون مالیدن و این چنانکه یاد کرده آمد سرفته
شربتی دهند یا حقنه کنند و طعام نخود آب دهند و شوربای گنجشک
و کبوتر بچه به نخود و شبت و دارچینی و سعتر و اگر انجیر خشک یا مویز منقی با آن بجو رند

موافق بود و از پس هشت و چهار روز روغن بید انجیر خورد با ماء الاصول و هر
هفته ایارج فیقرا خورد و ایارجهای بزرگ چون لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس
بکار دارند و دیگر علاج که کنند از معالجات فالج کردن نیکو بود جزو چهارم
از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر شناختن بیماریها که سبب آن گرد آمدن
رطوبت باشد اندر عصبها و این جزو هشت بابست باب نخستین
اندر اختلاج حرکتی است که اندر عضلها افتد بی اختیار و بی خواست
مردم و تولد این حرکت از بادی غلیظ باشد متحرک و دلیل بر آنکه این عارضه
از بادی بود آنست که زود بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بر آنکه غلیظ است آنست
که در مزاجهای سرد و از سببهای سردی فرابی تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل
بر آنکه در عضلات آنست که نرمست چون دماغ و هر چه سخت است چون
استخوان باد اندر وی باز داشته شود و هر چه میان این و آن باشد چون
گوشت و عصب ممکن است که باد اندر وی باز داشته شود و اسباب اختلاج
مزاج سرد باشد یا ماده سرد و تر و بسیار بود که اعراض نفسانی چون خشم و شادی
و غم سبب اختلاج گردد از بهر آنکه بسبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه
پیش از این یاد کرده آمد و حرکت روح و ماده را تحلیل کند و از حرکت روح بگـ[...]

و تحلیل ماده

و تحلیل ماده که باد تولد کند و اختلاج که در همه تن افتد مقدمه سکته یا مقدمه کزاز
باشد و اگر در عضلها شکم افتد و دایم گردد مقدمه مالیخولیا و مقدمه صرع بود و اگر در
عضلها روی افتد و دایم شود مقدمه لقوه بود و اگر در زیر پهلو افتد و دایم گردد مقدمه
آماس حجاب بود و باد غلیظ بادی باشد که اندر تجاویف اندامها بود و گیفیت
گرفته همچون هوا اگر در جایی بماند و مردم بدان نرسند و آنرا بجنبانند معالجات
نخست از مرجع ماده و سبب آنرا زیاد کنند پرهیز باید کرد چون آب یخ و طعامها
سرد و بادناک و شراب بافراط و مانند آن و آنموضع را بخرقه درشت بباید مالید
و روغن گرم چون روغن فرفیون طلا کردن و سر با مداد گلنارین با تخم بادیان داون
و تدبیر را لطیف کردن و غذا از نخود با شوربای گنجشک و کبوتر بچه و مانند آن ساختن
با سعوط از حبی و زیره و کرویا و آب دریا گرم کرده در مثانه گاو یا در خیری مانند آن
کنند و بر آنموضع نهند و نمک اندر آب تلخ بجای آب دریا باشد و استفراغ با ایارج
روفس نیک باشد و نافع است و محمد بن زکریا الرازی رحمة الله علیه میگوید که آن موضع
را به خرقه درشت بباید مالید تا سرخ شود پس روغن جوز طلا کردن و اگر اختلاج
دایم گردد بعلاجهای سبکتر که در معالجات لقوه یاد کرده آید بآن نوع علاج
باید کردن باب دوم از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب

ششم اندر لقوه لقوه علتی است که در عضلهای روی افتد و از آن جهت چشم و ابرو
و پوست پیشانی و لبها کوژ شود و از نهاد طبیعی بگردد و اسباب این علت
چهار است یکی تشنجی است که از رطوبت غلیظ تولد کند و آن چنان
باشد که عضلهایی که حرکت این اندامها بدان بود از رطوبتی غلیظ ممتلی
گردد و پهنای آن زیادت گردد و درازی کم و اندامها بدین سبب درکشیده
شود و از نهاد خویش بگردد دوم استرخای یکجانب روی باشد
و این چنان بود که عصبها، عضلهای آن بازیده گردد و اندامها او چون
فرو آویخته باشد لیکن لقوه تشنجی بیشتر بود و لقوه استرخا کمتر باشد و علاج هر دو
نوع یکی است لیکن بر طبیب واجب است که فرق کند و این از آن شناسد و جالینوس
میگوید درزیست که بر میان کام گذرد و جدایی هر نیمه از استخوانها و اندامها
روی بدان است و از اندرون دهان غشای تنک بدان پوشیده است و این درز
بدان غشا پیکدیگر پیوسته است هرگاه که این استرخا که یاد کرده شد پدید آید
خداوند علت دهان خویش تمام گشاید و طبیب انگشت بر زبان وی نهد یک
نیمه غشا را ببیند مسترخی شده و آویخته و رطوبتی باید اندر وی افتاده و رنگ آن
بگردیده و دیگر نیمه را بسلامت ببیند بر حال خویش معلوم گردد که لقوه استرخایی است

واگر عضله

واگر عضله صدغ و عضله روی و عضله پیشانی صلب و طرنجیده یابد و غشاها
دهان را بدان صفت معلوم بباید کرد که لقوه تشنجی است سیوم غلبه خشکی
و این در آخر بیماریهای گرم و تبهای محرقه و نزدیک افتد و از پس استفراغهای
بافراط نیز بسیار افتد و سبب آن نیست شدن رطوبت و سوختگی و بریان
شدن دماغ و نخاع و عصبها باشد چهارم منشر گشت گاهی لقوه
باشد و گاهی فالج و این چنان بود که خناقی افتد و سبب خناق آماس عضله
گردن باشد و ممکن گردد که عضله گردن اوتار عضلهای روی اندر کشد
و لقوه پدید آید از بهر آنکه بعضی از اوتار عضلها روی از جنبر گردن رسته است
و بعضی از سر استخوان سینه و بعضی از حرکت سینه چنانکه اندر تشریح عضلها
یاد کرده آمد و این دو نوع لقوه اندر لبها پدید آید و سبب آنکه بیشتر اندر لب
پدید آید و از تشریح معلوم گردد و آنچه سبب فالج باشد چنان بود که سبب
آماس عضله گردن منفذ عصبها فشارده شود و راه فرود آمدن قوت
حس و حرکت بسته گردد و دست خدر و مفلوج گردد از بهر آنکه عصب دست
از مهره گردن بیرون آمده است و گروهی گفته اند آن جانب که لقوه در وی
باشد دیگر جانب را بکشد بسوی خویش و بدین سبب آن جانب که بسلامت باشد

اثر بد نخواری تواند کرد بدین سببها که یاد کرده آمد اولی آن بود که صبر کنند تا ماده
که بموضع علت میل کرده است قرار گیرد و بجز بدان مشغول نباید بود که ماده مدد نیابد
و قوت بر جای نماند و تا چهل روز بگذرد حقنه بکار نباید داشت و بآفتاب هم نشاید و تدبیر
صواب اندر علاج لقوه آنست که چون چهار روز گذشت یکمثقال ایارج فیقرا بر شنبل
شبیار دهند و از پس یکهفته بحقنهٔ تیز استفراغ کنند صفت حقنهٔ تیز بگیرند شب
و بابونه و مرزنگوش و هزار اسعد و اکلیل الملک و تخم معصفر و تخم کتان و برگ چغندر.
و سبوس گندم و انجیر خشک و شحم حنظل و تخم بید انجیر قنطوریون باریک از هر یکی
یکمشت روغن زیت کهن یک اوقیه آب کامه یک اوقیه انگبین یک اوقیه تخم معصفر
و تخم بید انجیر نیم کوفته کنند و همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و محمد بن زکریا رحمه الله
میگوید و اندر قرابادین قدیم می آید که خداوند لقوه را در خانهٔ تاریک باید نشاند چنانکه
هیچ روشنایی نه بیند و روز و شب از خانه بیرون نرود تا باد بدو نجهد و هیچ حیوانی
و میوهٔ تر نخورد و هر بامداد ناشتا غرغره میکند چنانکه تا وقت نیم روز بسیار بار کرده باشد
و تا از غرغره فارغ نگردد طعام نخورد و هر هفت روز یک روز بامداد ناشتا در بینی او
از آن جشم که بر هم نمی تواند نهاد بیست و یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضرا
در چکانند بتفاریق و شش قطره در جانب دیگر چکانند پس بابونه و پودنهٔ دشتی

اندر آفتابه سر بسته بپزند و آب اندر طشتی کنند و سر بخار آن میدارند و گلیمی
در سر کشند تا عرق کند و صبر کنند تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق از وی
دور کنند و سر و روی وی بخرقهٔ درشت بمالند و بخار زند تا سرخ شود پس روغن
جوز یا روغن حبة الخضرا گرم کرده در سر و روی وی و صدغ و پس گردن او
مالند و یکساعت آسایش دهند نگذارند که باد بروی جهد و دیگر باره آب
آفتابه باز دارند همچنان گرم و سر بخار آن فرود آرد و همچنان بار نخست
همان روغن در مالند و هر ساعت همین کار میکنند چنانکه در یک شبانه روز
ده بار کرده شود و هر هفت روز یک روز حقنه کنند و هر که از پس یکماه بدین علاج
نیک نشود بباید دانست که علاج پذیر نیست بعلاج آن مشغول نباید شد در جمله
این علت را سر بخار طبیخ بابونه و داروها و روغنها که یاد کرده آمد داشتن خاصه
روغنی که در وی جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد مفیدست و روغن ناردین
اندرین علت مفید نبود از بهر آنکه قابض است و روغن غالیه و روغن بان مالیدن
و جانب علت را بسته داشتن بغایت سودمند بود و داروهایی که ترکیب سعوطها
از وی سازند انفع جندبیدستر فرفیون شحم حنظل عصارهٔ قثاء الحمار پلپل
زنجبیل عرطنیثا خربق سفید جبلاهنک مرزنگوش تقفیا نوشادر شونیز

بوره خردل عاقرقرحا میویزج سکبینج وج جاوشیر صفت سعوطی نافع بگیرند

جندبیدستر وشحم حنظل وپلپل سپید وکندس همه را بکوبند وباب مرزنگوش سرشته

وثیاف کنند وبوقت حاجت بکار دارند وزهره شبوط وزهره باشق وعصارهٔ

شهدانه وعصارهٔ مرزنگوش وعصارهٔ چغندر وسکبینج باب حل کرده با روغن

سوسن ومقدار فرفیون با شیر زنان سوده انچه حاضر باشد درچکانند ودو درم

آب مرزنگوش ودانگی سکبینج وروی سوده با بنذرم روغن زیت درچکانند در مدت

پنج روز زایل شود وهرگاه که این داروها الی بدماغ رسد وروغن شیر خشت تازه

وشیر تازه با اندکی شکر درمینی چکانند وبه شش سر منهند وخطمی لبرکه وسپیدهٔ خایهٔ مرغ

بهم زنند وبر سر سینه نهند ومحجمه برابر کردن نهادن وبیازدن تا خون بدیگر داروهای

گرم کنندهٔ تحلیل پذیرد وگرم کردن مهرهٔ گردن وعضلهای فک سودمند باشد

وهمچنین آورده اند که غسل کردن باب گرم که بنمک شور گشته بجای آب دریا باشد

واگر آب دریا میسر شود غسل کردن بران بهتر بود ولقوه که اندر جانب چپ افتد عسرتر

باشد وباقی علاج لقوه از معالجات تشنج بلغمی طلب باید کرد وغذای خداوند لقوه

نخوداب باید وبجای آب ماءالعسل وحوز بوا در دهان گیرد ووج وقرنفل می خاید

تم الله باب سیم از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر خدر

شدن اند

شدن اندامها خدر شدن لفظی تازی است ومعنی آن باطل شدن حس لمس باشد

از عضو وعوام هر اندامی که زنده باشد وحس آن او باطل شود گویند که خفته است

واین در اندامهایی افتد که الت حس وحرکت ونخست حس لمس آن اندام یا ناقص شود

یا باطل شود وحرکت نیز از طبع بگردد از بهر انکه چون منفذ قوت حس بسته شود ممکن گردد

که منفذ قوت حرکت نیز بسته شود وگاه باشد که سبب ضعف بود وحرکت از حال

خویش بگردد از بهر آنکه عصبها که آلت حس است دیگر است وآنچه آلت حرکت است

دیگر واسباب خدر منقسمست یکی آنکه مردم دارویی خورد که روح را غلیظ کند

چون افیون دوم آنکه از راه بیرون سرمای بافراط بعضوی رسد ومزاج او را تباه کند

سیوم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد نکرد چون کژدم یا هرگاه که زخم او بر عصب

حس وحرکت افتد حس او باطل شود وخاصیت ماهی رعاده همین باشد وازین نوع

این ماهی که گاه که او را بدست گیرد حس دست او باطل شود ومیگویند که اگر در دام

ماهی گیر افتد در حال دست ماهی گیر خدر گردد چنانکه دسته دام را نگاه نتواند

داشت چهارم خلطی غلیظ باشد اندر عضوی ودر بیشتر حالها بلغم بود تا خواب سود

کمتر بود وصفرا کمتر از سودا بود پنجم آنکه فشار رده یا پیچیده گردد چنانکه کسی برپای نشسته باشد

وچون خواهد که برخیزد پای او خفته باشد وآنچه مبدا عصبی گرفته شود بسبب

زخمی یا افتادنی هم این نوع باشد ششم آنکه جالینوس میگوید مزاج خداوند خدر

اگر خشک بود ودارویی گرم خورد خشکی زیادت گردد وبدان سبب در سر انگشتان

وی خدر پدید آید وبرتر همی آید وباندامهای دیگر بار دهد وآنچه در تبهای محرقه بسبب

تحلیل رطوبتهای اصلی وغلبهٔ خشکی در دست وپای پدید اید هم ازین نوع بود هفتم آنکه قوت

روح حیوانی ضعیف گردد وبدان سبب حس اطراف ناقص شود چنانکه در حال غشی

وحال مرگ افتد علامتها هرگاه که سبب خدر امتلا باشد وماده در دماغ بود حس وحرکت

همه تن باطل گردد وهمان وز هلاک شود وگاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر نخاع بود

نقصان حس وحرکت باندازه سبب در همه تن پدید آید یا در یک نیمه پیدا شود

وحس اندامها روی بسلامت بود وگاه بود که سبب اندر یک شاخ بود از عصبی که

از یک مهره بیرون آید از مهرها گردن یا از مهرها پشت وآفت در یک عضو که آن

عصب بدو پیوسته باشد پدید آید وهرگاه که سبب خدر خلطی بلغمی بود ولازم شود

باشد که بفالج باز گردد وبسیاری خدر مقدمهٔ فالج بود یا مقدمهٔ صرع یا مقدمهٔ

سکته یا مقدمهٔ تشنج وهرگاه که خدر اندر عضوی پدید اید وباستفراغ زایل نشود

واز پس آن نه دوار پدید آید هم باشد که بسکته باز گردد وگاه باشد که ذات الجنب

وذات الریه وسرسام سرد بخدر وخواب بسیار آید وکهار شود معالجات

آنجا که

آنجا که علامتهای خون ظاهرتر باشد فصد کنند ومبلغی خون تمام برد ازند وغذاهای خون

باز گیرند وآنجا که علامتهای بلغم ظاهرتر بود علاج او از جنس رعشه وفالج کنند وآنجا که علا

خشکی ظاهر بود تدبیر تری آوردن مشغول شوند چنانکه اندر علاج تب دق یاد کرده آمد

وآنجا که سبب اندر شاخی از شاخها عصب باشد بعلاج آن عضو مشغول گردند واز پرهیز

وتدبیرها موافق غافل نباشند وبعد از ان که استفراغ بواجب کرده شود داروهای گرم

کننده بر الموضع بکار دارند وروغن قسط وروغن فرفیون اندرین باب از جمله داروها

موافق است فی الجمله هرچه عصب را گرم کند درین باب نافعست واز علاج رعشه وفالج

طلب کنند تا نافع بود والله اعلم باب چهارم از جزو چهارم از گفتار نخستین از

کتاب ششم اندر رعشه رعشه لرزیدن اندامها باشد واین علتی است که در اندامها افتد

که آلت حرکتست واین چنان بود که هرگاه که مردم خواهد که دست خویش را بجنباند

وکاری فرماید حرکت دیگر بی اختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود ومنفعت حرکت

اختیاری ناقص گردد وهمچنین هرگاه که خواهد که از حرکتی فرو آرامد حرکتی نه باختیار

با سکون اختیاری آمیخته شود وسبب کلی درین علت سه نوعست یکی ضعیفی قوت محرکه

دوم ضعیفی آلت حرکت سیوم ضعیفی هر دو بیکجا اما آنچه از ضعف قوت افتد

دو گونه باشد یکی آنکه بیمار انرا از پس بیماری افتد وکسانی را که جماع بسیار کنند خاصه

ازپس انکه معده را از طعام سنکین کرده باشند دوم از هیبت پادشاهی یا از ترس کاری
عظیم یا فرو نکریدن از جایی بلند و رفتن بر سر دیوار یا از شادی بزرک یا از خشمی صعب
که دل مردم بطپد و اندامها بلرزد و آنچه از ضعف الت افتد سه کونه باشد یکی انکه عصبها
لختی سست شود چنانکه نه مفلوج شود و نه بر حال تندرستی بماند چنانکه از مستی متواتر
و از بسیار خوردن باب سرد و ست لرزیدن کیرد دوم انکه از امتلا ناکواریدن
طعام و ریاضت نا کردن اندر عصبی سده افتد و قوت درو بدشخواری تواند کرد
و آنجاکه ماده سخت غلیظ و لزج باشد سده محکم افتد و قوت هیچ کذر نیابد سیوم
انکه خشکی غلبه کند و عصب در فرمان برداری بکند چنانکه باید و آنچه از ضعف قوت
و ضعف الت افتد چنان باشد که سرما با فراط یافته باشد یا جوانی زن را کند کرد یا زحمی
و جراحتی رسد یا حرکتی سوزاننده اثر کند یا در اندرون خلطی سرد بغایت سردی یا
کرم بغایت کرمی کرد آید تا بدین سببها هم اندر قوت و هم اندر آلت ضعیفی تولد کند
و رعشه اندر دست بیشتر افتد تا اندر سر و کاه باشد که اندر اندامهای دیکر افتد و
اسباب انکه اندر دست بیشتر افتد سه است یکی انکه هرکاه که طبیعت ماده رعشه را
از سر دفع کند بعضوی نزدیکتر فرو ریزد دوم انکه طبیعت بتقدیر فرمان آفریدکار
تبارک و تعالی نخاع را حمایت کند و ماده از وی باز دارد و شاخ عصبی قوت ستبد

کا زنخاع

که از نخاع رستست و آن کلی نباشد سیوم انکه قوت محرکه اندامها فرودین را کا
فرماید قویتر از محرکه اندامهای برترین است از بهر انکه اندامهای فرودین سنکی تر است
و بارکش همه تن است و از بهر انکه محرکه از وی قویترست از هر سببی آفتی قبول نکند و
با سببها که ضعیفتر باشد باز کوشد و اکرچه اندر آلت او ضعفی افتد بفزونی قوت که انجاست
از کار فرو باید و رعشه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و رعشه پیران علاج پذیر نباشد
بد انکه اندر همه انواع رعشه کرسنکی و تشنکی و ریاضت
و استفراغ رطوبت سودمند بود جز اندر یکی نوع که سبب آن خشکی و فرمان
نکردن عصبها باشد و در آب دریا و آب معدن کوکرد و معدن زرنیخ و معدن قیر
و بوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و انچه از سر شراب خوردن بسیار
افتد صواب آنست که یکبار دست از شراب خوردن باز کشند و روغن یاسمین و روغن
سوسن و با اندکی سرکه بر سر می نهند و طعامهایی خورند که خون را غلیظ کند چون کرنب
و عدس و مانند آن و مغز خر کوش بریان کرده اندرین علت سودمند بود
و انچه از جهت لرزیدن سر آزموده اند یکدرم اسطوخودوس با یکدرم ایارج فیقرا
اندر ماء العسل بدهند موافق باشد و هر روزی یکدرم یا دو درم و نیم حب قوقایا
بدهند چون دراز شود چند بید ستر اندر ماء العسل بدهند و از آب سرد خوردن و

رک زدن بسیار این علت تولد کند و کم مضرت ترین آبها درین علت آب باران است
و باقی علاج رعشه از باب علاج فالج و لقوه باید جست و محمد بن زکریا میکوید که کروهی
که خداوند صرع را سر بلرزد و باید دانست که اندر دماغ او اماسی هست باب پنجم از

جزو چهارم از کتاب نخستین از کتاب ششم اندر فالج فالج مطلق

استرخا را کویند یعنی سست کشتن عضلها و اوتار آن و بیکار ماندن اندامی که حرکت او
بدان عضله بود و فالج لفظی تازی است و از انجا که معنی لغت عرب است فالج حالی باشد
که اندر یک نیمه چیزی بدید اید و بدان حال آن یک نیمه از یک نیمه دیکر جدا کرده
و نام این علت ازین معنی شکافته اند و سبب فالج سستی یک نیمه تن را
کویند از سر تا پای اما باید دانست که کاه بود که فالج از کردن اغاز کند و از فرود
کردن یک نیمه تن از در ازا مفلوج کردد و کاه باشد که همه تن مفلوج کردد و سر
و اندامهای روی بسلامت باشد و اکر فالج عام بود و اندامهای سر و روی
نیز مفلوج بود سکته باشد و کاه باشد که یکی انکشت بسلامت باشد و دیکر اندامها
بسلامت نباشد از ینجا باید که معلوم شود که معنی فالج نزدیک طبیبان سستی و
بیکاری اندامهاست و سبب کلی درین علت دو است یکی انکه قوت روح
حساسه و محرکه در عصبها و عضلها که آلت انست کذر نیابد بسبب سده که افتاده باشد

[خداوند ... وجع المفاصل ... فالج ... سودمند بود ... وضعف النفس]

دوم

دوم انکه اکرچه سده نباشد این هر دو قوت کذر همی یابد بعضی
اندامها فرمان برداری این هر دو قوت را نشاید و آنرا قبول نتواند کرد از
انکه مزاج او تباه شده است اما سبب سده نخست یکی انکه عضوی را
ببندد چنانکه مسام عصبها که راه فرود آمدن قوت حساسه است
بسته شود و آن عضو بدان سبب بیخبر کردد و آن سده عارضی باشد
هرکاه که این بند بکشاید سده زایل شود دوم انکه رطوبتی غلیظ
و لزج در عصبها افتد و منفذ قوتها بدان رطوبت بسته کردد سیوم
انکه در عضوی آماسی بدید اید و ماده اماس منفذهاء قوتها را بکیرد
چهارم انکه زخمی بر اصل عضوی افتد عصب بدان سبب فشارده
و کوفته شود و منفذ قوت بسته کردد پنجم انکه مهره از مهرهاء
کردن یا مهرهاء پشت از سوی راست یا چپ میل کند و از جای
بلغزد و عصب که از نخاع است و از و رسته است در میان دو
مهره فشارده شود و منفذ قوت حساسه بسته کردد و میلی
که مهره بسوی پیش یا پس کند منفذ قوت بسته شود و باید
دانست که بسیار باشد بسبب زخمی یا بسبب خشمی یا بسبب ترسی

واندوهی یا بسبب لذتی عظیم یا بسبب حرکتی قوی که ناگاه یا بی‌اختیار
افتد رطوبتی فزونی که در تن باشد باطراف فرود آید و عضوی مفلوج
گردد و اگر این فضله اندر بند و گشادی افتد و عصبها بسلامت بود
وجع المفاصل تولد کند و ممکنست که در علت فالج حس عضوی
مفلوج بسلامت باشد   بباید دانست که از انواع
فالج که سبب آن گسستن عصب باشد پوشیده‌تر بود خاصه اگر عصب
از اندرون تن بوده باشد و علامت وی آن باشد که عضو بیکبار سست
گردد و زخمی و افتادنی و مانند آن از پیش افتاده باشد و از هیچ علاج
سودمند نبود و آنچه علاج پذیرترست از انواع فالج آنست که
سبب آن اماسی گرم بود و کشیدن عصبها و درد و تب بدان
گواه بود که سبب اماس است و آنچه سبب آن اماس صلب باشد
بحس لمس توان دانست و پیش ازین دردی بوده باشد و آنچه سبب
آن اماسی نرم بود دشخوار توان دانست لیکن بهیچ نوع از تنی نرم
و از خدر و درد آهسته خالی نباشد و تدبیرهایی که از پیش رفته
بود بران گواهی دهد و باید دانست که صفت لازم علت

فالج را

فالج را آنست که هرگاه که خداوند علت را خواهند که عضو مفلوج را بجنباند بدان
ماند که در آن عضو مانعی هست که از حرکت باز دارد و هرگاه که سبب فالج غلیظی عصب
یا غلبه خشکی باشد حرکت انبساط و انقباض به دشخواری تواند کرد و اندامها نرم باشد چنانچه
در فالج راستینی باشد و آنچه فالج دموی باشد امتلاء رگها و نبض و رنگ چشم و روی بدان
گواهی دهد و آنچه از پس قولنج و صرع و سکته و از پس بحارها بسیار من افتد عارضی گذشته بدان گواهی
دهد و هرگاه که سبب فالج سوء المزاج سرد و ساده بود نشان وی آنست که علت بتدریج
افتد و حس و لمس و راحت یافتن از دارو هایی که عصب را گرم کند بران گواهی دهد و
پیشینگان چنین گفته اند که هرگاه که بول کودکان طفل سبز گردد نشان آن باشد که تشنج
خواهد افتاد و ما فالج و نبض مفلوج ضعیف و بطی و متفاوت و آنجا که قوت کمتر باشد ضعیف
و متواتر باشد و اندر میان فترتها بی نظام همی افتد و بول در ابتدا وقتها سپید بود و ممکن است که
سرخ باشد و اسباب آن پنج است یکی ضعیفی جگر از قسمت کردن خون و بهره هر عضوی را در خور
او دادن دوم ضعیفی رگها که از گرده بجگر پیوسته است از بهر جدا کردن آب از خون و بحاجت
گرده رسانیدن سوم ضعیفی گرده از برداشتن نصیب خویش از آن قدر خون که با آب
بدو رسد چهارم درد عصب پنجم آماس و بباید دانست که بسیار باشد که یک نیمه این مفلوج
چون آتش همی سوزد و یک نیمه چون یخ باشد و نبض هر دستی مخالف دیگر باشد بود

چنانکه از مزاج کنند و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد یعنی از رنگ تندرستی گوشه‌تر و
لاغرتر نشود نشان نومیدی و علاج ناپذیرفتن باشد   صواب در علاج این علت
آنست که اندر ابتدا بهیچ علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز بگذرد و اگر علت
سخت قوی باشد چهارده روز از علاجها قوی که در ابتدا نشاید کرد حقنه‌ها تیز نبود و شربتها
لطیف کننده و بزاننده باید داد چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و چون زوفا
خشک با سکنجبین عنصلی و مثرودیطوس اندر آب بادیان باید داد و مسهل هم سبک
باید داد چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و اندکی غاریقون و غذا هم لطیف باید چون اندکی
نان با ماء العسل یا طبیخ خندروس با ماء العسل و اگر قوت ضعیف باشد گنجشک
بریان کرده یا دراج یا طیهوج یا تذرو یا مرغ سبک اندام هم بریان کرده دهند
و اندکی باید خورد و از پس گرسنگی صادق و صبر کردن بر تشنگی بغایت سود دارد و
بجای آب ماء العسل خورد و بباید دانست که خداوند این علت را آب بهتر از شراب
باشد از بهر آنکه شراب ماده را بعصبها فرود آرد و نیز شراب اندر معده او ترش گردد
و سرکه شود و سرکه تیز ترش ضررست عصبها را و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت
مساعد بود آغاز علاج بفصد باید کرد از بهر آنکه ماده کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده
بلغمی باشد نخست یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا سلیثا یا سجزینیا یا انقردیا یا با وم

بر شراب کهن

شراب کهن یا در ماء العسل بباید داد پس از فصد بیکساعت و آنجا که فصل سال
و مزاج و عمر و قوت مساعد نباشد استفراغ بحب قرفیون و حب شبطرج و حب منتن
باید فرمود و قی کردن بخربق سپید و تخم ترب و مانند آن صواب باشد و پس از آنکه
استفراغ کرده باشند مزاج را بتریاق و مثرودیطوس و دیگر معجونها که یاد کرده آمد بدل
کنند و شربت تریاق از دانگی آغاز کنند تا به درم سنگی رسانند پس بتدریج
بدانگی باز آرند و اگر تریاق و دیگر معجونها حاضر نباشد سکبینج یا جاوشیر آنچه حاضر باشد
مقدار یک باقلی اندر ماء العسل حل کنند و بدهند و آنچه خوردن و طلا کردن نافع
بود خاصه اگر سردی غالب بود بامداد و شبانگاه با ماء العسل دادن صواب
بود و بعضی طبیبان قدیم فرموده اند که مفلوج را ایارج فیقرا باید داد و یک مثقال معجون
تا به پنج مثقال رسد و بعضی فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال بلیلج باید سرشت
بی عسل و بدادن تا در معده او دیر بماند و اثر بیشتر کند و هر شب نیم مثقال بلیلج و نیم مثقال جندبیدستر
وقت خواب بدهند و بعضی فرموده اند که ایارج فیقرا و جندبیدستر نیما نیم باید داد از یک درم یا
به دو درم رسانند صفت حب قرفیون بگیرند سکبینج و غاریقون و شحم حنظل و مقل
از هر یک یک جزو و صبر دو جزو مقل را باب حل کنند و داروها را بدان بسرشند و حب کنند
شربتی تمام دو درم و نیم و آنرا که قوت ضعیف بود یک مثقال دهند صفت حب شبطرج

بکیرند صبر بیست درم هلیلهٔ زرد مغشر ده درم زنجبیل و خردل از هریکی دو درم و نیم دارفلفل
و پلپل از هریکی یکدرم شیطرج و وج و ملح هندی از هریکی دو درم فاسد چهار درم با آب
کند بالسر خلو حب کنند این جمله یک شربت تمام باشد صفت حب سکبینج بکیرند سکبینج
واشق و مقل و جاوشیر و شحم حنظل و نزار اسفند از هریکی دو دانگ حب کنند با آب گندنا
تا این جمله یکشربت باشد صفت فیلحتی دیگر بکیرند ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون
باریک و عصارهٔ قثاء الحمار از هریکی پنجدرم فرفیون دو درم و نیم انجره و جندبیدستر
و فلفل و سکبینج و جاوشیر و شیطرج و خردل از هریکی یکدرم حب کنند با آب سداب
این دو شربت بود صفت حبی که محمد بن زکریا میکوید که منفعت این بزرگست
و زود اثر کند بکیرند انجزد و جندبیدستر و شحم حنظل و قنطوریون باریک از هریکی نیم درم
مقل چند انکه داروها بدان حب کنند این جمله یکشربت باشد صفت سفوفی
که سر ما داوبه مند بکیرند زراوند طویل و پلپل از هریکی نیم درم هر دو را نرم بکوبند و
بپیزند این جمله یکشربت باشد و درین علت خاصیتی دارد صفت ماء الاصول
بزنگ بکیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هریک ده درم بیخ اذخر
و کبر کوهی از هریک هفت درم تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شونیز و
قنطوریون باریک و عاقرقرحا نیم کوفته از هریکی سه درم قسط و زراوند کرد
از هریکی

از هریکی چهار درم قردمانا و تخم سداب و شیطرج هندی از هریکی پنجدرم جندبیدستر
یکدرم همه را در سه من و نیم آب بپزند تا یکمن باز آید بپالایند و هر بامداد چهلدرم با
چهار درم روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ گرم کرده بیاشامند صفت روغن قسط
بکیرند ابهل و راسن و وج و اذخر از هریکی یکجزو قسط سه جزو سنبل دو جزو
همه را بپزند تا آب سرخ شود و بپالایند و مقدار یک وزن آب روغن با وی
بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس جندبیدستر و
پلپل و فرفیون سوده در وی حل کنند و بکار دارند صفت روغن سداب بکیرند
آب سداب کوفته و فشارده دو من روغن سوسن نیم من پیرد و را بهم بپزند و با آتش
نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند از آتش بردارند و جندبیدستر و عاقرقرحا
و قسط از هریکی دو درم فرفیون پنجدرم همه را نرم بسایند و اندرین روغن کنند
و بلیزن چنانکه هنوز گرم بود و اگر بدست آید بیست درم روغن بلسان و اگر بدست
نیاید روغن ترب بدل آن کنند روا باشد صفت روغن سوسن بکیرند
سلیخه و قسط و حب بلسان و مصطکی و زعفران ناسوده از هریکی یک اوقیه قرنفل و قرفه
از هریکی نیم اوقیه داروها را نیم کوفته کنند و یکمن روغن بر سر داروها کنند و سی عدد گل
سوسن در افکنند و چهل روز در آفتاب نهند صفت روغن شونیز روغن

جدا کنند صفت ضماد فرفیون بکیرند روغن زیت کهن ده درم موم زرد بیست درم
فرفیون تازه درم روغن را گرم کنند و موم در وی کداز اند و فرفیون سوده در وی
افکنند و در هاون بمالند تا هموار شود صفت ضمادی که عصبها را گرم کند
بکیرند عاقرقرحا و مرزنگوش و مویزج از هریکی یک اوقیه نطرون و خردل از هریکی
دو اوقیه پلپل یکدرم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم بکوبند و
بروغن حب الغار ضماد کنند نافعست صفت مومروغنی که درین باب
سود دارد بکیرند روغن سوسن و موم زرد و میعه تر با رد و همه را در هم کدازند و جندبیدستر
و قسط بفسانید و درین موم روغن بسرشند و ضماد کنند عصب را گرم کند و حس را
باز آورد و اگر حس بر جای و حرکت باطل شده بود جوز السرو و ابهل و ورد و پوست
بیخ کبر اندر شراب کهن بپزند و بکوبند و ضماد کنند و بعضی طبیبان قدیم گفته اند اگر روغن
را بپزند و آب آن بر عضو مفلوج چکانند سود دارد و بباید دانست که هیچ آب
گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت جز آب دریا و آب معدن گوگرد از بهر انکه آب
گرم چون خوش باشد عادر امتشر کند و عصبها را نرم کند و بسیار باشد که آب
سرد عضو مفلوج را قوی کند و از ان راحتی یابد از بهر انکه ماده رقیق بود چون
سردی آب بدو رسد فراهم آید و کوچک شود و این جا سویه میکوید بسیار دیدم که
مفلوج را

مفلوج را اسهال افتاد و فالج زایل شد و محمد بن زکریا میکوید مفلوج را دیدم که سبب
فالج او روزه داشتن بود و حرارت بسیار او را ایارج فیقرا دادم رنجی بدو رسید
پس او را بگرمابه بردم و تدبیرهای تری فزاینده کردم شفا یافت و بباید دانست
که ممکن است که مادهٔ فالج در یک عضو افتد و آن عضو که این عصب بدو پیوسته
باشد مفلوج کردد و همه اندامهای دیگر با سلامت بود و گاه باشد که ازین نوع فالج
اندر حنجره و مری که منفذ طعامها و شرابها است بدید آید و چیزی بگلو فرو بردن
دشوار باشد علاج وی آنست که محجمه بر نهند بر زیر نخدان تا گرم شود و نیاز بنند و جندبیدستر
و سکبینج و مانند آن طلا کنند و اگر زبان مفلوج شود و بزاق بی اختیار او بیرون
می آید و گاه باشد که قوت دافعه باطل شود و هیچ درد دفع نتواند کرد علاج وی بحقنه
از روغن سداب یا روغن قثاء الحمار بارزد و جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت حل کرده
بقضیب اندر چکانند و بر زهار و بر خولهار آن طلا کنند و از جهت فالج معا مستقیم حقنه
از قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار سازند و در آب دریا و در آب معدن گوگرد
نشستن سودمند بود و اگر ثفل بنجاست بیرون آید حقنه از مازو و جوز السرو و مانند
آن سازند و آنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و روغن ناردین نافع بود
و روغن جوز هندی خوردن و مالیدن آزموده اند و آنرا که سبب فالج بسیار آب خوردن

آب سرد بود که مایه خشک علاجی تمامست و بسیار خوردن سیب و آبی و امرود عصبها
را زیان دارد و طعامها تری فزای و شوربا های چرب و ترید زیان دارد و
قلیه خشک و گوشت سرخ بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده و توابل چون دارچینی
و زیره و مانند آن تر کرده موافق بود و مویز و انجیر خشک و فستق و فانید و مغز جوز و مغز حبة الخضرا
و جلغوزه و انگبین نافع بود و ناطف عسلی که پلپل و دارچینی در وی باشد سود دارد و اگر مغز
جوز هندی مقشر بگیرند یک رطل بغدادی و مغز جلغوزه نیم رطل همه را بکوبند و با عسل
بسرشند و دو درم پلپل و دو درم زنجبیل و دو درم دارچینی و دو درم دارپلپل همه را کوفته و بیخته
بران مغزها کوفته و سرشته بران کشند و دیگر باره بسرشند و پیش از طعام بچهار ساعت
مقدار پانزده درم بخورد و از پس آن اندکی ماء العسل بکار دارند بغایت مفید بود. باب

ششم از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب اندر تشنج و معالجات

آن تشنج سه نوعست یکی تشنجی است که سبب آن امتلاء عضله عصب
بود دوم تشنجی است که سبب آن غلبه خشکی و خالی شدن عصبهاست و خالی
شدن عضلها و خشکی آن خالی ماندن رطوبت اصلی بسبب تحلیل بسیار که بوده
باشد و استفراغها و اندر تشنج امتلاء درازی عضلها کمتر شود و پهنا زیادت
و این را بتازی تقلص گویند و ماده تشنج امتلایی اندر بیشتر حالها رطوبت

باشد و چون کمتر بود تشنج که از ماده خونی افتد چنان باشد که عضله آماس کند
و ماده اندر میان لیفهاء عضله درآید و خود را جای کند تا بدان سبب پهنای عضله
زیادت کرد و درازا کم کرد و گاه باشد که ماده تشنج باد بود و بیشترین زود زایل
شود و بسیار باشد که سبب تشنج بحران انتقال بود و این چنان باشد
که ماده روی بعضوی نهد و بران فرود آید و اندر تشنج خشک هم درازای عضله
کمتر شود و هم پهنا فراهم آید بسبب خشکی و نیست شدن رطوبت اصلی چنانکه کسی دوالی را
تر کند و با آتش فرود آرد سیوم تشنجی که سبب آن غلبه خشکی بود و نه امتلا
لیکن رنجی پدید آید که عصب حساس را از آن نفرت جوید و طبیعت دفع آن
نتواند کرد و بدان سبب عضله بهم باز آید و تشنج کند چنانکه فم معده بسبب ماده بد که
بدو رسد فواق کند چنانکه مردم خبری ناخوش بشنود روی فراهم کشد و چنانکه بوی
تیزی بدماغ رسد عطسه کند و چنانکه کژدم گزیده را تشنج کند بسبب زخم کژدم
که بر عصب حساسه آید و چنانکه از سرما سرد رطوبتها کثیف و حجم کوچک شود و عضلها
بدان سبب بهم باز آید و از بهر اینست که مردم اندر سرما خود را فراگیرد چنانکه گاه
باشد که بسبب ترسی یا غمی عظیم روح بباطن باز گردد و عضلها به سبب روح تقلص
کند و تشنج پدید آید و فرق میان تشنج امتلایی و فالج آنست که اندر تشنج عضلها

به رطوبت آغشته نباشد لیکن رطوبت در میان لیفهاء عضله جای گیرد و زحمت
کند و اندر عصب و در فالج عصب آغشته شده باشد و سست گشته و اگر نه این فرق
بودی از بهر رطوبتها فالج افتادی و بباید دانست که کودکان طفل را بسبب تری
که برایشان غلبه دارد و به سبب ضعیفی قوت دماغ و ضعیفی و باریکی عضلها عصبها
در تشنج زود و بسیار افتد زینپی که بسیار باشد که بسبب خشکی طبع و بسبب بیخوابی و بسبب
گریستن بسیار و بسببی از تب گرم زود در تشنج افتد و از بهر آنکه قوت جگر ایشان
قوی باشد و اخلاط ایشان غلیظ بود و عسر تشنج ایشان زود برگشاده شود و بسیار باشد
که طفل را از پس تب گرم تشنج صعب افتد و خلاص نیابد و از پس هفت سالگی تشنج
کمتر بود مگر که تب سخت سوزان گیرد و تشنج سبب کرم کدو دانه و غیر آن افتد بدین
نزدیک باشد و هر تشنج که در لب و زبان و پلک چشم افتد دماغی بود
و بسیار باشد که از صعبی تشنج گردن بپیچد و شود و دندان بر هم ساید
و گر در تشنج بمیرد پس از یکساعت از مردن کم باشد از بهر آنکه مرگ
خداوند تشنج [illegible] بود و آنرا که از پس جراحت افتد علامت مرگ باشد
علامتها که خداوند تشنج کشیده باشد همچون زهی که بر دو سر او
را بکشند پهنای زه فراهم آید و درازا کشیده شود و حرکتها اجزای آن اندر زیر

انگشت مخالف باشد و فرق میان تشنج امتلایی و تشنج خشک آنست که تشنج
امتلایی بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبهاء محرقه و از پس استفراغ افتد
و آنچه بسبب مشارکت معده افتد منش گشتن و تاسه و سوزش معده مقدمه آن باشد
و آنچه بسبب مشارکت رحم و مثانه افتد مرض و الم آن عضو بدان گواهی دهد و آنچه بسبب
مشارکت عضوی افتد هم اندامها پیش از آن بسلامت بوده باشد و اگر با تشنج المی
پدید آید سبب آن الم بود نه سبب الم تشنج و آنچه بسبب گزیدن جانوران زیانکار افتد
سبب آن ظاهر باشد و آنچه بسبب آماسی افتد در نواحی آماس و آبلها و نشانها پدید آید
و گاه باشد که روی سرخ و چشم احول و نفس منقطع شدن گیرد و اگر نفس منقطع نشود و بر
تواند زد و الملی نباشد و گاه باشد که بدان ماند که میخندد و خنده نباشد و گاه بود که طبع خشک
شود و بول باز گیرد و گاه باشد که بول همچون خونابه بود یا کفک و بیخوابی و درد سر و فواق
و غشی و درد بندگاه گردن و درد کمرگاه و میان دو کتف بسیار افتد و آنرا که تشنج بسبب
تبهای گرم و بیماریهای دراز افتد و رنگ روی بگردد و اندر خواب ترسد و چشم احول
و زبان سیاه و پوست سر و پیشانی کشیده شود و دندانها بر هم خاید و بول نخست
سرخ باشد پس چون ماده روی بدماغ نهد سپید گردد و رگهای صدغ ضربان کند
و این نوع را علاج کمتر پذیرد و آنرا که تب آید و با تب قشعریره و سرما آید و بول ناریم بود

وچشم تاریک میشود و از سر او عرق آمدن کیرد نشان آنست که تشنج خواهد بسبب
دبیله که اندر احشا او ست و علامت بد اندر تشنج امتلایی بسیاری ماده ست
که در معده و شکم پدید آید حساسه اکر شکم بسبب بسیاری باد بالا کیرد و ضربان رکها و
اختلاج نیز از علامتها بدست از بهر انکه ضربان رکها و اختلاج نیز از علامتها بدست
از بهر انکه اختلاج علامت بسیاری ماده است و ضربان رکها علامت آماس باشد
با علامت لاغری و ضعیفی احشا و بول تیز و کرم اندر تشنج بد بود و علامت
آن باشد که سبب تشنج بحران ماده خناق بود یا بحران ماده ذات الجنب یا بحران
ماده سرسام نخست سبکی نفس زیادت کند و چشمها زود آورد بر هم زدن کیرد تا قوت
برجای هست و تا به اکر قوت برجای بود تشنج پدید آید **علاج** اما در علاج
تشنج امتلایی نکاه باید کرد تا قوت برجای هست یا نه اکر قوت برجای بود باشد
طعام او جز اندکی نار با ماء العسل و نخود آب که در وی شبت و کرویه و سعتر پخته باشد
ابکامه و خردل بروی کرده و روغن زیت با روغن جوز باشند به شاید داد و اکر
قوت ضعیف بود از کوشت کبک و کنجشک و طیهوج و چغرک سازند و چغرک را بتازی
قنبره کویند و اکر ازین کوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کنند چون سعتر و شبت
و کرویا و دارچینی صواب باشد و استفراغ به داروها میکنند که در علاج فالج یاد کرده آمد

از مسهل و تقدف و غیر آن با عصبها پاک شود و انجا که علامت غلبه خون باشد فصد
باید کرد خاصه اکر دانند که امتلا بسیار خوردن شراب بوده باشد لیکن خون چندان
بیرون کنند که خون ماده لحمی کمتر شود و بیمار حقتی باید با قوت برجای ماند و باقی ماده
را تحلیل تواند کرد و با استفراغی دیکر حاجت آید احتمال کنند و انرا که تشنج در همه عصبها
و همه تن افتد ویرا یکبار اندر آب سرد زدن و زود بیرون آوردن علاجی قوی است
از بهر انکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی باندرون تن باز کردد و در تنک
کند و قوی کردد و ماده را تحلیل کند لیکن هر تنی را این علاج نشاید کرد و بشرط
آن شاید کرد که فصل تابستان بود و بر تن او هیچ ریشی نباشد و بسیاری تشنجها
بدین زایل شده است و آنرا که این علاج بر نتابد اندر آب کوکرد و طبیخ روباه
و کفتار نشانند و طبیخ که یاد کرده آمد آبی را کویند که چیزی در وی پخته باشند
و کفتار را بتازی ضبع کویند و کفتاری که طبیخ او درین علت و علتها دیکر سود دارد
آنرا الضبعة العرجا کویند کفتار ماده لنک از بهر انکه کفتار چون نیز سود لنک کردد
و طبیخ کوشت خر کور که انرا بتازی حمار الوحش کویند هم نافع بود و در کتابها قدیم طبیخ
سک بچه فرموده **صفت طبیخ** روباه یا طبیخ کفتار بکیرند روباهی یا کفتاری
ببر و ازانکه سند و همچنان با پوست و شکم ناشکافته در مرجلی بجوشانند با نمک و شبت

بسیار تا نیک پخته کردد و از هم فرو ریزد پس از مرجل بر کشند و در آبزن کنند و خداوند این
علت را در وی نشانند و آب کرم باید چنانکه دو ساعت در وی قرار تواند کرفت
سه روز از اول ماه هر روز دو بار بامداد و شبانکاه و سه روز از میانه ماه و سه از آخر
ماه این طبیخ بدین کونه بکار دارند و هر بار طبیخ چندان تازه کنند که سه روز بیش بکار
ندارند و طبیخ عاقرقرحا لطیف کننده هم نافع بود و عاقرقرحا لطیف کننده چون قیصوم است
و پودنه دشتی و سنداراسفند و برک غار و بر سعد و شبت و مانند آن و در یک روز دو بار در آبزن
نشانند از بهر انکه دیری مقام یک کرت قوت را ضعیف کند و روغن بیدکفان
و روغن سوسن مالیدن سودمند بود و اکر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب آید
بدان سبب تشنج کشاده کردد و بقراط از بهر این کفت لو یعرض الحمی بعد التشنج خیر
من ان یعرض التشنج بعد الحمی میکوید اکر نخست تشنج افتد پس تب آید بهتر از آن
که نخست تب آید و پس تشنج افتد و تب ربع اندرین علت نافع بود از بهر انکه از
تب ربع قوی باشد ماده را بجنباند و در تب عرق بسیار کند و ماده تحلیل پذیرد
و بدین سبب است که هر که تب ربع آید از تشنج ایمن باشد از بهر انکه تب ربع اماست
از تشنج و عضو متشنج را دسته شرحه کویند و بر نهادن ادویه بران و راست کردن
و مالیدن بر وی نافع است شود و ضمادها که از میعه تر و خندبیدستر و فرفیون و موم زرد و

روغن سوسن سازند علاجی صواب است و از اصل روغن کتان و روغن کنجد
و لعاب حلبه ضمادی ساختن نافع بود و نمک و نشرا اسفند کرده بر اصل عصب آن
عضو نهادن سود دارد و اکر حلتیت و خندبیدستر با یکدیکر سرشته چند جوزی
بدهند تب آرد و در حال تشنج نیز بکشاید و جاوشیر نیز مردم قوی را مثقال دادن
و ضعیف را از یکدرم تا دانکی و نیم همین فعل کند لیکن معده را مراعات باید کرد
از بهر انکه جاوشیر معده را ضعیف کند و خندبیدستر سودمند بود بلکه سودمندترین
و کم مضرت ترین همه داروها ست و آنرا که تشنج در همه بدن افتد بتدبیر پاک کردن
دماغ مشغول باید بود از جمله علاج نافع آزموده یکی آنست که از پشم نمدی فراخ اندر
کردن او افکنند و هر ساعت آن پشم را بروغن کرم کرده می آلایند و سنک
اسیار اکرم کنند و شراب بروی ریزند سروری بنجاه و آن در پشمد فرود آرند
در کرمابه خشک و روغنها که در علاج فالج یاد کرده آمد درین علت سودمند است
خاصه روغن قسط اما **تشنج خشک** را علاج دشخوار است و بهترین چیزی
آنرا که تب نباشد و روغنها مالیدن و بند و کشادها بروغن غرقه داشتن
و ضمادها که از بنفشه و پیه سازند بر نهادن و اکر در آبزن
روغن کنجد یا شیر تازه باشد سخت نیک بود و اکر تب نباشد یا شیر خاصه نبود

اندر آبزن آبی کنند که در وی کشک جو باشد و نیلوفر و کدوی تر و خیار و بوکپید
و برگ کوکنیز در وی پخته باشند و اگر آب آبزن همه آب کدو و آب خیار و آب
خربزهٔ هندی باشد بغایت نافع بود و آنرا که تب نباشد شیر تازه و شیر خر با شکر
و روغن دادن نافع باشد و شیر خر و روغن بنفشه و لعوقه بهم بزنند و بر سر او
نهد و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن مغز کدو اندر بینی او میچکانند و آنرا که تب آید
کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزهٔ هندی و روغن بادام باید داد
و اگر با این شربتها اندکی شراب سپید و رقیق بیامیزند نار و در رگها بکند زرد
نافع باشد و گوشت آبه از گوشت بزغاله و قلیهٔ کدو و قلیهٔ خیار و ماش پوست کنده
و اسفناج همه با اندکی کوک و گشنیز و اگر تشنج طفلی را افتد شربتها دایهٔ او را دهند
و روغنها و ضمادها بر اندامها طفل بکار دارند و او نیز آنکه تشنج بسبب زخمی
افتد نطولی که از کشک جو و بابونه و خطمی و بنفشه و غیر آن پخته باشد بر موضع الم و بر عصبها
و بر سر او میچکانند وانرا که تشنج بسبب گزیدن حیوانی بود زیانکار افتد علاج
اندر گفتاری که در دفع مضرت زهرهاست یاد کرده آید وانرا که تشنج بسبب
تبهای محرقه افتد علاج او علاج تشنج خشک ست که یاد کرده آمد و ماوای او اندر هوای
سرد و تر باشد و هوای خانه تبدیرهایی که در کتاب حمیات یاد کرده آید سرد و تر باید کرد

وانرا

وانرا که تشنج بسبب دردی باشد علاج تسکین آن درد بود وانرا که
تشنج بسبب آماس عصبی افتد علاج آماس آن کنند باب هفتم از جزو چهارم از گفتار
نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن کزاز و معالجات ان
لفظ کزاز بر چند وجه بکار داشته اند گاهی کزاز تشنج را گویند که در باب گذشته یاد کرده آمد
و گاهی تشنج کردن را گویند خاصه اگر عضلها و عصبها گردن از پیش و از پس کشیده شود
و گردن راست نماید چنانکه از پیش و از پس نتواند جنبانید و گاهی کزاز تشنجی را گویند که
از سردی و فسردگی افتد و متاخران اتفاق کرده اند که تشنج انرا گویند که ماده در عضله
عضوی افتد و پهنای عضله زیادت گردد و بالا کم گردد و بدان سبب عضوی در کشیده
شود و کزاز آنرا گویند که عضلها و عصبها عضوی سخت شود و از سوی پیش و پس کشیده
شود و راست و راست بماند و حرکت نتواند کرد پس بدان ماند که معنی کزاز آنست
که عضو از همه جوانب کشیده شود و عضلها او پهن تر و کوتاه تر نشود و معنی تشنج
آنست که عضو بیک جانب کشیده شود و عضلها و عصبها را پهن تر و کوتاه تر شود پس
ازین سوی کزاز ضد تشنج است لیکن نوع علتیست که در تحت تشنج افتاده است از بهر آنکه
سبب سرد و آفت صلابت عصب است لیکن صورت هر یکی ضد دیگر است
از جهت این گفته اند دو ضد اندر تحت یک جنس بسیار افتد چنانکه سیاه و سپید سرد و

(margin, left: بران)

(margin: و ... سرشت ... و رهی ... ... سر ز زرا را رو / و ضد رو ید / ... شد سود شد بود)

اندر تحت لون افتد از بهر آنکه کزاز تشنج مضاعف است یعنی دو تشنج است یعنی
عضوی که از سوی پیش و از پس کشیده شود راست بماند بدین سبب واجب کند که
کزاز گزنده تر از تشنج باشد و بحران رود تر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و
تشنج سرد و از دردناکی نباشد و اسباب کزاز همچون اسباب تشنج است از یک وجه
و از وجهی دیگر بر خلاف آن باشد از بهر آنکه سبب کزاز گاهی امتلا باشد و گاهی خشکی و گاهی
رنجی بود که بعصب چنانچه رسد و عصب از آن سرب گیرد و گاه آماس باشد این چهار سبب
ازین وجه با اسباب تشنج ماند و از آن وجه که کزاز بیشتر از مادها غلیظ افتد که
عصبها را انگشد مخالف آنست اگر چه گاه باشد که سبب تشنج باد بود و لیکن نادر افتد
و تشنج بادی در یک عضو بیش نباشد و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از مادها
غلیظ افتد که بر همهٔ تن مستولی گردد و عسر باشد و علاج بدشخواری پذیرد و تولد کزاز
ازین اسباب و بدین وجه افتد که یاد کرده آمد و از انواع کزاز بعضی باشد که از سببی
عظیم و مادهٔ قوی افتد و عسر بود و بعضی از اسباب ضعیفتر افتد همچون انواع تشنج
و سبب آن ضعیفتر باشد و اسباب این نوع کزاز بعینها همان اسباب باشد که در باب
تشنج یاد کرده آمد و بسیار بود که مردم چیزی گران بر دارند یا بر زمین سخت
خسبند و عضلها او کشیده شود و کوفته گردد و یکساعت یا بیشتر بدان شکل بماند

و هرچه

و هرچه ازین نوع افتد از جمله کزاز شمرند لیکن همه سهل باشد و زود گشاده گردد و همچنانکه
تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی نیز بد باشد و خطرناکی بود و حال اطفال اندر کزاز
همان باشد که اندر تشنج یاد کرده آمد علامتها هرگاه که عضلها قفا و پشت سخت شود و
آب دهان و شربت بحلق فرو بردن دشخوار گردد و اختلاج در همه اندامها پدید آید
و زبان گرانی کند و در همهٔ تن خارش پدید آید و اگر بخار ردی از تن خارج شدن لغزی باشد
این همه مقدمهٔ کزاز بود و اگر کسی را در احشا و مثانه یا قرحه باشد و رسوب بول او ریم بود
ممکن شود و گاه آن ریم بطریق بول پاک نگردد و بعضی بجانب دماغ برآید و کزاز دماغی
تولد کند و علامت برآمدن وی بجانب دماغ است که درد پشت و قشعریره پدید آید
و چشم تاریک شود و سر و گردن عرق میکند و هرگاه که در فواق کزاز پدید آید
و سخن مو بهوشانه گوید امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که
آغاز تشنجی با خر حرکت عضله باشد و اندر آغاز کزاز عضلها کشیده گردد و راست بماند
بی حرکت و روی و چشم خداوند کزاز نه روی و چشم خداوند خناق ماند و روی
سرخ و چشمها بر خواسته و گاه بود که چشمها زود از و بر هم میزند و اشک میریزد
و دندانها بر هم نشیند و هیچ بحلق فرو نتواند برد و فواق پدید آید و گاه باشد
که عضلهای وی کشیده شود و بیمار چندان وی نماید و بعضی اسیر کردن

بسوی پیش فرو داشته شود و بعضی البسوی قفا باز کشیده آید و از چپ و راست
شوان نگرید و بعضی اعضاها شکم کشیده شود بر شکلی که قوت دافعه را باطل کند
و بول و براز گرفته شود و بعضی اعضاها میانه بر شکلی کشیده گردد که رگها بگسلد
یا سر رگی گشاده شود و بول باز نتواند داشت و بعضی را سبب غلبه سردی و فشردگی
قولنج گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون آب بود و کفکناک باشد و قیها که کند
بسیار و بزرگ بود بسبب بسیاری و غلیظی بادها و بسیار باشد که عصبها و عضلها
بیمار باز کشیده گی بپیچید شود چنانکه از جامه خواب بغلطد و بیرون افتد و علامتها
کزاز امتلایی و کزاز ورمی همچون علامتهای تشنج امتلایی و تشنج ورمی باشد
و همه انواع کزاز از پیچ و تابی و دردی خالی نباشد خاصه در میان دو کتف معالجات
علاج کزاز امتلایی علاج تشنج امتلایی است بعینه و علاج کزاز خشک علاج
تشنج خشک است لیکن از بهر آنکه سبب کزاز در بیشتر حالها سردی و فشردگی است
ضمادها و روغنها که درین نوع بکار دارند باید که میل بگرمی و تری دارد و در
کزاز امتلایی محجمه بر سر عضلها نهادن تا حرارت بدو باز آید سخت مفید بود
و روغنهای گرم مالیدن و اگر عرق کند نباید گذاشت که بر تن وی سرد شود
ولیکن پشم تازه تر کرده پاک می باید کرد و در روغن زیت نیم گرم نشاندن

و پیه خرکور

و پیه خرکور و پیه شتر و پیه خرس و پیه کفتار و پیه گاو کوهی گذاشتن و مالیدن و روغن
سداب و جند بیدستر و قنطوریون حقنه کردن سودمند بود و آنرا که حقنه نیز امعا
بکار باشد شیر خر با روغن دنبه حقنه باید کرد و اندر کزاز خشک شیر بعضلها باید دوشید
و ضمادها بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و روغن دنبه و موم زرد و
روغن کنجد نافع باشد صفت ضمادی موافق بگیرند ارده تخم کتان و ارده کنجد از هر یکی
ده جزو و آرد کنجد حلبه یک جزو و همه را در شیر خر با روغن کنجد بپزند و بر عضلها نهند صفت
ضمادی دیگر بگیرند پیه بز و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و دنبه گداخته و روغن کنجد و همه را
درهم گدازند و نشاسته سوده در وی بپزند و بر عضلها نهند و طعام حسو نرم باید داد
و ماء اللحم و شوربای گندم و زرده خایه مرغ نیمبرشت و شوربای مرغ فربه این همه بی نان
دهند از بهر آنکه هرچه خاییدنی بود در حلق بماند و از بینی بیرون آید و رنج
زیادت شود و من زنی را دیدم که کزاز وی را بگرفتی و یک دو ساعت بماندی چون نزدیک
او آتش کردندی خلاص یافتی و من حمل آن کردم که ماده کزاز او بادی بود سخت غلیظ
که بر عضلهای گردن و روی و حلق مستولی شده بود باب هشتم از جزو چهارم
از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر التوا و فججیج این حالی باشد که بر مردم
بدید آید و طبیبان آنرا بتازی التوی گویند و فججیج نیز گویند و آن چنان باشد

که مردم چند روز طعام و شراب زیادت خورند و ریاضت کمتر کنند و بدان سبب
تن او ممتلی گردد و بادها و بخارها اندر عضلها و رگها جمع شود و در خویشتن ماندگی یابد و
ماندگی را بتازی اعیا گویند و بسبب بسیاری بادها و بخارها و عضلها و رگها کشیده
شود و مردم خویشتن را همی بپیچند و همی باز دو تمطی و تثاوب میکند و رنگ روی و
چشم سرخ شود این حال را التوی و فنجیلج نیز گویند و این لفظی تازی است معرب
کرده معالجات هرگاه که این حالها بدید آید و نشانهای امتلا باشند زود [illegible]
باید کرد و نخست ماده خونی و صفرایی را کم کردن و در بیشتر حالها مردم مخمور را در مثلاً
از آب سرد آسایشی باشد از بهر آنکه آب سرد اخلاط را از حرکت جوشیدن فرو نشاند
و کشنیز خشک با شکر سوده سفوف کردن همین فعل کند و آنجا که ماده بادها و بخارها
بیشتر و غلیظ تر باشد و مزاج گرم نبود دوج پرورده و تا پرورده خوردن و سفوف کردن سود
دارد و باد را تحلیل کند و خادمان گرمابه رگها را سباتی بگیرند و حالی مانند سبات
و غشی پدید آید و این رنج بدان زایل شود از بهر این رگها گذر روح است و هرگاه که گذر
روح بسته گردد و روح جمع گردد چون بگشاید روح بیکبار حمله آرد و بادها که روی بدماغ
نهاده باشد تحلیل کند لیکن فرو گرفتن این رگها خطر است و هرگاه که فرو
گیرند دست بزرگ دیر نباید داشت و زود تر از آنکه مردم طاقت دارد نفس

فروگیرد

فرو گیرد دست از رگ باید داشت والا خطر بود والله اعلم بالصواب جزو پنجم از
گفتار نخستین از کتاب ششم اندر شناختن انواع صداعها از
هوا و اسباب علامات و معالجات آن و این جزو بیست
و یک باب است باب نخستین اندر صداع گرم بی ماده اسباب
صداع گرم بی ماده پنج نوع است یکی مقام کردن بسیار در آفتاب و گرمابه گرم
و نزدیک آتش دوم سخن بسیار گفتن و شنیدن و چیزی باواز بلند خواندن سوم
خشم گرفتن چهارم خوردن و بوییدن چیزهای گرم پنجم غذا بوقت حاجت ناخوردن
و علامتهای آن نیز پنج است یکی خوش آمدن هوای خنک و آب سرد و مانند آن
دوم تشنگی غلبه کردن سوم کم خوابی و خشکی چشم و بینی چهارم درد سری گران پنجم
بول گرفتن معالجات صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و مانند آن می بوییدن
و روغن گل و یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن بید هر کدام که حاضر باشد با گلاب
و سرکه بهم بزنند و سرد کنند و بر پیش سر که موضع دماغ است می نهند و مقدار هر یک برین مثقال
باید بگیرند روغن ده درم گلاب ده درم سرکه نیک دو درم یا سه درم و آن را که
خشکی بیشتر باشد باید که سرکه فزون از روغن کنند و آنرا که مثانه باشند سرکه با روغن
برابر کنند و آنرا که کمتر باید یک وزن روغن کنند یا بمقدار حاجت میکاهند و می افزایند

[illegible]

نخست منا پده و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ نبت و برگ آبی و شاق
خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ رز و سرفی تر بکوبند و با این گلاب
و روغن و سرکه بیامیزند و ضمادی سازند و بر سر منهند و اگر حرارت سخت قوی
باشد پست جو و اسغول بگلاب و آب غوره و آب بید و مانند آن تر کنند و بر سر
منهند و هرگاه که ضماد گرم باشد بردارند و دیگری سرد کرده برنهند و این ضمادها از
پس سر دور دارند از بهر آنکه پس سر مبدا عصبهاست و ضمادها خنک عصب را زیان
دارد و گلاب بسیار بر سر نهادن بغایت نافع بود و اندکی بر نهادن درد سر زیان
دارد و زیادت کند چون صداع اندر انحطاط افتد ضمادها بدین خنکی بکار باید داشت
لکین روغن بابونه بباید آمیخت و خنکی ها بمقدار حاجت میکاهند و بباید دانست
که صداع آفتابی اگر زود اندر یابند و علاج کنند زود زایل شود و اگر نه زود علاج نکنند عسر
گردد و بسیار باشد که صداع آفتابی بخارها را بجنباند و بجانب دماغ برارد بدین سبب
اندر علاج آن از استفراغ خلطی گمان افتد که بهتر است چاره نباشد و الا آفت
قوی گردد و از روغن گل و شیر زنان سرد کرده در بینی چکانند سودمند بود و شربت
بست جو و شکر و گشکاب و اسغول و آب انار ترش و شیرین و طعام مزوره آب
غوره و آلو سیاه و خرما هندی و تفشیل از عدس و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار

وبوارد کاز

و بوارد که از برگ خرفه و جغرات سازند و اگر طبع خشک بود بوارد از آب خرنوب شاند
و ماهی خرد بسرکه پخته موافق بود و آنجا که هیچ حاضر نباشد مغسول سودمند بود و این چنان
بود که نان در آب سرد تر کنند و یکساعت بنهند پس آن آب از وی بریزند
و آب تازه کنند و یکساعت دیگر بنهند پس آن آب دیگر باره بریزند و آن را
بدوغ ترش یا آب انار یا بسرکه یا بغوره خوش کنند و بخورند و کباب غوره نیز روا بود
و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کدو و برگ کوک و اسفناج سنبوسه سازند و بدهند و همه میوها
چون امرود صینی سیب و آبی و انار ترش و ترنج و لیمو و مانند آن نافع بود و اگر مغز تخم
خیار و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند سود دارد و بسیار نافعست

باب دوم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع گرم صفرایی و معالجات آن

علامتها صداع صفرایی هفت نوعست یکی زردی
روی و نحیفی دوم تلخی دهان و تشنگی و درشتی زبان سیوم سوزانی سر چهارم بیخوابی
و خشکی چشم و بینی پنجم نبض سریع ششم خیال زرد پیش چشم آمدن هفتم ضجرت
و زود خشم گرفتن **معالجات** نخست تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت
باید کردن اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشراب بنفشه و شغوف
شفته و آلو و آب میوها و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت باید کردن تا بر دو

مقصود یکجا حاصل آید و آنجا که حرارت بدان عظیمی نباشد استفراغ بمطبوخ
هلیله و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شراب غوره
و آب تخمها و پست و شکر باید داد و آنجا که در حلق و سینه درشتی باشد بسکنجبین
هم بشراب بنفشه و شراب آلو و گشکاب و لعاب اسغول باید کرد و آنجا که حاجت
آید که بخار از دماغ بر دارند و حرارت را تسکین کنند هیچ شربت موافقتر از
اسغول و شکر نیست و اگر تشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ بکوبند را سبار است
و شکر چند وزن هر سه بامداد و شبانگاه مقدار دو درم یا سه درم با آب سرد بخورند بخار
باز دارد و آنرا که طبع خشک باشد و درد شکم و باد و قراقر رنجه دارد شیافی سازند از صابون
تا طبع فرو دارد یا نوره و نمک بسیار در آب کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بر دارند
و از پس آنکه استفراغ کرده باشند آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب
کوک و عنب الثعلب و مانند آن بر سر منهند چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده
آمد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنجه باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن
بید بکار دارند و چون استفراغ کرده باشد شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین
با روغن مغز خیار و با روغن نیلوفر با آب کوک اندر بینی چکانند خداوند خشکی
و بیخوابی را سود دارد و آنرا که خشکی غالب بود شیر زنان بر سر دوشند و شیر خر

نهادن نافع

نهادن نافع بود و لیکن اگر قوت ضعیف بود بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و
گل سفید و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند و روغن خطمی و روغن بنفشه بر بن آب
ریزند و سر بیمار را بدان فرود آرند و آزاری در سر او گشند تا بخار آن پراکنده شود و هرگاه
که این تدبیرها کرده باشند یک هفته بگذرد و صداع زایل نشود بباید دانست که به تحلیل
حاجتست از بابونه و خطمی ضمادی و اگر تب نباشد در گرمابه آب خوش فاتر بسیار
بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه خورد و از روغنها روغن بابونه بکار
دارند و آنرا که تب آید این ضماد یا و روغنها از وی دور دارند و بعوض آن سرکه و
گلاب و صندل می بویانند صفت **شراب آلو** بگیرند آلو سیاه و بشویند تا غبار از
وی دور شود و آنرا در آب کنند چندانکه سه انگشت بهم باز نهاد و آب بر سر آن بایستد
و آنرا بجوشانند تا پخته شود و بدست بمالند و هم چندان که از نخست آن کرده باشند دیگر
باره آب با گلاب بیامیزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو باشد هم وزن آن شکر بر
نهند و بقوام آرند طبع را نرم کند و استفراغی تمام حاصل شود صفت **جلاب** که طبع را
نرم کند و درشتی حلق و سینه را سود دارد و خداوند قولنج و لقوه را اگر با این علت حرارتی
رنجه دارد با آب بیامیزند یا ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یکمن آب سه من با آتش
نرم بپزند و کفک بر دارند و بقوام آرند و با آب سرد آمیخته میخورند و اگر حرارت سخت

قوي باشد بر بهی مهی شکر یکمن لعاب اسغول و سه من آب با کلاب درافکنند و بپزند

و بقوام آرند صفت **مطبوخ هلیله** یکبه ند هلیله زرد مقشر بیست درم اندر یکمن آب بپزند

تا دو بهر برود و یک بهر بماند بپالایند و مقداری درم شیرخشت در هفتاد درم ازین

مطبوخ حل کنند و باز به پالایند و بدهند و اگر شیرخشت حاضر نباشد سی درم ازین جلاب

که وصف کرده آمد یا چهل درم ترنکبین بدهند صفت **مسهلی لطیف** یکبه ند

انار ترش و شیرین و پوست باز کنند و با تخم او بکوبند و بفشارند و مقدار صد درم ازین

آب با سی درم جلاب یا شیرخشت بدهند صفت **مطبوخ بنفشه** یکبه ند عناب

بیست عدد و بیخ سوسن محکوک مرضوض ده درم بنفشه خشک هفت درم بپزند و به پالایند

و بیست درم شکر و بیست درم ترنکبین و بیست درم فلوس خیارچنبر در وی حل کنند و بپالایند

و بدهند صفت **حب بنفشه** یکبه ند بنفشه یکدرم گل سرخ دانگی سقمونیا دانگی بکوبند نرم و بلعاب

اسغول بسرشند و حب کنند صفت **نقیع صبر** یکبه ند آب کشنیز و فشارده یکمن صبر سقوطری بیست

درم بر یکدیگر نهند و اندر شیشه کنند و در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم ازان

دهند و اگر کسی را بر اسافل سوزشی و دردی باشد بر بهی شیافی یکدرم کتیرا سوده بر افکنند

دانرا اگر حرارت سخت غالب باشد و در حلق و سینه درشتی نبود اگر مقداری که با آب گرم

بیامیزند و بدهند طبع را اجابت کند باسهال صفرا صفت **ضمادی** که بر سر نهند یکبه ند

تخم کوک و خشخاش و ماميثا و صندل سرخ و صندل سفید و گل سفید و فوفل از هر یکی یک

جزو افتیمون نیم جزو همه را بکوبند و به بیزند و بگلاب تر کنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه تر کنند و بر

سر ضماد کنند و آنرا که از درد بطاقت باشد و قوت قوی و حرارت عظیم بود افیون

را در آب کوک حل کنند و طلا کنند اگر درد ساکن نشود و ازان بیقرار باشند یک طسوج کافور

و یک طسوج افیون در روغن بنفشه و روغن بید حل کنند و در گوش و بینی او چکانند و این

همه پس از استفراغ کنند و طعام ازان نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده آمد و آنرا که

صفرا در معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کرده باشد علامت وی آنست

که با صداع متشکشتن بود و شهوت طعام ضعیف باشد و کمتر گوارد و بر گرسنگی

و تهی معده صداع قویتر گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ بود نخست تدبیر قی کردن

خاصه سکنکبین و آب نیم گرم و اگر نخست ماهی تازه خورده پس سکنکبین با آب برگ

خیار خورد و قی تمام بر آید و هر بامداد لقمه چند با آب غوره یا با شراب غوره و شراب انار

و شراب لیمو و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و سرکه و روغن گل بر سر مینهند و

اگر باسهال صفرا حاجت آید تدبیر آن باید کرد چنانکه درین باب یاد کرده آمد و از

پس استفراغ بابونه و برگ مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و سر را بدان آب میشویند

و روغن بابونه با روغن مورد بیامیزند و صمغ سرو در وی حل کنند و بر سر مینهند تا

دماغ را بغایت قوت دهد و اگر برگ سرو درین روغنها بپزند صواب باشد و همچنین

استفراغ به هلیله زرد و ایارج فیقرا سرشته بغایت سود دارد باب سیوم از جزو

بنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر **صداع گرم خونی**

صداعی که از غلبه خون تولد کند علامت آن پنج است یکی گرانی سر و چشم و گرانی ابروها

و ماندگی بی سببی ظاهر دوم غنودن بسیار و ملالت و تمطی و تثاوب سیوم شیرینی

دهان چهارم سرخی چشم و روی و برخاستن رگها پنجم دمیدن دهان و پدید آمدن

دملها و بثرها و در خواب چیزها سرخ دیدن و خویشتن را خون آلود دیدن و خارش بدن

سر رگ و جای حجامت و خون آمدن از بینی و تن دندانها و مقعد **معالجات**

نخست رگ اکحل یا قیفال باید زد و اگر قوت و فصل سال و عمر مساعد بود و خون بمقدار

حاجت بیرون کردن و اگر قوت ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را پس از فصد

بمطبوخ هلیله و مسهلات که در باب گذشته یاد کرده آمد نرم کردن و شربتها و غذاها و ضمادها

و نطول هم ازان نوع ساختن و اگر همه نطولها و تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد

رگ بینی و یا رگ پیشانی یا رگ صافن باید زد یا بر ساق حجامت باید کرد و پایها

در آب گرم باید نهادن و بدان بداشتن و بعد از استفراغ چیزهای خنک بوییدن

باب چهارم از جزو بنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر

باد کردن **صداع سردی ماده** علامتهای صداع سردی ماده سه نوعست

یکی آنکه اندر سر و چشم گرانی و حرارتی نباشد و آب از بینی بپالاید دوم آنکه اندیشها فاسد

بسیار کند از جنس رعونت و نامردی سیوم آنکه بول سپید و رقیق باشد **معالجات**

جالینوس میگوید علاج سردی و بیماری که بی ماده بود سرد یا گرم پس دشخوار نیست

و صداع سردی ماده را روغن سداب کفایت باشد و آنرا که سردی سخت غالب باشد

روغن فرفیون دران افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش

و روغن حب الغار و روغن بان همه اندرین باب نافع است و نمک و ارزن

گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه اندر آب پختن و آن آب بر سر ریختن و مالیدن

و سیر خوردن و مشک بوییدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن درد سر زایل

کند و اگر درین خلطی بد نبود اگر بر آفتاب بنشیند و سر برهنه کند سودمند بود و شراب

انگوری خوش با زیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دو قوه و فطراسالیون و مانند

آن سودمند بود و اگر در معده خلطی بد نیا باشد که بخار آن بدماغ بر آید و آنرا که باد سرد و سرما زده

باشد غذا کمتر باید داد و مسهلی دادن تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و بسرما

بیرون آمدن و از همه حرکتها بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن باز باید

داشت و طعام نخود آب بروغن زیت و گندنا و سداب و خردل و سعتر و زیره

دکرویا و بلبل و حلبث و شیر و مانند آن خوردن و اگر طبع خشک باشد چغندر و خردل
و آب کامه آبکار کرده و انجیر خشک در ماء العسل و غار کرده موافق باشد باب پنجم
از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع بلغمی و علامات
و معالجات آن علامتها صداع بلغمی هفت نوع است یکی گرانی چشم دوم
کسلانی و دیر کاری سوم بسیار خفتن و گران خوابی چهارم فراموشکاری پنجم پالودن
تریها از بینی و بسیاری اشک و بسیاری آب دهان و از روی آب باز گردن
ششم بول غلیظ و سفید هفتم نبض بطی و متفاوت بباید دانست که همیشه
از رنگ روی و چشم نتوان دانست که ماده صداع کدام خلط است
مگر آنجا که خلط دیگر جز آنکه سبب درد است اندر همه تن آرمیده باشد و
بسبب درد آنجا کشیده شود و او دفع نتواند کرد بدین سبب
ممکن است که اگرچه ماده صداع بلغمی است از بهر کشیده شدن
چون موضع درد و حوالی آن رنگ روی و چشم میل بسرخی دارد یا بلکه گرم
بود معالجات نخست تدبیر استفراغ بلغم باید کرد نخست اسطمخیقون و
حب قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و نسخه حنظل و مانند آن و اگر ممکن
باشد حقنه تیز کردن چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمد و از پس استفراغ غرغره

کردن ورغنها

کردن و روغنها گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولها موافق
بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخور سوختن و طلاء موافق بر سر کردن اما صفت
حب اسطمخیقون و حب قوقایا پیش ازین یاد کرده آمد صفت حب صبر
بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ و انیسون
و زعفران از هر یکی یک درم کثیرا دو درم حب کنند چنانکه هر شربتی دو درم بوقت
خواب بر سبیل شبیار بکار دارند نافع است صفت غرغره دیگر مجرب بگیرند
عاقرقرحا و سعتر و نار دانک ترش و صبر از هر یکی جزوی و بکوبند و در سکنگبین عسلی
حل کنند و بکار دارند صفت نطولی نافع بگیرند بوده دشتی و شمام و شیح و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنگوش و قیسوم و شبت و برگ غار همه بپزند چنانکه رسمست
و بر بخار آن فرود آرند و آن آب را بر سر او میچکانند چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمد
نافع است صفت طلاء نافع بگیرند فرفیون و بروغن یاسمین بسایند تا چون مرهم
شود و طلا کنند در حال درد بنشاند صفت سعوطی نافع بگیرند شونیز چهار درم نوشادر
و تربد از هر یکی یک درم و در بعضی نسخها بعوض تربد بوره آورده اند همه را بکوبند و بتربد و بروغن
یاسمین یا بروغن بادام تلخ بسرشند و اندکی در اندرون بینی طلا کنند و روغن
یاسمین و روغن قسط و روغن سداب و روغن شبت و روغن بابونه و روغن بادام

گرم کرده اندر گوش و بینی بچکانند سود دارد و آنجا که درد صعب باشد نیم دانگ جندبیدستر
و نیم دانگ فرفیون در روغن سوسن بگدازند و اندر بینی چکانند و مرزنگوش و شمام و سداب
و بابونه و نسرین می بویانند و بخور از عود هندی و سندروس و هیزم گز میسوزانند و بلبل و کندس
و جندبیدستر بکوبند نرم و خرقه ببندند تا عطسه آورد و اندر گرمابه گرم نشستن و آب گرم
بر سر ریختن و روغنها گرم مالیدن نافع بود و از سرب تخته بر زیر آن نهند و
ببندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد آن داروها را بسپیده خایه مرغ
بسایند و روغن گل و سرکه با آن باز کنند نافع است و آنرا که با صداع سردی چون
پدید آید بروغن شبت بر سر نهند و در گوش و بینی میچکانند و سبت و بابونج سوسن
آسمان گون در آب بپزند و آن آب بر سر می نهند و آنرا که علاج که گفته شد صداع
ساکن نشود دسل کنند و اگر ساکن نشود بر سر دو جانب گردن داغ نهند و طعام
نخود آب بروغن زیت یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و صعتر و قلیه کنند تا
و گنجشک بریان کرده و کبوتر بچه و کباب و دراج و تذرو و قلیه آبکامه و سرخی گوشت
بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بگرمی حاجت بیشتر باشد بروغن جوز بریان کنند
و حلوای عسل موافقتر از شکر باشد و طعام هرچه کمتر خورد بهتر بود و بسیار باشد
که از صعبی درد سر آواز باطل شود و آب گرم بسیار بر سر او باید کرد و روغن گرم

بانفط

بانفط اندر گوش او چکانیدن و آنرا که ماده بلغمی اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده
تولد کند علامت وی آنست که با صداع تشنگی و گرانی معده بود و آروغها ترش
برآید و اگر قی کند رطوبتها ترش یا شور برآید یا بلغمی بی طعم و هر ساعت دهان پر از آب
میشود علاج وی آنست که نخست قی کند به مطبوخ شبت و لوبیای سرخ و
و تخم ترب و انگبین و نمک چنانکه معلوم است و از پس قی اندکی گلنگبین و انیسون
و مصطکی و مانند آن خورد و آنرا که صداع پیوسته باشد هر بامداد نقیع صبر دهند بدین نسخه
بگیرند سعد و سنبل و افسنتین رومی و فقاح اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره
از هر یکی یک مشت و بپزند چندانکه آب سرخ شود و قوت داروها گیرند و پس آب
را به پالایند و مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر در افکنند و در شیشه کنند و سه روز در
آفتاب بنهند و هر ساعت شیشه را می جنبانند و از پس سه روز هر بامداد مقدار
ده استار آب بپالایند و سه درم روغن بیدانجیر در افکنند یا روغن بادام تلخ و بدهند و
طلاها که یاد کرده آمد در بابهای دیگر یاد کرده آید همه موافق باشد و آنرا که بدین تدبیر ها صداع
زایل نشود داغ کردن صواب بود یکی بر میان سر و دو بر صدغ و یکی بر پس سر بالا
مغاک پس کردن و طعام و شراب هم ازین نوع باید که یاد کرده آمد و خرمای
و ریون پس از طعام خوردن نافع بود باب ششم از جزو پنجم از گفتار نخستین

از کتاب ششم اندر **صداع سودایی** علامتها صداع سودایی پنج نوعست
یکی وسواس و اندیشها تباه دوم بیخوابی سوم تیرگی رنگ روی چهارم آنکه درد و
گرانی بیشتر آن باشد که در صداع بلغمی بود پنجم مزاج و تدبیرها گذشته و سالها عمر
بدان گواهی دهد خلاف **معالجات** تدبیر استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ افتیمون
وجها که در باب علاج مالیخولیا یاد کرده آمد و همه تدبیرها ازین نوع باید ساخت و این
حب سخت موافق باشد بگیرند هلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون
دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یکی دانگی حب
کنند چنانکه رسمست جمله یک شربت باشد صفت **نقیع** صبر بگیرند هلیله سیاه و بلیله و
آمله مقشر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر
یکی دو درم سنبل و قصب الذریره از هر یکی سه درم شکاع و بادآورد از هر یکی پنج درم همه
را در دو من و نیم آب بپزند تا بقدر نیم من باز آید و بپالایند و ده درم صبر سوده بر افکنند
و در آفتاب نهند شربتی از ده درم تا بیست درم تخت مشاهده و لنوازه قوت دهند
وانرا که ماده سودا در معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی مزاج
سودایی باشد و آروغ ترش و ظاهر شدن علامتها مالیخولیا علاج آن قی کردن
و استفراغ ها و تدبیرها دیگر چنانکه در علاج مالیخولیا یاد کرده آمد بیشتر باب

هفتم

هفتم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداعی
که از بادهای غلیظ تولد کند و **معالجات** علامتها صداعی که از بادها و
بخارهای غلیظ تولد کند پنج نوعست یکی درد صعب بی گرانی دوم تمددی که در
قعر چشم پدید آید سوم خلیدن و گردیدن زود از جای بجای چهارم طنین و
دوی پنجم آنکه اگر بخار بسیار باشد رگهای ضربان کنند و خیالها پیش چشم آید که دوار و سدر
تولد کند **معالجات** تدبیر علاج این آنست که معده و تن را از ماده فاسد که بادها
و بخارها از آن خیزد پاک کند بحب ایارج و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن پاک
کرده باشند هر بامداد ناشتا در گرمابه رفتن و شونیز و مرزنگوش و جند بیدستر و مشک
بوییدن و تخم بادیان پیش بینی دود کردن و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن تو دمند
بود صفت سعوطی نافع بگیرند ایارج فیقرا یک درم جاوشیر و افیون و جند بیدستر از هر یکی
نیم درم مشک دو دانگی شکر چندوزن همه دارو یا شیر زنان بسایند و مقدار دانگی در بینی دمند
اگر در شیر زنان حل کنند و اندر چکانند صواب بود بادها را بشکنند و صداع کهن را نافع بود
و از چیزهای بادناک و بخارانگیز پرهیز باید کرد و انرا که باد یا اندر معده تولد کند و از معده بسر
برآید علامتها جز این که یاد کرده آمد آنست که صداع تبع ضعف و درد معده
باشد و هر وقت که طعامی بادانگیز و بخارناک خورد و صداع زیادت گردد و

درد سری که از باد و سردی
و بیوستی و خلط و جیر
سود و ...
... زایل شود

چون طعام هضم شود ساکن تر گردد و درد از میان سر آغاز کند علاج آن نخست
معده را بقی پاک کنند پس ایارج فیقرا دهند و از پس ایارج فیقرا ماء الاصول دهند با
روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقیع صبر دهند با روغن بیدانجیر صفت ماء الاصول
بگیرند پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یک دو درم بیخ اذخر و انیسون
از هر یکی پنج درم مصطکی و نانخواه و فودنج از هر یکی سه درم افتیمون هفت درم سلیخه
پنج درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون پنج درم بوزیدان کوهی سه درم همه را بکوبند
و بپزند رسمست و بپالایند و هر بامداد مقدار نیم ... گرم کنند و هفت درم گلنجبین
در آن حل کنند و چهار درم روغن بادام تلخ بر افکنند و بدهند و اگر ده درم صبر هم
درین ماء الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و از پس سه روز هر بامداد مقدار
ده درم یا پانزده درم یا دو مثقال بیدانجیر بدهند صواب بود از معجونها پنج نیا و دوا المشک
مر و حلو و تریاک بزرگ و مثرودیطوس با آنچه حاضر باشد هر هفته یکبار بخورد و روغن
بیدانجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر بامداد در گرمابه رفتن و اندر طعام زیره
و نانخواه و دارچینی کردن سود مند بود و هر آب که خورد نبایذ پخت و اندر آن آب
مصطکی افکندن و گلشکر با مصطکی و زیره سود دارد و هر شب پای باید فرمود تا پایها
او از بن ران تا بقدم بمالند و گشنیز و تخم کتان و اندکی شکر بخورد بدین تدبیر بخار

از جانب سر

از جانب سر دفع شود باب هشتم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب
ششم اندر **صداعی که از خشکی خیزد** و علامت و علاج آن علامتها
صداع خشک چهار نوعست یکی کم خوابی دوم خشکی بینی و چشم سوم سبکی سر بسیار
باشد که سر چنان سبک بماند که هر ساعت سر بجنباند از بهر آنکه پندارد که جاشها تر
شود چهارم آنکه چون خشکی غالب شود چشمها در فرو شود **معالجات**
تدبیرها تری فزاینده باید فرمود و نگاه باید کرد که مزاج میل بسردی دارد یا بگرمی و تدبیر
موافق باید فرمود و حلاب لحم و خایه مرغ نیمبرشت و ماء اللحم شوربای مرغ فربه و چربها
چرب باید دادن اما مردم محرور را خایه مرغ نیمبرشت زرده و سپید درهم باید داد و بر ماء اللحم
گلاب و آب سیب و آب کوک و آب کدو تر باید افکندن و در شوربا برگ کوک
و گشنیز تر و اسفناج و کدو بباید پخت و روغن کدو و روغن بنفشه در بینی و گوش باید چکانیدن
و کف پای و مقعده و ناف بدان چرب کردن و مبرود را شراب کهن و دارچینی
و عسل و ماء اللحم باید افکند و خایه مرغ زرده بی سپید باید داد و بروغن بنفشه و روغن شبت
آمیخته بکار دارند و مغز ساق گاو و مغز ساق گوساله و پیه مرغ و مسکه بر نهادن و
در بینی و گوش چکانیدن و پالوده بشکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهادن نافع بود
باب نهم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداعی

که از ضعیفی معده خیزد باید دانست که علامت این صداع آنست که صداع
مع گرسنگی باشد و اگر چنانچه طعام از وقت عادت پس تر افتد بامداد وقت برآمدن آفتاب
چیزی نخورد صداع قوی گردد و از هر کاری که نه بر مراد او باشد زود ضجر و ملول شود و از هر
بوی خوش که بدو رسد صداع و مشکلتر خیزد **علاج** آن طریق این علاج آنست
که بامداد پست گندم اندر آب انار خورد و سیب و آبی و امرود چینی و بحر آبادی سودمند بود
فی الجمله اندر بیشتر حالها علاج این صداع همچون علاج صفراییست که بمشارکت معده و فم معده
تولد کند و انرا که با ضعیفی معده مزاج سرد باشد اگر گلنگبین و انیسون و مصطکی و شراب
سلیخ بکار برد سودمند بود و این معنی در باب ضعف معده یاد کرده آمد و باقی علاج
این علت علاج ضعف معده باشد چنانکه در موضع خویش یاد کرده آید و اگر هر هفته یکبار
یکمثقال و دو مثقال شکر بکوبند و شب وقت خفتن بخورد معده را و دماغ را پاک گرداند و
بغایت مجربست و طبع نرم دارد و فم معده را این ترتیب که گفته نیک قوت دهد **باب**
دهم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن
صداعی که قوة حس دماغ افتد علامت این صداع آنست که از هر آوازی و هر
بوی رنجور شود و آوازها و بویها ضعیف بود در یابد و افعال دماغ بسلامت باشد و مجری
بینی پاک بود **علاج** طعامهاء غلیظ نباید داد چون سر بره و پاچه گندم و کشک



جو پخته و سر بره بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و انرا که
حرارت قوی بود اندر طعام و تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و گشنیز تر می نهند و شراب
خشخاش موافق است و ماهی تازه طعامی نیکست **باب یازدهم اندر**
یاد کردن صداعی که از پس خواب بدید آید طریق علاج این آنست که اول
نگاه کنند که در تن کدام خلط غالبست تن را از آن خلط پاک باید کرد بداروهاء لایق
آن مزاج باشد و خاکستر سر که تر کنند و بر پیشانی و بر صدغها او مالند و درین رنج
اگر خاکستر چوب الجز بکار دارند بغایت نافع بود و اگر از خواب برخیزد در حال چیزی
خورد در حال صداع ساکن شود لیکن از پاک خلط غافل نباید بود **باب**
دوازدهم اندر یاد کردن صداعی که از پس جماع بدید آید
اسباب این صداع دو نوعست یکی خشکی است که از بسیاری جماع تولد کند دوم انکه
در تن خلطها فاسد باشد و بسبب حرکت جماع که مرکبست از حرکتها بدنی و نفسانی
از آن اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ برآید و برنجاند **علاج** انرا که علامتها خشکی ظاهر
باشد علاج او علاج صداعهاء خشک است و حقنهایی که گرده را فربه کند بکار
داشتن چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آید و طعام زرده خایه مرغ نیمبرشت تازه و ماهی
و نان خشک بریان کرده اندر تنور و کوفته اندر جلاب آغشته و دنبه آگنده که مغز بادام



و مغز پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق و مغز شاه بلوط و مغز حبة الخضرا کوفته در وی
پر شسته با اندکی تخم بادیان و شوربای مرغ فربه و نخوداب بط فربه و گوشت
بزغاله و انچه بدان ماند و انرا که علامتها امتلا ظاهر گردد تن را از خلط فزونی پاک
باید کرد بفصد اگر فصد لایق حال باشد و یا باسهال و دماغ را بروغن گل و روغن مورد
قوت دادن و بابونه و برگ گل مورد اندران پختن و بر سر چکانیدن و تا طعامی
که خورده باشد هضم نشود جماع نباید کرد و اگر فصل تابستان بود و تن را پاک کرده باشد
و مرد جوان بود غسل کردن بآب سرد و بینی چرب کردن بروغن و خفتن نافع
بود **باب سیزدهم اندر یاد کردن** صداعی که از بویها و بخارها خیزد
شخصی را که صداع از بویها ناخوش و بخارها گرم تولد کند چون بوی مشک
و زعفران و جندبیدستر و حلتیت و بخار معدن گوگرد و زرنیخ و مانند آن علاج
وی را بصندل و کافور و گلاب و بنفشه و نیلوفر اندر بینی او چکانیدن و روغن سپید قوت
دادن و مزاج و دماغ را باعتدال باز آوردن فضیلتی دارد بر دیگر روغنها و انرا که صداع
از بوی چیزها خشک تولد کند چون کافور و بخار ترها کوفته بمشک و زعفران
و آب گرم و گرمابه علاج کند **باب چهاردهم اندر یاد کردن**
صداعی که از بادها بیرونی تولد کند صداعی که از بادها سرد تولد کند نگاه کنند

تا از راه بینی بدماغ رسیده است یا از راه گوش یا از هر دو بگیرند مشک و جندبیدستر
باندازه حاجت و بروغن شبت یا بروغن خیری و مانند آن حل کنند و نیم گرم در گوش
و بینی او چکانند و بوی مشک و جندبیدستر و حلتیت و بوی سیر و مانند آن
نافع بود و ضمادها گرم تحلیل کننده که پیش ازین یاد کرده آمد بر سر نهند و انرا که
صداع از بادها گرم تولد کند روغن شبت با روغن گل آمیخته در بینی و گوش چکانند
و نطولها محلل معتدل و گرمابه معتدل نافع بود و از طعامها بادانگیز پرهیز باید کرد
و طبع را نرم داشتن درین باب سودمندست **باب پانزدهم اندر یاد**
کردن صداعی که از زخم و جراحة تولد کند علاج کردن این علت آنست
که نخست تدبیر آن کند که درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن درد را بنشاند و دماغ
را قوت دهد و اگر درد سخت عظیم باشد اندکی سرکه و پوست سر و عصبها راست
کند و بدان سبب ماده روی بدان موضع آرد و درد زیادت شود و اگر جراحت
رسیده باشد تدبیر آن باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت را باعتدال باز باید آورد
تا جراحت زود بروید و تا حوالی آن معتدل نشود جراحت نروید و انرا که از پس زخم
و جراحت تب آید و عقل تشوش شود نشان آن باشد که غشای دماغ آماس میکند
اگر فصل سال و مزاج و قوت مساعدت کند در حال رگ قیفال و اکحل بزنند

واگر مانعی باشد از گشادن رگ تدبیر حجامت کنند و از پس رگ زدن طبع را
بآب میوه‌ها و فلوس خیارشنبر بحقنهٔ نرم نرم باید گشاد صفت حقنهٔ نرم بگیرند کنک
جو و بنفشهٔ خشک و خطمی اندر خرقهٔ کتان کرده از هر یکی بیست درم سبوس را اندر یکمن و نیم
آب بپزند تا یکمن برود و نیمن بماند بپالایند و ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه
و دو استار فانیذ و نیم درم بوره یا نمک در وی حل کنند و بکار دارند چنانکه وزن
همه صد درم بود صفت حقنهٔ دیگر بگیرند برگ چغندر و بپزند و از آب او مقدار هفتاد درم
بستانند و ده درم انکامه و ده درم روغن بنفشه برافکنند و بکار برند صفت
ضمادی نافع بگیرند عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و نارپوست همه را بپزند و
خرقه بدان تر کنند و بر سر مینهند با روغن گل و ضماد کنند و آنرا که تب آید از پس فصد
بامداد آب کشنیز و عنب الثعلب دهند صفت ضمادی معتدل بگیرند گلنار و برگ
مورد و نارپوست و همه را در سرکه و آب بپزند و اندکی سک و عود خام و قصب الذریره
بکوبند و شراب کهن بر چکانند و با مورد و گلنار و نارپوست که پخته دارند بسرشند و بر سر
مینهند و آنرا که عادت دارد گردد و ضمادها معتدل بر مینهند چنانکه تا قوت نبض قوت
تحلیل دارد صفت ضمادی دیگر معتدل بگیرند انار ترش و شیرین و بشکافند و با پوست
در شراب انگوری کهن بپزند و بستانند و ضماد کنند و آنرا که با درد سر بیخوابی باشد

روغن گل و روغنها

روغن گل و روغن بنفشه بر سر مینهند و آنرا که درد قوی‌تر بود روغن گل فزونتر از روغن بنفشه
کنند و آنرا که رنج بیخوابی قوی‌تر باشد روغن بنفشه فزون تر کنند از بهر آنکه روغن گل
دردنشان تر است و روغن بنفشه خواب آرنده‌تر و طعام کشکاب و مزورهٔ کدو
بمغز بادام و آنرا که دماغ بجنبد دو درم اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و طعام
مغز مرغان خانگی و مغز بره و مغز بزغاله بدهند و از پس مغز آب انار ترش و شیرین بدهند
و آنرا که خون بسیار رفته بود و تب نبود زردهٔ خایهٔ مرغ نیمبرشت و گوشت مرغ خانگی
دهند و صندل و سیب و آبی و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد می بویانند با اندکی کافور.
و آنرا که جراحت کوچک بود برگ مورد خشک کوفته و بیخته بر جراحت کنند و آنرا که جراحت
بزرگ باشد لیکن به استخوان نرسیده بود جراحت بروغن گل بمالند و بدوزند و اکسیرین
برنهند صفت اکسیرین بگیرند عنزروت و صبر و کندر از هر یکی ده درم دم الاخوین
و مر از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و با سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان تر کنند
و بر جراحت نهند و اگر بر جراحت پراکنند روا باشد و گرد بر گرد جراحت ضمادها
که یاد کرده آمد بر مینهند و ضمادها و روغنها نیم گرم بر باید نهاد مگر آنرا که عقل شوریده باشد
و حرارت سخت قوی بود باقی علاج جراحت اندر جایگاه خویش بشرح تمام گفته آید از آنجا
طلب کنند **باب شانزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین**

از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی که از تولد کرم خیزد

این نوع صداع است که هندوان دعوی میکنند که در اندرون کاسهٔ سر
کرم تولد کند و از حرکت آن صداع قوی خیزد علامت وی آنست که بیمار پیوسته
بوی ناخوش می یابد یا بینی او چیزی ناخوش پیش او بود و صداع با طنین باشد و باد وی
و حرکتی که کند صداع قوی‌تر بود **علاج** نخست تن و دماغ بحب اصطمخیقون و حب
قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن پاک باید کرد و ایارج فیقرا به بینی بر کشیدن و حل کرده
در اندرون بینی چکانند و آب برگ سداب فشارده و آب برگ شفتالو و آب
برگ درخت توث با صبر خوردن و در چکانند و عطر آورد نافع بود **باب**
هفتم اندر یاد کردن صداعی که از خمار خیزد طریق علاج
این صداع آنست که نخست قذف باید کرد بسکنگبین و آب نیم گرم و اگر شبت با تخم
او با تخم ترب در آب بجوشانند و سکنگبین با این آب دهند با قذف تمامتر
افتد و معده پاک شود صواب بود و اگر قذف ممکن نشود یک درم ایارج فیقرا
و نیم دانگ یا دانگی سقمونیا بهم بسرشند و بدهند با قوت سقمونیا زود تر افتد و ایارج
درین درنگ بسیار نکند با زو حرارتی بیفزاید و اگر مانعی باشد که ایارج نتوان داد
و استفراغ باب انار ترش و شیرین باید کرد با اندکی سقمونیا ترکیب کرده چنانکه

معلوم است

معلوم است و مطبوخ هلیله نیز صواب بود و اگر از استفراغ مانعی باشد بباید خفت
با خویشتن را خفته ساختن تا شراب که در معده بود بگوارد و نشان گواریدن
وی آنست که بول او از آن حال که هست بگردد و رنگین شود و کف پای بروغن
بنفشه و نمک مالیدن و پای بنهادن در آب گرم نهادن و مالیدن نافع بود خاصه اگر
بابونه و بنفشه اندر آن پخته باشند و چون از خواب برخیزد در گرمابه رفتن و آب
خوش نیم گرم بسیار بر سر ریختن تا باقی قوت شراب که در سر باشد تحلیل کند و خواب
خوش آرد و چون از گرمابه بیرون آید تا یک ساعت تمام بگذرد طعام نباید خورد و آنچه
خورد چیزی باید خورد که گرمی بیفزاید و ماهی تازه و برگ کوک با اندکی سرکه که سخت
ترش باشد و کشنی و مانند آن موافق بود و آنرا که بغذای قوی‌تر حاجت آید خایه
مرغ نیمبرشت و گوشت دراج و تیهوج و جوزهٔ مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغورهٔ زرشک
و سماق و مانند آن صواب بود و کرنب و عدس خداوند خمار را نافع بود و آنرا که تشنگی
غالب بود آب سرد خورد مگر کسی که معده او ضعیف باشد و از مضرت آب سرد بترسد
آب انار ترش و آب غوره و شراب سیب ترش و شراب ریواج و مانند آن با آب
همی آمیزد و میخورد و اگر بی آب خورد روا باشد و اگر کسی این شربتها نخورد و نتواند خورد
شراب انگور سفید رقیق مروق ممزوج میخورد چنانکه یک نیمه آب خورد و یک نیمه شراب

ولیکن وقت خواب اندکی کشنیز خشک بر دهان افکنند و روغن گل قاطر
سری افکنند نهند و از پس ریاضت طعام نخورد تا دو ساعت و از پس
طعام تا سه ساعت نکند و هیچ حرکت و ریاضت نکند و از پس طعام پایها را
تا بن ران و تا بقدم بایدمالید و دو خمار از سرکه و آبکامه و ترش پرهیز باید کرد از بهر آنکه
هر دو عصبها را زیان دارد صفت **سفوف** که خمار را زایل کند تخم کشنی و تخم
کرنب و زرشک پاک کرده و سماق پاک کرده و عدس پوست کنده و گل سرخ
و طباشیر از هر یکی جزوی بکوبند و بیزند و مقدار سه درم با اندکی کافور از دو
جو با سه جو یا نیم دانگ باندازه قوت و حرارت و گرمی مزاج اندر آب غوره یا اندر
آب انار ترش و شیرین خورد و فقاعی از آرد جو ساخته باشند معده را از باقی
شراب بشویند خاصه اگر مقداری نمک درافکنند گوارنده تر باشد و اگر آن فقاع را از
آب غوره بسازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوی صندل سپید و بوی گلاب
و کافور و بوی شاهسپرغم سود کرده و سرکه و گلاب بروی زده سخت سودمند بود
و اگر بامدادان زود که شراب خواهند بکوبند خورد یک شربت شراب افسنتین نخورد
شراب زود هضم شود و خمار نیارد و اگر باشد سبکتر بود و در کتب آوردن که هر که پنج درم
سعد کوفته بخورد آن روز مست نشود و اگر شراب مورد ساده بناشتا خورد خمار سبکتر

بود و بادام

بود و بادام تلخ تنقل کردن خمار بازدارنده بود و روغن گاو باز شراب
و تیزی شراب از معده بازدارنده بود **باب هشتم از جزو پنجم از**
گفتار نخستین از کتاب ششم اندر صداع ضربانی
جالینوس صداع را از جمله آماس دماغ شمرده است از بهر آنکه هر کجا ضربان باشد
رگها ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق الاتصال که از لوازم امتلاست
تولد کند و درد صعب و ضربان تبع آن باشد **معالجات** نخست معلوم
باید کرد که امتلا از کدام خلطست و اگر خلطی غلیظ و سوداست و عسر علامتها صداع
بلغمی و سودایی ظاهر باشد استفراغ با ماء الجبن بزرگ باید کرد و از پس استفراغ ماء الاصول
با روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ دادن و غالیه و مشک و خبد سپیدشتر و مرزنگوش
بویانیدن و غذاهای لطیف کننده دادن از پس آنکه ماده لطیف کرده باشد غرغره
با ایارج فیقرا و آنچه بدان ماند باید فرمود و اگر ماده گرم و لطیف باشد جایگاه و خانه
خنک خوش هوا باید و آواز بازوی دور باید داشت و پای بمطبوخ بنفشه و نیلوفر
و گل سرخ و شاهسپرغم و گشنیز جو منهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند
و ضمادی که خشک باشد بر سر منهند صفت **ضمادها** بگیرند بنفشه
و نیلوفر و گل اسپند و بابونه از هر یکی ده مثقال اکلیل الملک یک درم کشنیز چو چند هم

از کتاب ششم اندر یاد کردن **شقیقه** شقیقه درد نیمه سر را گویند
و هر یک چندی بعضی مردم را به نوبت باز آید و ماده علت بیشتر در عضله صدغ بود
معالجات اگر علامتهای غلبه خون ظاهر شود رگهای پیشانی و رگ بینی
زدن سودمند بود و اگر ماده صفرا اندر معده نوقیع صبر اندر آب کشنی سود دارد و
ایارج فیقرا در همه انواع شقیقه نافع بود و اگر شقیقه به نوبت باز می آید پیش از نوبت
استفراغ کردن و ماده علت از این بیرون کردن بداروها و وجهها که در باب
گذشته یاد کرده آمد صواب بود و همچنین درخور هر ماده ضمادها و نطولها که یاد کرده آمد
بکار می باید داشت و زعفران طلا کردن نافع بود و همچنین آورده اند که مداد دبیران
بر پیشانی مالند شقیقه را سود دارد و اگر شقیقه دایم باشد و چشم ضعیف میشود
بزودی حیل شریان صدغ کنند یا انتشار نزول آب تولد نکند

گفتار دوم

از کتاب ششم از ذخیره اندر بیان حال بیماریهای
چشم از هر جنس و اسباب و علامات و معالجات آن
و این گفتار هفت جزو است جزو نخستین
اندر ساختن مزاج چشم و آنچه تعلق بدان دارد

از معالجات

از معالجات و این جزو هفت باب است باب اول
اندر یاد کردن **مزاج چشم** **و حالهایی که بدان تعلق دارد**
مزاج خاصه چشم گرم و ترست و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها بسیار بدو پیوسته است
و حرارت بدو میرساند و سبب تری آنست که مبدا طبقهاء دماغست اما نشان
گرمی او آنست که حرکت او زود او زود باشد و رگهاء او ظاهر و میل بسرخی دارد و بلمس
گرم بود و نشان تری او آنست که بزرگ باشد و رمض بسیار کند و اشک بسیار
ریزد و نشان سردی او آنست که رگها ظاهر نباشد و حرکت او زود و سبک
نبود و بلمس سرد باشد و نشان خشکی او آنست که زود فرو رفته بود و بلمس صلب
باشد و اشک نتواند آورد و حرکتهاء او سبک نبود و باید دانست که گرمی و
تری چشم ازرق کمتر از گرمی لونهاء دیگر باشد از بهر آنکه به سبب تری هوای
شب اندکی تری یابد نه بسبب بهتر از دیگران بیند و چشم مردمان صقلاب
ازرق از بهر آنست که هوای مسکن ایشان سردست و مزاج ایشان سرد
و چشم پیران هم بسبب سردی و خشکی مزاج پیری ازرق شود و گرمی و تری
چشم سیاه فزون از گرمی و تری دیگر لونهاست و بدین سبب است که ویرا
علت فرود آمدن آب و علتهاء دیگران که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد

وچشم شهلا معتدل بود و خوبی شکل چشم نشان قوت اعتدال او باشد و شکل بادامی نشان
ضعیف و نامعتدلی باشد و چشمی که خط باریک و چیزهای دور آسان بیند و از دیدن
چیزهای روشن و دور نشان کیر بود آن قوت اعتدال مزاج باشد و انچه آن برخلاف
این بود نشان ضعیف و نامعتدلی باشد و انکه از دور دشخوار و از نزدیک آسان بیند آن نشانست
که روح باصره او لطیف و صافی و اندک باشد و سبب انکه از دور دشخوار بیند آنست
که روح باصره یعنی شعاع چشم او بحرکتی که دران مسافت افتد پراکنده شود و آنچه
از نزدیکی دشخوار بیند و از دور نیک روح باصره او بسیار و تیره باشد لطیف و صافی
نبود و بقوت حرکت که در مسافت افتد شعاع باصره او لطیف شود و انکه از دور و نزدیک
دشخوار بیند روح باصره او اندک تیره بود باب دوم از جزو اول از
گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن اصول
قوانین علاج بیماری چشم بر وجه کلی بیماریهای چشم چهار جنس است یکی سوء المزاج
ساده دوم سوء المزاج با ماده سوم تفرق الاتصال چون جراحتها و ریشها و
و آماسها چهارم بیماریهای ترکیبی یعنی آفتهایی که ترکیب احوال چشم افتد چون حول
و بیرون خاستن چشم و مانند آن و علاج این چهار جنس یکی بگردانیدن مزاج ساده
دوم استفراغ ماده سوم علاج نوع تفرق الاتصال چهارم بصلاح باز آوردن

بیماریهای چشم

بیماریهای چشم و زایل کردانیدن آفت که اندر ترکیب احوال چشم افتد اما
بکردانیدن مزاج ساده داروهایی باید که ضد مزاج غریب باشد و اگر مزاج غریب
گرمست داروها او چون عنب الثعلب و آب کسنی و آب بنفشه و گلاب و سپیده
خایه و مانند آن باشد و اگر مزاج غریب سردست داروها چون مشک و مامیران
و دوج و پلپل و مانند آن بود و اگر ترست داروها وی چون سرمه و توتیا و قلیمیا بود و
اگر خشک است داروها آن مغز بادام و شیر زنان و سپیده خایه مرغ و لعاب اسبغول
و مانند آن بود اما استفراغ از چشم به هفت وجه توان کرد یکی انکه طعام و شراب
کمتر و سبکتر و ستوده دهند و از هر چه بدگوارد و بخار انگیز پرهیز باید کرد دوم
انکه اگر تن ممتلی باشد نخست تن را از اخلاط بد پاک کنند سیوم انکه دماغ را
بداروهایی که کنند پاک کردانند حجامت کردن برگ قیفال و رگ هایی که اندر
سر است کشادن درین باب نافع بود چنانکه موضع آن یاد کرده آید چهارم انکه ماده را
از راه بینی فرو کشند تا از چشم باز گردد و از بهر انکه نزدیکترین راهی است و صواب
ترین بحدی لیکن تا نخست تن را پاک نکنند و تا ماده فراز نگیرد بدین طریق مشغول
نشاید بود و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردنست بداروهایی
که اندر علاج لقوه و غیر آن یاد کرده آمد پنجم انکه رگ گوشه چشم بگشایند ششم انکه

بداروهایی که اشک آرد ماده را از چشم فرو پالایند هفتم انکه اگر ماده از عضوی بچشم
همی آید آن عضو را از آن ماده پاک کنند و تدبیر آن عضو مشغول شوند علاج تفرق
الاتصال بداروهایی کنند که تری کمتر کند و خشکی صعب نیفزاید و سوزاننده نباشد
چون سرمه و توتیا و زعفران و اسفیداج و شادنج عدسی و صبر و مانند آن از بهر انکه
سرداروهایی که مزاج آن به مزاج چشم ماننده است چشم را زیان دارد و هر چه اندکی
مخالف اوست و ازین نوعست که یاد کرده آمد لختی تری کمتر کند و سوزاننده نباشد
چشم را قوت دهد و هر عضوی که قوت یابد ماده بیماری قبول نکند و آنچه بدو رسد
از خود دفع کند و بر حال سلامت بماند این اصلی بزرگست اندر همه علاجهای چشم
نگاه باید داشت وتدبیر بصلاح آوردن هیات چشم و زایل کردانیدن آفت که در ترکیب
احوال چشم افتد بعضی بفصد و استفراغ باشد و بعضی بانواع حیلها که در جایگاه
خویش یاد کرده آید بباید دانست که قانون علاج آنست طبیب پیش از انکه
دست بچشم خواهد برد نگاه کند تا در چشم هیچ آماسی و صداعی هست یا نه اگر
آماسی بیند نگاه کند تا ماده آماس کدام خلطست و علامتهای کدام خلط زاید از آن
ماده پاک باید کرد پس باستفراغ دماغ مشغول شدن اگر ماده رطوبتی غلیظ بود
یا بادناک باشد داروهای مسهل فرماید چشم را آب حلبه و شیر تازه بشوید

وچون

و چون بیند که تن پاک شد و ماده نخستین آغاز کرد باید که داروی کشیدن آغاز
کند و گرمابه بکار داشتن فرماید و اگر ماده رطوبتی رقیق بود و با خون یا با صفرا
آمیخته باشد نخست فرماید که فصد کنند پس مسهل دهد پس ماده از سر فرو کشند پس
بعلاج چشم مشغول گردد و سهو چه پیش از استفراغ دست بچشم نشاید برد و هیچ
داروی نشاید کشید خاصه داروی محلل و انرا که ماده ریحی بود گرمابه و چیزهای محلل
سودمند بود و انرا که ماده خونی باشد و رگهای چشم او از خون غلیظ پر بود و چون
فصد کرده شود رگها برحال خویش باشد گرمابه کار داشتن و از پس گرمابه طعام
لطیف و مقداری شراب صرف خوردن دماغ را گرم کند و بندها بگشاید و خون را
لطیف کند و ایارج فیقرا و حب قوقایا سودمند بود و شیاف احمر کشیدن و
ضمادهای محلل بر نهادن باقی ماده را زایل کنند و انرا که آماس ظاهر نباشد
لیکن ماده ها پیوسته بچشم فرو می آید و منفعت علاج ظاهر نشود نگاه باید کرد تا ماده
از بیرون قحف دماغ می آید یا از درون قحف اگر از بیرون قحف همی آید سرخی
چشم و روی و گرمی سر و پیشانی و پری رگها بر آن گواهی دهد و رگهای سر گشادن
و سل شریان صدغ کردن و داغ نهادن و ضمادهای قوی کننده بکار داشتن
نافع بود لیکن از اندرون قحف همی آید دغدغه بینی و عطسه آوردن بسیار

وخارش چشم وبینی بران گواهی دهد فصد واسهال وپاک کردن دماغ وعلاجهای
دیگر که در علاج سبل یاد کرده آید سود دارد وانرا که همه علاجهای صواب کرده آید دلا
رعد بر حال خویش باشد ازطریق صواب بر نباید گذشت ازبهر آنکه ممکن باشد که
ماده سخت غلیظ وعسر بود ومدتی دراز باید تا آن ماده لطیف گردد وتحلیل پذیرد
وانرا که بارمد صداعی سخت باشد دست بچشم نشاید برد الا پس ازانکه استفراغها
کند وتن ودماغ را پاک کند وسل وشربان صدغ کند ودماغ را بضماد قوی کننده
قوة دهد چنانکه در علاج بیماریهای سر یاد کرده آید واگر استفراغ ناکرده واین شرطها که
یاد کرده شد بجای ناآورده بعلاج چشم مشغول کردند رنجی عظیم زیادت شود وچنانچه
بزرگ کرده باشند وحقنه اندرین بیماریهای سر وچشم که با ماده بود سود
دارد وواجب بود این قوانین را بکار داشتن باب سیوم از جزو نخستین
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر اسباب بیماری چشم که با
ماده بود وتفصیل آن اسباب بیماری چشم که با ماده بود هفت یکی آنکه مزاج چشم
ضعیف وماده را که از دماغ فرود آید قبول کند ودفع نتواند کرد دوم آنکه مزاج دماغ و معالجات
بقیاس با مزاج معده ودیگر احشا ضعیف باشد وبخارها که از احشا برآید قبول کند وبقیاس
با مزاج قویتر ازوی باشد وبادها را دفع کند وبه چشم میفرستد سیوم آنکه در تن

اخلاطها

اخلاطها را که بد باشد بسیار بود وبهمه اندامها نصیب تمام میرسد چهارم آنکه قوت غاذیه
چشم ضعیف باشد وغذا را که بدو رسد هضم نتواند کرد وبدان سبب بادهای فزونی
در وی گرد آید وسبب بیماری گردد پنجم آنکه منفذهای که اخلاط ازان راه بچشم آید فراختر باشد
وبدان سبب ماده بدو بیشتر آید ششم آنکه منفذها که فضله ازان راه از چشم بیرون آید تنگ
تر باشد وبدان سبب فضله در چشم بماند هفتم آنکه چشم در زیر دماغست وفضله ناگوارید
از دماغ فرود آید بر طبیب واجب کند که در همه ابواب که معالجات چشم کند این اسباب
را طلب نماید ومنع ودفع آن مشغول شود باب چهارم از جزو نخستین
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن داروهای چشم
از هر جنس داروهای چشم هفت جنس است یکی داروهاییست که منفذهای بسته را
بگشاید وآنرا مفتح گویند دوم داروهاییست که منفذهای گشاده را ببندد وآنرا مسدد گویند دیگر
بنیز گویند سیوم داروهاییست که چشم را برد ازند چهارم داروهاییست خدر کننده یعنی دارو
که عضو را بخدر کند تا از درد آگاه نشود اما داروها که منفذ گشاده ببندد دو نوعست بعضی خشک است
وازمین خیزد وبعضی ترست ونرم ولزج وانچه زمینی است تریها فزونی را کمتر کند وچیزی را
که اشک همی ریزد نافعست خاصه اگر دران رنجی وتره باشد لیکن بکار داشتن این پس از
استفراغ باید پس ازانکه مددهای ماده از چشم بازداشته باشند ودماغ را پاک کرده ازبهر آنکه

اگر ازتن مددی بدو رسد یا در طبقهای چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد
ودرد افزاید ووهم باشد که طبقه را بسوراند وبخورد واین داروها قلیمیا شب واسفیداج وتوتیا
مغسول وارزیز سوخته وطین شاموس ونشاسته وانرا که در طبقه قرنیه قرحه باشد واگرچه حکیم
ضرورت استفراغ ناکرده این داروها را انگاه دارد روا بود نوع دوم که نرم ولزج
ترست بعضی خشوینده ترست وبعضی نرم کننده تر وبعضی لزج تر وبعضی پزاننده وتحلیل
کننده تر وحاجت بدین نوع ازبهر چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین نوع سود کننده
نیست دوم آنکه گاه بود که حاجت افتد بدانکه داروها اندر چشم دیر بماند وسیلان نکند
وآن داروهای لزج است چون کثیرا وصمغ ونشاسته که با دیگر داروها بیامیزند تا بصحبت
او دارو در چشم دیر بماند ومنفعت یافته شود سیوم داروهای چشم بعضی سنگهاست
در معنی ودرشت است وچشم عضوی حساس ونرمست ونازکی طاقت ملاقات
داروها ازمینی ندارد خاصه چون دردمند باشد ازین نوع داروهای نرم با وی بیامیزند
تا ملاقات آن چشم از رنج باز دهد چهارم آنکه گاه بود که بچیزی نرم ولطیف حاجت آید
تا درشتی را که از ماده گرم ونیز تولد کرده باشد زایل کند وچشم را بشوید وتری ولزجی
خلط بد ازوی باز دارد چون شیر زنان وانچه لطیف ورقیقست از سپیدی خایه
مرغ شسته بنفشه ترست وسپیده خایه مرغ تیزی ماده را باز دارنده ترست ونرم کننده

وآب حلبه نیز

وآب حلبه نیز نرم وشوینده است لیکن پزاننده است ومیل بگرمی دارد ودر گرمی معتدلست
وداروهای جنس دوم که منفذهای بسته را بگشاید دو نوعست نخستین چون وج است
ودارچینی وفرفیون وحلتیت وسکبینج واین انجا بکار آید که از پس طبقه قرنیه بثره یا ماده
غلیظ باشد وقوت پزاننده وتحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بگشاید وقوت دیگر داروها
بموضع آفت رساند نوع دوم چون زهره جانورانست وآب بادیان وغیران
از داروها که سخت گرم باشد وازوی درشتی تولد کند وآب را که بچشم فرود آید باز دارد و
اما داروها جنس سیوم دو نوعست یک نوع آنست وسنج را واثر قروح را بزداید چون قلیمیا
وکندر ومانند آن نوع دوم داروئیست که سبل وظفره وجرب ومانند ازا پاک کند
چون نوشادر وقلقطار وتوتیا مس ومس سوخته ازبهر آنکه این همه سوزاننده است
وبباید دانست که از داروهای نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی وسردی معتدلست
واندر زدودن کمتر از دیگرهاست بدین سبب گوشت رویاننده است وداروهای
جنس چهارم که معص است یکنوعست وسوزاننده ودرشتاست چون زنج وزنگار
ظفره صلب را وجرب مزمن وخشک ریزه بردارد وداروهای جنس پنجم قابض است
دو نوعست قوت قبض بعضی معتدلست وبعضی قویتر انچه معتدلست گل سرخست
وعصاره او وعصاره لحیة التیس وسنبل وزعفران ومامیثا وساذج هندی واین نوع

انجا بکار آید که از چشم دردمند بیگاه آب کمتر آید نوع دوم اقاقیا است و عصارهٔ
غوره و عصارهٔ سماق و مازو خام و کلنار و قشور کندر و مانند آن و منفعت
این نوع در چشمهای دردمند کمتر از مضرت باشد و انجا بکار آید که خواهند که اجزای
درشت و تیز گردد و آب دویدن باز ایستد اما داروهای جنس ششم براننده
و تحلیل کننده است چون آب حلبه و حضض هندی و بارزد و انزروت و اکلیل الملک
و جندبیدستر و کندر و زعفران و مر اما قوت تحلیل مر از همه فروترست و زعفران یکی
که در وی است براننده و نرم کننده تر بود و کندر همچنین براننده و نرم کننده است
این داروها در علاج بثره و قرحه و اماس چشم بکار آید و انجا که خواهند که رطوبتهای غلیظ
را و ریم را که از پس طبقهٔ قرنیه مانده بود تحلیل کنند و داروهای جنس هفتم که خدر کننده است
چون لفاح و افیون این جنس را کمتر بکار شاید داشت از بهر انکه قوت بصر را ضعیف
کند کند ر باشد که تباه کند الا بضرورت عظیم که باشد و انجا که دردی صعب
و حرارتی و سوزشی عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد بکار نشاید داشت با حتیاطی
تمام چنانکه یاد کرده آید ان شاء الله تعالی اینست اجناس داروهای چشم که درین
موضع بترتیب حروف معجم یاد کرده میشود **حرف الالف** انزروت گرم
و خشکست ترها را گرم کند و ریشی چشم را پاک کند و باقی درد چشم بزایل کند و گوشت

خورده را ببرد و باند و رمض را پاک کند و چشمی را که بر هم چسبد نافع بود و درشتی چشم را که
دارد و موریسج را نافع بود اسفیداج سرد و خشکست و مغری افیون سرد و خشکست
بدرجهٔ چهارم و مخدرست از دردی آگاه کند و مادها را که از سر بچشم می آید باز دارد اقاقیا
سردست بدرجهٔ اول همه اجزای چشم را قوت دهد و مادها از چشم باز دارد اشق گرمست
بدرجهٔ دوم جرب چشم را و غلیظی پلک و ثالیل و تاکل را سود دارد و تحلیل کند اشنه
معتدلست اندر گرمی تری و رطوبتها را ببرد و اجزای چشم را قوت دهد و اندک مایه قابض
است آبنوس گرمست و لطیف کننده و زداینده و ریشی کهن و باریکی چشم را و غشا
رقیق را که بر حدقه پدید آید نیک ببرد آنزروت تریها را گرم کند و چشم را قوت و آب
دویدن از چشم باز دارد و مادها را که از چشم فرود آید باز دارد و آب آن بر پیشانی طلا
کنند و آنرا بکوبند و ضماد کنند منع ماده کند آبار سردست آنرا بسوزانند و بشویند
و در داروهای چشم بکار دارند اکلیل الملک مرکبست از جوهری سرد و قابض و
معتدل اندر قبض و جوهری گرم و براننده و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم
را قوت دهد و فضول را از وی دفع کند و بقوت دوم اماس را نرم کند و خلط
غلیظ را بگذارد و ببرد و تحلیل کند ابهارون گرمست بدرجهٔ سیوم خشکست بدرجهٔ
دوم خلط غلیظ را و ریم را که در طبقهٔ قرنیه باشد لطیف کند و ببرد **حرف الباء**

بسد مرجان سرد و خشکست چشم را قوت دهد و اشک باز دارد بعر الضب
سرگین سوسمار سپیدهٔ چشم را ببرد بارزد گرمست بدرجهٔ دوم خشکست بدرجهٔ
سیوم جرب را سودمندست اخلاط لزج را نرم گرداند و براند بلسان روغن
او تاریکی چشم را ببرد اید بصل عصارهٔ پیاز در کشیدن تاریکی چشم را بگشاید و انرا که
موی خواهد بر آمدن زودتر بر آید بورق گرم و خشک است بدرجهٔ دوم اخلاط غلیظ
را لطیف کند و بگشاید و سپیدی کهن را ببرد باقلی سرد و خشکست بدرجهٔ اول
پخته سرد و ترست بدرجهٔ دوم در وی قوتی تحلیل کننده است و قوتی خشک
کننده و بکوبند و ضماد کنند فراخ گشتن ثقبهٔ نور را که از زخم تولد کند سود دارد بیض
سپیدهٔ خایهٔ مرغ در سردی و گرمی معتدلست و مغریست تیزی خلط گرم را از چشم
باز دارد و زردهٔ او بر چشم نهادن نهیبی مادها را از چشم باز دارد بنج سرد و خشک است
بدرجهٔ سیوم مخدرست ضماد آن حس ضربان اماسها را باطل کند و مضرت
بنشاند بزرتلیس مخدرست و سرد و خشک ضماد کنند مادها را از چشم باز دارد
بادروج گرم و خشک است بدرجهٔ دوم عصارهٔ او را اندر کشند بینایی زاید کند
و بغایت در روشنایی چشم نافعست **حرف التاء** توتیا ناشسته مضرت
کند سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم اشک باز دارد و ریشی چشم را سودمند بود توبال

آهن قابض تریها را گم کند و ریشی بد را نافع بود توبال مس که بزنند فرونی
را بخورد و در توبالها قوی سوزاننده و لطیف کننده هست توبال شابورقان
در کم کردن و گداختن گوشت فزونی قوی تر از توبال مس است و توبالها جمله
باید که شسته باشند **حرف الجیم** جوزبوا گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم اندر سعوط
و سبل بکار آید جلنار سرد و خشکست بدرجهٔ دوم و قابض است بر پیشانی طلا
کردن و ماده را که از سر فرود آید جعده گرمست بدرجهٔ دوم و خشکست بدرجهٔ سیوم
عصارهٔ او با عسل اندر کشند تاریکی چشم ببرد اید و فراسیون بفعل و مزاج بدو نزدیکست
جندبیدستر گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم و براننده است و بر بندد عصبها را گرم
کند و ریم که از پس طبقهٔ قرنیه بود تحلیل کند جاوشیر گرمست بدرجهٔ سیوم و تر بدرجهٔ
دوم و نرم کننده است و محلل اندر ابتدا که آب فرود آید نافع بود **حرف الحاء**
حضض هندی بهترست و اندر وی قوتیست گرم و معتدل و قوتی سرد و خشک
بدرجهٔ دوم بقوت گرمی ظاهر حدقه را ببرد اید و بقوت سردی و خشکی چشم
را قوت دهد حرف تخم سپندانست و ورا بسوزانند گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم
سرگین ها بگشاید و خلط غلیظ را تحلیل کند سبل را نافع بود حلتیت گرم و
خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتدای آب

فرود آمدن را سود مند بود حلبه گرم است بدرجهٔ دوم وخشک بدرجهٔ اول
آماسها را تحلیل کند حنظل گرمست بدرجهٔ سیوم وخشکست بدرجهٔ دوم اندر
ابتدا آب فرود آمدن آب نافع بود حرف الخاء خربق سپید گرم وخشکست
بدرجهٔ دوم زداینده است مادهٔ آب چشم باز دارد خطاف ویرا بسوزند وبا انگبین
اندر کشند چشم را روشن کند ودر ابتدا آب فرود آمدن نافع بود خرء الفار یعنی سرگین
موش گرم است رطوبت غریب را از چشم بزداید ومژه برویاند ورمص از پس
طبقهٔ قرنیه پاک کند خزف سفالست وسفال زنگین را بکار آید خشکست
وزداینده است وچشم را قوت دهد خلاف بیدست وفقا او وپوست او وازشاخها
او باز کند وتیره باز گیرند وچشم در کشند تاریکی چشم را بزداید سرد وترست بدرجهٔ دوم
حرف الدال دارچینی گرم وخشک است بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است
تاریکی چشم را که از رطوبت باشد زایل کند وبصر را تیز گرداند ورطوبت را از دماغ
فرود آرد دار فلفل گرم وخشکست بدرجهٔ دوم ودروی رطوبتی اندکست شبکوری
را بغایت سودمند بود دبق گرمست وتیز رطوبتها غلیظ را از قعر تن برکشد
وناصور را که در گوشهٔ چشم افتد بغایت نافع بود ومجربست دخان القواریر دود
آبگینه گرم است وتیز واشک را فرود آرد وتحلیل کند وسبل را بپوشاند بغر

راتیز کند

راتیز کند ونافعست دخان کندر چشم را نیکو کند وریزیدن مژه را از تبلاق ودو
وخارش را نافع بود دم الاخوین سردست وقابض جراحت را درست کند و
برویاند وچشم را قوت دهد دم الحمام گرمست ومحلل طرفه را سودمند دم المفاش
با عسل اندر کشند اندر ابتدای فرود آمدن آب نافع بود حرف الذال
ذرق المطاطیف زداینده است وپاک کننده سپیده را حرف الراء
رازیانج گرمست بدرجهٔ سیوم وخشک است بدرجهٔ اول آب آن بچشم اندر
کشند اندر ابتدا آب فرود آمدن سود دارد ومنع کند رماد القصب گرمست
وخشک بدرجهٔ دوم حرف الزاء زنجبیل گرم وخشکست بدرجهٔ سیوم لطیف ونرم
کننده وتحلیل کننده است بصر را تیز کند وجرب را نافع بود زعفران گرمست
بدرجهٔ دوم وخشک بدرجهٔ اول ودروی قبضی است چشم را قوت دهد وزداینده است
وپراننده زنجرف اندروی تیزی است معتدل وتحلیل کننده واز قوتی قابض خالی
نیست زرنیخ گرمست بدرجهٔ چهارم سوزاننده است طرفه را سود دارد وتحلیل
کند زنجار گرم وخشکست بدرجهٔ چهارم گوشت فزونی را ببرد وجرب وسپیده را
زایل کند زاج سوخته گرم وخشکست بدرجهٔ چهارم قابض است وسوزاننده وقلقطار
نیز سوزاننده است زبد البحر گرم وخشک بدرجهٔ دوم زداینده است وتحلیل کننده

وسپیده را ببرد حرف السین سلیخه گرم وخشکست بدرجهٔ سیوم لطیف
کننده است وتیزست واز قوت قبض خالی نیست اجزاء چشم را قوت دهد و
رطوبت غلیظ را بزداید وبصر را قوی کند سنبل گرم است بدرجهٔ اول وخشکست بدرجهٔ
سیوم لطیف است واز قبض وتیزی خالی نیست باد بیمار را از چشم باز دارد است
ساذج هندی همچون سنبل است سداب گرم وخشکست بدرجهٔ سیوم و
تحلیل کننده اخلاط غلیظ را ببرد وبزداید وآب او با عسل اندر چشم کشند بصر را
تیز کند واندر ابتدای آب فرود آمدن بغایت نافع بود سکبینج گرم وخشکست
بدرجهٔ سیوم لطیفست ومحلل زداینده سپیدی را ببرد وتاریکی را که از رطوبت غلیظ
تولد کند زایل گرداند واندر ابتدای آب سود دارد وشعره را سود دارد سلخ الافعی
سرگین افعی با عسل بسایند واندر کشند بصر را قوی کند سرطان بحری خشکست
وزداینده وجرب را وظفره را ببرد وریشی را خشک کند وپاک گرداند سواد البید
سرد وخشکست منفعت او همچون منفعت توتیا است تری چشم را کم کند
سعتر اندر سعوطها بکار آید وبصر را قوی گرداند سنکپسوبه گرم وخشکست و
محلل است شبکوری را ببرد وبغایت سودمندست درین باب
سکر العشر از سنکپسوبه قویتر است سپیده را ببرد حرف الشین شحم الافعی

آبرا وموی از

آبرا وموی از چشم برآمدن باز دارد شقایق النعمان گرمست بدرجهٔ اول
ودروی قوتی قوی است زداینده وتحلیل کننده ریشی را پاک گرداند
وبرگ او ضماد کنند آماس را بنشاند وخیرگی چشم وسپیدی را بزداید شب یمانی
گرم وخشکست اول درجهٔ دوم قابضست شادنج سرد وخشکست وقابض
برآمدن گوشت فزونی باز دارد وهمه اجزای چشم را قوت دهد وخون آمدن
باز دارد ودرشتی پلک چشم را که از آماس تولد کند سود دارد شراب عنبی کهن
گرم وخشکست بدرجهٔ سیوم چشم را قوت دهد وخلط غلیظ را تحلیل کند وشیاف
قیصران بسایند معین باشد شمع معتدلست وپراننده ودروی تیزی است
علت شعیره را تحلیل کند حرف الصاد صبر گرمست بدرجهٔ دوم وخشکست
بدرجهٔ سیوم محلل است وزداینده وحرارت وریشی را ببرد وپاک کند صمغ عربی
سرد وخشکست ومغری صمغ البطم گرم وخشکست بدرجهٔ دوم ولطیف
ومحلل وزداینده صدف تری چشم را بچیند واو را قوت دهد سوختن او موی
فزونی را باز دارد حرف الطاء طین رومی خشک کننده قابض است با آب
کسی طلا کنند آماس گرم را بنشاند وخون آمدن باز دارد طین ارمنی خشک تر و
قابض تر از رومیست طین ساموس معری تر از رومیست حرف العین عفص مازوج

انکه شمع کشته است شیخ خواهد او
درد ارد چشم بکار آید

سردست بدرجه دوم وخشک بدرجه سیوم وسوخته خشکتر بود ماده را از چشم
بردارد عکرالزیت گرم وخشک ست بدرجه دوم آب را تحلیل کند عسل گرم وخشکست
بدرجه دوم وزداینده عاقرقرحا لطیف وسوزاننده وتیزست قوت او بعضلهاء
اندرونی رسد استرخای چشم را سود دارد عدس آماسها گرم را سودمندست
خاصه درد چشم و ورد و ریح را نافع بود عقیق سوخته سرد وخشکست چشم را قوت دهد
حرف الغین غبار الرحی قابضست بر پیشانی طلا کنند ماده را از چشم باز دارد
حرف الفاء فرفیون لطیف وسوزاننده آب را ببرد فلفل ساده گرم وخشکست
بدرجه سیوم تاریکی چشم را ببرد و رطوبت را تحلیل کند و دمعه را باز دارد فوفل
سرد وخشکست استرخاء چشم را نافع بود فلفل سفید گرم وخشکست بدرجه سیوم
التهاب چشم را قوت دهد حرف القاف قشر البیض چشم را قوت دهد
و تریهای آن بچینید و دمعه را باز دارد و او را مکلس کنند سپید را ببرد و نافعست
قرنفل گرم وخشکست بدرجه سیوم بصر را تیز کند و التهاب او را قوت دهد
و مادهٔ غلیظ تحلیل کند قلیمیا خشکست وقابض وزداینده و در گرمی وسردی معتدل
آنرا بسوزانند و بشویند ریشی چشم را ببرد و جراحت را هموار کند قرن محرق سرد
وخشکست و زداینده مغری قشر الرمان پوست انار ترش سرد وخشکست و پوست

انار شیرین

انار شیرین سرد وترست واز قبض خالی نیست آماسها را فرو نشاند خاصه ورد و ریح
قلقطار قوی تر از زاج است قلقند سخت قابض است و در وی حرارتی هست
تریهای چشم را بچینید قلقدیس گرم ولطیف کننده وقابض وسوزاننده آن اگر بپزند
لطیف تر شود و کمتر سوزاند حرف الکاف کمون بصر تیز کند و اشک را فرود آرد
او را بکوبند با صمغ و بر جایگاه موی فزونی که در چشم آید طلا کنند موی باز دارد
کندر گرمست بدرجه اول وخشکست بدرجه دوم مادهاء ریشی را تحلیل کند و بزداید
و اثرهاء ریشی را هموار کند و گوشت را برویاند و از قبض خالی نیست کثیرا مغریست
حرارت چشم را تسکین کند کافور خورد او حرارت را تسکین کند حرف اللام لفاح
سردست بدرجه سیوم ترست بدرجه دوم پوست او میل بخشکی دارد خواب آرد
وآز در واسوده گردد لبن بهترین شیرها شیر زنانست واز ان گذشته شیر خر بود
اما سردست و زداینده و دردها را بنشاند لؤلؤ سرد وخشکست بدرجه سیوم
حرقه را بزداید و بصر را تیز کند و سپیده چشم و ابرها که بر طبقه قرنیه افتد رقیق کند
لاجورد زداینده است و در وی قبضی اندکست مژه را برویاند و چشم را نیکو کند
لادن نرمست و پزاننده رطوبتها را تحلیل کند لیلج سرد وخشکست بدرجه اول
و در وی قبضی است و قوی کننده است آماس نرم را تحلیل کند و با همه اسباب بد بازکوشد

و مضرتها باز دارد حرف المیم مامیران سرد وخشکست بدرجه سیوم
پاک کننده است و زداینده قوت بصر را زیادت کند و سپیده را و اثرها را
که در طبقهٔ قرنیه بدید آید ببرد مارقشیثا قوت شد رستی نگاه دارد و در وی
اندکی قوت تحلیل کننده هست و زداینده و در وی قبضیست و خشک
کننده است مس سنگیست که کاردها را بر وی تیز کنند و زداینده است و سپیدی
بزداید مشک گرم وخشکست بدرجه سیوم لطیف و محلل است و
بادها را بشکند مامیثا سرد وخشکست بدرجه دوم قابض است چشم را قوت دهد
و آماسها را سود دارد خاصه ورد و ریح را مر گرم وخشکست بدرجه دوم و اثرها
را بزداید و طبقهٔ قرنیه را لطیف کند مویزج گرم وخشکست بدرجه سیوم تیزست
و زداینده قمل را که اندر مژه افتد بکشد مراره گاو خشکست بدرجه سیوم لطیف کننده است
و بصر را تیز کند و مدِ نزول آب باز دارد حرف النون نانخواه گرم وخشکست بدرجه
سیوم لطیف کننده آب و اندر چکانیده خون فسرده تحلیل کند نشاسته سرد وخشکست
و مغری نحاس سوخته قابضست معوله او ریشی و جاحه و گوشت فزونی را سودمند بود
نوشادر لطیف تر از نمکست سپیده را ببرد و خشک کننده است حرف الواو
وج گرم وخشکست بدرجه سیوم و لطیف کننده است عصاره او طبقه قرنیه را

لطیف کند

لطیف کند و ماده را از چشم باز دارد و علت ورد و ریح را سودمند بود ودع ویرا
سوخته بکار دارند درشتی چشم را نافع بود و سپیده را ببرد حرف الهاء هندبا
در وی قبضی هست و سردست بر آماس چشم ضماد کنند نافع است هلیلج هلیله زرد
قوت دهنده است و سیاه همچنین و سرد و دمعه را باز دارد و قوت بلیله همچون قوت
هلیله باشد باب پنجم از جزو نخستین از گفتار دوم از کتاب ششم
اندر آنکه داروی چشم چگونه تدبیر باید کرد و چگونه باید ساخت
اصل در ساختن و ترکیب کردن داروهاء چشم آنست که نخست داروها مدبر کنند و تدبیر
هر نوعی از داروها دیگرست اما تدبیر بعضی سنگها چون شادنج عدسی و توتیا و مرقشیثا
و سر به آنست که آب سود کنند و آب سود چنان باشد که داروها را نرم بکوبند و ببیزند و با
چندانکه توانند و این کوفته را در آب کنند و بشورانند و بآهستگی اندک اندک در عصاره
رنگین پاکیزه میگردانند و دیگر باره آب زیادت میکنند و می شورانند و آنچه بر سر می آید و
با آب میرود بآهستگی بعصاره دوم میگردانند تا هر چه نرمتر و لطیف تر و سوده تر است
با آب برود و در عصاره دوم حاصل شود و این عصاره دوم را بنهند تا دارو از آب
جدا شود و بنشیند و به آهستگی آن آب از سر دارو بریزند و دارو را در آفتاب نهند تا خشک شود
و سر او پوشیده دارند تا غباری در وی نرود و آنچه درشت ناسوده باشد در عصاره

نخستین بماند آن را دیگر باره بکوبند و بسایند و هم بدان گونه بشویند تا جمله دارو نرم سوده شود
چنانکه هیچ درشتی نماند و این دارو آب سوده کرده را دیگر باره از جهت احتیاط
همچون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند و در آب بگذارند تا بنشیند
و آب از وی جدا کنند و خشک گردانند تا آنچه درشت باشد بتمامی از وی جدا شود و این
شستن را بتازی تصویل گویند و سوختن آن چنان باشد که او را بشکنند و کوزه نو
یا خنبره کنند و بگل حکمت در گیرند و در تنوری نهند و در دو خانه آبگینه گران فرو
آویزند و یکشب بگذارند و دیگر روز بر گیرند و دارو از آنجا بیرون کنند و بسایند نرم و
تصویل کنند چنانکه گفته آمد و صدف و حلزون و آنچه بدان ماند همچنین بشویند پس تصویل
کنند و توبال مس و مس سوخته و همچنان یا کوفته نخست آب بشویند پس بکوبند و بسایند
و تصویل کنند و اسفیداج را چند کرت تصویل کنند تا درشتی و تیزی از وی برود
سنبل را اول بناخن پیراسته کنند پس در هاون بکوبند چنانکه بقوت کوفتن سوخته نشود
و بحریر فرو گذارند که چون غبار بیرون آید و اقلیمیا را نیک بدست بمالند تا پوستها سیاه
از وی جدا شود و سپید گردد پس آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود
و بهوا خشک کنند و از غبار و آفتاب نگاه دارند پس دیگر بار بخشکی بکوبند و بحریر
فرو گذارند که چون غبار فرود آید این را بتازی مهیا خوانند گویند و دنجاد را

تصویل کنند

تصویل کنند و اند کی یا بسیاری از اسفیداج ترکیب کنند و بعضی بمحمقاق مخمغبا چون
انزروت و سکبینج بشکنند و در آب فرغار کنند تا عطر شود پس در هاون بمالند تا حل
شود و کتیرا و صمغ عربی را همچنین فرغار کنند تا حل شود پس بخرقه بپالایند و داروها را
بدان بسرشند و آنچه در شیاف ابیض خواهد کرد از صمغ عربی و کتیرا اولی آنست
که آن را بکوبند نرم و به بیزند و به سپیده خایه مرغ بر چکانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند
از بهر آنکه درین شیاف و صمغ و کتیرا بیشتر بکار آید و در شیافها دیگر از بهر شستن و از
بهر قوام باید اگر کمتر باشد شاید و افیون را نرم کنند و بار بار کوچک و بر تخته مس کنند
و بر آتش نرم یا بر خاکستر گرم نهند تا تخته گرم شود و بر دارند و نگذارند که افیون بسوزد تا
فعل و قوت او باطل نشود پس او را در آب فرغار کنند تا حل شود و داروها را
بدان بسرشند و بباید دانست که اصل در ترکیب داروهای چشم آنست
که بدانی که مقصود از هر داروی چیست و منفعت او در آن چیست آنچه بکار آمده تر
و منفعت تر باشد بیشتر کنند و آنچه از بهر قوام اوست کمتر و همچنین نگاه باید کرد
تا این دارو که اندرین مقصود بکار آید کیفیت او چه اندازه است اگر کیفیتی قوی
و تیز دارد چون زنگار و زرنیخ مقدار او باندازه مصلحت کنند و آنچه از اصلاح او باید چون
اسفیداج بیشتر کنند تا تیزی و مضرت زنگار شکسته شود و اگر کیفیت بدان

تیزی نیست و منفعت او بزرگست چون توتیا هندی و مانند آن مقدار
او بیشتر کنند و کیفیت او بچیزی دیگر ضعیف نکنند چنانکه قوت زنگار با اسفیداج
شکستن و داروهایی که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج مقدار او بیشتر کنند
و صمغ و کتیرا که منفعت آن بسیار نیست کمتر کنند و سکبینج و حلتیت اندر شیاف
مرارات مقداری تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات تحلیل آنست
و فعل این هر دو اندر تحلیل آب قویست و آب غوره و آب بادیان و آب
بلیله و آب سماق و آب مرزنگوش و آب باران از بهر آنست تا قوت دارد
زیادت کند پس اولی آنست که داروها را چند کرت بدان تر میکنند و خشک
میگردانند و باز میسایند و تر میکنند تا قوت آن اندر دارو پدید آید و مقصود از
مشک آنست که داروها را بقعر چشم و اندرون طبقات آن رساند مقدار او باندازه
معتدل باید کرد و افیون از بهر نگاه داشتن قوتست مقدار او باندازه معتدل باید
کرد و داروها تازه و پاکیزه و بی غش باید و هر یک جدا باید کوفت و بدان وزن که
در نسخه باشد کوفته و بیخته بکار باید برد و بباید دانست که اگر کسی همه داروها که
در شیافی یا در ذروری بکار آید یکبار اندر هاون کند و بکوبد خطا کرده است از بهر آنکه
بعضی داروهاست که یکبار تمام کوفته نشود و از وی نخاله بماند و بعضی تمام

زود کوفته

زود کوفته شود و چون یکی زود کوفته شود و طبیب استقصا میکند تا دیگری کوفته
شود لطافت آنکه کوفته شده است و باقی آن سوخته گردد کمترین مضرت آن
باشد که اوزان هر یکی از آن اندازه که در نسخه نبشته است بگردد و چون داروها بر سم
و شرط کوفته شود همه را به یکبار در هاون باید کرد و به آهستگی سودن تا هموار آمیخته
گردد و آنرا که شیاف خواهد بود آب بر می باید چکانید و همی کوفتن تا هموار سرشته
شود پس شیاف کردن و در سایه خشک کردن و از گرد و آفتاب و غبار نگاه داشتن
از بهر آنکه آفتاب لطافت دارو بستاند و ساختن شیاف را در فصل ربیع موافقتر
بود و ذرور را آخر فصل ربیع که هوا گرمتر باشد و داروها زودتر خشک شود و کوفتن
و بیختن آسانتر بود و بزمین سوده تر آید و اگر داروی است که بآب غوره و آب بادیان
و مانند آن همی باید پرورد آخر فصل بهتر آید باب ششم از جزو نخستین
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر آنکه چشم بیمار چگونه باید گشاد
و دارو چگونه باید کشید گشادن چشم بیمار آهسته تر باید و راست بدست چپ
باید گشاد بانگشت مسبحه و ابهام و میل بدست راست گرفتن و سر میل بر گوشه
چشم که از سوی بینی است نهادن تا بدیگر گوشه و میل را بانگشت وسطی
و ابهام بتافتن تا در چشم بگردد و دارو همه ار بچشم رسد و چشم از حرکت میل

خسته نشود و چشم چپ را بدست راست باید گشاد و بانگشت خنصر و ابهام و میل
از دست چپ از گوشه چشم بدیگر گوشه چشم نهادن و بتافتن و چون میل از چشم برداری
یکبار انگشت از پلک چشم برنشاید داشت که بزودی فراهم شود لیکن باهستگی
بر باید داشت تا پلک چشم باهستگی باز جای آید و میل سخت باریک نباشد خاصه
سر میل که بدان دارو بردارند و لختی سطبر و با مایه تر باید تا دارو بیشتر بردارد و آنرا که
طبیب خواهد که پلک چشم او باز گرداند مژه را بابهام و سبابه بباید گرفت و باهستگی
لختی بر کشیدن و کفچه میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن تا چشم برفق باز گردد و
چون فارغ شود یکبار دست بر نباید داشت تا هم برفق بجای خود باز آید و چشمی
که سخت با درد بود میل بدو نشاید رسانید لیکن ذرور سوده و حل کرده در
یاید چکانید یا میل بر بوده می باید داشت تا قوت و گرانی میل بچشم
نرسد و آنرا که دارو نیز اندر کشند میل را زود از وی بیرون کند و از پس یکدیگر نشاید کشید
و تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و تا سوزش دارو ساکن نگردد میل
دوم نشاید کشید و آنرا که ضربان یا رمد و درد سخت باشد در چشم او هیچ داروی
نرم تباید کشید و بیماریهای کهن و مزمن که با درد سخت نباشد چون جرب
و سبل و ظفره و مانند آن جز بداروهای تیز علاج نشاید کرد و آنرا که سپیدیی

باثر دیگر خوا

باثر دیگر خواهند راست موضع اثر ها را بباید رندیدن چنانکه بحوالی آن هیچ
المی نرسد باب هفتم از جزو نخستین از گفتار دوم از
کتاب ششم اندر تدبیر نگاه داشتن چشم تا درست بماند و دردمند
نشود تدبیر نگاه داشتن چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و باد و
از هوا که از اعتدال دور باشد نگاه دارند و همچنین از گریستن بسیار و از نگریستن
در چیزهای روشن و درفشان و نقشهای خرد و خواندن و خطهای باریک الا
گاه گاه بر سبیل ریاضت و از مستلقی خفتن یعنی بر پشت باز خفتن و از مستی بسیار
و از طعام و شراب غلیظ ناگواریده و از هر چه بخار ربد ماغ بر آید و از چیزها نیز چون پیاز
و سیر و گندنا و مانند آن پرهیز باید کرد و طبع را نرم داشتن سودمند بود و خشک
شدن طبع چشم را زیان دارد و گرمابه بسیار و رگ زدن و حجامت کردن بسیار
و بیخوابی بسیار کردن و چشم بر چیزی داشتن چنانکه نظر از وی بر ندارد و چشم بر هم نزند
زیان دارد و سخت بد بود و نمک بسیار خوردن و چیزهای شور خوردن و بر امتلا خفتن
و بشب طعام خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره و غلیظ خوردن
و هر چه فم معده را بر نجاند چشم را و تیزی بصر را زیان دارد و در آب صافی نشستن و
سر بدان فرو بردن و چشم باز کردن سودمند بود و توتیا با آب بادیان و آب

مرزنکوش پرورده اندر کشیدن نافع بود بصر را تیز کند و چشم را قوی کرداند و برود الرمان
و الاب بادیان ساده با شکر کشیدن نافع بود صفت برود الرمان
که آسان بدست آید و چشم را قوت دهد و بصر را تیز کرد اند بگیرند انار ترش و دانه او
با تخم بکوبند و بفشارند و آب او بکشند و به پالایند و صافی کنند و قدری ازین آب
صد درم انگبین برهند و در پاتیلهٔ سنگین بر آتش نرم بجوشند و کفک بردارند نافع بود
صفت دیفر که اجزای چشم را قوت دهد و پلک را و حدقه را صافی کند و ماده و ناخنها
چشم باز دارد بگیرند هلیلهٔ کابلی مقشر و صبر و مامیران و زردچوبه از هر یکی دو درم نمک طبرزد
و مروارید ناسفته کفک دریا شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدسی و تخم بادیان
و سرطان بحری و توتیای هندی و نشاف مامیثا رهبانی کافور اسفیداج ارزیر اقلیما
زر کل سرخ حضض هلیلهٔ زرد از هر یکی یک درم همه را بکوبند به حریر بیزند و هر ساعت
آب بادیان تر بروی میچکانند و می سایند تا دو روز و یا قوت آب بادیان بلمر دیعدار ان
بسایه خشک کنند و دیگر باره بسایند و بکار برند نافع بود والله اعلم جزو
دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر ساختن بیماریها که
در پلک چشم یعنی جفن پدید آید و معالجات آن و این بیست
و ند باب است این مقدمه آنست که معلوم باید کرد از بهر آنکه این بیماریها که در

پلک چشم

پلک چشم افتد بدین عدد است که یاد کرده می آید لیکن از جمله بیست و نه بیماریست که
خاصه پلک چشمست و باقی در پلک و ابرو و سر و دیگر اجزای چشم و اندامها نیز افتد اما آنچه خاصه
پلک چشم است اینست برد تحجر التصاق شتره شعره شعر زاید
انقلاب الشعر وردینج سلاق شریاق واما بیماریهای دیگر که در اندامها
دیگر افتد اینست جرب تالیل دمامیل قروح حسا کمه اسحاج
سعه سلعه توثه شری انتثار الهدب لمه قمل تمشام
بیاض الهدب ثولول موت الدم این جمله بیماریهاییست که بجفن منسوبست
و تمام گفته آید ان شاء الله تعالی باب نخستین از جزو دوم از گفتار
دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن برد و معالجات
برد رطوبتی غلیظست که در پلک چشم گرد آید و غلیظ شود و بفسرده مانند آن که تگرگ
و بیماری نزدیک گرگ باشد و این علت بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد معالجات
بارزد یا اشق یا حلتیت یا سکبینج بگیرند و بسرکهٔ خالص حل کنند و سوچ حانهٔ مکس انگبین
با اشق حل کرده بسرکه بسایند و طلا کنند و تیر باشد صفت طلی از سپاپوس پیدا
و غیره نافع بود بگیرند کندر و مر از هر یکی دو درم موم یکدرم شب یمانی نیم درم بوره نیم درم
همه را بکوبند و بروغن سوسن یا سه دردی روغن زیت بسرشند و طلی کنند و گر بدین داذ

تحلیل نپذیرد پلک چشم را از پهنا بمیضع بشکافند و برد را بکفچه میل بر دارند و اگر
شکاف بزرگتر افتد میانگاه او بدوزند و ذرور اصفر بر کنند نافع بود ذرور اصفر
بگیرند عنزروت شیر خر پرورده هشت درم شیاف مامیثا ارهبانی دو درم صبر
و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مردانگی و نیم همه را بکوبند و
بیبزند و بکار برند و اگر برد در اندرون پلک افتد باز گردانند و از پهنا بشکافند و برد بر دارند
و چشم باب گرم شویند باب دوم از جزو دوم از گفتار دوم
از کتاب ششم اندر یاد کردن تحجر این علت آماسیست خرد سخت و ماده
آن فضلها سوداست که به پلک چشم فرود آید و بفسرد و سبب فسردن او تری و لطافت
پلک چشم است و بسبب لطافت او انچه لطیف تر از ماده علت تحلیل خرج شود و انچه
غلیظ تر است بماند سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را عدسه گویند معالجت
رگ قیفال باید زد از ان دست که علت از انجانب است و پس از فصد
استفراغ کردن بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن
مقصود از رگ زدن و حب قوقایا و مانند آن خوردن آنست که چون مرهمهاء
محلل بر نهند یا بدست کاری علاج کنند مدد ماده ها باز ایستاده بود تا ماده دیگر
روی بدان موضع ننهند و المی فزونی نپذیرد پس مدت یک هفته چشم را باب

گرم می

گرم می باید شست و اسفنج را باب گرم تر کرده بر نهادن تا ماده علت
نرم شود یا وی را مرهم داخلیون بر باید نهاد تا وی را بگدازد و اگر مدت دراز گردد و
نگدازد پلک چشم باز گردانند و بشکافند چنانکه ماده علت را بنیابند و به ناخن یا بحلقه
دو انگشترین فشارند تا بیرون آید و گاه باشد که ماده فسرده بیرون آید و اگر ترسند
که علت معاودت کند لبهاء جراحت را بناخن بر انگیزند تا جراحت دیرتر بهتر بود
و ماده را بپالاید و بعد از ان اسفنج باب گرم تر بر می نهند و باب گرم می شویند باب
سوم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر
یاد کردن التصاق و چگونگی و اسباب و معالجات
التصاق بر هم بسته شدن پلک چشم را گویند گاه بود که از سر گوشهاء چشم بسته
شود و گاه بود که از گوشه چشم و گاه باشد که از هر دو پلک بر طبقه ملتحمه بسته شود و
گاه بود که بر حدقه بسته بود و سبب این دو نوعست یکی انکه در چشم یا بر پلک چشم قرحه
بوده باشد و علاج کرده شود و مدتی چشم بر هم نهاده داشته و موضع جراحت بدان
سبب بر هم گیرد دوم انکه ناخنه یا سبل بر داشته باشند و موضع جراحت چنانکه واجب
کند نبریده و نمک داغ ناکرده بگذاشته علاج این علت دستکاریست انجا
انجا که گشاده باشد میل اندر کنند و پلک بر دارند و موضع بر هم بسته را بدان آلت

که ماحه بردارند از هم باز کشند اگر پلک بر طبقه ملتحمه رسته باشد یا بر حدقه دست آهسته
و پست باید داشت تا پلک بسیار کشیده نشود از بهر آنکه هم باشد که طبقه قرنیه با پلک
برآید و چشم از جای برخاسته شود و آنرا که هر دو پلک بر هم رسته باشد و میل نتوان کرد بلکه
بر هشاره اندکی بر باید داشت برفق و بآلتی که آنرا منجل ناصور گویند بگشادن و بزیره
و نمک داغ کردن و پنبه بروغن گل چرب کرده در میان هر دو لب پلک نهاده تا باز هم
نروید و بر پشت چشم زرده خایه مرغ بروغن گل بهم آمیخته برنهادن و ببستن و روز دوم
بگشادن و هم آب زیره و نمک برکردن و هم بروغن گل و زرده خایه مرغ علاج کردن و روز
سیوم اگر ممکن بود شیافها که جراحت را بر هم رویانند درکشیدن و نگاه داشتن تا دیگر
باره بر هم نروید و اگر هنوز شیاف کشیدن صواب نه بینند بروغن گل و زرده خایه مرغ علاج
کردن تا وقت شیاف کشیدن **باب چهارم اندر یاد کردن** شتره
شتره کوتاهی پلک چشم است و بسبب کوتاهی پلک آن دیده اندر خواب
و غیر خواب بر هم نیاید و لبهای پلک بر یکدیگر نرسد و چون چشم را چشم خرگوش مانند
کنند و خواب خداوند این چشم را بخواب خرگوش نسبت کنند و اسباب این علامت
دو نوع است یکی نقصان ماده پلک است که از مادر چنان زاید دوم حوادث
گوناگون است و این حوادث چهار گونه است یکی آنکه بسبب علتی بریده باشند و باز
دوخته باشند

دوخته باشند دوم آنکه غده اندر پلک تولد کند یا گوشتی فرفونی تولد کند سوم پلک
تشنج کند و باز گردد چهارم آنکه عضله از عضلهای چشم بر یکی از چشم مسترخی شود چنانکه
در تشریح عضلهای چشم یاد کرده و ازین سه عضله یکی آنست که پلک را بردارد
و حرکت بر گشادن پلک برآنست و دو عضله آنست که پلک را فرو خواباند و
هرگاه که تشنج کند فرو تواند خوابانید **معالجات** اما آنرا که علت مادرزاد باشد
علاج نیست و آنرا که سبب بریدن پلک و باز دوختن باشد علاج این متعذر است
و اندر کتب یاد کرده آید که آنرا همان موضع که دوخته‌اند دیگر باره بباید شکافتن
و نیکو بدوختن و مرهم سپید و چیزهای نرم کننده بر نهادن تا نیکو بروید و از تعذر
خالی نیست و آنرا که غده یا گوشت افزون باشد غده بدان طریق که برد راو تجربها
علاج کنند بر باید داشت و اما گوشت فرفونی را الصار یا برگیرنده سوزن بر نزدیکی
در کنند و آنرا بناخن برابر دارند و داروی تیز اندر کشند چون باسلیقون و زنگار
و غیر آن یا بزیره و نمک داغ کردن تا معاودت نکند و آنرا که سبب تشنج
باشد بگرمابه رفتن و سر بر بخار آب گرم فرو گذاشتن و روغن بنفشه مالیدن و
موم روغن با بنفشه و خطمی سرشته بر اطراف چشم نهادن سودمند بود و بآب حلبه
نشستن و از آن نطولها ساختن نافع بود و آنرا که سبب استرخاء عضله باشد

داروها قابض بر باید نهاد چون اقاقیا و مامیثا و آب برگ مورد باب
پنجم اندر یاد کردن شعیره شعیره اماسی است دراز و
و شکل او همچون شکل جو این آماس بر رستنگاه موی مژه افتد و سبب آن
فضلات غلیظ سودایی که انجا گرد آید و سخت سود علاج اگر در سر و چشم
و حوالی آن حرارتی باشد پس از انکه فصد کرده باشند و مسهل خورده بود دماغ
را پاک کرده شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب گشنیز سوده طلی کنند و بکشکاب
نشستن و بدان تکمید کردن و تکمید انرا گویند که چیزی سازند از مس یا از گوهری
دیگر و داروی گرم کرده در وی کشند و بر موضع علت نهند و تا حرارت دارو اثر
میرسانند و اگر آن دارو در مثانهٔ گوسفند یا مثانهٔ گاو کنند و بر نهند روا باشد و اگر
حرارت در سر و چشم نبود بآب گرم تکمید کردن و از پس تکمید مکسات سرکنده
بر شعیره مالیدن و نان گرم دمادم بر نهادن و مالیدن و سکبینج در آب یا در
سرکه حل کرده طلی کنند و انجیر خشک و بارزد اندر شراب بخس و طلی کردن و صبر
نمودن و مقدار دانگی بوره و چهار دانگ بارزد بهم بر سرشته بر نهادن و آرد جو
بارزد بهم سرشته بر نهادن و طلی ارساسوس که در علاج بردیاد کرده آمد نافع بود
و خون کبوتر همچنین نافع است باب ششم از جزو دوم از گفتار دوم
از

کتاب ششم اندر یاد کردن شعر زاید که بپارسی انرا موی
دزد گویند شعر زاید موی فزونی را گویند به پهلوی مژگان بر روید رستنی ناهموار
نه بر استا و نسق طبیعی و ناهمواری وی آن باشد که بعضی سر فرو سوی دارد و بعضی
بچشم اندر میخلد و بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب آن
رطوبت بسیار و تباه باشد تباهی بی سوزش و تیزی و اگر سوزان و تیز بودی
موی را بریزانیدی و باطل کردی و ممکن بودی که از وی موی رستی معالجات
نخست استفراغ باید کرد و مادهٔ فزونیها را بداروها که درخورد مزاج آن باشد از تن
و دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن بایارج فیقرا و مانند آن و آنرا که مزاج میل
بگرمی دارد هر بامداد هلیلهٔ پرورده با اطریفل می باید داد و پوست هلیلهٔ زرد با
هلیلهٔ کابلی در دهان داشتن و مزیدن و آنرا که مزاج میل بسردی دارد مصطکی
و قرنفل می باید خایید و جوزبوا در دهان داشتن و مزیدن و عنبر بوییدن و از
پس این داروها تدبیر دستکاری است و دستکاری درین علت از پنج گونه است
یکی دارو کشیدن دوم موی فزونی را بر موهای طبیعی دوسانیدن سیوم
بن موی فزونی را داغ کردن چهارم تعبیر پنجم ششم اما داروها
که اندر کشند داروهای تیز باشد چون باسلیقون و روشنایی و شیاف احمر و

زهره کرکس زهره حباریات مالیدن
زهره جوجه خروس خاریت
ادویه مفرده

وشیاف دیدهٔ تا آن رطوبتها را که بسبب علتست تحلیل کند صفت
شیاف دیده که بدین علت مخصوص است وسلاق وسوختن چشم وسبلهٔ
چشم وجرب کهن را وموی فرزونی را وسبل کهن را سودمند بود بگیرند صمغ عربی
کثیرا اقلیمیا سپیدهٔ ارزیز مرصافی صبر نگار زرنیخ سرخ قلقطار سوخته مس سوخته
دار فلفل سپید فلفل سیاه شادنج عدسی زرد چوبه شکر العشر نشاسته توبال مس سوخته
از هر یکی دو درم عنزروت سه درم دم الاخوین اقاقیا از هر یکی یکدرم ونیم
توتیا حضض مکی سنبل هندی مازوی سوخته از هر یکی یکدرم عدد داروها بپزند مجموع
همه را نرم بسایند ویکدرم بار زد با آب سداب وترنجبین حل کنند وداروها بدان
بسرشند وشیاف کنند وبکار برند دیگر موی فرزونی را بکنند وجایگاه او را به نوشادر
نجار تند سود دارد وخون ضفدع وخون حیوانی که در موی سگ پدید آید آنرا قراد الکلب
گویند یعنی کنهٔ سگ وزهرهٔ بز مالیدن سود دارد و اگر خون ضفدع چون قراد الکلب
با خاکستر مازریون طلا کنند علاجی قوی بود وکفک دریا بلعاب اسبغول بسرشند
وطلا سازند بدان موضع موی را به برد اما موی فرزونی را بر موی طبیعی دوختن
آن وقت توان کرد که موی فرزونی یکی یا دو باشد واین چنان باشد که موی
طبیعی با موی فرزونی را بصمغ یا کثیرا حل کرده آلوده کنند وهر دو را برهم دو نشانند

بانگشت

بانگشت وچندان نگاه دارند که برهم سخت شود وصمغ بروی خشک گردد اما داغ
کردن تن موی را هم شرط آنست که موی فرزونی اندک باشند وآلت داغ سوزنی باشد
زرین وسر سوزن همچون سر چوگان به خم برین گونه باشد ۲ پلک را برگردانند
وبر دیده اندر زیر پلک خمیر سرد برنهند تا حرارت داغ برطوبتها وطبقها دیده نرسد
وسوزن را گرم کنند چنانکه سرخ شود وپلک را لختی برکشند وموی را برکنند وداغ
کنند ولیکن در موی را داغ بیش از دو نشاید کرد هر نوبتی دو موی را بکنند وداغ
کنند واز پس داغ سپیدهٔ خایهٔ مرغ وروغن گل بر نهند بر موضع داغ وتا اثر داغ ورنج
آن زایل نشود داغی دیگر نکنند وبرین ترتیب باید داغ کردن واما دوختن آن چنان
باشد که سوزنی باریک برگیرند واز موی سر یک تار باریک دو تا بدان سوزن اندر
کشند چنانکه دو سر موی بسوزن در آید وبن موی چون حلقهٔ بیرون باشد یک
تار موی دیگر هم از موی سر اندرین حلقه کشند واین موی دوم را هم دو تو کنند چنانکه
حلقهٔ موی دوم در حلقهٔ آنکه در سوزن افتاده باشد وسوزن را از باطن پلک
نزدیک موی فرزونی بظاهر بر آرند وبرمیل فرزونی را اندر حلقهٔ آن موی کنند
که در سوزنی آن است وسوزن را برفق بکشند با طبقی تنگ شود پس بیکبار بکشند تا
موی فرزونی بیرون آید واگر موی فرزونی از حلقه بجهد وبجای باز آید بدین موی

دوم که در حلقهٔ موی نخستین است حلقهٔ موی نخستین باز پس آرند و دیگر بار همان موی
فرونی را بگیرند و در حلقه کشند و اگر حاجت آید که دیگر باره بسوزن زنند هم بران موضع
نشاید زدن از بهر آنکه منفذ فراخ کرده و موی را نگاه نتوان داشت سوزن هم
بر پهلوی آن موضع باید زد و چون موی فرونی بیرون آورده باشند آن را بر موی
اصلی باید دوسانید چنانکه معلوم است و نخست میل را بر منفذ سوزن باید مالید
چند بار تا که فرو گرفته شود و موی در وی بماند و این دو حیلت را لقط نیز گویند اما
تشمیر آنجا کنند که موی فرونی بسیار باشد و بهترین طریقی درین باب آنست
که طبیب بیمار را پیش خویش بخواباند و پوست پلک بر سوی بن را با بهام و مسبحهٔ دست
چپ بگیرد و لختی برکشد و بکوشد بر پشت چشم اعتماد کند تا باز گردد و سه رشته سوزن باید و یک
اندر کشند و سوزنها را از سوی اندرون پلک بسوی پشت پلک بیرون آرند آنجا که دانند
که میانگاه پلک است و اگر خواهند که بعوض رشته پلک را بصنارها بردارد و تقدیر
کنند که چند بر می باید داشت چنانکه تقدیر کرده باشند بسوزن و رشته سه جا نشانی
کنند پس ببرد و احتیاط کند تا جز پوست پلک را نبرد و چون از بریدن فارغ شود
سه جایگاه بسوزن بدوزد و گره برزند نخست میانگاه دوزد پس کناره دوزد
و ذرور اصفر با مرهم سفید بسرشند و بر جراحت نهند و در بریدن کوشش دارد تا عضلها

که برگ را فرو خوابانند

که برگ را فرو خوابانند آسیب نرسد و شرح این عضلها در کتاب نخستین یاد کرده آمد
و طریقی دیگر از تشمیر آنست که پشت پلک را بدو انگشت یا بصنارهٔ اندک بردارند
و دو تخته بهندام و سبک باندازهٔ پلک بتراشند و چندانکه تقدیر کنند که بخواهد برید از
پلک در میان این دو تخته کنند و هر دو سر تخته را سخت ببندند چنانکه پوست پلک
در شکنجه باشد تا مدد غذا بدو نرسد و در کمابیش ده روز مرده کرده و بیفتد و اثر
جراحت پدید نیاید و بسیار کس باشد که طاقت دستکاری ندارد و آهن نتواند دید
و بخن دستکاران نتواند شنید و او را بداروی تیز تشمیر کنند و این چنان باشد
که داروی تیز بسر میل بر دارد و بر پوست پلک بر آن موضع که تشمیر خواهند کرد طلا میکنند
بر سان برگ مورد و آن ساعت که پوست بر دمد و اثر آتش گشتن پدید آید داروی از
وی بسترند و یک آسایش دهند و باز دوم و سیوم طلا کنند هم برین سان تا آتش کرده
و بگذارند تا سیاه شود و خشک ریشه کنند پس دارو بشویند و بموم روغن طلا کنند تا
خشک ریشه بیفتد و اگر طبیب بیند که حاجتمندست بمرهمی باید که مرهم اسفیداج
بر قدر حاجت طلا کنند تا درست شود و بیشترین طبیبان بدین علاج دستوری
ندهند صفت داروی تیز بگیرند آهک آب نارسیده دو جزو و شخار یک جزو
و بوره دو جزو و نوشادر یک جزو و آب صابون دو جزو و داروها را بدین آب بسرشند

وبکار دارند واگر بیول اطفال وخاکستر برسرشند روا بود باب هفتم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن **شعر منقلب** بسیار باشد که موی مژه چشم اگرچه فزونی نباشد آنچه بود ناهموار رسته باشد ولختی بسوی دیده اندر شکسته و بجمله این را انقلاب الشعر گویند و بدین سبب اشک از چشم دویدن گیرد و دیده را می رنجاند واعراض موی فزونی تولد کند **علاج** آن تظم است وموی ناهموار رسته را بر موی راست رسته باید نشانید چنانکه گذشته یاد کرده آمد وجالینوس میگوید صدفهای کوچک را باید سوخت وبسودن قطران بسرشتن وموی نا راست با موی فزونی بباید کند و بر آنجا طلا کردن تا دیگر باره موی بر نیاید وخاصیت قطع آنست که موی فزونی برآمدن وموی که برکنده باشد باز دارد ونگذارد که دیگر باره برآید باب هشتم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن **وردینج** وکیفیة واسباب وعلاج آن اندر تذکرة الکحالین همی آید که وردینج آماس دمویست که اندر پلک چشم وسبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرود آید وگاه باشد که بثرها بر پشت پلک برآید وگاه باشد که بسبب عظمی آماس پلک بطرقد وچون غلظ

بپالاید

بپالاید فی الجملة عظمی آماس بدان حد باشد که چشم نتواند کشاده دیدن نتواند دید و این علت کودکان را بسیار افتد بسبب بسیاری ماده وضعیفی ونازکی چشم وعلامت آنکه ماده دمویست آنست که چشم سخت گران وسرخ باشد وتری بسیار بپالاید و گاه باشد که ماده آماس خونی صفراوی باشد وعلامت وی آنست که آماس سبکتر وسرخی کمتر وخارش وسوزش قویتر باشد وشیخ رئیس ابو علی سینا میگوید که علت وردینج آماس طبقه ملتحم است وعظمی آماس بدان حدست که سپیدی چشم چنان بلند شود که حدقه را بپوشد وچشم برهم نتواند نهاد از عظمی آماس **معالجات** نخست رگ قیفال باید گشاد و باندازه قوت خون بیرون کنند واگر قیفال گشادن متعذر بود حجامت کند بر پس سر یا بر هر دو کتف وانرا که ممکن بود مطبوخ بلیله دهند وغذا بار کنند وتدبیر لطیف فرمایند وروز نخست ودوم وسوم شیر زنان اندر چکانند وشیاف ابیض بشیر زنان حل کرده سخت نافع باشد وشیاف مامیثا وحضض وصبر طلا کردن سود دارد وضمادها از کشنیز تر واکلیل الملک واندکی زعفران وزرده خایه مرغ سازند ونان میده در مسیحته پختن وبا زرده خایه مرغ سرشتن وگل سرخ وعدس مقشر وآرد جو اندر گلاب وروغن گل پختن وزرده خایه مرغ بیکجا آمیختن وبر پشت چشم نهادن سودمند بود وبیه خروس وزرده خایه مرغ

[illegible]

بهم سرشته ضمادی آزموده است و اولی آن باشد که نخست به ضمادی یا طلی مشغول
شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ دیگر در چشم نرسانند و از پس سه روز را که هر روز ملکها
اندر کشند و ابا شد و از پس یک هفته ذرور نیمانیم نافع باشد صفت دارو ی ملکیا
بگیرند انزروت مدبر نشاسته شکر طبرزد صمغ عربی از هر یکی جزوی همه را بسایند نرم
و بکار می برند **نسخه دیگر** بگیرند انزروت مدبره ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته یکدرم
کف دریا نیم درم و از نسخه اول قویترست صفت **ذرور نیمانیم** بگیرند ذرور ملکیا
نیم درم ذرور اصفر صغیر یکدرم صفت **ذرور اصفر صغیر** بگیرند انزروت مدبر
ده درم شیاف مامیثا دو درم ذرور اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را نرم بکوبند و
بکار دارند صفت **ذرور اصفر کبیر** بگیرند انزروت مدبر هفت درم شیاف ماميثا
زعفران دو درم صبر و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مردا
و نیم جمله بهفت دارو است و هر گاه که علت در انحطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند
و در آخر انحطاط اصفر صغیر بکار دارند و آنرا که پلک ریش گشته باشد و چشم نتواند گشاد و
این علاجها سودمند بود ذرور اغبر اندر باید کشید صفت **ذرور اغبر**
بگیرند توتیا کرمانی مغسول **شنج** سوخته مغسول از هر یکی ده درم شکر طبرزد پنج درم
همه را نرم بکوبند و بکار برند ریشی چشم را و باد سبل گرم را سودمند بود و اگر انزرو

درم انزروب

درم انزروب مدبر و یکدرم شیاف مامیثای زعفرانی در ذروری سازند صواب باشد
و بباید دانست که تا ابتدای علت سه روز نگذرد بهیچ حال ذرور بچشم نباید رسانید
و هر گاه که ذرور بکار برند خوب پلک نباید رسانید و آنرا که حاجتمند باشد که در آخر علت
برگ را انجا رده و پاک کند پلک را باز کردانند و شیاف احمر لین که در باب دیگر گفته
آید بدان بکار برند **باب نهم از جزو دوم از مقاله دوم از کتاب**
ششم اندر یاد کردن سلاق سلاق سطبر گشتن و سرخ شدن
کنار پلک را گویند و این علتی است که اگر مدتی بر آید و آنرا علاج نکنند مژگان بریزند و
کناره پلک خورده شود و بریزد و بیشترین نزدیک مو بغولی بزرگ افتد که نزدیک بینی است
و گاه گاه نزدیک بغوله کوچک افتد که سوی گوش است و سبب این علت رطوبتی باشد
غلیظ گرم شده و سوخته **معالجات** آب سماق در میچکانند و ضمادها سازند از این نوع
شحم انار ترش بگلاب پخته و عدس مقشر با شحم انار ترش و گل سرخ آمیخته و پخته چون
عصیده کرده و برگ کشنی و برگ خرفه کوفته و سپیده خایه مرغ و روغن گل آلوده هر شب بر
چشم می نهند و بامداد بگاه بگرمابه می روند و پشت چشم می شویند و آنرا که سلاق کهن گشته باشد
حجامت بر ساق کردن و رگ پیشانی زدن و در هر روز بگرمابه رفتن بغایت
سود دارد و آنرا که حرارت قوی نباشد اندر آخر علت شیاف احمر لین و پرو

[illegible]

غوره شیاف دیزه که در باب ماه که پیشتر یاد کرده آمد نافع بود صفت شیاف
احمر لین بگیرند شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم سپیده و مروارید
و ساذج هندی از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کثیرا و مرصافی از هر یکی دو درم دم الاخوین
و زعفران از هر یکی یک درم جلاده داروست همه را بکوبند و بیزند و بشراب انگوری
بسرشند و شیاف کنند و عادت کحالان چنانست که این شیاف دراز کنند و شیاف
دیگر گرد کنند تا فرق توان کرد باب دهم اندر یاد کردن ثرناق ثرناق
جسمی فزونیست همچون پیهی که با عصب یافته باشد و غشایی در وی کشنده بر طارم پلک
بالایین پدید آید و علامت وی آنست که پلک سطبر شود و چشم را بگرانی توان گشاد
و پیوسته چشم تر باشد و هرگاه که انگشت مسبحه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند
و بران اعتماد کنند ثرناق اندر میان هر دو انگشت پدید آید ثرناق در زیر پوست چنان
نباشد که سلعه و خداوند این علت روشنایی آفتاب کمتر تواند دید و زود اشک
فرود آورد و عطسه بروی آورد افتد و این علت خداوند زکام و نزله را و مرطوب
را بیشتر افتد علاج این علت دستکاری است از رنج و خطر خالی نیست از بهر آنکه
پوست پلک را باید شکافت اگر کمتر از مقدار شکافت مقصود حاصل نیاید و اگر زیادت
ازان شکافد بیم باشد که پلک غضروف پلک شکافته شود و ثربان از پوست پلک

ازان نباشد

ازان نباشد لیکن با آن پیوسته بود و تمام برداشتن متعذر بود و اگر چیزی بماند
نمک بر جراحت باید کرد تا باقی آنرا بسوزاند و بخورد بدین سبب از رنج و خطر خالی
نباشد و اگر مدتی در و را غبور زور اصفر به طلی کرد و صبر و حضض و شک و شیاف
مامیثا و اندکی زعفران و مرباره مورد تر سرشته علاج کنند باب یازدهم
اندر یاد کردن جرب و تفصیل انواع و علاج
آن بباید دانستن که جرب که در جفن پدید آید چهار نوعست نخستین بلغت یونان داسوطس
گویند و دوم داطراخوطس یعنی درشت و سوم داسقوس یعنی مانند شکافها پوست
انجیر و بدین سبب این نوع را تینی گویند چهارم راطرلوسیس گویند یعنی خشک و درست
اما نوع نخستین چنان باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک آمدن
گیرد و بیشترین این علت از پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند و سبب آن رطوبتی
شوریده بود و غبارها و دودها که بچشم رسد معالجات نخست رگ قیفال باید
زد و حجامت کردن و اسهال فرمودن بنفشه و جلاب صفت آن بگیرند بنفشه
خشک و بکوبند و بیزند و مقدار چهار درم در جلاب جام کنند و بدهند و آنرا که طبع
قوی تر باشد بنفشه زیادت کنند و آنرا که با رمد جرب رمدی باشد شیاف احمر لین
که پیش ازین یاد کرده آمد عمل نماید و بباید دانست که بعضی طبیبان گفته اند که اگر پلک را باز

کرداند و مازوی سوده برکنند و بر ساعت باز گردانند و مازو برکرده بگذارند جرب
باطل کند و جفن مادهٔ جرب را قبول نکند و نوع دوم درشتر و دردمندتر بود و با اشک بسیار
تر باشد علاج آن نخست استفراغها کنند چنانکه یاد کرده آمد پس پلک را انقلاب
احمر حاد و شیاف اخضر بخارند یا باسلیقون اندر کشند و آنرا که ازین شیافها حرارتی قرار
دست ازان بدارند و شادنج عدسی مغسول در میکنند تا حرارت ساکن شود و آنرا که با
جرب حرارتی بافراط باشد و ریش گردد اروبا انزروت خشک بکار دارند چنانکه
در علاج ریش چشم یاد کرده آمد و بباید دانست که مقصود از خاریدن و تراشیدن پلک
چشم آنست که چون بدارویی برود درشتی زایل گردد و بعضی طبیبان بمغرفه میل خارند
و بعضی بشاخ درخت انجیر خارند صفت شیاف احمر حاد که جرب و سبل و
سلاق کهنه را سود دارد بگیرند شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم نحاس سوخته
دو درم افیون نیم درم قلقطار سوخته دو درم صبر نیم درم زنگار دو درم و نیم مر صافی و
زعفران از هر یکی دانگی و نیم همه را نرم بسایند و بشراب کهن بسرشند و شیاف کنند
عدد داره با ناست (?) صفت روشنایی که جرب و ظفره و انتشار و فرود آمدن آب
را سودمند بود بگیرند توتیای هندی دو درم قلیمیای سیم و قلیمیای زر و مرقشیثای ذهبی
از هر یکی سه درم سرمهٔ اصفهانی و ساذج هندی از هر یکی یکدرم زعفران و مروارید از هر

یکی دودرم

یکی دو درم کافور و مشک از هر یکی دانگی صفت باسلیقون که جرب و سبل و ظفره
و کمنه و دمعه و خیرگی را سود دارد بگیرند دار فلفل و هلیله زرد و هلیله سیاه و زنجبیل و دارچینی
از هر یکی پنج درم صبر سقوطری یکدرم و نیم کف دریا شش درم شنگرف پنج درم سلیخه و قرنفل
از هر یکی چهار درم نوشادر یکدرم بکوبند بغایت نرم و بیبزند جمله یازده دارو است
صفت شیاف سماق که جرب و خارش و سوزش و برهم کوفتگی پلک و بیرون
خاستن چشم را سودمند بود سماق را بپزند بآب بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و اسفیداج
ارزیز بدان بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بآب غوره یا با آب سرد بسایند و بکار دارند
صفت دارویی که مخصوص است بمنفعت جرب بگیرند صبر سوخته یکجزو و نوشادر نیم جزو
هر دو را بکوبند و با انگبین بسرشند و بکار دارند نوع سوم از جرب صعبتر از اول باشد و اغلب
آن فوتر بود و هرگاه که پلک را باز گردانند شکافها وی پدید آید همچون شکاف پوست انجیر
علاج آن نخست استفراغ است و تن را از ماده آن پاک کردن پس رگ گوشهٔ چشم بگشادن
و بارگ پیشانی پس این سعوط بکار داشتن بگیرند صبر سقوطری و جند بیدستر و جاوشیر از هر یکی
نیم درم سعتر پارسی و حضض هندی و زعفران و شکر طبرزد و عدس تلخ و انزروت از هر یکی یکدرم
کندس پنج درم جمله ده دارو است همه را بکوبند و با آب مرزنگوش بسرشند و حبها کنند خرد چون فلفل
و بکار دارند و این سعوط اندر همه انواع جرب سود دارد لیکن نخست تنقیه باید کرد و الا که

زبان دارد بلکه زبانی بزرگ باشد و حاد باید بسوی چشم و خاریدن و تراشیدن هم بدان ترتیب که یاد کرده آمد اگر از خاریدن به شیاف احمر و اخضر منفعتی نباشد بشکر طبرزد یا بکف دریا بخارند پس زیره و نمک بخایند و آب آن اندر چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند و از پس سه روز شادنج عدسی مغسول میکشند و اگر حاجت آید ذرور اغبر و اصغر که در بابها گذشته یاد کرده آمد میکنند و آنرا که ازین علاج حرارتی بیفزاید یا انجه چشم آمده باشد ساکن نشود هم شیاف احمر و اخضر علاج می باید تا پاک شود و طعامهاء لطیف و نیک و پسندیده باید خورد نوع چهارم از جرب صعبتر از سه نوع دیگر باشد و اعراض آن قویتر و آفت بزرگتر و هرگاه که باز گردانند و باطن او سیاه و تیره و خشک باشد و خشکی ازین بدید آید علاج آن هم نخست استفراغ باشد چند کرت ایارج فیقرا دادن و غرغره فرمودن و پلک را باستقصا خاریدن چنانکه در علاج نوع سوم از جرب یاد کرده آمد و هر بامداد در گرمابه رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و بباید دانست که هرگاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر بهتر از اثر تراشیدن نباشد با آهن پاک کرد و آنرا که تازه باشد شیاف احمر لین چنانکه صواب بیند نخست مشاهده و بعد از آن شیاف اغبر کشیدن باید و الله اعلم از جزو دوم

از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن خارش که اندرون جفن و گوشهای چشم افتد و علاج آن

خداوند این علت را اندرون جفن سرخ باشد و چشم اشک ریزد و گاه باشد که از بسیاری خارش جفن ریش گردد و سبب آن رطوبتی باشد شور و غلیظ علاج سپوس در گرمابه بکار داشتن و روغن گرم کرده بر سر نهادن و غذاهای سبک خوردن و تونبای که بآب غوره و آب سماق پرورده باشند کشیدن سود دارد و برورد غوره که پیش ازین یاد کرده آمد سخت نیک بود همه داروها که اشک آرد نافع بود از بهر آنکه رطوبتهای بد را بگدازد و بیرون آرد و این داروها را ادویة المصاص گویند و چشم را بآبی که عدس و گل در وی پخته باشند می شویند باب سیزدهم از جزو دوم

از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن چسپاوان سخت شدن جفن است و اسباب و علاج آن

این علت را جسا الاجفان گویند و بسیار باشد که پلک سخت شود چنانکه هر وقت که اندر خواب بیدار شود چشم باز نتواند کرد تا پلک را تر نکند و ساعتی بمالد و اگر خواهند که پلک را باز گردانند بدشواری توانند و اندر گوشه چشم گاه باشد که ریمی خشک بدید آید و سبب این علت خلطی بود غلیظ و خشک و طعامها سرد خورد چون عدس و گوشت گاو و نرف و دوغ و آنچه بدان ماند و گاه باشد که این علت اندر آخر رمد بدید آید از تدبیر بد علاج این علت آنست که غذاها موافق بود که خورد و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و چشم را بآب گرم شستن و شیاف احمر لین

کشیدن و روغنها گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضمادی بر پشت چشم نهادن ضماد
نافع بود باب چهاردهم اندر یاد کردن ستبری جفن هرگاه
که مردم پس از نماز خفتن طعام خورند و بدان عادت بمانند از آن ماده سرد و تر و
و بخاری غلیظ تولد کند و جفن از آن جهت ستبر شود و هرگاه که نگاه کنند پندارد که علت
جرب است و چون باز کرد اندر اندرون جفن پاک بود و گاه باشد که پوست جفن با
غلیظی سرخ بود علاج تدبیر لطیف باید کرد و عادت طعام خوردن از پس نماز
خفتن بباید گردانید و بر پشت چشم شیاف مامیثا و مرو زعفران طلا کردن و شیاف
احمر لین کشیدن نافع بود باب پانزدهم اندر یاد کردن گدگد — دمل خواهد بود
این علت ورمی باشد صلب که در جفن تولد کند و بدان ماند که دملی خواهد بود یا هست
و عامه مردم گدگد گویند و دمل نیز گویند و سبب این طعامهای غلیظ بود و طعام
بشب خوردن علاج تنقیه دماغ و تن باید کردن و عادت طعام خوردن
بشب بگردانیدن و تدبیرها لطیف کردن و موم روغن بدان موضع نهادن و به آب
گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و آنرا که علاج این کفایت بود یا خلیون بر نهند
و اگر بدین نیز کفایت نشود بناخن بر ابر دارند تا خون تمام از آن برود پس ذرور اصفر
را بر کنند و بباید دانست که هرگاه که در علاج این ترتیب رود صبر باید کرد و لحظ تمام

تا خون ازوی برود و اگر نه همان باشد که آماس تولد کند باب شانزدهم اندر
یاد کردن توثه توثه گوشتی فزونیست سرخ و نرم بر شکل توت آویخته و بعضی
باشد که بسیاهی گراید و از اندرون جفن باشد و گاه باشد که بر جفن بالایین پدید آید
و گاه باشد که بر جفن زیرین و گاه باشد که خون ازوی روان باشد شود و گاه باشد
که نشود و سبب آن خونی سوخته فاسد باشد علاج نخست فصد باید کرد و مسهل خوردن
و تن را پاک کردن و از طعامهای بخارناک پرهیز کردن و سفوف کشنیز بخار از سر باز داشتن
پس توثه را بالصناره کوفتن و بناخن بر ابر داشتن چنانکه بیخ او برداخته شود و بر موضع جراحت
آب زیره و نمک و زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و اگر بیخ آن لختی بماند جفن را بر تابد
کشید و خمیر پاکیزه بر چشم نهادن اندر زیر چشم و داروی تیز که پیش ازین یاد کرده آمد بر موضع
جراحت کردن و دو ساعت نگاه داشتن تا آن موضع سیاه شود پس داروی ازوی
پاک کردن و چشم را چند نوبت بشیر تازه شستن و بعد از آن چشم را آسایش دادن
باب هفدهم اندر یاد کردن گمنه گمنه بادی غلیظ باشد اندر جفن و جای پیوند
این علت هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که در چشم خاکست یا ریگ علاج تدبیر
لطیف باید کرد و گرمابه بکار داشتن هر بامداد بناشتا شیاف طرخماطیقان و شیاف
دیره که در بابها گذشته یاد کرده آمد کشیدن صفت شیاف طرخماطیقان که گمنه

وسبل وجرب واسترخای چشم وباد سبل را نافع بود بگیرد شادنج عدسی مغسول دوازده
درم زنگار پنج درم قلقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون و
زعفران از هر یکی یک درم عدد داروها هفت است همه را بکوبند و بپزند به آب
بادیان تر بسرشند و شیاف کنند و بکار دارند و در بعضی نسخ ده درم شب یمانی چهار درم
قلیمیای سیم آورده اند و بر ظاهر جفن شیاف اسود که در علاج انتفاخ ملحم گفته آمد می
باید مالید باب هشتم اندر یاد کردن **ثولول** ثولول را بشهر
گرگان گندمه گویند و در بعضی شهرهای خراسان ازخ گویند و سبب آن خلطی سودایی
عفن باشد علاج تن را از خلط پاک کردن و ثولول را بدردی سیب سخت مالیدن
چندانکه ممکن گردد و شونیز و نمک را بسودن و بسرکه بسرشتن و طلا کردن نافع بود و اگر
بدین تدبیر علاج نپذیرد آنرا بمقاش بگیرند و بناخن برابر دارند و اگر خون آمدن گیرد
لختی بگذارند تا برود پس جراحت را بزاج بکپند تا خون باز ایستد باب نوزدهم
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن
شری شری علتیست معروف و بر جفن پدید آید و بر همه اندامها نیز باشد و علامت
وی آنست که جفن خارش گیرد و چون بخارند آماس کند و بدان ماند که زنبور یا حیوانی
بگزد و سبب آن یا غلبهٔ خون بود یا غلبهٔ صفرا یا غلبهٔ هر دو علاج این علت را

علاج است

علاج آن است که نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و خرمای
هندی و مانند آن و طعام از غوره و نلک و ناردانک و مانند آن باید و چشم
را بآب غوره بباید شست و شادنج عدسی اندر کشیدن باب بیستم از جزو
دوم اندر یاد کردن **نمله** نمله بر جفن و بر اعضا دیگر افتد و این
شری بود کوچک و سوزان و اندک مایه آماسی کند و ریش گردد و پهن باز میشود
و سبب این صفرای سوخته بود و علامت این بر جفن آنست که مژگان ریزیدن گیرد
و کناره جفن بدان ماند که می ترکد و لون او سرخ بود علاج به تنقیه باید کرد و شیاف
مامیثا و طلی از زعفران و مر و حضض کنند و شیاف احمر لین کشند تا باقی ماده را تحلیل
کند باب بیست یکم اندر یاد کردن **سعفه** سعفه معروفست و علامت
وی آنست که اندر مژگان سبوسه پدید آید و باشد که ریش گردد و ریم کند پس درست
شود و باشد که مژگان بریزد و باشد که لون او اغبر شود و سبب آن عفونت صفرا بود
و بر آمدن بخار بود بچشم علاج نخست تن را از اخلاط جفن پاک باید کرد و بعد از آن
شیاف احمر حاد یا شیاف دینره بکشند و پوست ساق ارزن سوخته و بار وغن گل طلا
کنند و انچه کهن بود بیازند یا بشکر بخارند همچون جرب و سرمه و شیافهایی در کشند باب
بیست و دوم اندر یاد کردن **انتفاخ جفن** اسباب دمیدن

جفن سه نوعست یکی ضعیف احشا و تقصیر قوتها از هضم دوم بسیاری خلط بلغمی و تقصیر
و عجز حرارت غریزی از نضج و هضم ان یا بسبب عجز او از تمامی کار خویش اثری ضعیف
کند و از بلغم باد یا تولد کند سیوم اماسی گرم از جنس فلغمونی علاج آنرا که سبب
ضعیف احشا باشد بعلاج احشا مشغول باید بود و آنرا که سبب خلط بلغمی بود تدبیر
لطیف باید کرد و استفراغ بلغم کردن و اطریفل بزرگ به بکار داشتن و صبر سبز گرم
گرم کرده طلا کردن و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته نشستن و اسفنج با خرده با آب
گرم تر کردن و بر جفن نهادن و آنرا که سبب فلغمونی باشد و فصد قیفال کردن و شیاف
ماميثا و صندل با آب گشنیز سودن و طلا کردن باب بیست و سیوم اندر
یاد کردن سلعه سلعه جسمی قرونی باشد و او را غشاییست چون خریطه و از
گوشت و پوست جدا است و اندر زیر پوست فراخ باز شود و آنچه نرم و رقیق بود و
همچون عسل باشد آنرا شهدی گویند و آنچه غلیظ و تر باشد همچون پیه پاره بود آنرا شحمی
گویند و آنچه غلیظ و خشک بود آنرا عصیدی گویند و آنچه غلیظتر و خشک تر از همه همچون گوشت
صلب آنرا لحمی گویند و اسباب آن رطوبتهای غلیظ و عفن باشد که از ناگواریدن طعامها
غلیظ تولد کند علاج تن را از اخلاط غلیظ پاک باید کرد پس بدستکاری علاج
کردن و دستکاری آن چنان بود که پوست جفن را از پهنا بشکافند برفق چنانکه بموضع

بغشای سلعه

بغشای سلعه نرسد جهد کند تا سلعه را با غشا بیرون کند درست و تمام و اگر بقیتی بماند
بروغن گاو و داروهای تیز آنرا ببایدپوشانید تا تمام بیرون آید و بباید دانست
که اگر غشای او مجروح گردد و رطوبتی از وی بیرون آید علاج عسر گردد و سلعه دیگر معاودت
کند باب بیست و چهارم اندر یاد کردن تاکل و قرحه تاکل و
قرحه را سبب دو گونه است یکی آنکه جراحتی رسد و ریش گردد و تاکل شود دوم آنکه
در جفن اماسی گرم پدید آید بسبب تیزی و گرمی ماده جفن ریش گردد اما جراحت
را که پوست جفن دریده بود در حال لبهاء جراحت فراهم باید گرفت و بدوختن و نباید
گذاشت که دودی و غباری و روغنی بدو رسد و اگر جراحت چنان باشد که لختی
پوست جفن از میان برده باشد بباید دوخت از بهر آنکه بیم بود که پوست کوتاه شود
و پلک ستبر گردد و طریق علاج این آنست که داروها خشک کنند که ظاهر گوشت را
به طبیعت پوست گرداند چون انزروت و صبر برمیکنند تا بدل آن پوست پوستی پدید
آید اگر جراحت کهن گردد و بدین داروها پوست بدید نیاید اندکی مرهم اخضر یعنی مرهم
زنگاری بر باید نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندکی از و خشک کند و جراحت
را بروياند و بسیاری از و پوست را بخورد و نیست کند و اگر جراحت چنان افتاده بود
که لختی گوشت جفن نیز برده باشد مرهم اسفیداج بر باید نهاد تا گوشت را برارد

پس مرهمی از صبر و انزروت و قسور الکندر و زعفران و دم الاخوین سازند و برنهند
تا درست شود و منفعت این دارو آنست که جراحت را پاک کند و رطوبت
و سوح را که مانع بود از سخت شدن گوشت و درست گشتن جراحت نیست کند
و نگاه باید داشت تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و اگر با جراحت صداعی باشد یا علتی
دیگر بود بفصد و اسهال تن را پاک باید کرد و اما قرحه و تاکل را نخست بفصد و اسهال
تن و دماغ را پاک باید کرد و بعد از آن قرحه را علاج کردن بداروهای که قرحه را پاک
کند چنان که بیان کرده آمد و بعد ازین نیز یاد کرده آید باب بیست و پنجم از
جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن
استرخای جفن استرخای جفن چنان باشد که عضله که برک را بر دارد سست گشته
باشد و جفن را بدان سبب فرو آویزد چنانکه چشم باز کردن دشخوار بود و گاه باشد
که چنان فرو آویزد که مژگان اندرون چشم در گردد و سبب آن بسیاری رطوبت
بود علاج تدبیر لطیف باید کرد و تریها کم کردن بدارویها مسهل و غرغره کردن
و عطسه فرمایند و داروهای قابض بر سرشت طلی کنند و اگر کفایت نبود تشمیر باید کرد چنانکه
در علاج موی فزونی یاد کرده آمد صفت طلایی که استرخا و آماس جفن
را سود دارد بگیرد صبر یک درم اقاقیا دو درم مامیثا و افیون از هر یک چهار درم
زعفران دو

زعفران دو دانک بکوبند و بپزند و باب مورد بسرشند و طلا کنند و اگر آماس عضو
با جراحت بود باب گشنیز طلا کنند باب بیست و ششم اندر یاد کردن
کبودی جفن وقت باشد که سبزی و کبودی جفن از زخمی بدید آید و گاه بود که از وقت
بورقی بدید آید علاج اگر حرارتی باشد نخست فصد باید کرد و اسهال آوردن و صندل
و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کردن تا حرارت زایل شود پس سک و پلپل را بسودن
و طلا کردن و سفال نو بر هم سودن و سوده آن را طلا کردن و تخم ترب سوده باب گوشت و
طلا کردن سودمند بود و آب شور گرم یا آب خوش را نمک در افکنند تا شور شود و پنبه را بدان
تر کنند و جفن نهند و نمک نیم گرم سوده بر بالای پنبه پراکنند یا در خرقه بسته بر وی نهند این کبودی
این زایل گردد و گفته اند ترف مالیدن زایل کند باب بیست و هفتم اندر یاد
کردن قمل که در جفن بدید آید هر گاه که مردم طعام بد بسیار خورد و ریاضت
کمتر کند رطوبتی غلیظ ناطبیعی در تن او تولد کند و هر گاه که طبیعت این رطوبت را به پوست
افکند و حرارتی ناطبیعی در وی اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت خبیثی
در وی پدید آید و اندر میان مویها و میان مژگان شپش تولد کند خاصه اگر این شخص
خویشتن را پاک ندارد و دیرا دیر بگرمابه رود و این شپش سه گونه بود یکی سخت خرد و سپید بود
و در بن مژگان پدید آید و از ابتداء صبیان گویند و اگر ماده غلیظ بود نوعی بزرگتر

تولد کند که لون او بسموت گراید یا اغبر باشد وانرا قمقام گویند و اگر ماده غلیظتر و تیزتر باشد
انرا قردة گویند پدید آید علاج نخست تن را از ماده پاک باید کرد پس دماغ را بایارج
فیقرا و حب صبر و مانند آن پاک کردن و پیوسته بگرمابه رفتن و تن را پاک داشتن
و جامه پاک پوشیدن و مژگانرا بآب دریا و مانند آن پاک کردن و بآب گرم و شوره و بآب
چغندر شستن و مویزج با عاقرقرحا کوفته با بوره در آب بپزند و مژگانرا بدان بشویند
و شب یمانی یکجزو و مویزج نیم جزو و هر دو را بکوبند و بروغن اندر حل کنند و بر مژگان طلا
کنند و قمقام و قردة را الخست بمنقاش پاک کنند پس شب یمانی و مویزج از هر یکی جزوی
صبر و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو و همه را بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و طلا کنند و کوگرد
زرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی کنند و سرمه روشنایی اندر کشند و اگر بوره و مویزج
سوده بسرمیل بر مژگان طلا کنند سودمند و نافع است باب بیست و هشتم
اندر ریزیدن مژگان این علت دو گونه است یکی آنکه اگرچه مژگان می ریزد
بلک بر حال خویش بود و غلیظ نگردد دوم آنکه با ریزیدن مژگان جفن غلیظ میشود و ریش
گردد و سبب این علت یا رطوبتی باشد تیز و گرم یا رطوبتی لزج بود که از وی داء الثعلب
تولد کند یا خشکی در جفن پدید آید علاج نخست نگاه باید کرد تا سبب چیست و بدفع
سبب مشغول باید بود پس اگر علت از داء الثعلب بود داروهای تیز را طلا باید کرد

و بر کناره

و بر کناره جفن بمیل ~~بعبر آن پس جرار~~ بکشند چون روشنایی و باسلیقون و اگر
سبب تری ماده بود داروهای نرم طلا کنند چون شیاف مامیثا و غبر آن پس جرار
اندر کشند و اگر سبب خشکی باشد سرمه تنها کشند و سرگین موش را بعسل سرشتن و طلا کردن
خلط بد را که در جفن بود تحلیل کند و علت را زایل کند و اگر سرگین موش و سرگین بز
و خاکستر نی بهر سه را راست بکوبند و اندر کشند نافع بود و جفن را باریک کند صفت
سرمه که موی مژگانرا نگاه دارد و نیکو کند و آنچه ریزنده بود برارد بگیرند استخوان
خرمای سوخته سه درم سنبل رومی دو درم سرمه را فرم بکوبند و در کشند صفت سرمه دیگر
بگیرند بلیل یکدرم سرمه بریان کرده یکدرم ارزیز سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی
و نیم سنبل هندی سه درم همه را بکوبند و بکار دارند صفت سرمه دیگر که مژگان نیکو
کند و اگر ریزنده بود برارد و در چشم اطفال کشند و در غیر اطفال سودمند بود بگیرند سرمه
ارزیز و توبال مس سوخته مغسول و زعفران و کل و مرو سنبل و کندر و دار بلیل از هر یکی
دانگی و نیم استخوان خرما چند سوزن همه داروها و استخوان خرما را در سفال نو بشور زند و همه
داروها را بکوبند نرم و بسایند و اندکی روغن بلسان برافکنند و بکار دارند و درمنه سوخته
بر کنار پلک مالیدن سودمند بود و سنبل سها و لاجورد سها سود دارد و انرا که این علت
با سلاق باشد شیاف دیزه نافع بود و انرا که با خارش و خشکی و سوختن باشد

بگیرند اناری درست و همچنان در سرکه بپزند تا مهرا شود پس خشک کنند و بسایند و بر
چشم نهند و مگس سر کنده و خشک کرده و فندق سوخته و سوده با پیه بز سرشته یا پیه خرس طلا کنند
مژگانرا برارد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت درم و سرگین بز کوهی هر دو را
نرم بسایند و در چشم میکشند مژگانرا برارد و نافع بود باب بیست و نهم از جزو
دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن سفید شدن
مژگان و ریزیدن ابرو سفید شدن مژگان رطوبتی باشد لزج علاج نخست
تن را از رطوبت غریب پاک باید کرد پس بگیرند لاله کوهی که بتازی شقایق النعمان گویند
و با روغن زیت یا با پیه بز یا با پیه خرس بسایند و بر مژگان طلی کنند و جگر بز را بگیرند و بسوزند
و با پیه بز یا پیه خرس بسایند و طلا کنند مژگانرا سیاه کند و سرمه روشنایی بمیل بر مژگان
مالیدن نافع بود و رطوبت را تحلیل کند و از بهر آنکه موی و چشم را بر قوت بینایی یاری
دهد علاج ریزانیدن آن درین موضع لایق باشد پس اگر موی ابرو را بریزد انگشت
بر پیه بط یا بروغن زیت و یا بروغنی دیگر چرب کنند و بر از زیر مالند و بر ابرو طلی موی را
برارد و نافع است جزو سوم از گفتار دوم از کتاب
ششم اندر یاد کردن و شناختن بیماریهایی که بر گوشه چشم
افتد مثل غرب و غده و این جزو سه باب است باب اول اندر

یاد

یاد کردن غرب غرب آماسی باشد کوچک از نوع خراج و اندر گوشه
چشم میان بینی و چشم افتد و هرگاه که این آماس بگشاید و سر کند آنرا غرب گویند و هرگاه
که انگشت بر وی نهند و چیزی چون ریم بیرون آید درست کشتن وی عسر بود از
بهر آنکه آنجا گوشت نرم و تر و هین سبب بیشترین ناصور گردد گاه باشد که در اندرون بینی
گشاید و گاه باشد که در پوست پلک چشم گشاید و غضروف پلک را تباه کند و هرگاه
که انگشت بر پلک مالند ریم بیرون آید و بسیار باشد که استخوان در زیر پوست تباه کند
و بپوساند و نوعی دیگر از غرب هست که بگشاید و سر نکند و باد ردیا شده و مشارکت چشم شود
درد مند بود علاج نخست رگ قیفال باید گشاد و داروی مسهل دادن و تن
و دماغ را پاک کردن پس مامیثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته آنچه حاضر باشد جمله
را جدا طلی کردن به آب طلحسوق و گفته اند که خاصیت ماش آنست که آنرا بخایند و بر غرب
نهند زایل کرد و اگر این علاج پسندیده نباشد داروهای تیز کنند چون کرسنه کوفته با عسل
سرشته و کندر با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوخته و به سرکه حل کرده اینها همه پیش از آنکه سر کند
و بر درد سود مند است و آنچه نرم تر است آماس را باز گرداند و باطل کند و آنچه تیزتر است
بپزاند و بگشاید و نگذارد که پوسیده گردد و استخوان آنرا تباه کند چون پخته شود و جوز مغز
تر گشته را بگیرند و بکوبند و غرب را بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک شود آن جوز مغز بدان

اورده نبوده … صبر
فارسیان …
و مر و زعفران …
… جدا جدا …
… سرگین کبوتر … طلا کردن
و … طلا کردن

سوراخ فرو کنند و مر سوده و مورد خشک سوده و مانند آن بسوراخ غرب فرو کردن نافع
بود و اگر از زنگار سوخته فتیله سازند و در نهند وی را خشک کنند و زایل گرداند و اگر برگ سداب
بسایی یا خاکستر بسایند و بدو فرو نهند هم زایل گرداند لیکن این داروها بایی باشند که باول
بسوزاند و چون باری چند بکار دارند با وی خو کنند و نسوزاند و حکیم بولس الاحتیاطی میگوید که این
بهترین داروییست درین علت صفت دارویی که منش ازانکه و پس ازان سود دارد
بگیرند حلزون و صبر و مر و هر سه را بهم بسایند و بران موضع نهند و هرگاه که سر غرب بسته گردد
و ریم بیرون نیاید تخم مورد را بکوبند و با خمیری بمالند و با شیر زنان یا شیر خر بیزند و اندکی
زعفران در افکنند و بر غرب افکنند تا نرم شود و بگشاید **ذرودی** که غرب
را باطل کند بگیرند صبر و راک و عروب و پوست کندر سوخته و شیاف مامیثا راستا راست
بکوبند و بکار دارند و تدبیر آنست که با همین زود علاج کنند و منتظر خفتن او نباشند تا
گوشت پاک را و استخوان تباه نکنند و علاج آهن را شاید که ظاهر باشد و او را بمبضع
بشکافند و پلیدی ازوی پاک کنند و بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده
آمد آنچه لایق حال باشد بکار دارند و آنچه کهن و بخته شده باشد گوشتهای پوسیده ازو
دور کنند و استخوان را بخارند بمرهم پس علاج کنند و آنرا که استخوان تباه شده باشد
نشان آنست که سر میل درشت باشد و آنچه نرم بود و میلی بروی بلغزد درشت و تباه گیرند

بود علاج

بود علاج وی آنست که آنرا بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند و آنرا که خواهند که داغ
کنند آهنی بر شکل میلی سازند و بنهند و سر او که بر استخوان خواهد نهاد مسطح کنند و آنرا
گرم کنند و بر غرب نهند تا گوشت که گرداگرد او باشد و چون خواهند پس آنرا بخرقه بسترند و نخست
خمیر سرد کرده یا خرقه کتان سرد کرده بر چشم نهند پس داغ کنند چند کرت برین گونه
تا به بینند که گوشت تباه از استخوان برخواست و بعد ازان بمرهم اسفیداج علاج کنند
و بعضی طبیبان آنرا العدس مقشر و انار پوست کنده بیاکنند تا خشک شود و بعضی
دستکاران غرب را بشکافند و این چنان باشد که آلتی سازند چون درفشی سطبر سر و غرب
را بدان سوراخ کنند و سر درفش چنان دارند که میل فرو سوی بجانب بینی دارد و اما فرو
سوی از بهر آن باید تا منقب اند منفذی که اندر میان چشم و بینی است نشفد اگر درین منفذ فتد
منفعت شفتن را باطل کند و میل بجانب بینی از بهر آن باید تا آسیب بکنارهای طبقه چشم
نرسد بدان درفش اعتماد کند بقوت و آنرا میکرد اند تا خون از دهان و بینی بیرون آید دست
باز گیرد و بداند که سوراخ شد پس درفشی یا میلی باریکتر بگیرد و پنبه پاره کهن بروی بپیچد و بروغن گاو
یا بمرهم زنگاری آلوده کنند و بدو فرو نهند و اگر داند یا نرسد که حراقی تولد کند پنبه تنها فرو نهند
و هر روز آن پنبه بیرون کنند و دیگر فرو نهند تا استخوان پاک شود و هر روز که پنبه بیرون کنند
نگاه باید کرد که ریزها استخوان بروی هست یا نه و هر روز پنبه سطبرتر میکنند تا جراحت

فراختر میشود و نباید گذاشت که استخوان پاک نباشد و جراحت بسته شود و هر گاه که جراحت
بسته شود صبر و کندر سوده بروی براکند تا خشک شود و زاک سوخته و آبگینه سوده چون غبار
خشک کننده است باب دوم از جزو سیوم از گفتار دوم از کتاب
ششم اندر یاد کردن غدّه باید دانست که غدّه در گوشه چشم افتد و هر گاه که
گوشت گوشه چشم که سوی بینی است زیادت شود زیادتی با فراط آنرا غدّه گویند و این را
بالودن و افراط کردن باز نتوان داشت و این غدّه فضلها که از چشم برمض و اشک
بالاید در گوشه چشم باز دارد و بدان سبب غرب تولد کند علاج آن باستفراغ و پاکی تن
و دماغ مشغول باید بود پس داروهایی که در علاج ظفره و سبل است بکار داشتن
باب سیوم اندر یاد کردن سیلان هر گاه که گوشت گوشه چشم که سوی
بینی است نقصان گیرد و از مقدار طبیعی کمتر شود تریها از پالودن و افراط کردن باز نتواند
داشت سیلان تولد کند و سیلان آب آمدن باشد از چشم و اسباب این علامت
این سه است یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا کند و لختی از آن گوشت
با ناخنه بردارد دوم آنکه داروهایی که در علاج ظفره و جرب و سبل بکار داشته باشند
این گوشت را بخورده بگدازد و سیوم آنکه بر گوشه چشم آبله برآید و این گوشت را بخورد
معالجات آنرا که این گوشت هیچ نماند علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد

بداروها

بداروها قابض و داروهایی که گوشت رویاند علاج کند صفت داروهایی که گوشت
برارد دیگر شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ صبر یکدرم شب یمانی سوخته دانگی کندر
دو دانگ همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن سرشته و شیاف کنند و بوقت حاجت شیاف
را بشراب انگور کهن بسایند و در چکانند نافع بود و بعضی اهل صنعت آورده اند که اگر اسفنج
را بشراب تر کنند و پیوسته بر نهند بغایت سودمند بود و همچنین شب یمانی اندر شراب
نخستین و اسفنج را بدان شراب تر کردن و بر نهادن علاجی قویست و باقی علاج از بابها که گذشت
طلب کنند که نافع جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب
ششم اندر شناختن بیماریها که در طبقه ملتحمه است و معالجات
آن و این جزو سیزده بابست باب اول اندر یاد کردن
رمد و تفصیل انواع و اسباب و علاج آن رمد بحقیقت آماس طبقه
ملتحمه را گویند لیکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد و همه انواع
درد چشم را رمد گویند و ماده رمد یا خون بود یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ماده باشد مرکب از خون
و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا اما علامتهای رمد خونی آنست
که چشم گرم و سرخ و گران و تر باشد و رمض بسیار کند و علامت رمد صفرایی آنست
که آماس و گرانی کمتر از آماس و گرانی خونی باشد و رمض و رطوبت کمتر آرد و درد و خلیدن
بیش

وسوزش وخارش وضربان قوی باشد وعلامت رمد سودایی آنست که از دیده
بود وسایر اعراض آن مانند اعراض صفرایی باشد ومرض کمتر از صفرایی کند وعلامت
رمد بلغمی آنست که چشم گرانتر بود ودیگر ضد اعراض رمد خونی وصفرایی بود وانرا که ماده
رمد مرکب باشد علامتها خلطی که غالب تر بود ظاهر تر باشد وانرا که از ماده خون وبلغم مرکب
باشد چشم او برهم گیرد وانرا که از صفرا وسودا مرکب باشد چشم برهم نگیرد واگر برهم گیرد کمتر از ان
گیرد اما رمد گرم وخونی وصفرایی سه نوعست یکی انکه در چشم آشفتگی پدید آید از سببی بیرونی
چون دود وگرد وبگردیدن در آفتاب ومانند آن واین نوع آنست که چون سبب
زایل گردد درد نیز زایل گردد نوع دوم صعبتر از نخستین باشد واسباب آن دوگونه بود
یکی انکه هرگاه سببهای بیرونی که یاد کرده آمد بسیار وپیوسته گردد اثری قوی کند وماده که
میان طبقها ورگهای چشم باشد تباه گرداند وبجنباند دوم مادها فرونی که از همه تن بر آید
دماغ را پر کند واز دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه ضعیف باشد ودماغ ورگها
طبقها قوی باشند وماده را بدین طبقه فرستند نوع سیوم صعبتر از نوع دوم باشد وسبب
آن بسیاری وبدی خلط فرونی بود وآمدن بران طبقه از طبقها چشم وعلامت وی آنست
که سپیدی چشم بلندتر از سیاهی بود وباشد که پلک نیز آماس کند چنانکه جفن برهم نتوانند
نهاد وباشد که جفن بسبب صعبی آماس باز گردد ونوعی از رمدی است که سبب آن

خشکی محض است

واو [illegible] ودماغ فرود می آید [illegible] چشم [illegible] وچشم [illegible] فرود آید [illegible] چشم [illegible]

خشکی محض است وعلامت وی آنست که چشم پاک بود ودر خواب برهم گیرد گرفتنی
آسان وبی المی نباشد ونوعی دیگر از رمد آنست که بنوبت غب رنجه دارد ومدت
آن هفت روز باشد ورمد با تب نادر بود وانرا که با رمد تب باشد خاصه در تابستان
رمد زودتر زایل گردد وانرا که با تب رمد صعب شود نشان آفتی بزرگ باشد معالجات
اما نوع نخستین را یعنی انرا که سبب دودی وبا گردی بود یا غیر آن باشد بمنع سبب
مشغول باید شد از بهر انکه چشم عضوی حساس ونازکست اورا از همه دودها صیانت
باید کرد واین نوع رمد بمنع سبب زایل گردد ومدت درازترین آن سه روز باشد ونوع
دوم وسیوم را نخست باستفراغ وتنقیه تن ودماغ مشغول باید بود وانرا که سبب
خلط فرونی باشد یا مرکب باشد از خون وصفرا یا از خون وسودا یا از خون وبلغم بفصد قیفال
ابتدا باید کرد وباندازه قوت ودر خور عمر وفصل سال خون بیرون کردن آن مقدار که در یک فصد
بیرون خواهد کرد جهد کند تا بچند کرت بیرون کنند چنانکه معلوم است از بهر انکه اندرین رمد
غرض از فصد دو کار است یکی انکه لختی خون کمتر کند دوم انکه ماده را جذب کند وجذب فصد بدین
طریق بود واگر حاجت آید که روز دوم وسیوم دیگر بار فصد کنند تاخیر نباید کرد واگر حاجت
آید که از پس فصد استفراغی دیگر کنند بمطبوخ هلیله باید کرد ومانند آن چون خون خیار چنبر
وترنگبین وبنفشه وشکر ونقیع طبرخرمای هندی وشیرخشت واز شرابها وطعامها

غلیظ و شور و تیز و از سرکه و جماع پرهیز باید کرد و جیب گشاده باید داشت و بالین بلند
کردن و از موهای تر حزار مردد و آبی نشاید خورد و بی شکر زیان دارد از بهر آنکه در معده
تری کند و اشک فزاینده بود و بسیار آمدن اشک چشم را زیان دارد و سر
و چشم در پیش داشتن و در چیز و زرف نگاه کردن و سخن بسیار کردن و بانگ داشتن
و قی کردن زیان دارد و معده را از طعام تهی کردن و ممتلی کردن نشاید و مسکن او جای
تاریک باید و فرش خانه ازرق یا کبود یا سیاه و هر بامداد شربتی از شراب بنفشه و شراب
نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خورد و اگر این شرابها با شراب خشخاش
خورد سر و چشم را خشک کند و نخواباند و طریق تدبیر پرهیز و استفراغ اینست و تدبیر چشم
و دارو اندر کشیدن بدین گونه باید کرد که یاد کرده می آید و بباید دانست که تدبیر صواب
در علاج هر دو نوع آنست که نخست شیافی سازند از دارویی که ماده را از چشم باز دارد
و بتازی آنرا رادع گویند و دارویی که رطوبتها را کم کند و آنرا بتازی ناشف گویند
و مجفف نیز گویند و دارویی که مزاج چشم را باعتدال باز آرد و بتازی آنرا معدل گویند
این سه نوع دارو را ترکیب کنند تا رادع ماده را که از سر بچشم فرو می آید باز دارد
و ناشف آن تری کم کند و معدل مزاج چشم را معتدل کرداند تا قوت بدو باز آید
که فضله که در و کرد آید دفع کند و از داروها هر مرکب که در وی این منفعتها باقیه نبود شیافی
بهست که

بهست که پیشینگان بر یوم گفته اند یعنی اندر یک روز چشم را درست کند و بلغت پارسی
بریوما گویند و ترکیب آن شیاف ازد و گونه بود یکی آنکه در وی داروهای رادع و قابض
بیشتر باشد دوم آنکه در وی داروهای معتدل باشد که تحلیل باعتدال کند و طریق بکار
داشتن وی چنانست که آنرا در وی داروها قابض بیشتر باشد بسپیده خایه مرغ
و یا بشیر زنان بسایند یا به طبیخ و دقیق بکار دارند و آنرا که قابض در وی کمتر باشد و با قابض
داروها منضج و محلل نیز بود غلیظتر بکار برند صفت شیاف بریوم که ماده را از چشم
باز دارد و بصر ضربان را ساکن کند و مزاج چشم را باعتدال باز آرد و در یک روز
چشم را درست کرداند بگیرند شیاف مامیثا و انزروت از هر یکی م شش درم زعفران دو درم
کثیرا یکدرم افیون نیم درم همه را بکوبند و باب باران بسرشند و بسپیده خایه مرغ حل
کنند و بکار برند صفت نسخه دیگر بگیرند سرمه اصفهانی مغسول و قلیمیای زر از
هر یکی شش درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم اقاقیا از هر یکی دوازده درم افیون
یکدرم همه را بکوبند و ببیزند نرم و بسپیده خایه مرغ بسرشند و بکار دارند و بوقت
حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار برند بغایت مفید بود اما شیافها که بنوع سیوم
از رمد مخصوص است یکی وردی ابیض است که نخست آنرا بکار باید داشت و خون اما
کمتر شود وردی اصفر بکار داشتن صفت وردی ابیض بگیرند قلیمیای سیم

واسفیداج و صبر از هر یکی ده درم گل سفید تازه شصت درم نشاسته سی درم افیون
دو درم کتیرا هشت درم صمغ عربی چهار درم به آب باران بسرشند صفت وردی اصفر
بگیرند سنبل هندی گل سرخ صبر از هر یکی هشت درم تخم بنگ یک درم زعفران چهار درم
عصارهٔ مامیثا شصت درم افیون دو درم کتیرا و نشاسته از هر یکی ده درم و آنرا که ذرا ابتدا
درد صعب بکشد این شیاف را بسیار باید کشید و آنرا که سهلتر بوده باشد دو بار یا سه بار
بیشتر نباید کشید و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و طبیخ بابونه می باید شست
و اسفنج بران تر کردن و گرم کرده بر پشت چشم نهادن بغایت سودمند بود و اما طریق
علاج صواب آن بود که در همه انواع رمد گرم آنست که نخست سپیدهٔ تخم مرغ اندر چکانند
از بهر آنکه درد را بنشاند و تیزی مادهٔ سوزاننده را از سوزانیدن باز دارد و شیر زنان
همچنین درد را بنشاند لیکن در وی قوتی زداینده هست و لعاب دانهٔ آبی شیرین و
صمغ عربی هم رداع است و هم درد بنشاند و شیاف ابیض به شیر زنان سوده در ابتداء
رمد نافع بود صفت شیاف ابیض بگیرند اسفیداج ارزیز شسته درم صمغ عربی چهار
درم و در بعضی نسخها پنج درم افیون و کتیرا از هر یکی یک درم بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند چنانکه
رسمست و بکار میبرند صفت ذروری که از پس شیاف ابیض بکار برند بگیرند پوست
خایهٔ مرغ و آنرا با آب و نمک بشویند و پوستهای تنک از وی دور کنند پس با آب

خوش بشویند تا شوری از وی برود و در خرف کنند و عالند تا اگر پوستی در وی مانده
بود جدا گردد و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند و از تدبیرهای
که ماده را بدان تدبیر از چشم باز دارند تدبیر صواب آنست که پس از استفراغ پیوسته چند
روز توتیای برورده بر گوشهٔ چشم از سوی بینی نهاده دارند صفت برورده توتیا
بگیرند توتیای کرمانی سبک و بکوبند و بیزند و آنرا در هاون با آب خوش میمالند و میسایند
مدت ده روز هر روز آنرا بشویند و تصویل کنند و آب تازه میکنند و میسایند و پس از
ده روز خشک کنند و بکار دارند و بباید دانست که این توتیا پیش از استفراغ
بکار داشتن سخت زیان دارد و اندر مدت تزاید مرض هیچ ذروری که در وی
عنزروت نباشد بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند رمد بروز هیچ نخسبد تا شب
در خواب شود و مادهٔ بجا در خواب پخته گردد و آنرا که شب خواب نباشد درد و رنج
زیادت یابد از بهر آنکه بروز بسبب گرمی هوا بخارهای دخانی از تن او بتحلیل خرج
میشود و شب بسبب خنکی هوا مسام بسته گردد و بخار تحلیل نکند و در تن بماند و بسر و چشم
برآید و رنج نماید بدین سبب اسفرغمهای سرد چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و شمامهایی که
از لفاح و افیون سازند و مانند آن هم باید بویانید تا سهلتر بشب خواب یابد و آنرا که
از پس پاکی تن مادهٔ رمد از فرود آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید ساخت

از بنفشه و نیلوفر و کشنیز و گل سرخ بر چشم نهادن و طلیها که پیش ازین یاد کرده آمد
بر پیشانی و صدغ مالیدن و چشم بآب سرد شستن سخت زیان دارد از بهر آنکه ماده
خام بماند و دیر تحلیل پذیرد و هر گاه که ماده از فرود آمدن باز ایستد چیزهای قابض و محلل
بکار باید داشت چون شیاف ابیض که در وی انزروت باشد صفت آن اسفیداج
ارزیز هشت درم انزروت بشیر خر پرورده و کتیرا و افیون از هر یکی یک درم صمغ عربی
چهار درم و آب باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار برند بآب خوش
بسایند و آنرا که پس از استفراغ و پرهیزی صادق درد و رنج بر حال خویش باشد
و سرخی و سیلان بر حال خویش باشد نشان آن بود که ماده در طبقهای چشم گرفته
باشد توتیا و اسفیداج و شیاف زرد کشیدن و طلا کردن رطوبتها بدرا نشف کند و آنرا که
با این همه تدبیرها مدت رمد دراز گردد و تمام زایل نشود بباید دانست که بر جفن جرب دارد
علاج جرب باید کرد و آنرا که ماده رمد بلغم غلیظ باشد یا باد غلیظ علامتها که در اول باب
یاد کرده آمد ظاهر باشد اما علاج وی آنست که نخست استفراغ بلغم کنند و تدبیر لطیف
فرمایند و نخست اندر چشم شادنه مغسول میکنند و بآب نیم گرم میشویند و هر گاه که مدت
تزاید رمد بگذرد شیاف احمر لین باید کشید و از پس آن سرمه اغبر کشیدن نافع بود و باید
و آنرا که رمد بادناک بود و باد سرد بود کاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن

سودمند بود

سودمند بود و آنرا که ماده رمد خلط سودا بود علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد
و بس سرخ نبود و پلکها بر هم کمتر گیرد و رمص کمتر گیرد اندک کند و رخسار و حوالی چشم بسیار
خارد و گیلانان این نوع رمد را خشک خوانند اما طریق علاج وی آنست که نخست تن
و دماغ را پاک کنند از ماده سودا و گرمابه بکار دارند و سرمها که لختی بسوزاند و آب از چشم
براند بکشند و فصد و پاکی دماغ مشغول باشند و خلطی که غالب باشد تن را از آن پاک
کنند و بباید دانست که در زمستان و مزاج سرد و شهرهای سرد رمد صعبتر و دراز آهنگ
تر باشد طبیب و بیمار باید که ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشند از بهر آنکه سرما
طبقهای چشم را متکاثف کند و بدان سبب ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمد است
که آنرا ماشری گویند و بحقیقت رمد نیست و گیلانان آنرا رمد نگویند ماشری گویند و فرق
میان هر دو آنست که رمد خلیده و با دمعه باشد و ماشری از خلیدن و دمعه خالی بود و باستفراغ
زایل شود و بسیاری رمدها باشد که بطلا ساکن گردد و هم بطلا زایل شود صفت طلا
که آماس را و درد را و جراحت را بنشاند بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ و گل سرخ و
اندکی کافور همه را بآب کشنیز تر کنند و طلا سازند صفت ضمادی که درد چشم
خلیده را بنشاند و رطوبتها گرم را باز دارد بگیرند کشنیز و در آب بپزند و برگ نیلوفر و بنفشه
با وی بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند و بسیار باشد که از سرما و برف

[illegible]

رمد تولد کند علاج وی آنست که کاه را بپزند و سر بخار آن فرو دارند و گرمابه بکار
دارند و بسیار باشد که سر پوشیدگان را بسبب سردی رحم رمدی صعب تولد کند
علاج وی آنست که حقنه سازند از شبت و بابونه و حلبه و روغن ناردین و روغن نرگس
و روغن سوسن مالیدن و سرود با گرم بکار داشتن و جالینوس رحمه الله میگوید علاج
رمد نافع‌تر از آن نیست که محجمه بر میان سر نهند پس از آن که استفراغ کرده باشند و تن
را از خلط فزونی پاک گردانیده و هم جالینوس میگوید شراب باعتدال رمدها خشک مزمن
را سود دارد و رمد خشک رمدی را گویند که چشم سرخ و خشک باشد و شراب از پس فصد باید
داد و هم جالینوس میگوید هر گاه ماده از دماغ یا از چشم فرو می آید اگر در تن او امتلا نبود گرمابه
بکار داشتن سود دارد و اگر در تن او امتلایی باشد شراب و گرمابه خطری بزرگست

باب دوم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب

ششم اندر یاد کردن طرفه طرفه نقطه سرخ باشد یا کبود که بر
سپیده چشم افتد و اسباب آن چهار است یکی آنکه بعضی رگها در طبقه ملتحمه است
بسبب زخمی و آفتی که از بیرون بچشم آید و خون ظاهر شود دوم آنکه اگر چه رگهای ملتحمه
گسسته نشود بسبب زخمی که بر چشم آید خلطی تیز گسسته شود و خون ظاهر گردد سوم
آنکه بی زخم و آسیبی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون در ملتحمه جراحی تولد کند

و این جراح سر کند چهارم آنکه بقوت قی کردن بدید آید و چشم سخت سرخ شود معالجات
سپیده خایه مرغ در چکانند و آنچه رقیق‌تر باشد ضمادهای رادع بر نهند و آنرا که آماس
نباشد نخست شیر زنان در چکانند از پستان و خونی که در بن رگهای جوزه مرغ
باشد و اندر زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغی که بتازی آنرا اشقاین خوانند گاهی مجرد و گاهی
با گل ارمنی و گاهی با رخام که اندر گل سبز باشد چکانند سودمند بود و اگر بدین
علاج تحلیل نپذیرد کندر سوده با شیر زنان آمیخته اندر چکانند و اگر این نیز کفایت
نبود نانخواه و سعتر و زوفای خشک در آب بپزند و پاره پنبه یا اسفنج بدان تر کنند و بر چشم
نهند و اگر این نیز کفایت نبود بر پشت چشم نهند و آنرا که بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد
زیره و نمک را بخایند و آب آن در چکانند زرنیخ سرخ بسایند و در آب افکنند و بشورانند و آن
آب را گرم کنند و صافی گردانند و قطره قطره از آن نیم گرم در چکانند طرفه را زایل کند و اگر کندر و سرگین
گاو دود کنند و چشم را بدان فرو دارند طرفه زایل شود صفت شیافی که در چشم را که از
گرمی بود زایل کند بگیرند قلیمیای زر و مس سوخته از هر یکی یکدرم دم الاخوین و بسد و مروارید
از هر یکی چهار درم کثیرا و مر و اقاقیا و نشاسته از هر یکی دو دو دانگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی
نیم درم شیاف کنند چنانچه رسمست نافع بود صفت شیافی دیگر که طرفه را زایل کند
بگیرند زرنیخ سرخ و کندر و مر و زعفران از هر یکی جزوی بکوبند و بیبزند و شیاف کنند و باب

کنه نرتر بسایند و درچکانند و سرکه و گلاب نیمانیم آمیخته بچوشانند و چشم بنجاران داشتن و مویز منقی دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک ضماد کردن طرفه زایل کند و اکلیل الملک و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ ضماد کنند سود دارد باب سیوم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر پیدای کردن افتادن چیزی در چشم و تدبیر بیرون آوردن اگر کسی دودی یا گردی بچشم رسیده باشد و از ان متالم میشود شیر زنان و آب خوش صافی درچکانند اثر گرد و دود زایل کند و اگر ریگی و یا خاشاکی در افتاده باشد بسر میل بردارند و اگر چیزی درشت چون پاره داس از سر خوشه گندم یا جو اندر جفن باشد یا اندر سفیده چشم گرفته باشد آنرا با آلتی که عمدا جهت آن کار ساخته باشند و کلالان آنرا ~~آلتی~~ جفت گویند بردارند و بر اثر آن شیر زنان یا سفیده خایه مرغ درچکانند باب چهارم اندر پیدای کردن ظفره که بپارسی ناخنه گویند ظفره لفظی تازیست و بپارسی آنرا ناخنه گویند و این ناخنه غشای است فزونی و گوهر آن عصبانیست و همچون ناخن است لیکن از بهر انکه در چشم است و همواره تر باشد نرم تر از ناخن است و از گوشهای چشم روید و بیشتر در گوشه چشم افتد که سوی بینی است و بر طبقه ملتحمه گسترده شود و باشد که بر کناره سیاهی چشم رسیده باشد و گاه باشد که بر

سیاهه

اگر چیزی اندر چشم افتاده باشد حفظ الصحه
از همه انواع از زوت آن را بیرون آورد اندرین باب
هیچ دارو بجای او نیست

سیاهه نیز بگذرد و دیده را بپوشد و بینایی را باز دارد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید و بر سر آرد و کمترین مضرتی از وی آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و آنچه سپید و رقیق باشد علاج آن سهلتر بود و آنچه صلب و سرخ باشد علاج وی دشخوارتر بود اما آنرا که نو پدید آمده باشد و سپید و رقیق باشد داروهای زداینده چون مس سوخته و قلقندیس و نوشادر و مس سوخته و نمک اندرانی و زهره بز و سرمه و شیاف اخضر و شیاف قیصر و شیاف دینارکون و باسلیقون زایل کند لیکن این همه شیافها زداینده از داروهای معقص خالی نباشد و داروی معقص و زداینده طبقات را و احوال چشم را بسوزاند و زیان دارد و جالینوس میگوید بیخ سوسن ناخنه ضعیف را زایل کند و کندر سوده از جلاء روی یا سبک و بی مضرتست آنرا بسایند و یک ساعت در آب گرم کنند پس آن آب را بپالایند و بچشم اندر کشند بغایت مفید بود و انگبین با زهره بز داروئی نافعست و اما آنچه غلیظ و صلب و کهن باشد علاج آن بدست کاری باید و طریق وی آنست که نخست استفراغ کنند و تن و دماغ را از خلط پاک کنند و این جدا کردن را بتازی کشط گویند و سلخ نیز گویند و کشط را برفق باید کرد چنانکه طبقه ملتحمه را بخراشد و آن چنان باشد که نگاه کنند که ناخنه بر ملتحمه رستست یا نه اگر رسته نباشد آسان تر بود و ناخنه را بصناره بردارند و بناخن بیرا برند و جهد کنند تا ناخنه بعینی

نماند دیگر باره زرو بید و نگاه دارند تا در گوشت که در گوشه چشم است آسیبی نرسد و مو
تولد نکند و فرق میان ناخنه و گوشت گوشه چشم آنست که ناخنه سپید باشد و صلب
و گوشت گوشه چشم سرخ بود و نرم و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بموی اسب یا به ابریشم انرا از
ملتحمه بردارند و جدا کنند و اگر این نیز دشخوار بود با آهنی کند جدا کنند و اگر هیچ منفذ نباشد
یعنی همه کنارهای ملتحمه بر ناخنه رسته باشد بسر ناخن پیرای یا آلتی دیگر در یک پهلوی ناخنه منفذ
کنند چندانکه مهت یا آلتی دیگر که آنرا اشانند در روی گذر یابد و ناخنه را بدان آلت کشط کنند
برفق پس ناخنه را بصناره بردارند و ببرند و نمک و زیره بخایند و آب آن در چکانند تا ردع
کرده شود پس زرده خایه مرغ بروغن گل بر پشت چشم نهند تا سوزش بنشاند و بفرمایند
تا سر وقت حدقه را همی جنبانند تا ناخنه بر ملتحمه نروید و دیگر روز بگشایند و آب زیره و نمک
خاییده اندر چکانند و از پس سه روز باسلیقون و روشنایی و غیر آن علاج کنند
و سرمه روشنایی و شیاف و پیرچه بچشم اندر کشند از پس کرما بکنند و بباید دانست
که طبقه ملتحمه صلبست همچون غضروف و صناره در وی نیاویزد و وقت کشط ناخنه و
لفظ سبل اگر صناره در ملتحمه آویزد یا در چیزی نرم بباید دانست که آن چیز از علت
دوگانه یعنی ناخنه یا سبل حاصل است صفت روشنایی که سبل و ظفره را و
جرب را و دمعه را و تاریکی چشم را سودمند و سپیده را بردارد بگیرند شادنج عدسی مغسول

مس سوخته

مس سوخته قلیمیای سیم نمک هندی بوره ارمنی زنگار و دار فلفل از هر یکی چهار
درم زنجبیل و آمله از هر یکی دو درم زعفران و نوشادر از هر یکی یک درم و نیم فلفل سپید
و فلفل سیاه و کفک دریا از هر یکی هفت درم صبر سقوطری و سنبل و قرنفل از هر یکی چهار
درم همه را بکوبند و بپزند عدد از داروها گفته است صفت شیاف زنگاری ظفره
جرب و سبل را سودمند بود بگیرند زنگار یکدرم هلیله زرد نیم درم توبال مس و مس سوخته
از هر یکی چهار درم مرصافی(؟) نیم درم زعفران دانگی نشاسته یکدرم صمغ عربی یکدرم
اسفیداج ارزیز یکدرم دار فلفل دو دانگ بکار دارند چنانکه رسم است عدد داروها یازده است
صفت داروی گرم که ظفره و تاریکی چشم را و سپیده را سود دارد بگیرند مغناطیس
و زنگار و اشق از هر یکی چهار درم زعفران دو درم انگبین مصفی چند سه وزن همه داروها
برشند(؟) چنانکه رسم است **باب بیست و چهارم از گفتار دوم
از کتاب ششم اندر باد گردن(؟)** انتفاخ ملتحمه انتفاخ لفظی تازیست و بپارسی
برد میده و آماسیده شدن است و این علت چهار گونه است یکی آنکه ماده از بادی
باشد و علامت وی آنست که ناگاه بدید آید و هیچ گرانی نکند و نخست در گوشه چشم
که از سوی بینی است سوزشی پدید آید چنانکه مگسی پاشه بگزد و لون آن همچون آماس
بلغمی باشد و بیشتر در تابستان افتد و پیران بسیار افتد دوم آنکه ماده آن فضله

بلغمی باشد علامت وی آنست که چشم گرانی کند و اگر انگشت بر نهند در وی نشیند
و اثر انگشت یکساعت بماند سیوم آنکه مادهٔ آن فضلهٔ آبناک باشد و اگر انگشت
بر نهند زود فرو نشیند و زود بجای باز آید و درد و ضربان نباشد و بلون خویش بود
چهارم آنکه از جنس سرطان بود و مادهٔ آن خلطی غلیظ و سودایی باشد و علامت
که املس صلب و بی درد باشد و رنگ آن تیره بود و این علت هم در ملتحم افتد
و بعضی با دمعه باشد و بعضی بی دمعه و آنچه در جفن افتد بی دمعه باشد **معالجات**
اما گونهٔ نخستین را که مادهٔ آن بادست که از اول بدید آید هیچ علاج نباید کرد از بهر آنکه
زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم هنوز مانده باشد تدبیر لطیف باید کرد و بآب
گرم می باید شست و گونهٔ دوم و سیوم را علاج همچون علاج اماس باید کرد نخست
استفراغ کردن و ضمادهای محلل بر نهادن و منضج و مرهمهای محلل که در علاج یاد کرده
آمد بکار داشتن لیکن داروهای قابض و رادع هیچ بکار نباید داشت
و شیاف احمر لین و گرمابه درین هر دو نوع نافع است صفت **ضمادی محلل**
بگیرند بابونه و بنفشه و نیلوفر و در آب بپزند و چشم را بدان آب میشویند و اسفنج بابونه بدان
تر میکنند و بر چشم می نهند و آنرا که حاجت باشد اکلیل الملک با این داروها یاد کنند
و صبر حل کرده بر پشت چشم طلا کردن و آب آن در چشم کشیدن ماده را از چشم باز دارد

وچشم راپاک

و چشم را پاک کند و گونهٔ چهارم را علاج همچون علاج صداع سودایی باشد ضمادهای مسکن
محلل بکار دارند چنانکه در علاج سرطان و آماسهای سودایی یاد کرده آمد صفت **شیافی**
که بادها را ساکن کند و نضج زایل کند بگیرند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا و صمغ عربی
و زعفران و سنبل از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند و
عدد داروها شش است صفت **شیافی** که نام آن اسود است بادها را که اندر پلک و طبقهٔ
ملتحمه باشد زایل کند و در چشم کشیدن و از بیرون طلا کردن نافع بود بگیرند مس سوخته یکدرم
و نیم زعفران نیم درم مروارید و بسد از هر یکی یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف
مامیثا نیم درم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها هفتست

باب ششم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن صلب شدن که بتازی آنرا جسا الملتحمه گویند

باید دانست که صلب شدن ملتحمه را بتازی جسا الملتحمه گویند و بسیار باشد که طبقهٔ ملتحمه
سخت شود و چشم بدان سبب در چشم خانه نتواند گردانید و همه حرکتهای او ناممکن گردد و همه طبقهٔ
ملتحمه طرنجیده و سرخ و خشک و بارد باشد و چون از خواب بیدار شود چشم را بدشواری باز
تواند کرد و گاه باشد که در گوشهٔ چشم اندک رمص خشک گرد آمده بود و سبب این علت
خلطی خشک غلیظ بود **معالجات** نخست طبع را نرم باید کرد و نخست اندر گرمابه

رفتن و سر بنجار آب گرم فرو داشتن و اسفنج را با آب گرم تر کردن و بر چشم نهادن
و آب گرم در چشم چکانیدن و سرشب سپیده و زرده خایه مرغ با روغن گل یا بابونه
بطرح چشم نهادن و از طعامهاء سرد پرهیز کردن و روغن خیر نجت تازه بر سر نهادن
و داروها که اشک آرد در چشم کشیدن چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین کشیدن
و احمر حاد و سرمه و شیافهای نیکو بود **باب هفتم اندر بی لمردن**

خارش ملتحمه سبب خاریدن ملتحمه فضلها بند شور بطبع بوره و اشک سخت شور بود و بو
حفن و لون طبقه ملتحمه بسرخی گراید و بسیار باشد که از صعبی خارش پلک ریش گردد

علاج طریق آنست که طبقه را نرم دارند و سر بامداد در گرمابه رفتن و طعامهای نرم خوردن
و از طعام شور و تیز پرهیز کردن و داروی اشک آورنده کشیدن **باب هشتم اندر**
بی گردن سبل و اقسام و معالجات آن سبل علتیست
که رگهاء چشم ممتلی گردد از خون غلیظ و از خارش پدید آید و این علت دو گونه است
یکی آنکه رگهاء باطن ملتحمه سرخ و ممتلی گردد و بر ظاهر قرنیه غشاء همچون ابری سرخ قایم پدید
آید و چشم و میان دو ابرو خارش و پیدا شود و سوزش و عطسه متواتر گردد و در اکثر اوقات
آفتاب را نتواند دید و اشک روان باشد و رمد چشم ضربانی باشد دوم آنکه بر ظاهر ملتحمه
رگهاء سرخ ممتلی برخیزد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشاءی چون دودی برآید و رخسارها سرخ

شود و در ابرو

[illegible]

شود و در ابرو املی و حرارتی پدید آید و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و نه چراغ و هرگاه که پلک
فرو سوهن خویش آ کند چنان نماید که رگهاء سبل از روی ملتحمه بر منتجیز ذو سبب این علت امتلای
دماغ بود و بزرگی رگهاء چشم و بسیار باشد که سبل از افراط کردن باشد در علاج رمد الطلا یا ضماد یا
و تدبیر یا سردی و تری فزاینده تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل نتواند پذیرفت **معالجات**
اما از جهت گونه نخستین ابتدا الفصد قیفال باید کرد و استفراغ با یارج فیقرا و حب قوقایا کردن
و از پس استفراغ غرغره کردن بآب کامه دایارج فیقرا و مانند آن و عطسه آوردن پس تدبیر
قوت دماغ کردن ببوی عنبر و لادن و غیر آن و از طعامها که بخارها بر دماغ آرد پرهیز باید کرد
چون باقلی و عدس و سیر و پیاز و گندنا و از طعامهاء غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و شیر و هرچه
از وی سازند و از شیرینی دور باید بود و از دود و گرد حذر باید کرد و بالین را بلند باید داشت
و چشم را نشاید بست و بسیار گفتن و بانگ داشتن و بفروغ آتش نگریدن زیان دارد
صفت **دارویی** که باد سبل و سده بینی را زایل کند بگیرند کندس یکدرم مرصافی
دو دانگ حضض مکی دانگی و نیم صبر چهار دانگ همه را بکوبند و بآب مرزنگوش بسرشند و حبها
کنند همچون عدس و سه روز پیوسته هر بامداد یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه حل کنند و به بینی
اندر چکانند و رگ پیشانی و رگ گوشه چشم زدن بغایت نافع بود و گونه دوم را هم رگ قیفال باید
گشاد و تن را پاک باید کرد و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و داروها چنان باید

کنند که نخست جفن را باز گردانند و باطن جفن را بمدارو بخارند پس میل چون سوزش دارو
وا نشیند دارو مادی در کشند صفت داروی ماهی بگیرند ماميران یکدرم توتیا
کرمانی پرورده تبیح سوخته پرورده و توبال مس مغسول و سرمه اصفهانی پرورده از هر یکی دو درم
همه را بکوبند و بکار دارند سبل و جرب و دمعه را سود دارد و از پس آنکه دارو کشیده باشند و آسوده
بگرمابه اندر شوید و آنرا که سبل ربدی گرم پدید آید هیچ داروی سرد بدو نشاید برد صفت
داروی که سبل گرم را سود دارد بگیرند سماق چندانکه خواهند و در آب صافی غرقار
کنند و ترشی ازوی بستانند و بپالایند صافی و در آفتاب نهند تا سطبر شود شیافها کنند و
بکار دارند سبل گرم و رمد را سود دارد صفت شیاف دینارگون سبل رقیق
را سود دارد بگیرند زرد چوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا استار استار شیاف زنگار
چنانکه رسم است و اما سبل کهن را تدبیر بریدن باشد و این لقط را بتازی لقط السبل گویند و ط
این کار آنست که نخست فصد فرمایند و مسهلی دهند و چون لقط خواهد کرد بیمار را پیش خود بخوابانند
و مردی استاد را گویند تا چشم او بگشاید چنانکه لبهای جفن باز نگردد و این چنان باشد که در
گشادن چشم هر دو ابهام بر جفن فشارده دارند و نهاد لب جفن بر حال خویش نگاه دارد تا
اندک و بسیار لب جفن باز نگردد تا بریدن سبل از لب جفن هیچ بریده نشود و اگر چیزی
بریده شود جفن بر ملتحمه روید از بهر این می باید تا آنکه چشم میگشاید استاد باشد پس سبل

را از کوشه

را از گوشه چشم که از سوی بینی است بضباره بردارند و میان گاه جفن بر سوم رگی دیگر بضباره دیگر
بردارند و جهد کنند تا ضباره از طبقه قرنیه دور باشد و بلب جفن نزدیک بود و از گوشه چشم که سوی
گوش است رگی دیگر بضباره سیوم بردارد و ضبارها بدست چپ گیرد و نگاه دارد و بدست
راست ناخن بر انگیزد و نخست سبل را از ان گوشه برد که سوی گوش است و هر بار که رگها بر دست
اندر زیر سبل کند و همچنانکه ناخن را لقط کند تا همه رگهای سبل از طبقه ملتحمه برداشته شود و
بدین ترتیب سبل را لقط میکنند تا بگوشه دیگر رسد که از سوی بینی است پس ضبارها هم بران
ترتیب در جانب پلک فرو سوین آویزد و هم بران ترتیب لقط کنند و چون فارغ شود نگاه
کنند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است اگر آنرا نیز بردارد و نشان رگی که مانده است آن باشد
که مهت را بر ملتحمه بگرداند اگر مهت را چیزی درآویزد که مانده بود و اگر هیچ چیز در نیاویزد
هیچ مانده نباشد پس زیره و نمک بخایند و آب آن در چکانند و زرده خایه مرغ و روغن
گل بر پاره پنبه پاکیزه کنند و بر پشت چشم نهند و رفاده بر زبر آن نهند و بعصابه به بندند و بفرمایند
تا هر ساعت چشم را اندر جفن میگردانند تا بر هم نروید و به پشت باز خسبد و دیگر روز گل سرخ خشک
بجوشانند و چشم او بگشایند و بدان آب بشویند و میل را بروغن گل چرب کنند و در چشم او
بگردانند تا بدانند که پلک بر ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته باشد بشکافند و دیگر باره آب
زیره و نمک خاییده در چکانند و اگر نیز بر هم رسته نباشد از آب زیره و نمک خاییده چاره

نباشد سه روز تعلل میکنند و پس از سه روز با سلیقون و مانند آن کشیدن گیرد تا هیچ سبل
پاک شود و اگر رمدی و یا آماسی گرم بدید آید بعلاج آن مشغول شود پس بعلاج سبل باز آید

باب نهم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن ودقه

ودقه آماسی باشد صلب بر طبقهٔ ملتحمه و این آماس بعضی
را در گوشت چشم باشد که از سوی بینی است و بعضی را در گوشه دیگر و بعضی را آماسها
کوچک باشد گرداگرد سیاهی بر شکل رده مروارید یا بر شکل شیرها و رنگ این آماسها
نیز مخالف بود و بعضی را سرخ بود و بعضی را سپید و بسیاری بود که این علت
در ابتدای رمد گرم بدید آید **معالجات** تدبیر لطیف باید کرد و ذرور ملکایا کشیدن
و اگر آنکه چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض عنزروتی سه روز باید کشید پس ملکایا و غیر آن
کشیدن و اگر مدت دراز گردد داروها تیز بکار باید داشت چون باسلیقون و احمر حاد
و مانند آن **صفت وردی ابوعلی** که درین علت بکار آید بگیرند پوست خایه مرغ
بشویند و تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمد و ازین پوست خایه تصویل کرده ده درم بگیرند و
شادنج مغسول دو درم و نیم هر دو را بهم بسایند و بکار دارند

باب دهم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن دمعه

دمعه علتی است که پیوسته بی گریه و بی مراد اشک
همی آید

همی آید و این علت بعضی را لازم بود و بعضی را عارض و اما آنچه لازم باشد دو گونه است
یکی مادرزاد دوم آنکه بسبب استقصاء دست کاری بدید آمده باشد که در بریدن ظفره
کرده باشد و از گوشت چشم لختی با ظفره بریده شده باشد و برداشته و مادرزاد را علاج نیست
و نوع دوم را که گوشت اندکی بود که مانده بود و بیشتر برداشته آنرا هم علاج نیست و آنرا
که اندکی برداشته بود علاج یاد کرده آمد و آنچه عارض بود هم دو گونه است یکی آنکه منبع
مجاری بود چون آماس دماغ و تبهای گرم عفونی و خونی و تب یوم سهری و گاه باشد که
سبب دمعه علت مده بود و هم دو گونه است یکی آنکه هم بسبب نقصان گوشت چشم پدید
آید و سبب این نقصان بعضی را بسیار کشیدن داروهای تیز باشد که گوشت نازک را بخورد و
بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم دستارهای درشت و دست بسیار بران بردن و بباید
دانست که مبدا دمعه سه جایگاه است یکی رگهاء اندرون قحف دماغ و رگهایی که در باطن
جفن است دوم رگهایی که بیرون قحف دماغ است سیوم عضلهاء چشم اما آنرا که از
رگهاء اندرون قحف دماغ آید علامت وی آنست که رگهاء پیشانی و رگهاء صدغ ممتلی
گردد و آنرا که از عضلهاء چشم باشد سبب آن ضعف عضلها بود و علامت وی آنست
که رگهاء چشم بیرون خاسته بود و دمعه پیوسته بود و جفن پیوسته تر باشد و این سه مبدا که
یاد کرده آمد این هر سه علت را اسباب سابقه آید و سبب نزدیکتر و پیوسته تر نقصان گوشت

کوشت چشم است که از سوی بینی است از بهر آنکه هرگاه که این کوشت ناقص شود باقی
اثر قوت آن نبود که رطوبتها را نگاه دارد از فرود آمدن و آب از چشم باز دارد و بدمعه باز
گرداند بمنفذی که از چشم در بینی گشاده است از بهر این کار **معالجات** اما آنرا که دمعه
از رگها اندرون قحف آید نخست تن را پاک باید کرد پس غرغره فرمودن و عطسه آوردن
و مزاج دماغ را باعتدال باز آوردن و بوی خوش قوت دادن و هر دو روز یا سه روز موی
سر ستردن و بر پس سر و کردن حجامت کردن و آنرا که از رگها بیرون قحف آید بر سر او
ضمادها که رطوبت را بجنباند نهادن چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک وانی که از جا بفشا
و همه چیزها قابض درین باب سود دارد اما آنرا که سبب دمعه ضعیفی بود عضلهای چشم
بود داروها قوت دهنده و تحلیل کننده بکار کنند چون برود حصرم و باسلیقون و روشنایی
کنند و آنرا که سبب دمعه نقصان کوشت کوشه چشم باشد علاج آن ذرور اصفر است
و صبر و دود کندر و شیاف مامیثا و زعفران مفرد و مرکب این همه کوشت را باز رویاند و بهتر
آن بود که نخست چشم را بشراب بشویند پس اندکی صبر اندر کوشه چشم کنند و برگ بنگ که
بتازی بنج گویند در شراب پختن نیک و بر چشم نهادن نافع بود و اگر اسفنج را بشراب
انگوری تر میکنند و بو بسته بر سر مینهند سود دارد و اگر حب یمانی اندر شراب افکنند
و بیهنزند و بنهند اثر آن خوب باشد و بسیار بود که سبب دمعه گرمی مزاج چشم و دماغ باشد

وعلامت

وعلامت وی آنست که رگهای چشم غلیظ و ممتلی و سرخ باشد و حرکتهای چشم زود از زود و
سبک باشد و اشک گرم و رقیق و گاه باشد که سبب سردی مزاج چشم و دماغ باشد و علامت
وی آنست که رگهای چشم ناپیدا بود و چشم سپید بود و حرکتهای او آهسته و اشک سرد
و غلیظ باشد صفت **سرمه** که خداوند مزاج گرم را سود دارد بگیرند شادنج عدسی مغسول
و توتیای مغسول و مرقشیثا از هر یکی یکدرم مروارید و بسد از هر یکی نیم درم شیاف مامیثا
و صبر از هر یکی دانگی و نیم بسایند و بکار برند صفت **سرمه** که خداوند مزاج سرد و تر را
سودمند بود بگیرند بلیله یکدرم ملح هندی یکدرم دارفلفل دو درم کف دریا نیمدرم سه بار
چند وزن همه داروها و باسلیقون و روشنایی خداوند این مزاج را سود دارد صفت
سرمه که دمعه را باز دارد و عضلهای چشم را قوت دهد بگیرند توتیا هشت درم سر
یکدرم شادنج مغسول یکدرم و نیم قلیمیا مغسول چهار دانگ همه را بکوبند نرم و باب
بلیله زرد و آب غوره و آب سماق بپرورند چنانکه از آب بلیله دو جزو و آب غوره و آب
سماق از هر یکی یک جزو باشد صفت **کحل اصفر** بگیرند زعفران یکمثقال کافور ریاحی
نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند دمعه را باز دارد صفت **سرمه** دیگر که خداوند مزاج
سرد را سود دارد و نافع باشد بگیرند توتیا هندی و در میان خرما کنند و بسوزانند پس
پاک کنند و بشویند چند بار و خشک گردانند و بکوبند ازین توتیا پنج درم دهنج قاقله کبار نیمدرم

درهم بسایند و بکار برند باب یازدهم از جزو چهارم از گفتار
دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن دبیلهٔ ملتحمه دبیله و خر
بزرگ را گویند که اندر اغوری بزرگ باشد و ریم کند بسیار و بعضی را باشد که رطوبتهای
چشم را ازین قرحه بپالاید معالجات نخست تعجیل کنند بفصد و اسهال
بعد ازان شیاف ابیض افیونی میکنند و از پس شیاف آبار کنند صفت شیاف آبار
بگیرند قلیمیا زرد اسفیداج ارزیز و مس سوخته و سرمهٔ اصفهانی و صمغ عربی و کتیرا و آبار سوخته
از هر یکی هشت درم مر صافی و افیون از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند
و شیاف کنند عدد این داروها نه است صفت نسخهٔ دیگر بگیرند قلیمیا هشت درم
مس سوخته و آبار سوخته و سرمه و سروی کاو کوهی سوخته و مر صافی و اقاقیا از هر یکی ده درم
افیون سه درم بآب باران بسرشند عدد داروها هشت است صفت نسخهٔ دیگر
بگیرند آبار محرق مس محرق سرمه و توتیا و صمغ عربی و کتیرا از هر یکی هشت درم افیون
نیم درم عدد داروها شش است و توتیا پرورده که در علاج رمد بکار دارند اینجا استعمال
فرمایند و آنرا که مدت دراز گردد شیاف ابیض کندری بکار باید داشت نافع بود صفت
آن بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم افیون و عنزروت پرورده و کتیرا از هر یکی یکدرم
صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم بآب باران شیاف کنند عدد این داروها شش است

وزردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم طلا کنند و باقی علاج از علاج قرحهٔ قرنیه طلب باید کرد باب
دوازدهم اندر یاد کردن توثه که بملتحمه بدید آید توثه گوشتی
باشد نرم تیره سرخ و بیشتر نزدیک آن گوشهٔ چشم افتد که از سوی بینی است و رگهای سرخ از
گوشه بدو پیوسته باشد بر شکل ناخنه علاج نخستین تن را بفصد و قیفال و اسهال
پاک کنند و چند کرت مسهل باید داد تا تن از ماده بیکبار پاک شود از بهر آنکه این علت بسیار
معاودت کند پس توثه را بالضباره باهستگی بگیرند و از بهر آنکه بسبب باشد از ضباره بجهد
و جهت در زیر رگها کنند که از گوشهٔ چشم بدو پیوسته است و آنرا کشط گویند همچون ناخنه
و آنرا بناخن برابر دارند و آب نمک و زیره خاییده اندر چکانند چند نوبت و زردهٔ خایهٔ مرغ
بی روغن بر پشت چشم نهند پس باسلیقون هم و مانند آن بکار دارند باب
سیزدهم اندر یاد کردن تفرق الاتصال فی الملتحمه تفرق
الاتصال که از تیغی یا از سنگی یا از غیر آن افتد نخست فصد قیفال کنند و مسهل دهند
تا ماده بدو نپیوندد و آنرا که خون ازوی آمده باشد خون ازوی پاک کنند و شادنج عدسی با
اندکی کافور بروی کنند و سخت ببندند و آنرا که خون بر نیامده باشد توتیا پرورده برکنند
و بپوسته زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم مینهند و هر چند که زودتر فصد کنند اگر مانعی نباشد مسهل
میدهند تا مدد ماده گسسته گردد و نگاه دارند تا رطوبتها پالوده نشود و علاج دبیله

میکنند والله اعلم واحکم بالصواب والیه المرجع والمآب **جزو**
سیم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن بیماریهایی
که در طبقهٔ قرنیه افتد و معالجات آن و این جزو ده باب است
باب اول اندر انواع دبیله و قرحه که در طبقهٔ قرنیه افتد و علا
آن قرحه بپارسی ریشی باشد و ریشها طبقه قرنیه هفت است و از این هفت
چهار بر ظاهر وی بود و سه در باطن وی بود و از جمله چهار نوع که بر ظاهر بود نخستین
بلغت یونانیان اخلیوس گویند و ترجمهٔ آن بتازی قتارت یعنی باریک
و علامت وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطهٔ بزرگ پدید آید چون دودی و نوع
دوم را اقلیون گویند و ترجمهٔ آن بتازی غمام گویند یعنی ابر و این از نخستین عمیق
تر باشد و سپیدتر و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید آید کمتر از نخستین
و سپیدتر و نوع سیوم بر کنارهٔ سیاهی پدید آید و این نوع طبیبان اکلیل السودا
گویند و بلغت یونانیان ارخامون و بیشترین این قرحه بر سیاهی باشد و اندکی بر
سپیدی باشد و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید آید و هرچه بر سپیدی باشد
سرخ نماید و آنچه بر سیاهی بود سپید نماید و ریشهایی که بر طبقهٔ قرنیه بود سپید نماید و
هرچه بر ملتحم بر آید سرخ نماید نوع چهارم را بلغت یونانیان مه میقوما گویند یعنی شاخ
کشیده

کشیده و علامت وی آنست که شاخها دارد و سپید نماید اما آن سه نوع دیگر از
قرحه که در باطن قرنیه افتد نخستین را بربریون گویند ترجمه آنرا بتازی جب گویند یعنی
مغاکی عمیق و علامت وی آنست که همچون کاوش باشد و دور فرو رفته باشد و
پس فراخ نباشد و رنگ آن صافی بود و خشک ریشه را کمتر آرد و نوع دوم بلغت
یونانیان فلومیان گویند و ترجمه آن بتازی مولم است یعنی دردناک و علامت
وی آنست که فراختر از نخستین باشد و عمیق و کمتر از آن دارد و نوع سیوم
بلغت یونانیان دمها گویند و ترجمه آن بتازی احتراق است و علامت وی آنست
که قرحه شوخناک باشد و خشک ریشه زیاده گردد اگر مدت آن دراز گردد و رطوبتها
چشم از وی بپالاید و اسباب این نوع رطوبتی گرم و تیز باشد و سوزان و همه انواع
قرحه ضربان و درد و خلیدن باشد و هر قرحه که بزرگ و شوخناک و بسیار قیح باشد آنرا
دبیله گویند و علاج دبیله یاد کرده آمد و باقی علاج را از موضع تأمل باید کرد
هرگاه که ازین علامتها که یاد کرده آمد اثری پدید آید رگ قیفال باید
زد و باندازه قوت خون بیرون کردن و هر هفته یا نزدیکتر از قیفال اندکی خون بیرون باید کرد
و مطبوخ هلیله و خرمای هندی و خیار چنبر و مانند آن استفراغی دو سه کردن و شیاف
ابیض و افیون کشیدن و بر ساقها حجامت فرمودن و اطراف بستن و مالیدن و اگر قرحه

بدان گوشهٔ چشم نزدیکتر بود که از سوی بینی است بیمار را چنان باید خوابانید که آن
گوشه بر بالین باشد تا ریم در گوشهٔ چشم گرد نشود و اگر بگوشه نزدیکتر است که سوی گوش است
چنان باید خوابانید که آن گوشه بر بالین باشد تا ریم همی پالاید و بانگ داشتن و قی
کردن و عطسه آوردن و جیب بستن و بر بالین بلند داشتن زیان دارد و اگر
قرحه قوی باشد و ماده گرم و سوزان بود از شیاف ابیض کشیدن چاره نبود و شیر
زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان کشیدن نافع بود و اگر طبع خشک باشد
بدین حب نرم کنند **بگیرند** کثیرا و رب السوس از هر یکی جزوی تخم خیارین مغز و
تخم خشخاش بمقدار حاجتی که لایق باشد بدهند و علاج رمد گرم کنند که گفته شد و اگر بعد از آن
تنقیه بفصد و مسهل بدفعات کرده باشد ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید از
علاج بدفرستن (؟) گسسته باید کرد بدترین آن باشد که با قرحه جفن درشت بود و جرب
دارد از بهر آنکه طبقات چشم درشتی بر نتابد خصوصا که قرحه بود و اگر قرحه دیر کند و بر بخته
شود آب حلبه و آب اکلیل الملک اندر باید چکانید و بعد از آن که سر کرده باشد شیاف ابیض
انزروتی باید کشید تا قرحه را پاک کند و شیاف ابیض که از قلیمیا کنند همین قوت
دارد **صفت** آن بگیرند صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درم اسفیداج ارزیز
پنج درم افیون و قلیمیا اسیم از هر یکی یک درم عدد داروها شش است دارو را گرم غلیظتر

وستبرتر

و ستبرتر باشد شیاف ابیض که در وی کندر بود بکار دارند که گفته شده و پس از آنکه قرحه
پاک شده باشد شیاف اثار که پیش گفته به کار دارند تا ریش پاک و بر گردانند و اگر بلند
شود و سطبر و سرخ شود و علاج بداروهای باید که قبض و قوت دهنده بود و درستی بفزاید

باب دوم از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم

اندر یاد کردن **بثره که در قرنیه پدید آید** بثره رطوبتی باشد فزونی
عفن و سوزان که در میان ترتیبهای طبقه قرنیه گرد آید و طبقهٔ قرنیه چهار پوست و بعضی
گویند سه پوست و بثرها چند گونه است بعضی بسبب جایگاهش بگردد و بعضی
بسبب کمی و بیشی ماده بگردد و بعضی بسبب تیزی لذعه و عذبی و شوری ماده بگردد
و بعضی بسبب غلیظی و رقیقی ماده بگردد و این انواع را علامتهاست اما علامت
آنچه بسبب جایگاه بگردد آنست که بعضی بثره در زیر پوست بیرونی باشد که سطح ظاهر است
علاج این سهل بود و با سلامت تر باشد و لون آن سیاه و صافی نماید و سبب
دو است یکی آنکه طبقه قرنیه شفاف است و بصر از دیدار طبقه عنبیه باز دارد و طبقه عنبیه
سیاه است دوم آنکه از نور بینایی که در عصب مجوف همی آید دورتر بود و سبب
صافی نمودن آنست که رطوبتی که بثره از وی تولد کند از پس یک پوست باشد و بعضی در زیر
پوست دوم بود و خطرناکی این بثره میانه بود از بهر آنکه از پس دو پوست مینماید و بعضی

بثره اندر زیر پوست سیوم باشد دردناک و خطرناکتر باشد و سپید نماید از بهر دو سبب
یکی آنکه بثره رطوبتی است و دیگر آنکه از پس سه پوست بصر را از دیدار عنبیه یعنی ثقبه
او باز دارنده تر است دوم آنکه بنور بینایی نزدیکتر است آن نور بروی می تابد بدین سبب
سپید می نماید و بدین سبب معلوم شده است که طبقه قرنیه چهار تو افتاده است
اما علامت آنچه سبب یکی و بیشی ماده و غیر آن بیشگر کرده آنست که هر جا که ماده بسیار و تیز بود
آنست که آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد از بسیاری ماده موضع را از هم باز کند تیزی ماده
موضع را بگزد و بسوزاند و آنجا که برخلاف این بود بسبب ماده که غلیظ است دیرتر پخته
شود و آنجا که ماده عذب بود سوزش کمتر بود و تا این ماده گرم و تیز و گزنده نباشد در
گوهر او اثر نتواند کرد و آنجا که ماده بدین صفت گرد آید بیشک آن موضع را بخورد و بسوزاند و
سوراخ کند و اگر سوراخ کوچک بود و از برابر ثقبه عنبیه دور باشد امید سلامت بود
و اگر برابر ثقبه عنبیه باشد آفت آن عظیم بود و هم آن باشد که رطوبتهای چشم بدان راه پا
گیرد و گاه باشد که ماده سخت اندک بود و طبقه را سوراخ نکند لیکن بتحلیل دفع شود
بفصد و بفصد و اسهال باید شتافت و غذا البشرتهای خنک چون کوک و [illegible]
و اسفاناج و برگ خرفه و خیار و کدو و مانند آن باز باید آورد و شیاف ابیض افیونی و شیر
زنان می باید چکانید و آنرا که درد سخت عظیم نباشد شیاف ابیض عنزروتی باید کشید

دزرور

دزرور ملکایا بکار داشتن و چون بوقت رسد شیاف کندری کشیدن و چون
در الحی انحطاط افتد شیاف احمر لین باید کشید از بهر آنکه وی تحلیل باعتدال کند
هرگاه که مزمن گردد و تحلیل کند داروهای تیز چون روشنایی و داروهایی که در آن
حلتیت و سکبینج و فرفیون باشد می باید کشید و هرگاه که چون داروی تیز یا
چیزی برنده چون آهن بطبقه قرنیه رسد و اندک جراحتی کند چنانکه پوست
بیرون طبقه را بخراشد و بعضی از وی بریده شود و از روی پوست دیگر بر خیزد
آنرا سلخ گویند و هرگاه که جراحت بپوست دوم یا سیوم رسید
صفر گویند و بهترین داروی او را شیاف آبار ست و صدف
سوخته

باب سیوم از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم در **سفیده** که در قرنیه افتد و بتازی آنرا سحاب و بیاض گویند

سپیده که بر چشم افتد دو گونه است یکی بر ظاهر طبقه قرنیه افتد آنرا سحاب
گویند دوم در قعر قرنیه و آنرا بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه
و بثره بود و بسیار باشد که بسبب صداعی صعب سپیده چشم پدید آید

معالجات

اندر علاج سپیده نه بفصد حاجت آید و نه باسهال مگر آنجا که ترسند که بسبب
استعمال داروی تیز زداینده حرارتی فزاید و ماده را جذب بر سبیل

استظهار فصد و اسهال صواب باشد اما علاج سپیده بداروهای زداینده
و پاک کننده باید کرد و آنچه اندک رقیق باشد عصارهٔ شقایق النعمان تنها و عصارهٔ
قنطوریون دقیق با عسل بزداید و بسیار باشد که سپیده رقیق بزبان ملکیدن
برخیزد و این چنان بود که یک زمان شکر با نمک در دهان گیرد تا زبان درشت
گردد پس دیده را بزبان مالند هر بامداد و انگس پرهیز باید کردن و آنرا که
ماده غلیظ باشد داروهای قوی باید کرد چون مس سوخته و نوشادر و نمک اندرانی و
کفک دریا و سرطان بحری و سرمهٔ روشنایی از بهر آنکه در وی داروهاییست
که نافع بود و اگر نطرون با روغن زیت اندر کشند بزداید و بهتر آن بود که گاه
که خواهد این نوع داروهای زداینده که سپیده را بزداید بکار دارند نخست شیاف
احمر کار باید فرمود و آن سخت نافع است و پس آن ذرور سکبین بکار دارند صفت
ذرور سکبین بگیرند سرطان بحری و سوار السند و کف دریا و سرگین
سوسمار و سنگدان چرز که آنرا حباری گویند و توتیای بحری و پوست خایه
شترمرغ از هر یکی دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر یکی یکدرم اسفیداج ارزیز و توبال
مس و آبگینهٔ شامی و مروارید ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز نو که کارد بدان
تیز کنند دارفلفل و سفال زنگین و قلیمیا زر و توتیای هندی و بیخ مرجان و طین

قیمولیا

قیمولیا و مس سوخته و توتیای کرمانی و محمودی از هر یکی دو درم و در نسخهٔ دیگر یکدرم
و مرقشیثا نیمدرم و ملح اندرانی و بورهٔ ارمنی از هر یکی چهار دانگ کف آبگینه دو درم مشک
دو دانگ همه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت **نسخهٔ دیگر** بگیرند
سرگین سوسمار سه درم نطرون نیمدرم پوست خایه شترمرغ سوخته سه درم توتیای هندی دو
درم و نیم مشک دو حبه عدد داروها ده است و این جمله داروها آزموده سرگین خطاف
با انگبین سرشتن بچشم اندر کشند و پوست خایه مگس یکدرم شکر طبرزد یکدرم
هر دو را نرم بسایند و بکار دارند ذروری آزموده است صفت **نسخهٔ دیگر**
بگیرند سرگین خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و کفک آبگینه و قلیمیا
مس و بکوبند و بیزند چون غبار و به انگبین مصفی بسرشند و بکار دارند صفت
سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده که اثر قرحه بود بپوشاند بگیرند سرمهٔ
اصفهانی سه درم مروارید یکدرم مشک تبتی و کافور ریاحی عدد داروها شش است
از هر یکی دانگی دود چراغ که از روغن زیت گرفته باشند دو درم زعفران
یکدرم همه را چون غبار بسایند و بکار برند عدد داروها شش است **باب**
چهارم از جزو نیم از گفتار دوم از کتاب ششم
اندر پای کردن تغیر لون طبقه قرنیه تغیر لون طبقهٔ قرنیه

دو نوعست یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی رنگ
آن اما آنچه سبب بسیاری کیموس باشد علامت وی آنست که همه چیزها چنان
نماید که در میان بژم که بتازی ضباب گویند علاج اندر باب علاج تری طبقه قرنیه
یاد کرده آمد اما آنچه بسبب دیگر کیموس باشد علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ
بینند اگر کیموس بلغمی است سپید و اگر خونی است سرخ بینند و اگر صفراییست زرد بینند
و اگر سوداییست سیاه بینند اما علاج این علت طرفه و یرقانست و نخست تن
و دماغ را از آن ماده که غالبست پاک باید کرد بدان طریق که لایق شمرند و شربتها لایق
دادن و سر بنجار آبی که در وی بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و مانند آن پخته باشد
فرو داشتن سودمند باشد و بخار سرکه و آب بهم آمیخته و جوشانیده سود دارد

باب پنجم از جزو پنجم از مقاله دوم از کتاب ششم اندر
یاد کردن تری طبقه قرنیه سبب تری طبقه قرنیه رطوبتی غلیظ باشد
که بدان فرود آید و علامت وی آنست که بر ظاهر قرنیه چون ضبابی یا سحابی
رقیق پدید آید و خداوند این علت چیزها را چنان بیند که گرداگرد آن دودی یا ضبابی
است و باشد که این ضباب برابر ثقبه که بود باشد و منع نور کند علاج نخستین
تن و دماغ را پاک باید کرد بحب قوقایا و ایارج فیقرا و شیاف مرارات و سرمه

روشنایی

روشنایی کشیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها دارچینی بیشتر
کردن و تناول کردن و رگ پای زدن درین مرض بغایت نافعست

باب ششم اندر یاد کردن خشکی طبقه قرنیه سبب
خشکی طبقه قرنیه دو گونه باشد یکی آنکه رطوبت بیضیه بسببی از سببها نقصان پذیرد
دوم آنکه رطوبت اصلی کمتر شود و آنچه نصیب وی است از وی تحلیل شده باشد
و بدل او بدو باز نرسد و طبقه بدان سبب تشنج کند و فرق میان هر دو آنست
که آنچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیضیه ثقبه عنبیه تنگ تر شود و آنچه بسبب رطوبتهای
اصلی باشد ثقبه بر حال خویش بود علاج هر دو نوع دشخوارست و تدبیری تر
فزاینده کنند و گرمابه خوش آب نیکست و خداوند علت را باید فرمود تا در آب
خوش صافی رود و اندر میان آن چشم باز کند بغایت نافع بود و روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن بادام شیرین و شیر زنان به بینی در چکانند و کشک جو و بنفشه و نیلوفر
اندر آب بپزند و از آن آب سروقت اندک اندک بر سر او میریزند نافع بود و همچنین در
چشم سپیده خایه مرغ و شیر زنان میچکانند

باب هفتم اندر یاد کردن
سرطان که در قرنیه افتد سرطان آماسی است صلب سوداوی و در همه اندامها
افتد و در همه اندام که افتد حال آن نخست مشکل و پوشیده بود و باخر ظاهر گردد

وازنخست که پدید آید چند داء باقلی باشد و لون آن تیره شود و اگر دست بروی
نهند اندکی بگرمی گراید و بعضی سخت دردناک بود و آنچه دردناکتر و گرمتر بود زودتر
ریش گردد و بعضی که ساکن گردد و ریش نگردد اما آنچه در چشم افتد بر طبقهٔ قرنیه پدید آید
و سخت با درد و خلنده بود باشد و الم بصدقها باز گردد و ماده تیز و رقیق بچشم افزوده آید
و شهوت طعام باطل شود و اگر داروی تیز اندر چشم کشند بی طاقت گردد و این
علت را امید زایل شدن نباشد از بهر آنکه دارو قوی تر باید از دارو تا علت
را زود دفع کند و هیچ داروی قوی‌تر ازین نیست و بدین سبب است که جذام را و سرطان را
امید زایل شدن دشخوارست **معالجات** تدبیر صواب اندرین علت
آن بود که جهد کنند که آنچه با درد است ساکن شود و آنچه بی درد است هم بر آن بایستد
و نخست تن را پاک باید و خلط سودا را گم کردن و علاجی که در باب مالیخولیا
یاد کرده آمد مشغول شدن و شیر تازه خوردن درین علت سودمند بود صفت
شیافی که درین علت نافع بود بگیرند توتیای پرورده و باب خوش مغسول
کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یکی یک درم شیاف مامیثا و طین
مختوم از هر یکی نیم درم مروارید دو دانگ عدد این داروها شش بود و بسپیدهٔ
مرغ بازرده بروغن گل آمیخته بر پشت چشم نهند و شیر تازه در چکانند
و آب گشنیز

و آب گشنیز تر نافع بود **باب هشتم اندر ریم کردن مکنه**
کالان مکنه را باز ماندن ریم اندر طبقهٔ قرنیه گویند و این علت از دو گونه است
یکی آنکه ماده مجتمع بود یا اندک و جای خرد گیرد و شکل آن در زیر طبقهٔ قرنیه همچون
شکل ناخن است دوم آنکه ماده منبسط بود یا بسیار جای بزرگ گیرد و همهٔ سیاهی
را پنهان کند و اسباب این علت دو است یکی آنکه وقت باشد قرحه باشد
از ریم جراحت بسته شود یا سر باز کرده ساکن شود و ریم اندر وی بماند و آنکه بسبب
صداعی صعب ماده آنجا فرود آید یا مادهٔ تری که از رمدی بوده باشد قدری آنجا
بماند و مستحیل شود **معالجات** علاج این علت و علاج بثره و قرحه یکیست
اما نخست تن و دماغ را با قرص بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد
پس آب حلبه در چکانند تا به بیرآید و شیاف ابیض انزروتی و کندری و ذرور ملکایا
کشیدن سود دارد و هر گاه که آغاز نضج کند شیاف کندری کشند **صفت آن**
بگیرند عنزروت و اشق از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را
بلعاب حلبه بسرشند و شیاف کنند عدد داروها چهارست و شیاف احمر لین
سودمند بود و تحلیل کننده بود صفت **داروی** مسهل که درین کار نیکو
بود و علت را زایل کند بگیرند مر و صبر و زعفران هر یک یک اوقیه شراب

سه اوقیه عسل شش اوقیه نخست زعفران در شراب حل کنند پس مرّ و
وصبر با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و در آبگینه نگاه دارند و بامداد
و شبانگاه میکشند و جالینوس میگوید در روزگار حالی را دیدم که خداوند این
علت را در پیش خویش بنشاند و سر او را بهر دو دست بگرفت و بجنبانید جنبانیدنی
سخت و من دیدم که ریم از آن موضع فرود آمد و حال او بهتر شد باب
نهم از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر
پای کردن نتو بیرون خاستن چیزی که از چشم که بتازی نتو گویند و
بسیار باشد که بسببی از اسباب بادیه جزوی از طبقه قرنیه برداشته تر از اجزا
دیگر شود و همچون بثره ماند و فرق میان هر دو آنست که صلب باشد و اگر میلی
بروی مالند فرو نشیند و بثره با دمعه و ضربان باشد و لون او سرخ بود یا بسپیدی
آمیخته و بسیار اتفاق افتد که بثره بزرگ بود چندانکه قدر نخودی بر آید و در زیر آن
آبی خوش و ضربان و درد نبود معالجات طریق علاج نتو آنست که رفادها
بربندند تا باز نشیند و غذاها سبک فرمودن و چیزها قابض کشیدن چون
شادنج عدسی شسته و غیر آن و بثره بزرگ را که در زیر آن آب باشد نشتر را
بدان فرو برند تا آب بیرون آید و بعد از آن شیاف آبار به شیر زنان اندر
کشند

کشند باب دهم اندر پای کردن تفرق الاتصال
که بر قرنیه افتد بسیار باشد که قرحه بگشاید و بسببی از اسباب بادیه اندر
طبقه قرنیه تفرق الاتصال افتد و صواب آن بود که زود بعلاج مشغول شوند
از بهر آنکه دو آفت از آن تولد کند یکی آنکه رطوبتها چشم از وی بیالاید دوم آنکه
علت مور سرج تولد کند معالجات طریق علاج این آنست که چیزی
قابض در کشند چون توتیا بآب مورد پرورده و چون شادنج مغسول و رفادها
بر نهند و به بندند بعد سه   بسته دارند و این نوع داروها بر کشند و رگ قیفال
زنند و چنان باید که ماده را از سر بجانب پای کشند و علاجهای سبک فرمایند
جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم
اندر شناختن بیماریها طبقه عنبیه مثل اتساع
وضیق و نتو و تفرق الاتصال و نزول الماء
و این جزو پنج باب است باب اول اندر پای کردن
اتساع حدقه هرگاه که ثقبه عنبیه از اندازه طبیعی فراختر شود و نور بصر منتشر
گرد یعنی پراگنده شود بدین سبب این علت را الکلالان انتشار گویند و اسباب
این علت پنج گونه است یکی بسببی باشد از اسباب بادیه چون ضربه و سقطه و این را

هیچ علاج نباشد دوم صداعی صعب که بسبب آن ماده از دماغ فرود آید و با
طبقات چشم مزاحمت کند سیوم انکه رطوبت بیضیه فراخ شود و طبقه عنبیه را
زحمت شود و ثقبه را فراخ گرداند و علامت وی آنست که گرسنگی و ریاضت
آن را سود دارد و گرمای نیم روز بهتر باشد و بامداد و شبانگاه بتر بود و گرما به
زیان دارد چهارم انکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه کمتر شود و بدان سبب
رطوبتی که در گوهر طبقه عنبیه باشد نسف کند و هرگاه که طبقه عنبیه خشک گردد چاره
نباشد ازانکه ثقبه فراخ شود به بینی که هرگاه که پوستی بتری سوراخ کنند چون
خشک گردد لبهای سوراخ بازکشیده شود و لبهای سوراخ بدان سبب فراخ گردد
و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچکتر شود و در حال گرسنگی و گرمای نیم
روز بتر باشد و ریاضت زیان دارد و گرمابه و طعامها و تری فزاینده سود مند
بود پنجم انکه اماسی اندر طبقه عنبیه افتد و علامت وی آنست که انتشار با درد و گرانی
و با تب و صداع باشد و سببی دیگر هست از اتساع و آن چنان باشد که در بعضی
احوال ازقی کردن بافراط افتد و یا که از بریده شدن عصب مجوف پیدا گردد
و به تبعیت آن اتساع حدقه ظاهر گردد و علامت وی آنست که ناگاه افتد و زمان
نخواهد **معالجات** و اما آنچه از پس ضربه و سقط افتد اگر علاج دشخوار

پذیرد

پذیرد تخست رگ قیفال باید زد و بر پس سر حجامت کردن و بر صدغ صندل
و شیاف ماميثا طلا کردن و روی را به گلاب سرد کرده یا با آب سرد شستن
و نیلوفر با آب سپید تر کرده بر چشم نهادن و چون حرارت ساکن شود اگر با قلی
بشراب ترکرده به زرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب ترکرده بر نهادن
سود دارد و چون کبوتر بچه بچشم اندر چکانیدن و روز سیوم شیر زنان در
افکند و علاج اماس گرم و رمد گرم کنند و آنرا که سبب انتشار اماس گرم باشد هم
برین طریق علاج کنند و رگ گوشه چشم زدن و بر پس کردن حجامت کردن و
داروهای منضج و محلل کشیدن نافع بود و آنرا که سبب انتشاری از بسیاری رطوبت
بیضیه رگی گوشه چشم و رگ صدغ زدن و سل شریان کردن نافع بود و اسفیداج با
یارج فیقرا و حب قوقایا صواب باشد و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب
فرود آمدن کردن سود مند بود و آب دریا و آب شور کرده بر سر ریختن خاصه اگر با سر که
بیامیزند علاجی نیک باشد بر قفا حجامت کردن ماده را پس کند و آنرا که سبب
انتشار خشکی باشد گرمابه و تدبیرها تری فزاینده کردن سود مند بود و شیر زنان بر سر
دوشیدن و روغن نیلوفر و مانند آن در بینی چکانیدن سود دارد و آنرا که
سبب انتشار خرق طبقه شبکیه بود علاج آن نبود **باب**

دوم از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن ضیق ثقبهٔ عنبیه

تنگی ثقبه عنبیه دو گونه است یکی آنکه در آفرینش تنگ بود آمده باشد و این را طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینایی قوی بود دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده نیست و اسباب وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبهٔ رطوبت طبقهٔ عنبیه مسترخی شود و ثقبه بدان سبب تنگ گردد و تدبیر گذشته و علامتها رطوبت بران گواهی دهد دوم آنکه بسبب غلبهٔ خشکی طبقهٔ عنبیه متشنج و پژمریده شود و ثقبه بدان سبب تنگ گردد و باشد که ثقبه بجملگی بدان سبب بسته شود و تدبیر گذشته و علامتهای خشکی بدان گواهی دهد سیوم رطوبت بیضیه کمتر شود و طبقهٔ عنبیه از وی باز افتد تا بدان سبب پژمریده و کوچک گردد و این نوع پیران را بود و از پس بیماری گرم بسیار افتد و چشم کوچکتر شود و خداوند این علت از اشخاص و اشباح بیند یعنی از هر شخص چیزی چون سایه بیند و شکل و رنگ نتواند دید و تدبیر گذشته و علامتهای خشکی و کوچک شدن چشم بران گواهی دهد چهارم آنکه کیموس صلب غلیظ اندر ثقبهٔ عنبیه گرد آید

وآنجا به بندد

وآنجا به بندد و بفشرد علامت وی آنست که طبیب ثقبه را نتواند دید

معالجات آنرا که سبب تنگی ثقبهٔ عنبیه غلبهٔ خشکی بود علاج آن تدبیرهای تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهای تری دهنده اندر گوش و بینی او چکانیدن و آب خرفه و آب بید و آب کوک و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذاهای چرب و نرم خوردن و سر او مالیدن یکزمان کوتاه تا ماده را جذب کند و گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلا کردن هم از بهر جذب ماده و گرمابه کردن و در آب خوش صافی نیم گرم نشستن و در میان آب چشمها باز کردن سخت موافق بود و آنرا که سبب غلبهٔ رطوبت بود استفراغ با یارج فیقرا و حب قوقایا باید کرد و اقاقیه اندر آب بختن و بر سر او چکانیدن چنانکه رسمست و شیاف زعفران کشیدن **صفت آن** بگیرند اشق یکدرم زعفران یکدرم زنگار یکدرم اخلاط زعفران چهار درم شیاف کنند چنانکه رسمست و در نسخهٔ دیگر یکدرم جاوشیر آورده اند

باب سیوم از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن نتوء عنبیه

نتوء عنبیه چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت طبقهٔ قرنیه است بسبب قرحه یا بسببی از اسباب

بادیه و این نتو نام مورسرج است لیکن اهل این صنعت هر نوعی را
نامی خاصه نهاده است اما نوع نخستین چنان باشد که طبقهٔ قرنیه افقی رسد و بشکافد
و عنبیه از آن شکاف برآید و مقدار برآمدن او نزدیک بود به سر مورچه
و بدین سبب او را راس النمل گویند و هر که نگاه کند پندارد که بثره است و فرق
میان بثره و راس النمل آنست که تامل کنند تا رنگ چشم اکحل است یا ازرق
یا اشهل و نیز تامل کنند تا سیاهی چشم کوژ گشته است و گرد او از نهاد خود
بگردیده است یا کوچکتر شده است یا نه اگر کوچکتر شده است و شکل گردی
او از نهاد خویش بگردیده نشان راس النمل است بثره نیست و نیز اندر
لون او نگاه کنند اگر برنگ چشم نیست بثره است و اگر برنگ چشم است
و گرداگرد او خطی سپید است راس النمل و آن سپیدی شکافتگی قرنیه است
نوع دوم برآمدن عنبیه بیشتر از نخستین باشد و این را راس الذباب
گویند یعنی سر مگس و نوع سیوم بزرگتر بود و همچند دانهٔ انگور بود و بدین
سبب این نوع را عنبیه گویند و نوع چهارم دردناکتر و بلندتر باشد
و چون کهن گردد قرنیه بر سر او برآید همچون سر میخی بود که او را بسوهان کرده و هموار
کنند و جفن او بتواند پوشانید بدین سبب وی را مسمار گویند و بعضی کالان

ثولولا

ثولول گویند و از بهر آنکه به بادریسه ماند بعضی از او فلکی گویند **معالجات**
پس از آنکه لبهای شکافتگی قرنیه غلیظ گردد چشم را پیوسته برفادها بسته باید داشت
و سخت باید بست از بهر آنکه لبهای شکاف آن غلیظ شود و علاج قبول
نکند شیاف آبار می باید کشید و شادنج مغسول در زور کردن و اگر شادنج
را اندر آب برگ زیتون یا در عصارهٔ عصا الراعی مالیده و حل کرده بکار
دارند بهتر باشد و توتیا با آب برگ زیتون و یا با آب مورد تر پرورده سخت
نیک باشد و نوع سیوم و چهارم را رفاده نرم سازند باندازهٔ چشم و بر
پشت رفاده تختهٔ سرب برنهند بر شکل چشم و وزن آن پنج درم تا ده درم و
ببندند و شیاف آبار و ذروری بکار دارند نافع **صفت ذرور
وردی** بگیرند اسفیداج ارزیز سه درم قلیمیای سیم دو درم و دو
دانگ صمغ عربی دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ و دو حبه
شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را بکوبند و بکار دارند عدد
این دارو با هفت است و بغایت مفید است **باب چهاردهم از
جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم
اندر پای کردن تفرق الاتصال عنبیه** تفرق الاتصال

که اندر طبقهٔ عنبیه و غیر آن افتد از دو حال بیرون نباشد یا اندک که گذرند
بود رطوبت بیضیه را بیرون آرد و چهار آفت بزرگ از آن تولد کند یکی انکه
چون رطوبت بیضیه که حایل است میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون
شود عنبیه مماس جلیدیه شود و رطوبتی را که غذای جلیدیه است نشف کند
و مضرت آن بزرگ بود دوم انکه نور دماغی که در عصب مجوف در چشم
همی آید اندر جلیدیه مجمع نشود زود از ثقبهٔ عنبیه بگذرد و پراکنده شود سیوم
انکه نور بیرونی بجلیدیه سخت نزدیک شود و بر نور دماغی غالب شود و
قوت او باطل کند چهارم انکه بسبب نزول رطوبت بیضیه تر بهار رطوبت جلیدیه
زود بتحلیل دفع شود و خشکی بر وی غالب گردد اما اسباب تفرق الاتصال
سه نوعست یکی انکه خلطی حاد طبقه را بسوزاند و بخورد دوم انکه بسیاری
خلط اجزای طبقه را از هم زود در گشده و بگسلد سیوم سببی از اسباب
بادیه بود **معالجات** طریق علاج بتکلف آنست که تن را از خلط
بد فرونی پاک کنند و داروهای قابض و قوی کننده بکار دارند و پیوسته
چشم می بندند **باب پنجم اندر یاد کردن** نزول الماء
فرو آمدن آب چشم بیماریست از جمله بیماریهای سددی و مادهٔ آن رطوبتی
غلیظ است

غلیظ است و موضع آن پس طبقهٔ قرنیه و طبقهٔ عنبیه که هر گاه که چنین رطوبتی
درین موضع گرد آید ثقبهٔ عنبیه را که منفذ شود و میان جلیدیه و نور بیرونی حجاب
گردد تا بدان سبب روشنایی باطل شود و سبب تکرج بسیاری رطوبت
و ضعف حرارتست چنانکه می بینیم که چیزهای تر بدین سبب متکرج میشود و
اسباب این علت شش است یکی قی کردن بسیار دوم زخمی یا
سقطه سیوم سرما صعب و سردی مزاج چنانکه کسی که در برف و دمه و
سرما گرفتار شود چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه بیر از او کسانی را که بیماری
دراز کشیده باشد این حال افتد پنجم صداع صعب مزمن ششم طعامها
که از وی کیموس غلیظ تولد کند و این علامت مردم سیاه چشم را بیشتر افتد
از بهر انکه چشم سیاه رطوبت ناکتر باشد و دلیل بر انکه این رطوبت
میانهٔ طبقهٔ قرنیه و عنبیه است آنست که بسیار باشد که اندر چشم خداوند
این علت نگاه کند آب ببیند بر روی عنبیه بهن گشته و فراخ باز شده
و از عنبیه جز کنارها و گرد اگرد او نه بیند و چون قدح کرده شود و یعنی چون ا
گشاده آید عنبیه را بسلامت بر حال خویش ببیند و دلیل دیگر انکه اگر آلت
قدح در طبقهٔ عنبیه گذر کردی به رطوبت بیضیه رسیدی و چون طبیب

[illegible marginal note]

خواستی که آب را فرو نشاندی بیضیه را سیلان کردی وبدین
گذر بیرون آمدی وبدین سبب است که استادان این صنعت سر مهت
که آلت قدح است کرده آید تا عنبیه را نخراشد و نبرد واگر نه ازبهر این معنی
بودی سر مهت را تیز کردندی تا قدح آسانتر بودی و مهت
آسانتر گذشتی و گوهر عنبیه نرمست ولغزنده و ازبهر آنکه نرمست هرچه
بدو رسد جای را بدان چیز باز گذارد واندر شود و ازبهر لغزنده است چون
مهت بدو رسد از وی بلغزد **سوال** اگر گویند که چون جای آن میان
عنبیه و قرنیه است آب را چگونه اندر خمل عنبیه کیس توان کرد یعنی پنهان
توان کرد **جواب** گوییم چون مهت اندر میان دو طبقه حاصل
نیمه برسوی بین را از عنبیه فرو فشارد و از فشاردن آن فرو سوی آن
فراخ گردد و آب ثقبه را اندر شود و خمل عنبیه او بجود اندر گشد و جای
کند و چون مهت بیرون آید آب آنجا باز ماند و پنهان شود و نزدیک
محققان این درست نیست و گروهی گفته اند که فرود آمدن آب
آنست که رطوبت بیضیه غلیظ گردد و این هم درست نیست ازبهر آنکه از
دو بیرون نیست یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی او اگر بعضی از
وی غلیظ

وی غلیظ گردد این جزو در حال تمیز قدح تواند کرد و اگر تقدیر کرده آید
که تمیز کرده شود و پنهان کرده آید چون بدیگر اجزا پیوسته باشد ایمن نشاید
بود بدان که معاودت نکند و اگر این نیز تقدیر کرده آید که تمیز کرده شود در
خمل عنبیه پنهان شود و بماند و معاودت نکند شک نیست که بیضیه بدان
سبب از مقدار طبیعی کمتر شود و مضرتها که تبع نقصان او بود تولد کند و اگر
همگی آن غلیظ گردد همگی از القدح زاید نتواند کرد و نشاید کرد و جز بدارو
علاج نپذیرد اما آنچه که یاد کرده شد قول متقدمانست و دلیلها که انگیخته اند
اما استاد احمد فرج رحمه الله اندر کتاب خویش میگوید آب میان طبقه عنبیه
و طبقه عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف
و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه باشد بینایی را باطل کند و اندر میان
حدقه تیرگی پدید آید کبود فام بود چون ابری و آنرا علاج نیست نه بقدح
و نه بدارو و آنچه در عصب مجوف باشد و هر گاه که چشم دیگر باز کند
چشم بیمار فراختر شود و در آن هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر بود سخت
اندک باشد این آب را آب سیاه گویند لیکن آنچه بمن رسید از
سخن متقدمان از علامت قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن آنست که بیمار

بفرمایند تا چشم را که قدح خواهد کرد باز کنند و دیگر چشم فراهم نهند و جفنها را
زانک بر هم فشارند و طبیب در چشم او نیک نگاه کند اگر ثقبه از آنچه بود
فراختر شود آب قدح پذیرست و اگر فراختر نشود بداند که کمتر قدح پذیرد
و بباید دانست کی این رطوبت در کمی و بیشی و اندر قوام و لون مختلف
باشد بعضی بیشتر باشد بعضی کمتر و بعضی غلیظتر و بعضی رقیقتر و بعضی صافی‌تر
و بعضی تیره‌تر اما اختلاف در کمی و بیشی چنان باشد که بعضی را بسیار
و همه ثقبه را بپوشد و ببندد و بینایی را باطل کند و بعضی را اندک باشد
و یک نیمه را از ثقبه بیشتر یا کمتر ببندد و باقی گشاده ماند و هر چه برابر آن جای
باشد که بسته است از دیدنها نتواند دید و هر چه برابر آنجانب بود که گشاده است
تواند دید و بسیار باشد که این رطوبت اندر میانگاه ثقبه باشد و گرداگرد
او خالی و گشاده بود بدین سبب هر چه بیند میان گاه او سیاه بیند و بسیار
باشد که از غلیظی بدان حد رسد که نام آب از وی برخیزد و اختلاف
که در لون افتد چنان بود که بعضی بلون هواء بود و بعضی بلون آبگینه
و بعضی سپید مروارید فام و بعضی سپید گچ گون و بعضی سپید چون یخ
و این را بردی گویند و بعضی آسمانگون و بعضی ازرق و بعضی پیروزه

گون

گون و بعضی سبز و بعضی زردفام و بعضی اغبر و بعضی سیاه و بعضی هم
رنگ سیماب **علامتها** علامت فرود آمدن آب چنانست
که نخست خیالها پیش چشم فرود آید چون پشه یا چون مگس یا چون موی
که برآید و فرود آید یا چون شعاعی بیند در روغن و هرگاه که آب محکم گردد
بینایی باطل شود و لون حدقه بگردد و بلونها که یاد کرده آمد و بسیار چشمها را
این خیال پیش آید و مقدمهٔ آب نباشد و فرق میان آنکه مقدمهٔ
آب بود یا مرضی دیگر هفت نوع است اول آنکه مقدمهٔ آب باشد که
بتدریج می‌فزاید و بینایی تیره بشود تا یکبار آب فرود آید و بینایی
باطل کردن و بیشترین را از وقت بدید آمدن این خیالها تا وقت فرود
آمدن آب شش ماه باشد و هر چه از شش ماه بگذرد و چشم بسلامت
بود اغلب آن باشد که از آب ایمن گردد دوم آنکه بپرسند که این خیالها
در هر دو چشم می‌آید یا در یک چشم و بنگرد که بلون کوچک و بزرگی یکسانست
یا نه و میفزاید یا میکاهد یا نه اگر در هر دو چشم همی آید و میفزاید و میکاهد و همیشه
بر یک لون است و نخست در یک چشم بود پس اندر هر دو بدید آید بباید
دانست که مقدمهٔ آبست سوم آنکه نگاه کنند که لون حدقه تیره است

ویا نه وتامل کند تا هر دو یکسانست یا نه اگر یکی تیره است ودیگر نه مقدمه آب است
واگر هر دو یکسانست مقدمه آب نیست چهارم آنکه از پس سه چهار ماه بنگرند تا
هیچ تاریکی هست چون دودی یا نه اگر هست بباید دانست که مقدمه آب است
واگر نیست سبب آن بخارهای معده است پنجم

ششم آنکه بسیار باشد که سبب خیالها صفا طبقها ورطوبتهای چشم
وتیزی حس بصر بود ودلیل بر این آنست که حس شنیدن وبوییدن همچنین
تیره باشد هم اندر گوش طنین بود وهم پیوسته بوی چیزی بدو می رسد
اگرچه ضعیف باشد وطبیبان این را ذکاء الحس گویند واز شمار بیماریها نبود
هفتم آنکه بعضی را از بیماریهای گرم دماغی چون برسام خیالها پیش
آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبت دماغ لختی تبهای سوخته باشد واز سوختن آن
چون دودی وتاریکی در دماغ مانده وهرگاه که آن دود در عصب مجوف درکها
چشم آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد ودلیل برین آنست که از پس بیماریهای
دماغی باشد وخداوند این علت از علتهای مالیخولیا خالی نبود ودیده صافی
باشد اما علامتهای آنکه آب گشادن وقدح پذیرست یا نه واز چهار

وجه باید جست اول آنکه پس از آنکه تمام فرود آمده باشد رنگ آب همچون
هوا صافی ونیکو بود وکبودی آهن دارد یا سرب وعلامت تمام فرود آمدن
آب آنست که خداوند علت را اندر آفتاب بنشانند وبفرمایند تا چشم فراز
کند وطبیب چشم او را فشارد بانگشت خویش وبجنباند واز هر سویی بگرداند
پس بفرمایند تا چشم باز کند وبنگرد اگر آب اندکی پهن تر از آنچه بوده باشد شده
وباز آهستگی بشکل وبحال خود باز آید تمام فرود آمده است وقدح پذیرست
واگر سبب سپیدست همچون گچ یا همچون یخ وهیچ پهن نشود واز شکل
وحال خود بنگردد قدح پذیر نیست دوم آنکه بفرمایند تا آن چشم که قدح خواهند
کرد باز کرده دارند وچشم دیگر فراز کنند وجفنها بر هم فشارد نیک وطبیب
در چشم باز کرده نگاه کنند اگر ثقبه از آنچه بود فراختر شود بباید دانست که آب
قدح پذیر نیست واگر فراختر نشود قدح پذیرد از بهر آنکه سبب فراختر شدن
ثقبه آنست که سده اندر عصب مجوف نیست این هر دو علامت
که یاد کرده آمد اینجا باید تا قدح فایده دهد یکی فراختر شدن ثقبه دوم برنگ
آهن وسرب نمودن وآنرا که یکی ازین دو باشد قدح فایده نکند سیم
آنکه بپرسند تا روشنایی آفتاب وچراغ همی بینند ویا نه اگر می بینند قدح

پذیرست و اگر نمی بنید قدح پذیر نیست چهارم انکه بفرمایند که تا چشم باز کنند و
پنبه پاره بر چشم او نهند و باد بدان پنبه اندر دمند دمیدنی گرم بقوت
پس پنبه بردارند بزودی و نگاه کنند اگر آب جنبیده بود و لون او
تنک بود قدح پذیرد و الا نه و این آزمایش به پنبه از ان که اگر با نگشت
امتحان بسیار کنند آب مشوش گردد و قدح دشخوار گردد ازین سبب
انگشت بدان نه برند **معالجات** هرگاه که علامتهای
آب پدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش او باز شوند علاج فایده دهد و
اگر علاج نکنند آب محکم گردد و باشد که علاج پدید آید یا نیاید و
طعامهای خشک باید کرد چون گوشت تذرو و کبک و گوشت بریان
و قلیه خشک و مطجنه و نان خشکار و نان جو و در طعام دارچینی و صعتر
و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک و انگامه بکار باید داشت
و شیخ ابو علی سینا میگوید مردی را دیدم عاقل و تمیز و معتبر که او را آب
فرود آمده و خود را علاج کرد باستفراغها و طعام کم خوردن و از طعامها
تری فزای پرهیز کرد و بر قلیه خشک و مطجنه اختصار نمود و سرمهاء محلل
بکار داشت آب زایل گشت و نور بینایی او باز آمد اما علاج صواب
آنست که

آنست که نخست تن و دماغ را بحب قوقایا و حب الذهب و ایارج
فیقرا پاک کنند و هر هفته یک شربت ایارج فیقرا عسلی در مطبوخ قنطوریون
بدهند صفت **مطبوخ** قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درم
تربد سپید تراشیده نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز
دانه بیرون کرده بیست درم همه را در صد و پنجاه درم آب بپزند تا به پنجاه
درم باز آید و بپالایند و ایارج که یاد کرده آمد در ان حل کنند و بدهند نافع
بود صفت **معجونی** که در ابتدای آب فرود آمدن نافع بود بگیرند دوج
وانجره و زنجبیل و تخم بادیان راستا راست همه را کوفته و بیخته
بعسل مصفی بسرشند شربت هر بامداد یکمثقال و مرزنگوش و یاسمین
و شونیز بوییدن سود دارد صفت **شیافی** که در ابتدای آب فرود آمدن
سود دارد بگیرند خرتق سفید یک اوقیه پلپل سپید نیم اوقیه اشق یک درم همه
را با آب ترب بسرشند و شیاف کنند و آب بیاز تنها با عسل کشیدن
جلا دهد و زهره خرس در بینی چکانیدن سود دارد و زهره گرگ و زهره کفتار
و زهره ماهی که بتازی آنرا شبوط خوانند با عسل کشیدن سودمند
بود صفت **شیاف مرارات** بگیرند زهره کلنگ و زهره

برکشن وزهرهٔ شبوط وزهرهٔ عقاب وزهرهٔ کبک وزهرهٔ باز ازهریکی
جزوی وبرهر درمسنکی ازین زهرها دو درم فرفیون ویکدرم شحم حنظل
ویک درم سکبینج یارکنند وهمه را بآب بادیان بسایند وبسرشند
وشیاف کنند وبکار برند وشیخ ابو علی سینا رحمه الله میکوید مردمان معتبره
زهرهٔ افعی آزموده اند وازوی مضرت زهر نیافتند طریق علاج این علت
بداروها خوردنی وکشیدنی است که یاد کرده آمد اما قدح
یعنی تدبیر آب کشادن چنان باشد که معلوم شده باشد که آب فرود آمده
بتمامی یا نه ومحکم شده وچون علامتها قدح پذیرفتن او ظاهر کشت نگاه
کنند تا هیچ مانعی هست که ازان باز دارد چون صداع وزکام و
سعال اگر ازین موانع چیزی باشد نخست علاج آن باید کردن و
دماغ را به فصد واسهال پاک کردن وآن روز که قدح کنند روزی بود که هوا صافی
وکشاده بود شمالی وخوش وخداوند این علت را اندر سایه برابر روشنائی
بنشانند وبالشی بفرمایند نرم بنهند وبفرمایند تا زانو بسته باز نهد ودستها
نزدیک ساق درهم بکذارد وخویشتن را گرد کند وکحال پیش او بر کرسی
نشیند تا از وی بلندتر بود واگر یک چشم درست باشد آنرا بعصابه

بافاده ببندند بستنی معتدل واندرین دو فایده است یکی بیمار را ویکی طبیب
را اما فایدهٔ بیمار آنست که اگر دیگر چشم بسته نباشد حرکت کند چشم
معلول را نیز در حرکت آرد وقدح بدان سبب دشخوار گردد وفایدهٔ طبیب
آنست که چون آب کشاده شود وطبیب خواهد که از بیمار شنافی که حاضر باشد
بپرسد واو خبر دهد تهمت آن نباشد که بچشم دیگر می بیند وچون بیمار چنانکه
طبیب کفت نشست یکی را بفرماید تا از پس پشت او در آید وسر او بدست
کیرد ونگاه دارد وطبیب بدست خویش پلک برسوین بردارد وچشم او
را بگشاید وبیمار را کوید که نظر بدو کند چنانکه میل دیده بسوی گوشهٔ چشم
باشد که نزدیک بینی است وسر مهت بدان موضع نهد که قدح خواهد
کرد ونشان کند از بهر دو کار یکی آنکه صبر کردن بیمار بآن درد بیازماید
ودوم آنکه بنگرد تا نشانی برابر ثقبهٔ عنبیه هست یا نه از بهر آنکه اگر مهت
بدان گوشهٔ چشم باید که سوی گوش است وبرابر ثقبه باید چنانکه اندکی
برتر از ثقبه است وفروتر نشاند ومهت آلتی است از مس که آب
بدان کشایند اگر آب چشم راست قدح خواهد مهت بدست چپ
کیرد واگر چشم چپ قدح میکنند مهت بدست راست کیرد وپس

سر مهت را بدان موضع نهد که نشان کرده باشند و بگرداند و تیزی
آن بر گوشهٔ چشم می باید که باشد چه این سلامت ترست و اعتماد تر
مهت کند بقوتی تمام تا بگذرد و او حس آن بیابد که مهت را جای گشاده
بدید آید و آن زمان که بر مهت اعتماد کند بدست دیگر بانگشت ابهام
و مسبحه جفنهای او تمامی چشم را نگاه میدارد تا بیمار دیده را بتواند گردانید
و چون مهت گذر یافت نگاه کنند تا سر مهت را از پس قرنیه
به بینند و مهت را تا برابر ثقبه بیارد و از وی اندر فگنند بلکه اگر نیم جو در گذرد
روا باشد و اگر بیشتر گذرد نیک نباشد و موضع قدح ریش گردد
چون بدین موضع رسد دنبال مهت بر بن ابهام افگند بر
سان آنکه کسی که از کاری برآساید و بیمار را سخن خوش گوید و بشارت
دهد و بسیار کس بود که بیمار را دران ساعت قی بدید آید ازین
سبب باید که آن روز هیچ نخورده باشد و دران ساعت اگر منش
گشتن آغاز کند شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب انار
بدهند تا ساکن شود و پنبه پارهٔ پاکیزه بچشم او نهند و باهستگی اندر
دمند دمیدنی گرم و اگر دهان نزدیک چشم بود بر سان کسی

که چیزی آشامد

که چیزی آشامد و دم در کشد هم روا بود پس مهت را باهستگی
بگرداند تا از پس قرنیه به بینند که سر مهت بالای آبست پس دنبال
مهت اندکی برافرازد و آب بسر مهت فرو نشاند چون بینند که آب
فرو نشیند و حمل عنبیه آن را در کشید صبر کند و مهت را بزودی
بیرون نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشاند زیرا
که بسیار باشد که حمل عنبیه رنج بود و آب را دشخوار فرو توان
نشاند و بسیار باشد که بیکبار فرو نشیند چنانکه چیزی که اندر نشیبی افتد
و اندروی هیچ اثر نماند و بسیار باشد که بیشتر کند و باز می آید و بجای
آن میل نکند و بدان موضع که باید آنرا پراگنده کند باید کرد و بهر جزوی از
وی بدان جانب که میل کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید مهت
را همچنان می باید داشت و تیزی مهت بر گوشهٔ چشم قوت
کردن تا اندکی خون بیارد و آب را با آن خون باید نشاند و اگر تیز آب
عسر بود خون را دران موضع کیس باید کرد و با آب فرو نشاند چه قوت
خون آب را بسوزاند و نیست کند و اگر خون را کیس نکند آنجا بفشرد و ظفر
بدید آید و تحلیل دشخوار پذیرد و دران حال که آب را فرو می

نشانند بیمار را بگویید تا تنحنح کند از راه حلق نه از راه بینی و آب دهان را
بحلق فرو برد تا بدان حرکت آب فرو شود و فرو سوی میل کند و فرمان
بردار تر گردد و چون طبیب دید که آب فرو نشست میهت را بآهستگی
به پیچد و بیرون آرد و زرده خایه مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهند و هر دو
چشم او را سخت به بندد و اگر بر ظاهر گوشه چشم خون بیند نمک کوفته
بر آنجا پراکنده و سخت به بندد و بیمار را در خانه تاریک آرد و بگویید تا به قفا
باز خسبد و خود را خفته سازد و هیچ حرکت نکند و هیچ سخن نگوید و
اگر خواهد که سخنی گوید بدست اشارت کند و خویشتن را از سرفه و
عطسه نگاه دارد و ضمادی خشک خدر کننده بر صدغ او نهند تا صداع
تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمدن بینی را بدست بمالند تا عطسه ساکن
شود و اگر سعال خواهد بود اندکی طعام با روغن بادام دهند و طعام
او سخت اندکی باید و چیزی که بباید خایید نخورد و روز دوم اگر خواهد
که چشم را باز گشاید روا بود و رفادها را برفق بردارند و پنبه پاره بگلاب
تر کنند و چشم را بدان تر کنند چنانکه هیچ آسیبی بوی نرسد و هیچ
اعتماد از دست بر چشم نکنند و چشم باز نکنند و پنبه پاره به سپیده خایه

مرغ

مرغ تر کنند و بر پشت چشم نهند و رفاده بر بالای آن نهند و به بندند و
اگر تا روز سیوم نگشاید شاید و روز سیوم گل سرخ اندر آب
بجوشانند و چشم را بدان بشویند و بیمار بنشانند پشت بر بالش باز نهاده
و از همه جوانب او پشت به بالش باز نهادن و آسوده بود و هیچ حرکت
نکند و مقنعه سیاه بر روی او آویزد و اگر شادنج مغسول با سرمه
سیاه اندر کشند روا بود و اگر از پس دو سه روز آب معاودت کند شاید و
اگر آماسی کرده باشد دیگر باره میهت باز جای آرد تا بدان زودی ملتحم
بر هم رسته نشود و بعضی را که ملتحم نرم شود از جهت اعتماد بر آن نخست
بسر مضغ کرد منفذی باید آورد پس میهت را اندر آن منفذ آوردن و گاه
باشد که بر سر موضع قدح گوشت فزونی بر آید آن را بسر ناخن ببرای بر
باید داشت و نباید ترسید و بعضی از طبیبان فرو سوی طرف قرنیه را
بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین طریق خطر است و آن چنانست
که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود کشد اما علاج خیالها دیگر
که نه مقدمه آب باشد آنست که هر یک را سبب و علامات بدید آید آنچه
از معده باشد بایارج فیقرا علاج کنند و معده را بگلشکر و افسنتین و مصطکی

وغير آن قوت دهند آنچه مشاركت معده است مراعات كند چنانكه
در موضع خويش ياد كرده آيد واگر معده گرم باشد معده را بمطبوخ هليله
پاک كننده به شراب انار وشراب ليمو قوت دهد وآنچه از دماغ بود بخاران
از آنجا فرود آرد وبسياق فرو كشنده وگلاب وصندل بر صدغ بمالند

جزو هفتم از گفتار دوم از كتاب ششم اندر شناختن بيماريهاي چشم كه از آن بحس ادراک شوان كرد ومعالجات آن واين جزو يازده باب است

باب اول اندر ياد كردن بيماريهاي رطوبت بيضيه

بيماريها كه اندر رطوبت بيضيه افتد از دو حال بيرون نباشد يا در
كميت افتد يا در كيفيت اما آنچه اندر كميت افتد چنان باشد كه كمتر
شود يا بيشتر وخردتر يا بزرگتر وهرگاه كه بيشتر يا بزرگتر از طبيعي شود ميان
رطوبت جليديه وميان نور بيني حجاب كرده وهرگاه كوچكتر يا كمتر شود
آفتها كه درين باب گذشته ياد كرده آمد تولد كند وآنچه در كيفيت
افتد يعني اندر چگونگي از سه گونه بود يا آفتي باشد اندر قوام يا اندر لون يا آفتي
اندر تري وخشكي آنچه در قوام باشد چنان بود كه بعضي از قوام معتدل اندكي

غليظ شود

غليظ شود وخداوند اين علت بقرحه از وي دور بود شواند ديد وآنچه نزديک
بود هم شواند وخداوند اين علت ميانگاه اجسام بود كه چون سياهي بروي
افتاده بيند دوم آنكه اجزاي غليظ پراكنده باشد پيش چشم او خيالها نمايد
بر شكل آن اجزا چون مگس وپشه وخطها باريک ومانند آن وآنچه در
لون افتد سه گونه باشد يكي آنكه همگي رطوبت از لون طبيعت بگردد وخداوند
اين علت چيزها را بدان لون بيند اگر لون اغبر بود چيزها را چنان بيند كه از
ميان سرمه يا از سان دود نمايد واگر سرخ يا زرد باشد همان حال بيند
كه خداوند يرقان وخداوند طرفه بيند دوم آنكه بعضي از لون بگردد وبعضي بلون
طبيعي شود وپيش خداوند اين علت خيالها نمايد بشكل ورنگ آن
اجزا سيوم آنكه بسبب بخاري كه بدماغ بر آيد سايه آن بخار بر رطوبت
بيضيه افتد وهرگاه كه آن بخار بر آمدن گيرد حال ديدار از حال طبيعي بگردد و
چيزها بلون آن بخار نمايد وآنچه در كيفيت تري وخشكي افتد چنان باشد
كه اندر تري از اعتدال بيرون شود يا اندر خشكي وآنچه اندر خشكي بيرون شود
از سه حال بيرون نباشد يا همگي او خشک شود وخداوند اين علت هيچ شواند
ديد چشم او كوچک گردد يا بعضي اجزاي رطوبت خشک شود واين از دو گونه

باشد یا اجزای خشک پیوسته بود یا پراکنده و فرق آنست
که خداوند خشکی را چشم کوچکتر بود و خواب نباشد و آنکه در تری از اعتدال
بیرون شود چشم باندازه آن بزرگتر و ترتر گردد **معالجات**
علاج تری و بسیاری و بزرگی و غلیظی بیضیه را پاک کردن دماغ بود و مرهمها
جلا دهنده و تحلیل کننده کشیدن چنانکه معلومست و کمی و کوچکی و بزرگی
و خشکی را علاج همچون علاج صداع خشک و تدبیرها تری فزاینده کردن

باب دوازدهم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن پیماریهای رطوبت جلیدیه

پیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوع است یکی آفتها که در وضع افتد دوم
آفتها که در کیفیت افتد سیوم آفتها که در کمیت افتد چهارم تفرق الاتصال
اما نوع نخستین که در وضع افتد بر سه وجه افتد یکی آنکه از موضع خویش زایل
شود و بسوی راست یا چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا بر کشیده شود سیوم
آنکه دورتر اندر شود یا اندکی بیرون نشیند و اسباب میل کردن جلیدیه
بسوی راست یا چپ و بسوی بالا تشنج عضلها و عصب مجوف
بود و تشنج یا امتلایی بود یا خشک و علامتها هر دو معلومست و سبب

یا بسوی بالا بر کشیده شود سوم

بقعر فرو

بقعر فرو رفتن آن از استفراغ و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی بود و پس بیرون
تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیدن و استرخای آن عضلهاست یعنی
عضله عصب مجوف و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی چپ یا راست
میل کند احول ماند و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند مردم
یک چیز را دو بیند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش زایل شود و یکی برتر
آید و یکی فروتر همچنین و سبب این در تشریح عصب مجوف یاد کرده آمد و
هرگاه که جلیدیه بقعر اندر شود چشم بسبب تحلیل رطوبتها دماغی و غلبه
خشکی ازرق شود و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت
اکحل نماید هم چنانکه آب دریا آنجا که بسیارتر بود سیاه‌تر نماید و چون کمتر شود سفید
و صافی نماید **معالجات** اما تشنج امتلایی را و استرخا را علاج باستفراغها
رطوبتها و نطولها و غرغره و عطسه باید کرد و تشنج خشک را و تحلیل رطوبت
را تدبیر تری فزاینده باید کرد و نوع دوم که اندر کمیت افتد بر دو وجه باشد
یکی آنکه بزرگتر شود دوم آنکه کوچکتر شود و سبب بزرگی بسیاری ماده بود و
سبب کوچکی استفراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از
مقدار طبیعی شود نور باصره تیره گردد و چیزها را کوچکتر از آن بیند که باشد

از بهر انکه مقدار روح باصره بقیاس با جرم او بیشتر و قوی تر گردد و بقوت
بیرون تابد و علامت و قانون علاج هر دو نوع معلوم است و نوع سیوم
که اندر کیفیت افتد چند نوع است یکی انکه لون جلیدیه بگردد و سیاه شود
یا سرخ یا زرد یا سفید دوم انکه رطوبت بروی غالب شود سیوم انکه
خشکی غالب گردد و سبب بگردانیدن لون از غلبه اخلاط بود و سبب
غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم است و چند جای یاد کرده
آمد و هر گاه که لون او بگردد لون ناطبیعی پدید آید مردم چیزها را بدان لون
بینند و هر گاه که تری غلبه کند چشم خیره کند و پیوسته باشد و هر گاه که خشکی
غلبه کند و منعقد گردد بینایی باطل کند و علاج دشخوار پذیرد و نوع چهارم که
تفرق الاتصال است علاج آن علاج قروح بود لیکن این عسرتر بود از روی
و علاج کمتر پذیرد و گاه باشد که طبقه عنکبوتیه بسبب مادهٔ تیز و سوزاننده
که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و علاج آن عسرتر بود و اگر چیزی سود
دارد استفراغ آن ماده بود **باب سیوم از جزو هفتم از گفتار**
دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن تغیرها
قوت باصره قوت باصره را طبیبان نیز روح باصره گویند و احوال
آن از دو

آن از دو وجه ظاهر شود یکی انکه روح باصره بسیار بود و بسبب بسیاری
قوت او با دور تواند رسید و چیزها را دور نیک تواند دید و هر چه دور باشد
تواند دید و هر چه از کیفیت ظاهر شود هم از دو گونه باشد یکی روح باصره غلیظ
گردد و بدان سبب دشخوار تواند دید و اشخاص بیند و صورت را نیک نه بیند
دوم انکه روح باصره لطیف بود و همه چیزها را از نزدیک به بیند و خط باریک
نیک خواند و از دور دشخوار بیند از بهر انکه روح باصره لطیف بود و قوت با دور رسیدن
پراکنده شود و بسیار باشد که احوال کمیت و کیفیت هر دو مرکب شود و آن
ترکیب چهار گونه شود یکی روح باصره بسیار و غلیظ گردد دوم انکه اندک و غلیظ
شود سیوم انکه بسیار و لطیف گردد چهارم انکه اندک لطیف شود اما آنچه بسیار
و غلیظ بود از دور بهتر بیند از بهر انکه اندر دوری مسافت بقوت حرکت لطیف
گردد **معالجات** علاج آنچه بسیار و غلیظ باشد استفراغ بایارج
فیقرا باید کرد و سرمهٔ روشنایی کشیدن و از طعام خوردن شب و از لبنیات
و ماهی و باقلی پرهیز کردن و مرزنگوش بوییدن و اندر طعامها دارچینی و سعتر
بکار داشتن و آنچه اندک و غلیظ باشد از دور نتوان دید و از نزدیک
بسبب غلیظی دشخوار بیند و این آفت هر انرا بسیار بود و این علاج

دشخوارتر بود اما از بهر آنکه غلیظ است از اندکی ایارج فیقرا چاره نباشد و از بهر آنکه
اندکست شربت کشکاب و طعامها سبک و لطیف و تری فزایند باید خورد
چون شوربای گوشت بره و مرغ و مانند آن و آنچه بسیار لطیف باشد از نزدیک
و دور ببیند و آنچه اندک لطیف باشد از نزدیک نیک ببیند و از دور نتواند دید و بباید
دانست که گاه باشد که خشکی بر روح باصره بازدید و گاه باشد که رطوبت
جلیدیه بزرگتر شود چیزها از این سبب از دور نتواند دید و از نزدیک تواند دید
علاج بزرگی جلیدیه و خشکی روح باصره یاد کرده آید و علاج اندکی روح باصره
همچون علاج خشکی باشد

باب چهارم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن شبکوری و روزکوری

اسباب شبکوری سه است
یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزای چشم و غلیظی رطوبت
بیضیه سیوم پیوسته در آفتاب بودن و از بهر آنکه هوای روز بقیاس
بهوای شب گرم و لطیف است لطافت هوای روز و نور آفتاب
رطوبت چشم را و غلیظی روح باصره را و غلیظی بیضیه را لطیف کند به
روز تواند دید و چون شب در آید لطافت هوای روز باطل گردد و

رطوبتها

و رطوبتهای چشم و روح باصره غلیظ شود و هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته
در آفتاب باشد از بهر آنکه تپش آفتاب لطافت روح باصره را تحلیل کند
و آنچه غلیظتر باشد بماند چون شب در آید بسبب کثافت هوای شب
غلیظی زیادت شود هیچ نبیند و بسیار باشد که سبب شبکوری
بخار معده بود و فرق آنست که آنچه از معده بود هر گه که معده پر باشد علت
صعبتر شود و هر گه که معده آلوده گردد علت قویتر شود علت شبکوری
بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه چشم را افتد **معالجات** اگر از
خون غالب بود رگ قیفال باید زد و رگ گوشه چشم زدن نیز سود دارد
و استفراغ کردن بایارج فیقرا و تدبیر لطیف کردن و عادت از شام
خوردن بگردانیدن و پیش از طعام شراب زوفای خشک باشد و آب
خشک سفوف کردن و از پس هضم سرد و اندکی شراب خوردن نافع
بود مادام که شراب کهن باشد و جگر بز را بکارد بیازدن و بر آتش افکندن
و آن تری که از وی بر آید بر دارند و دارپلپل سوده و نمک هندی سوده
با وی بیامیزند و بچشم اندر کشند و اگر دارپلپل نیم کوفته بر کباب
این جگر بر افکنند تا تری آن تمام بخیند پس آن دارپلپل را خشک کنند و بکوبند

ودر کشند روا بود و شیاف مرارات کشیدن و سرمه روشنایی
کشیدن سودمند بود و روغن بلسان بگیرند و باندکی افیون قوت
آن بشکنند و اندر کشند و عسل را با آب بادیان بهم بیامیزند و در کشند
و یکساعت نیک چشم برهم نهاده دارند و دارپلپل و قنفیل را استارات
بکوبند و بیبیزند و بچشم اندر کشند با آبی که از جگر بر ترانیده بود و آب
جگر بز و قلیه آن خوردن و سر بر بخار آن فرو داشتن سود دارد
اما اسباب روزکوری ضد اسباب شب کوری است از
بهر انکه هوای شب به قیاس با هوای روز تر است لطافت هوای
روز خشک و اندکی لطاف باشد روح باصره را زیادت کند بدین سبب
چون روز آید چشم خیره شود و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردم
ازرق چشم و اشهل را افتد **معالجات** تدبیرهای تری
فزاینده باید کرد و شیر زنان در بینی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن
و از طعامها تیز و شور پرهیز کردن و بسیار باشد که پیوسته در
روشنایی صحرا باشند و زمستان که برف آید نظر ایشان بر برف
افتد بدان سبب بصر ایشان ضعیف گردد و از دور شوان دید و انچه
از نزدیک

از نزدیک میند استقصا توانند دید و در هر چه نگاه کنند سپیدی غالب
بود علاج آنست که آن کسان را که این علت بود جامه ازرق پوشند
و شعر سیاه بر چشم فرو آویزند **باب پنجم از جزو هفتم**
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر پیدا کردن
چشم که سرما زده باشد و معالجات آن
هر که را سرما بر چشم افتد و از سرما متغیر حال شود باید که گاه گندم در آب
بپزند و آن آب نیم گرم اندر چشم او چکانند و اگر عسل اندر عصاره
شیر اندر چکانند سود دارد و سنگ آسیا گرم کردن و شراب انگوری
در وی ریختن و چشم را بر بخار آن فرو داشتن و داروها تحلیل کرده چون
زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر آب پختن و سر بر بخار آن داشتن نافع
بود **باب ششم اندر پیدا کردن بیماریهای رطوبت**
زجاجیه و کیفیت احوال آن باید دانست که عدد بیماریهای
رطوبت زجاجیه چندان باشد که عدد بیماریها رطوبت بیضیه و مضرتهای
آن به جلیدیه باز دهد و هر گاه که زجاجیه کمتر یا بیشتر شود بینایی ضعیف
گردد و اگر سردی و خشکی بر وی غلبه کند منعقد گردد بینایی باطل شود

علاج آنرا مانند علاج خضیه کنند باب هفتم اندر پدیدای
کردن بیماریهای طبقهٔ شبکیه هر بیماریهایی که اندر
طبقهای پیشین یاد کرده آمد اندرین طبقه همان افتد و اسباب
همان باشد و علاج همان الا تفرق الاتصال این طبقه را که هم از اسباب
بادیه را ممکنست و هم آمدن خلطی تیز و سوزاننده و تیزی خلط اورا
بخورد و بسوزاند و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینایی باطل کرداند و
علاج این عسر باشد جز باستفراغ و پاک کردن دماغ علاج نتوان
کرد و چون تفرق الاتصال تولد کرده باشد و قوت داروها کشیدنی
دشخوار بدو رسد و این علت را انتشار نیز گویند و انتشار نیز سه نوعست
یکی آنکه در آب اتساع حدقه یاد کرده آمد دوم آن را اتساعانست یعنی
انتشار که آن تفرق اجزا شبکیه پیدا کرد و سیوم اندر بیماریهای عصبه
مجوف یاد کرده آمد و بباید دانست که حال طبقهٔ مشیمه و صلبیه اندر قبول
انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال همین باشد و هر عارضه
که مشیمه را افتد مضرت بجلیدیه بازدهد از بهر آنکه غذا نخست به مشیمه رسد
و مشیمه نصیب خویش ازان بردارد و باقی پخته تر و صافی تر بشبکیه
فرستد

فرستد و شبکیه آنچه لایق او بود ازانجود کند و باقی صافی تر و پخته
تر بجلیدیه فرستد و اسباب و علامات و معالجات این همان باشد
که در دیگر طبقها گفته آمد باب هشتم اندر پدیدای کردن بیماریهای
عصب مجوف و کیفیة انواع آن و علاج هر یک
بیماریهای عصب مجوف چند گونه است و آن چنان است که عصب
مجوف را همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده با ماده ممکنست که افتد
و اسباب آن اسباب و علامات انواع صداع و بیماریها مزاجی باشد
که در دماغ افتد و علاج هم آن و بباید دانست که در عصب مجوف بیرون
از بیماریها مزاجی شده و ضغطه یعنی فشردن و تفرق الاتصال ورمی
و غیر ورمی بسیار افتد و همه بیماریهای این عصب بدان اندازه که قوت
بیماری باشد اندر بصر زیان کند و بسیار باشد که عصب باطل کند و اندر
عصب مجوف و اندر هیچ جزو از اجزا چشم آفتی نبود که نور بصر را ضعیف
کند یا راه آن بسته دارد لیکن آن اندر بطون دماغ و بیماری دماغ بران
گواهی دهد و هر چه مانند آن بود از شناختن دقایق بیماریها آن جز طبیب
حاذق دشخوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که در عصب مجوف

افتد یکی آنست که دهن عصب فراختر از مقدار طبیعی شود و سبب آن دو
گونه باشد یکی آنکه عضله که دهنهٔ او نگاه دارد ضعیف شود دوم آنکه
خلطی غلیظ بدو اندر آید و اول آنرا از هم باز کشد فراخ شدنست و انتشار عرض
اوست اما فرق میان انتشاری که از فراخ شدن عصبهٔ مجوف تولد
کند و انتشاری که عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد کند پراکندگی
نور را در اجزای چشم پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند پراکندگی نور تولد
کند تولد نکند بود از بهر آنکه نور چون از ثقبهٔ عصب مجوف راست بیرون آید
اجزای چشم پراکنده شود و چون نور از ثقبهٔ عنبیه بیرون آید اندر اجزای
چشم هیچ پراکندگی نور ظاهر نشود و اندر بیشتر حالها سبب انتشار که از عصب
مجوف افتد و ثقبه بدان سبب فراختر شود صداع صعب امتلایی بود و
اتساع حدقه اندک پیدا گردد **معالجات** نخست تدبیر تسکین
صداع باید کردن و دماغ را پاک باید کردن و داروهایی که از جهت ابتدای
آب فرود آمدن یاد کرده آمد بکار داشتن و شیاف مرارات اجساد او
نافعست اما سده و ضغطه و آماس عصب مجوف و آسیب فضلهای
سرد و تر بود که از دماغ بدو می پالاید تا راه روح باصره بدان بسته گردد

وعلامت

وعلامت وی آنست که اگر خداوند علت را چشم دیگر درست
باشد که خداوند آماس گرانی و الم که در قعر چشم باید شکایت کند و خداوند
سده این شکایت نکند دیگر آنکه سده و ضغطه بینایی را بجمله باطل کند و درد
و گرانی نباشد اما آماس بینایی را باطل کند و با درد و گرانی بود و علاج این
نخست تنقیه باید کردن بحب قوقایا و ایارج فیقرا و رگ گوشهٔ چشم
زدن و دیوچه بر چشم افکندن و ماده را بسوی قدم کشیدن و علاج
نزول املا کردن اما تفرق الاتصال که از زور می بود گسسته گشتن و
خورده شدن عصب باشد و علامت آن بود که چشم در افتاده باشد
و بینایی باطل شده و این را علاج نبود **باب نهم از جزو هفتم**
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر پیدا کردن
بیماری که عضلهٔ عصب مجوف و عضلهٔ چشم افتد بیماریها
این عضله دو نوعست یکی استرخا و دیگر تشنج و تشنج هم دو نوعست
یکی امتلایی و دیگر خشک و علامتهای این عضله سرد و معلوم است
و هرگاه که عضلهای عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش
زایل گردد و چشم تافته شود همچون چشم احول و هرگاه که مسترخی شود

چشم بیرون نشیند و آنرا که استرخای مفرط بود بینایی باطل کردد از بهر آنکه
چشم تنگ بیرون آید و عصب کشیده شود و تجویف او بسبب
کشیدگی تنگ کردد و راه نور بسته شود علاج استرخای و تشنج امتلائی
پاک کردن دماغ بود و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه
آوردن و سرمهای قوی کشیدن و بر پیشانی و پیش سر و صدغ لادن طلا
کردن و تشنج خشک را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و بسیار باشد
که تشنج خشک غالب کردد و بیماریهای دماغی چون صرع و سدر و دوار و صداع
صعب زایل کردد و احوال کودکانرا که حادث کردد باید کرد و باید که در شب
برابر چشم او چراغی بنهند چنانکه نظر او راست باشد و بروز چیزی سرخ نزدیک
چشم او بیاویزند و اگر میل دیده بسوی دنبال چشم باشد بر پیشانی او نشانی
سرخ کنند و اگر میل چشم او بسوی بینی بود بر دنبال چشم او چیزی سرخ
بدوسانند تا پیوسته نظر بدان دارد بدین طریق چشم کودک راست باز ایستد
و گفته اند که اگر شش کوسفند بکوبند و آب آن بکشند و سرمه را بدان آب
بپرورند و در چشم کشند احوالی را سود دارد **باب دهم اندر پیدا
کردن بیرون نشستن چشم و اسباب و علاج**

آن

آن سبب بیرون نشستن چشم که نه استرخای عصب مجوف
باشد دو گونه است یکی قوت قی کردن صعب دوم صعبی خناق و گاه
باشد که زنانرا بسبب صعبی درد زادن چشم بیرون نشیند و همچنین
اتفاق افتد که بسبب زخمی که بر چشم آید بیرون نشیند **معالجات**
آنرا که سبب قوت قی و صعبی خناق بود فصد باید کرد و باقراص بنفشه اسهال
آوردن و چشم را بسته داشتن و رفادها بعصاره برگ زیتون و برگ
مورد و داروهای قابض تر کردن و بر چشم نهادن و تخته از سرب باندازه
چشم بر بالای رفاده نهادن و بستن و بقفا باز خفتن و طعام اندک خوردن و آنرا
که سبب درد زادن بود او را طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت کردن
و چشم را باز بستن و من قومی را دیدم که بسبب زخمی که بر چشم ایشان آمده بود
چشم ایشان بیرون افتاد چنانکه ملتحمه بیرون جفن بود و مدتی حجامت کردن
بر پس سر میفرمودم بی شرط و ذرور اغبر میکشیدم بزودی چشم بسلامت
باز جای خود شد **باب یازدهم از جزو هفتم از
گفتار دوم از کتاب ششم اندر پیدا کردن ضعف
بینایی و معالجات آن** سبب ضعف بینایی به اجزا آن باشد

وهمه بیماریهای چشم واسباب وعلامات ومعالجات آن یاد کرده آمد
واندرین باب علاج ضعف نیز یاد کرده آید که سبب آن محکم نباشد وعلت
قوی نبود مثلا کسی را که ضعف چشم وبصر از گریستن بسیار باشد یا بخاری
اندک یا بوی اندک ومانند آن قانون علاج وی آنست که از پس طعام خوردن
چندان نخسبد که طعام در معده نیم گوار شود واز فم معده فرو گذرد و بسیار
نخورد واز طعامها بخار انگیز پرهیز کند وطعامهای شور وسرکه وزیتون و
نمک بسیار وسیر وگندنا وبادروج وشبت وکرنب وعدس وباقلی وشراب
ومستی وجماع وفصد وحجامت بسیار وبسیار خفتن وبسیار بیدار بودن وخط باریک
نبشتن وخواندن وبقفا باز خفتن وبرگذر باد نشستن خاصه بادهای سرد
شمالی واندر برف نگریدن در صحراها وجیزها ادرفشان ودر قرص آفتاب نگاه
کردن وقت بر آمدن ووقت کسوف وگرد ودود این جمله آنست که چشم
را ضعیف کند وزیان دارد ودارچینی خوردن ودر چشم کشیدن سودمند
بود وایارج فیقرا واطریفل بکار داشتن نافع بود وآب پیاز با عسل تاریکی
چشم زایل کند وبباید دانست که تاریکی چشم وضعیفی بصر بیشتر از
خشکی بود وسر در آب فرو بردن وچشم باز کردن سود دارد وروغن بنفشه در
چکانیدن

چکانیدن نافع بود وگفته اند شلغم خام وپخته بصر را قوت دهد اگر چه بغایت
ضعیف شده باشد واشارت طبیبان بتازی چنین است من اکثر
الشلجم نیّاً ومطبوخاً ردّ علیه بصره وان کان قد قارب الذهاب
وگفته اند که کوهک وبقلة الحمقا وجرجیر بسیار خوردن زیان دارد وآب آن در
چشم کشیدن سود دارد وگندنا سخت زیان دارد وکرنب ضعیفی را که از رطوبت
بود سودمند بود وترب بصر را تیز کند صفت شیافی که بینایی را قوت
دهد بگیرند سکبینج وجاوشیر ونمک اندرانی وزنگار وپلپل سپید وروغن بلسان
وزهره گاو وزراوند وارپلپل ودارچینی راستاراست وروغن بلسان بعصاره بادیان
حل کنند وداروها بکوبند وبسرشند وشیاف کنند وبکار دارند صفت برود
دوائی بگیرند آب انار ترش وشیرین وبپالایند وبجوشانند تا به نیمه باز
آید وچندانکه وزن آب انار بود نیمه آن عسل با وی بیامیزند وبیست
روز در آفتاب نهند وبعد از آن بکار برند صفت سرمه عزیزی
که بصر را قوت دهد بگیرند قلیمیا از زر وتوتیا وصبر وتوبال وسوخته شادنج مغسول
از هر یکی یک درم همه بسایند چنانکه رسم است وبکار برند نافع بود صفت
نسخه دیگر که بصر را تیز کند وجرب وخارش وسپیده برد دیگر

قلیمیا و سرمه و شادنج مغسول و سادج هندی و صبر و توتیا و مس از هریکی یکدرم پلپل و دارپلپل و نوشادر از هریکی نیمدرم نمک اندرانی و قلیمیا و نمک قلیمشک و کف دریا از هریکی دو دانک زعفران یکدرم و نیم مشک نیمدانک همه را بکوبند و آب بادیان بسایند و بکار دارند و آنرا که سبب ضعف چشم گریستن بسیار بود روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر کف پای مالیدن و بگرمابه رفتن و چشم بنجار آب گرم خوش فرو داشتن و اندر سبزی و بستانها و آب روان نگاه کردن و شادمان بودن سودمند بود تمت م م م م م

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار سوم ۳

از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی اندر بیان کردن احوال گوش و شنوایی و بیماریها که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این گفتار نه باب است

باب اول اندر فضیلت شنوایی
باب دوم اندر گرانی گوش و باطل شدن شنوایی باب سیوم اندر سده گوش باب چهارم اندر آماس گوش که در اندرون و

برون

پرون گوش پدید آید باب پنجم اندر درد گوش باب ششم اندر ریشی گوش باب هفتم اندر طنین و دوی و آوازهای دروغین که در گوش پدید آید باب هشتم اندر گوفته شدن گوش از زخمی و ضربی که بدو آید باب نهم اندر آب که بگوش اندر شود و معالجات آن

گفتار چهارم ۴

اندر یاد کردن احوال بینی و بیماریهایی که تعلق بدان دارد و گفتار ده باب است

باب اول اندر آفتهایی که در بویایی پدید آید باب دوم اندر بینی گند بینی باب سیوم اندر ریشی بینی باب چهارم اندر ناصور بینی و گوشت فزونی که دران بود باب پنجم اندر خون آمدن از بینی باب ششم اندر شکستگی و کوفتگی بینی باب هفتم اندر بیرون آوردن چیزی که در بینی بماند باب هشتم اندر خارش بینی باب نهم اندر عطسه بسیار باب دهم اندر زکام و نزله

گفتار پنجم ۵

اندر یاد کردن احوال دهان و زبان و بیماریهای

که بدان تعلق دارد و این گفتار سه جزو است

جزو نخستین اندر شناختن بیماریها لب و دهان و این جزو ده باب است

باب اول اندر احوال بیماریهای لب و منافع آن بر وجه کلی باب دوم
اندر کوفتگی لب باب سیوم اندر فزونی گوشت لب باب چهارم
اندر خوره که در لب و بن و دندانها افتد باب پنجم اندر سست شدن
گوشت بن دندان باب ششم اندر دمیدگی دهان و ریشی آن
باب هفتم اندر انواع سوء المزاج که بر لب افتد باب هشتم
باب نهم اندر آماس که بر لب افتد باب نهم اندر
آمدن آب از دهان باب دهم اندر ناخوشی بوی دهان

جزو دوم اندر شناختن احوال بیماریهای زبان و معالجات آن و این جزو ده باب است

باب اول اندر احوال بیماریهای زبان بر وجه کلی باب دوم
اندر طعمهای ناخوش یافتن باب سیوم اندر استرخای زبان
باب چهارم اندر سوزش زبان باب پنجم اندر ترکیدن زبان

باب

باب ششم اندر تشنج زبان باب هفتم اندر آماس زبان
باب هشتم اندر گنگی و خلل که در سخن گفتن پدید آید باب نهم
اندر ضفدع که بر زبان پدید آید باب دهم اندر بیماریهای ملازه

جزو سوم اندر شناختن احوال بیماریهای دندان و معالجات آن و این جزو ده باب است

باب اول اندر بیماریهای دندان و احوال آن بر وجه کلی باب دوم اندر نگاه داشتن دندان تا درست
بماند باب سیوم اندر درد دندان باب چهارم اندر شکستن و ریزیدن
دندان باب پنجم اندر جنبیدن دندان باب ششم اندر تغیر
لون دندانها باب هفتم اندر کندی دندان باب هشتم اندر ضعیفی
و آب گذاشتن دندان باب نهم اندر تدبیر دندان کودکان
تا به آسانی برآید باب دهم اندر تدبیر بزرگان تا آنچه افتادنی
باشد بآسان بیفتد والله اعلم واحکم بالصواب والیه المرجع والمآب

گفتار ششم

اندر بیان احوال بیماریهای حنجره و حلق و

احوال

معالجات آن و این گفتار دو جزو است

جزو نخستین اندر تغیر آواز و احوال

باطل شدن آن و این جزو پنج باب است

باب اول اندر باطل شدن آواز که تغیر مزاج آن بود

باب دوم اندر گرفته شدن آواز باب سیوم اندر آواز لرزنده

باب چهارم اندر آواز تیره باب پنجم اندر آواز باریک

جزو دوم اندر شناختن بیماریهای

حنجره مثل ذبحه و خناق و فراهم آمدن مری و این

جزو چهار باب است باب اول اندر ذبحه و خناق

باب دوم اندر بثره که بر حلق پدید آید باب سیوم اندر طعام که در

گلو بماند باب چهارم اندر زلوچه که بحلق اندر آویزد

کفتار هفتم

اندر بیان احوال التهای دم زدن و حالات

آن و این گفتار پانجده باب است باب اول

اندر احوال دم زدن بر وجه کلی باب دوم اندر تغیر دم زدن که

ازحال

ازحال طبعی بگردد باب سیوم اندر ربو و ضیق النفس و انتصاب نفس

باب چهارم اندر انواع سرفه باب پنجم اندر یاد کردن سرفه

خشک که سبب آن سوء المزاج خشک بود باب ششم اندر سرفه

خشک که سبب آن سوء المزاج سرد بود باب هفتم اندر سرفه تر

که سبب آن سوء المزاج گرم با ماده بود باب نهم اندر سرفه که سبب

آن آماس ریشی شش باشد باب دهم اندر سرفه که سبب

آن بثرات السعال باشد باب یازدهم اندر خون آمدن از گلو

باب دوازدهم اندر ذات الریه باب سیزدهم اندر ذات الصدر

باب چهاردهم اندر سل باب پانجدهم اندر ذات الجنب والله اعلم

باب هشتم اندر سرفه که سبب آن سوء المزاج سرد با ماده بود

کفتار هشتم

اندر یاد کردن احوال بیماریهای دل و این گفتار

پنج باب است باب اول اندر انواع بیماریهای دل باب دوم

اندر ضعف دل و خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد باب سیوم اندر

ضعف دل که از سوء المزاج سرد خیزد باب چهارم اندر عفن

شدن شیر در پستان باب پنجم اندر غشی و بی قوتی والله اعلم

گفتار نهم

اندر بیان احوال بیماریهای پستان و معالجات
آن و این گفتار ده بابست باب اول اندر احوال
شیر و بسیاری و اندکی آن باب دوم اندر حال زنی که شیر او بسیار
باشد باب سیوم اندر بستن شیر در پستان باب چهارم اندر عفن
شدن شیر در پستان باب پنجم اندر آماس گرم که در پستان پدید
آید باب ششم اندر آماس سرد که در پستان پدید آید باب هفتم
اندر سخت شدن و غددها که در وی پدید آید باب هشتم اندر دبیله که بر
پستان پدید آید باب نهم اندر ریشی پلید که گوشت پستان را بخورد
باب دهم اندر تدبیر آنکه پستان بزرگ شود والله اعلم

گفتار دهم

اندر احوال بیماریهای معده و معالجات
آن و گفتار شش جزو است جزو
نخستین اندر شناختن احوال بیماریهای مری
و این جزو سه بابست باب اول اندر دشخوار

فروبردن

فروبردن طعام و شراب بحلق باب دوم اندر آماس مری
باب سیوم اندر قرحه بثره مری جزو
دوم اندر احوال سوء المزاج معده و این جزو
هفت بابست باب اول اندر سوء المزاج گرم ساده که در معده
پدید آید باب دوم اندر سوء المزاج گرم که با ماده باشد و در معده پدید آید
باب سیوم اندر سوء المزاج سرد بی ماده که از معده پدید آید
باب چهارم اندر سوء المزاج سرد خشک که در معده پدید آید
باب پنجم اندر سوء المزاج سرد و نزله که در معده پدید آید
باب ششم اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از بادها تولد کند
باب هفتم اندر درد معده که از سودا تولد کند جزو
سیوم اندر شناختن احوال تغیر شهوت و طعام
و این جزو پنج بابست باب اول اندر ضعیفی شهوت
طعام باب دوم اندر شهوت کلبی باب سیوم اندر شهوتی که
آنرا جوع البقری گویند باب چهارم اندر آرزوی تباه که مردم را پدید آید
باب پنجم اندر تشنگی و آرزوی آب جزو

چهارم اندر شناختن احوال حرکتهای معده
چون آروغ و قی و فواق و جزو شش بابست
باب اول اندر فواق باب دوم اندر آروغ باب سیوم
اندر منشکشتن و اضطراب معده باب چهارم اندر قی باب پنجم
اندر قی خون باب ششم اندر هیضه جزو
پنجم اندر شناختن ضعف معده و درد معده که از پس
طعام پدید آید و این جزو شش بابست باب اول
اندر ضعف معده باب دوم اندر ضعیفی قوت جاذبه باب سیوم
اندر ضعیفی قوت ماسکه باب چهارم اندر ضعیفی قوت هاضمه باب پنجم
اندر ضعیفی قوت دافعه باب ششم اندر ضعیفی جرم معده و تهلهل آن
جزو ششم اندر شناختن آماسها و ریشها
و بثره که در معده پدید آید و این جزو شش بابست
باب اول اندر آماس خونی که در معده پدید آید باب دوم
اندر آماس صفرای که در معده پدید آید باب سیوم اندر آماس بلغمی که اندر
معده پدید آید باب چهارم اندر آماس صلب که در معده پدید آید باب

باب

باب پنجم اندر دبیله که در معده پدید آید باب ششم اندر ریشی و
بثره که در معده پدید آید گفتار یازدهم
اندر احوال بیماریهای جگر و معالجات آن و
گفتار سه جزوست جزو اول اندر
احوال سوء المزاج که در جگر پدید آید و این جزو
یازده بابست باب اول اندر احوال جگر باب دوم
اندر سوء المزاج گرم ساده بانجمد باب سیوم اندر سوء المزاج سرد ساده
ساده باب چهارم اندر سوء المزاج خشک ساده باب پنجم
اندر سوء المزاج تر ساده باب ششم اندر سوء المزاج گرم و تر باب هفتم
اندر سوء المزاج گرم و خشک باب هشتم اندر سوء المزاج سرد و خشک
باب نهم اندر تدبیرهای خداوند جگر کوچک باب دهم
اندر چیزهایی که جگر را زیان دارد باب یازدهم اندر چیزهای که جگر را سود
دارد جزو دوم اندر یاد کردن
درد جگر و ضعیفی و سده آن و این جزو شش
بابست باب اول اندر ضعیفی جگر باب دوم اندر جذبه

جگر باب سیوم اندر سده قعر جگر باب چهارم اندر سده که
از خبرهای قابض افتد باب پنجم اندر بادی که در جگر تولد کند
باب ششم اندر درد جگر

جزو سیوم

اندر شناختن انواع بیماریهای جگر و این جزو
شش باب است باب اول اندر آماس گرم باب دوم اندر
یاد کردن دبیله جگر باب سیوم اندر آماس صلب باب چهارم
اندر یاد کردن عضله شکم باب پنجم اندر آماس که از زخم افتد
باب ششم اندر آماس سرد اندر جگر

گفتار دوازدهم

اندر بیان احوال بیماریهای سپرز و این گفتار چهار
باب است باب اول اندر احوال سپرز باب دوم اندر
ضعیفی قوتهای سپرز باب سیوم اندر احوال آماسها که در سپرز پدید آید
باب چهارم اندر سپرز که از باد باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار سیوم

از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای گوش و
فضیلت شنوایی بر دیگر حاستها و معالجات آن
و این گفتار نه باب است باب اول اندر فضیلت شنوایی
و محافظت آن نمودن بباید دانست که الت شنوایی التی عظیم عزیز است
و راه دانش آموختن است و شرف فضیلت مردم بر دیگر جانوران بدانست
و بدین سبب است که الت شنوایی بر الت بویایی فضیلت نهند و سبب
فضیلت این است که هر که از مادر کر زاید لال بماند از بهر آنکه سخن نشنود
نتواند آموخت از اینجا معلوم شد که از بطلان فعل است بوایی و بینایی اندر
کمال مردم آن خلل نیست که از بطلان فعل شنوایی است بدین سبب
واجبست گوش را که الت شنوایی است تعهد آن کردن و او را از خاک
و ریگ و گرد و از بادهای سرد و گرم و از آب و از حیوانی که دران رود چون
کرم و غیر آن نگاه داشتن و احتیاط کردن تا در وی قرحه و بثره بر نیاید و
از آن تباه نکند و پاک داشتن آن تا راه شنوایی بسته ندارد و طریق پاک
داشتن و تعهد آن آنست که هر هفته یک قطره روغن بادام تلخ در گوش
چکانیدن و از بهر آنکه از قرحه و بثره سلامت یابد هفته شیاف مامیثا بسر که بسایند

ودر چکانند و ناگواریدن طعام و بر امتلا خفتن جاشها را بد بود باب
دوم از گفتار سیوم از کتاب ششم اندر پای گردن باطل
شدن شنوایی و اسباب و علاج آن همان آفتها که در فعل دیگر
اندامها تواند افتاد در فعل آلت شنوایی نیز افتد و آفت هر فعلی یا بطلان شدن
یا نقصان یا تشویش و تغیر از حال طبیعی و بطلان فعل آلت شنوایی چنان باشد
که شنوایی باطل گردد و هیچ نتواند شنید و نقصان چنان باشد که آوازهای
آهسته و دور نتواند شنید و تغیر از حال طبیعی چنان باشد که آوازهای دروغین همی
شنود چون آواز آسیا و جلاجل و آواز باد که بر درختان افتد و مانند آن
و هر آفت که مادرزاد بود آنرا علاج نباشد و آنچه عارضی بود چون کهن گردد هم علاج پذیر
نشود و اگر باشد عسر باشد و اسباب آفتهای این عضو هشت نوع است یکی انواع
سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و با ماده دوم انواع سوء المزاج با ماده سیوم انواع سده
و اسباب آن چون خلطهای غلیظ و آماسهای و بسیاری شوخ و ثولول و گوشت
فزونی و خون که در وی بفسرد و چیزی که در وی بماند چون سنگ و دانه خرما و غیر آن و چیزی
که در وی دود و کرم در وی تولد کند چهارم انحلال الفرد و تفرق اتصال و اسباب
آن چون جراحتی و صدمتی که از بیرون اتفاق افتد یا آسیبی اندرونی چون

خلطی

خلطی تیز و سوزاننده که پوست را و عصب را بسوزاند و بخورد و انواع بثرها و ریشهای
بد تولد کند پنجم بحران انتقال چنانکه بسیار باشد که بیمار از پس تبها و بیماریها کر شود ششم
باز ایستادن اسهال صفرایی چنانکه بسیار باشد که ماده اسهال صفرایی پاک نا شده
تدبیر امساک کنند یا خود باز ایستد گوش کر شود هفتم مقدمات بحران و این چنان که
اندر بیماریهای حاده شنوایی ناقص یا باطل شود یا مشوش گردد و این مقدمه بحران
بود بقی یا برعاف هشتم مشارکت دماغ تمددی و اگر با ماده باشد گرانی و تمدد و ضربان
بدان گواهی دهد و اگر سوء المزاج سرد بود اندر خشکی شب و اندر خنکی بامداد بتر باشد
و از همه خنکیها رنج یابد و از گرمای نیم روز و از همه گرمیها راحت یابد و اگر سوء المزاج
گرم بود برخلاف این باشد و اگر سوء المزاج خشک بود تدبیر کند تشنه و کم طعامی
و کم خوابی بدان گواهی دهد و اگر سبب انواع سده بود اگر تمددی و گرانی نباشد
سبب سده بسیاری شوخ و یا ثولول بود و اگر گرانی باشد سبب آن خلطی
غلیظ یا آماس بود اما اگر آماس در عصب بود تبهای گرم و قشعریره و نافض
و هذیان و اختلاط عقل بدان گواهی دهد و اگر اندر عصب بود ممکن بود که از تب
خالی بود و اگر تبی بود تبی باشد از جنس حمی یوم و هیچ آماس گوش
از درد و ضربان خالی نبود و اگر سبب سده تولد کرم باشد بیرون آمدن کرم

بران گواهی دهد و آنرا که حیوانی اندر شده باشد حرکت او ظاهر باشد و ممکن
باشد که بچشم آنرا توان دیدن و آنرا که سنگی یا دانه در افتاده باشد درد و ضربان
و تب بران گواهی دهد و آنرا که سبب جراحت باشد علامت آن بود که
اگر قرحه و بثره بود هر دو ظاهر بود و اگر ظاهر نباشد از تب خالی نبود و آنچه بحران
باشد بیماریهای حاده و حرکات آن روزهای بحران بران گواهی دهد
و آنرا که سبب باز ایستادن اسهال صفرایی باشد سبب آن علامت
آن باشد که باسهال زایل گردد و آنرا که سبب مشارکت دماغ بود بیماریهای
دماغی و حاستهای دیگر و گرانی زبان بران گواهی دهد **معالجات**
آنرا که سبب سوء المزاج ساده باشد هر نوعی از سوء المزاج بضد آن علاج باید کرد
و اگر سوء المزاج گرم بود آب کوک و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر چکانیدن
و اگر سوء المزاج سرد باشد روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن قسط و روغن
شبت درچکانیدن خاصه و اگر اندکی روغن بلسان یا روغنی ازین روغنها
حل کنند و اندکی جندبیدستر و روغن بادام تلخ و روغن بابونه با اندکی پیه
گاو بز او زهره او درچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او اندر روغن کنجد بجوشانند
و درچکانند سودمند بود و بباید دانست که هرچه بگوش درچکانند نیم

گرم باید

گرم باید چکانیدن نه گرم بغایت و نه سرد صفت **قطوری**
که در گوش چکانند خداوند سوء المزاج گرم را سود دارد و قطور دارویی را گویند
که قطره قطره درچکانند بگیرند انار ترش و قمع او بردارند و دانه او بفشارند و آب
او را بگیرند و همچندان آب باوی یار کنند یا مقداری سرکه و اندکی روغن
گل و اندکی کنند و بر آتش نهند و بپزند تا بقوام آید و اندر چکانند و اگر
سوء المزاج خشک باشد بگرمابه رود و سر بخار آب گرم و خوش فرو داشتن
و شیر زنان و روغن بنفشه درچکانیدن سود دارد و آنرا که سوء المزاج با ماده بود
نگاه باید کرد تا ماده علت کدام خلط است تدبیر استفراغ آن باید کرد و
استفراغ ناکرده هیچ روغن و هیچ دارو در گوش نشاید چکانید و از پس
استفراغ نطولی و قطور بکار داشتن و ریاضت کردن نافع بود اما اگر ماده خلط صفرا
بود استفراغ بحب الذهب و اقراص بنفشه باید کرد و اگر سه مثقال اطریفل کوچک
و یک مثقال ایارج فیقرا ترکیب کنند صواب بود و اگر یک مثقال ایارج فیقرا و یک
مثقال هلیله زرد حب کنند و بدهند ماده صفرا از دماغ فرو دارد و اطریفل کشنیزی
بخار را از دماغ فرو دارد خاصه بخار صفرایی صفت **اطریفل کشنیزی** بخار
صفرا را از دماغ باز دارد بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم گل سرخ

وکشنیز خشک از هر یکی پنج درم همه را جداگانه بکوبند و ببیزند و جداگانه بروغن
بادام چرب کنند و با نگبین مصفی بسرشند و در بعضی نسخها آورده اند کشنیز
خشک همچند همه داروها قطورها که یاد کرده آمد است اندر چکانیدن سود دارد
واگر ماده خلطی غلیظ باشد استفراغ بحب قوقایا و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل
وافتیمون ونمک سندی باید کرد و داروها که اندر چکانند همه تحلیل کنند
باید چون عصاره سداب با عسل و جندبیدستر با روغن شبت و بازرد اندر بول
بز و زهرۀ او گداخته حل کرده صفت قطوری آزموده بگیرند جندبیدستر
سه درمسنگ نطرون یک درمسنگ و نیم خربق سپید یک درمسنگ و نیم و اندر بعضی نسخها
همی آید خربق چهار دانگ و نیم نطرون دو دانگ همه را بکوبند و بپزند و باب
سداب بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت بسایند و اندر چکانند
صفت قطوری دیگر بگیرند کندر زعفران جندبیدستر از هر یکی یک درمسنگ
خربق بوره از هر یکی چهار درمسنگ اقراص کنند و بشراب بسایند و اندر
چکانند صفت قطوری دیگر بگیرند صبر جندبیدستر فرفیون شحم حنظل
زهره کاو راستار است اقراص کنند و بکار دارند عصارۀ افسنتین
طبیخ او و روغن میویزج اندر چکانند سود دارد و انجیر فربه بگیرند و تخم از وی
جدا کنند

جدا کنند و عسل و را از پوست بردارند و با خردل و مقداری نطرون بکوبند
و پلیته کنند و اندر گوش نهند و آب دریا را گرم کرده اندر چکانند و خربق سیاه
و زهرۀ بز با روغن گل اندر چکانند و بعضی طبیبان گفته اند ابهل را و سرکه
بباید جوشانید تا سرکه سیاه شود از سرکه اندر چکانیدن گرانی گوش زایل کند و
آنرا که ناگاه گوش کر شود طبیخ افسنتین با زهره گاو اندر چکانیدن و زهره کشف
با روغن بابونه و روغن شبت و سرکه که خربق اندر وی پخته باشند نافع باشد
و آنرا که سبب گرانی گوش بحران انتقال باشد نخست با ایارج فیقرا استفراغ
کند پس روغن بادام شیرین نیم گرم اندر چکانند و اگر حاجت آید روغن
بادام تلخ و روغن قسط و آب ترب با روغن گل آمیخته و جندبیدستر با روغن
گل اندر چکانند صواب باشد صفت حبی آزموده گرانی گوش را که از سده
و از خلط غلیظ و از بادها تولد کند زایل کرداند بگیرند تربد سپید تراشیده و کوفته
و بیخته بیست درمسنگ شحم الحنظل ده درمسنگ انزروت دو درمسنگ و نیم
کثیرا هفت درمسنگ هلیلۀ زرد ده درمسنگ همه را بکوبند و حب کنند شربتی
درمسنگ و بباید دانست که بوره با سرکه با انگبین و روغن زیت
گر روغن بادام و آب پیاز با عسل و روغن زیت و خربق سپید گرسیاه

با روغن سوسن گرم با طبیخ افسنتین و جندبیدستر با روغن بلسان گرم با روغن
قسط گرم با روغن نفط سپید و دو قطره قطران بامداد و شبانگاه این که یاد کرده
آمد همه انواع درد و گرانی گوش و طنین و دوی را که مادهٔ سرد خیزد سود
دارد صفت قطوری که اندر چکانند کند کداخشی که بتازی علک
الانباط گویند یک وقیه روغن خیری دو وقیه روغن بادام تلخ نیم وقیه همه را
بجوشانند بامداد سه قطره اندر چکانند و شبانگاه سه قطره صفت
طبیخی نافع که بتکمید بکار دارند بگیرند بابونه شبت برگ غار و انجا که برگ غار نباشد
پوست حب الغار بجای آن بایستد مرزنگوش پودنهٔ دشتی خشک عاقرقرحا نیم
کوفته همه را اندر آب بپزند و بپالایند و اندر مثانهٔ گوسفند کنند و بر پس کرده و بن
گوش منهند و گر پنبه و اگر اسفنج بدان تر کنند و بر نهند روا باشد و نطولهای
سرد یاد کرده آمده است بکار دارند صفت نطولی موافق بگیرند برگ
بید بابونه اکلیل الملک شبت بیخ سوسن سداب برگ غار پودنهٔ دشتی سعتر زوفا
خشک جندبیدستر شیح مرزنگوش همه را در آب بپزند چنانکه رسمست و بکار
دارند و نایژهٔ قمع اندر گوش نهند و قمع را بر سر آفتابه سخت کنند چنانکه بخار آب
بگوش میرسد و آوازهای قوی بگوش مرسانند چون آواز بوق و غیر آن و اگر
کودکی

کودکی طفل را گوش گران شود مادر کر دایهٔ او بامداد صعتر و نمک اندرانی بیکجا
بخایند و آب دهان یکقطره اندر گوش او چکانند و آنرا که سبب گرانی
گوش سده باشد یا آماس و قرحه و بثره علاج هر یک اندر باب وی یاد کرده آید
و استفراغ که از بهر گرانی گوش کنند اندک اندک و بتفاریق باید کرد تا قوت
بماند و به نضج ماده وفا توان کرد باب بیسوحر از گفتار بیسوحر از کتاب
ششم اندر علاج سدهٔ گوش انواع سده بعضی مادرزادی باشد
و بعضی عارضی و آنچه مادرزادی باشد سه گونه باشد بعضی چنان باشد
که استخوان بناگوش که آنرا استخوان مجری گویند و منفذ آواز اندر وی
آفریده است مصمت باشد و منفذ آفریده نباشد و بعضی چنان باشد که منفذ
آفریده باشد لاکن بگوشت آگنده باشد و محکم رسته و بعضی چنان باشد
که بر ظاهر منفذ پوستی پوشیده باشد و اندرون گشاده و خالی باشد و آنچه عارضی
باشد بعضی چنان باشد که از پس قرحه گوشتی فزونی رسته باشد و منفذ آواز
بسته و بعضی را ثولولی برآمده باشد و انواع دیگر چنان باشد که سنگی یا دانه در
افتاده باشد یا حیوانی اندر شود و آنجا بمیرد و یا سوراخ بسیار کرد اند تا آنرا که
منفذ آفریده نباشد و یا آنرا که آفریده باشد لاکن بگوشت آگنده و محکم رسته

باشند علاج نیست و دستکاری اندران عبث باشد و انرا که ظاهر منفذ
پوستی پوشیده باشد و منفذ کشاده و خالی مانده آوازها بلند تواند شنید و
اکر انکشت بر منفذ زنند زخم انکشت بسمع اندر یابد **علاج** آن پوست
راسوراخ کنند و منفذ پدیدار کنند و پلیته سازند و کافور مسوده اندر کرداشند
و بدین منفذ فرو نهند تا نکذارد که جراحت بروید علی الجمله نباید کذاشت که این
منفذ که نو کشاده اند بسته شود و انرا که سده از کوشت فزونی که از پس
ریش رسته باشد یا از ثولول علاج وی آنست که پیوسته کوش را به نطرون
و آب کرم همی شویند و روی سوخته و زنگار سرخ بکیرند و هر دو را بسر که
بسایند نیک و اندر چکانند تا کوشت و ثولول را ببرد اندر و ریش کنند پس
ریش را علاج کنند چنانکه اندر موضع خویش یاد کرده آید و انرا که سنکی یا دانه
اندر افتاده باشد قطره دو روغن نیم کرم اندر چکانند تا چرب شود و کندش
و کر چیزی دیکر که عطسه آرد ببویند تا عطسه آید و اندر عطسه نفس فرو میکیرد تا
آنچیز بیرون افتد و انرا که شوخ بسیار کرد آمده باشد روغن بادام تلخ
اندر چکانند شب وقت خواب و بامداد اندر کرمابه شود و کوش بر تابه کرم
نهد تا شوخ کوش بکداز د و بیرون آید و اکر تخم اسپندان و بوره بکوبند و پلیته

سازند

سازند و به کوش اندر نهند و سه روز بکذارند پس پاک کنند شوخ بسیار بیرون
آید و اکر بوره ارمنی با عسل انچه بساید بکوبند و پلیته کنند و در کوش نهند همچنین
سه روز بکذارند شوخ بیرون آرد **صفت اقراص** خربق کوش را از شوخ
و عصب حساسه را از خلط پاک کند بکیرند خربق سپید دو مثقال نطرون شش دو
مثقال زعفران سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه بسایند و اقراص کنند و بوقت
حاجت اندر سرکه حل کنند و بکوش اندر چکانند روغن کژدم کوش را پاک کند
و شنوایی باز آرد و انرا که حیوانی بکوش اندر رفته باشد قطران اندر چکانند تا
زود بمیرد و عصاره پودنه و عصاره برک شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند
و عصاره ترب و عصاره پیاز خاصه عصاره طلخ پیاز سود دارد و همه زهرها جانوران
اندر چکانیدن آن حیوان را بکشند و صبر با آب نیم کرم سخت نافع باشد اکر حیوان اندر
رفته باشد او را بکشد و اکر کرم تولد کرده باشد این علاجها انرا پاک کند و
طبیخ افتیمون اندرین باب سخت نافع است و از جمله تدبیرها که آزموده اند آنست
که دو درمسنک شراب و سه درمسنک عسل و یکدرمسنک روغن کل و سپیده دو خایه
مرغ بهم بزنند و نیم کرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بکوش اندر کنند و خداوند
علت بران کوش تکیه کند و اندر خواب نشود یکساعت پس آن پشم را از کوش

بر بر باشند یکبار کرم بسیار بیرون آید والله اعلم باب
چهارم از گفتار سیوم از کتاب ششم اندر آماس که
اندرین گوشت پدید آید و زندرون گوش پدید آید
آماسها اندرین گوش افتد طبیبان آنرا بتازی بنات الاذن گویند و این آماس
جنس از آماسها است که اندر پوستها نرم افتد چون گوشت که اندر بغل دست
و بیغوله است و بیشترین آماسها بادرمی باشد و آماسها که و زندرون
گوش و زندرون سوراخ گوش باشد با خطر تر باشد و پیران را مهلت
بیشتر از آن دهد که جوانانرا از برای آنکه مزاج جوانان گرمتر و ماده او سوزانتر
و حس او قویتر باشد آماس او بدین سبب دردناکتر باشد و آنجا که این جمله اسباب
جمع شود قوت احتمال نکند و بیشتر از آنکه ماده پخته شود دو سر کند قوت ساقط
گردد و بیمار هلاک شود و آماسهای بنا گوش بعضی بحرانی باشند و بعضی نه
آنچه بحرانی علامتها بحران خوب باشد و با سلامت باشد و آنچه پیش از نضج
ماده بحاری و پیش از روز بحران پدید آید سخت بد باشد و ماده آماس بعضی
را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد
رنگ او سرخ و رگها برخواسته و بلمس گرم باشد و از گرانی خالی نباشد

و آنچه صفرایی

و آنچه صفرایی باشد بلمس سخت گرم باشد و درد او سوزانتر و قویتر باشد و گرانی
کمتر کند و آنچه بلغمی باشد نرمتر و گرانتر باشد و درد آهسته‌تر و آنچه سودایی باشد
صلب باشد و درد او آهسته باشد **علاج** بهیچ حال هیچ طلا و ضماد که ماده
را باز گرداند بدو نشاید برد خاصه اگر آماس بحرانی باشد لکن جهد باید کرد تا اگر آماس
بحرانی باشد ماده بیشتر آنجا جذب کند بهر حیلت که ممکن گردد از محجمه برنهادن و
بمزیدن و ضمادها تحلیل کننده بکار داشتن و اگر ماده عسری کند فصد
باید کرد تا لختی کمتر شود و اگر ماده فرمان برداری کند او را بطبع خویش باید گذاشتن
تا درد و تب زیادت نشود و اگر با آماس درد سخت باشد ضمادهای نرم برنهادن
چون بنفشه و خطمی و آب حلبه و ماء العسل و مانند آن و اگر از اول با درد سخت باشد
خرقه بآب خوش نیم گرم تر میکنند و بر می نهند و اگر سخت دردناک نباشد
نمک گرم کرده برمینهند و اگر درد میانه باشد و سر بدید می آرد تخم کتان
کوفته با ماء العسل و خطمی و بابونه با آب حلبه و خمیر با آب حلبه برنهادن تا برفق
می پزاند و تحلیل بآهستگی میکند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد کرد و تحلیل
خواهد پذیرفت داروهای پزاننده بر می نهاد صفت ضمادی پزاننده
بگیرند باقلی و باب کرنب و آب بیخ سوسن بپزند تا ستبر شود و لختی روغن گل

برافکنند و بر پنبهٔ کهن کنند و بر آن موضع نهند و اگر حاجت افتد که بشکافند کر پاره تقصیر نباید کرد و از پس آنکه شکافته باشند داروهای پاک کننده بر نهادن و سرگین گوسفند با پیه بط کربیه مرغ خانگی خاصیتی است او را اندر پزانیدن و تحلیل کردن و آنچه آب در یا نخته پزاننده است و اگر مزمن شود صدف سوخته با عسل بر نهند و مرهمها سازند از زفت رومی و مقل و شوخ خانهٔ مکس انگبین و میعه تر و مغز کاو کوهی و حلک البطم و بازرد و پیه گوسفند نر اهلی و کوهی و حاقرقرحا و میویزج و قردمانا و زیره و بلبل و بیخ سوسن و مغز گیک و مغز مرغ خانگی پزاننده است و تحلیل کننده و اگر آماس سودا بود علاج بخرهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا آماس زیادت نشود یا اسرب را با آب گشنیز تر بسایند و طلا میکنند و تن را از مادهٔ سودای پاک میکنند بمطبوخ افتیمون و مانند آن تا شفا بدید آید ان شاء الله تعالی

باب پنجم از گفتار سوم از کتاب ششم اندر درد گوش و اسباب و علاج آن بدین طریق

اسباب درد گوش و اسباب گرانی گوش یکسانست و اندر باب دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و بسیار باشد که سبب درد گوش تحویل کردن از هوای بهوای دیگر و ناگاه بادی سرد و بادی گرم بدو رسد و از بادی سرد بیشتر تولد کند و آنچه با ماده باشد بیشتری ماده بادناک باشد و صعبترین دردها گوش آنست که سبب آن آماس زندرون در گوش بود و این نوع بابت لازم بود و اگر با اختلاط عقل ادا کند ناگاه بکشد و مردم جوان طاقت این درد رنج ندارند چنانکه یاد کرده آمد و بیشترین روز هفتم هلاک شوند پس اگر ریش شود و سر کند و ریم آمدن گیرد امید سلامت باشد و علامتها آن در باب گرانی گوش یاد کرده آمد

معالجات آنرا که در تن و دماغ خلطی باشد نخست استفراغ آن خلط باید کرد اگر ماده گرم بود نخست رگ قیفال باید زد و طبع را بشراب آلو و شراب بنفشه و شراب خرما هندی و حب بنفشه و طبیخ بلیله و مانند آن نرم باید کرد و اگر ماده غلیظ بود باید که استفراغ بحب شبیار و حب قوقایا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره باید کرد و از پس استفراغ روغن گل نیم گرم در چکانیدن و اگر درد سخت عظیم باشد بروغن بنفشه باندکی کافور در چکانند از بهر آنکه روغن بنفشه مرخی است یعنی نرم کننده است عصبها را نرم کند و ضربان و درد را ساکن کند و روغن گل مرخی نیست و شیاف ابیض که بچشم اندر کشند با سپیدهٔ خایهٔ مرغ یا با شیر زنان یا با آب گشنیز تر یا آب عنب الثعلب

درچکانند درد ساکن کند و سپیدهٔ خایهٔ مرغ را درین باب خاصیتی هست سخت عجب
هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید نه سرد و نه گرم و این اصلی بزرگست از آن
غافل نباید بود و شیر که از پستان درچکانند بغایت سودمند بود و یک جزو روغن
گل و سه جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش اندر چکانند درد
را بنشاند و خراطین را در روغن گل جوشانیده سود دارد و خراطین کرمی سرخست
که در زمین تر باشد و روغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بیده و عصارهٔ کدو و
عصارهٔ برگ کدو نافع بود و آنرا که در د ضربان بود عظیم و بیم بود که تشنج یا غشی
آورد از چیزها مرخی چاره نبود و هیچ چیز بجای روغن گاو کهن گرم کرده نیست
و اگر بنفشه و نیلوفر بجوشانند و در آفتابه و قمعی در سر او سازند بهندام او و نایژهٔ
قمع در گوش نهند تا بخار آن بگوش اندر شود عصب نرم کرداند و ضربان ساکن
کند و اگر کار سخت شود بچیزهای حلاکننده حاجت آید که قوت حساسه را طبی
ضعیف کند تا حس الم را کمتر یابد شیاف ما میثا و یک حبه افیون بشیر زنان
سود درچکانند روا بود و افیون و جندبیدستر تنها اندر چکانند مدت
سه روز ازین روغنها و داروها ساکن کننده بکار دارند بعد از ان لعاب
حلبه یا لعاب تخم کتان یا لعاب تخم مرو با شیر زنان درچکانند و روغن زیت

عذب و

عذب و روغن کنجد تازه تکمید میکنند و آن چنان بود که روغن را گرم میکنند و در
مثانهٔ گوسپند میکنند و بر گوش و حوالی آن مینهند هر ساعت قطره روغن
نیم گرم درچکانند و آنرا که سرما و باد رسیده باشد بکار برند روغن سداب
و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن قسط و روغن پیه انجیر
و روغن فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت سیر در وی جوشانیده
قطره قطره درچکانیدن و مقدار دانگی غالیه در یکمثقال روغن بان حل کنند
و در گوش میچکانند و بسیار که شخص را سرما رسد و باد سرد اندر گوش او در شود
و درد خیزد اگر این شخص شراب خوردن عادت دارد شرابی صرف قوی
بخورد و بخسبد از خواب بی درد برخیزد و آنرا که سبب مادهٔ امساک بود این
روغنها را که یاد کرده آمد نافع بود اما علاج طنین و دوی و آوازها و روغنین
نشنیدن در بابی جداگانه یاد کرده آید و گاورس نمک کرده سودمند بود خاصه
اگر جندبیدستر در روغن بخته باشند و روغن زیت خنفسا و زهرهٔ ماهی در
وی جوشانیده و روغن کژدم که در علاج سنگ مثانه یاد کرده آید سود
دارد و اگر ماده سخت سرد بود زهرهٔ گاو و بز را و با روغن خیری بجوشانند
تا تری زهره برود و روغن بماند و اندر چکانند و آنرا که امید پرانیدن باشد

پیه روباه گداخته نیم گرم و مرهم باسلیقون با روغن گل و پیه بط و
پیه مرغ خانگی در چکانیدن سود دارد و پیه بز و انگبین و می پخته
و زوفا را ستار است بهم بسرشند و گرم کرده در چکانند صفت
مرهم بگیرند مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی یک اوقیه کندر و گرد آسیا
و ریتیانج از هر یکی یک اوقیه روغن زیت نیم من پیه تازه یک من روغن
کنند و چنانکه کفایت بود پیه را با روغن بگدازند و داروها بدو بسرشند
بوقت حاجت بشیر زنان در چکانند و حل کنند و اگر بآب حلبه نیم
گرم حل کنند روا بود و هر گاه که پخته شود و سر کند علاج ریشی که در باب
آینده یاد کرده آید بکار باید داشت اما درد گوش که از آماس بیرون
باشد از خطر ایمن باشد از ضمادی از آرد جو و آرد باقلی و بابونه و بنفشه و خطمی
و اکلیل الملک بروغن بنفشه و آب گرم سرشته نافع بود باب ششم
از گفتار سیوم از کتاب ششم اندر علاج ریشهای گوش
کسیرا که در گوش ریشی باشد تدبیر طعامهای لطیف غذا باید فرمود که غذای
پسندیده خیزد و از هرچه از کیفیتی تیز باشد و از وی غذای ناپسندیده خیزد
و پرهیز باید کرد و ماده را بجانب دیگر میل باید کردن بینی باید کشید به عطسه و غرغره

اما ریشی

اما ریش گوش اگر از بیرون منفذ آواز باشد و ظاهر نزدیک
و می توان دید او را اگر بسرکه ممزوج یا آب یا سکنگبین ممزوج با
ماء العسل یا بخمر می باید شست و اگر برگ مورد و گل سرخ در آب
بپزند و انگبین در آن آب حل کنند و بدان آب بشویند نیک باشد و شستن
چنانکه اسفنجی یا خرقه بدین غسولها تر میکنند و بر سطح ریشی میفشارند و اگر از
اندرون تر باشد نتوان دید قطره قطره در میچکانند و باز بیرون میکنند و
در یک روز چند بار در چکانند و چون نشسته باشند و پاک کرده ذرورها خشک
در باید چکانید چون زاک سوخته و مانند آن صفت ذروری خشک
کننده بگیرند صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین و خبث الحدید و زنگار
را ستار است همه را بکوبند و در سرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده کنند و بدین
داروها در گردانند و نیم گرم کنند و در گوش نهند و ریم و زرداب همی
پالاید باز نشاید داشتن مگر که بی اندازه باشد لیکن می باید شست و پاک می
باید کرد و بخوری می باید ساخت که در وی قوت زدودن باشد و قوت باز
بازداشتن چون قوت عصاره برگ زیتون با عسل و چون مر
در آب حل کرده و بروغن گل چکانیده و انرا که قرحه هنوز تازه بود و از

از اندرون منفذ آواز باشد بگیرند شب یمانی و بر کفچه آهنین کنند و بر
آتش نهند تا خشک شود بکوبند نرم از این شب یک درم مر صافی کوفته
و بیخته یک درم با انگبین بسرشند و در چکانند و آب غوره با انگبین و شیاف
ماميثا با سرکه و صبر و مر با عسل یا با شراب و مرهم اسفیداج با مرهم باسلیقون
آمیخته در چکانیدن سودمند بود صفة مرهم اسفیداج بگیرند مرداسنگ
کوفته و بیخته یکمن روغن زیت یکمن مرداسنگ را با روغن زیت بهم بزنند
و پنج من سرکه اندک اندک در وی میچکانند و میزنند تا بقوام راست گردد و
بسته شود صفة مرهم باسلیقون بزرگ که ریشی و جراحت که گرم
نباشد نافع بود بگیرند موم سپید نیمن زفت بیست اوقیه و ریتیانج از هر یکی
چهار اوقیه روغن زیت چندانکه کفایت بود بکار برند صفة باسلیقون
بزرگ نسخه شاپور بن سهل بگیرند ریتیانج و موم و زفت
از هر یکی راستاراست و روغن زیت چندانکه کفایت حاجت باشد صفت
ذروری که ریشهای تازه را بیراند و برداید و درست کند بگیرند
دم الاخوین و کف دریا و انزروت و بوره ارمنی مر و کندر و شیاف ماميثا
راستاراست بکوبند و بیزند و بوقت حاجت فتیله سازند و بر سر میلی
باریک

باریک به پیچند و با انگبین مصفی فرو برند و بدین ذرور اندر گردانند و بگوش
فرو نهند و آنرا که ریشی گوش درد کند مر و صبر و زعفران با روغن بادام
اندر چکانند و اگر حاجت آید اندکی افیون با وی بیامیزند و اندر چکانند
و استخوان هلیله و مازو و سرد و سوخته یا روغن خیری و دردی روغن کتان
در چکانند و آنرا که ریشی دور فرو رفته باشد و کهن گشته و تباه شده علامت
وی آنست که منفذ او فراخ گردد و باشد که استخوان برهنه گردد و زرد آب
گنده می تراید علاج وی آنست که قطران با انگبین آمیخته و زهره گاو با
زهره کلاغ با شیر زنان آمیخته و زهره کشف که بتازی سلحفات گویند با شیر
زنان در چکانند و فتیله که از فرد مانا و نطرون و عسل انجیر سازند تخمها از وی
جدا کرده در نهند و نخست باید که شوخ را پاک کنند پس آن دارو ها بکار
دارند و توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه درین باب داروی نافعت
و خبث الحدید سوده همچون غبار و آنرا چند بار بریان کرده و در سرکه جوشانیده
تا بقوام عسل شود داروی آزموده است و خشک کنند و آنرا که ریشی
سخت پلید و شوخناک بود مرهم زنگار و این هر دو که یاد کرده آمد سودمند
صفة مرهم زنگار بگیرند زنگار و توبال مس از هر یکی چهار درم

عصاره کنند تا یک اوقیه انکبین مصفا یک اوقیه بسرشند چنانکه درست

وانرا که ریم و پلیدی بسیار آید فتیله بزهره کاو برآلتر کنند و در کوش

فرو نهند و جالینوس میکوید بول کودک نابالغ در پوست انار کرم کنند و در چکانند

در کوش رکه از وی ریم بسیار آید سودمند بود و اکر مدتی دراز ریم آید و درد میکند

ماهی شور در آب بپزند و آن آب در چکانند و آب کندنا در چکانیدن و نبید

تلخ با روغن کل در چکانیدن و مرهم مصری جدا در چکانیدن ریشی را

بشوید و پاک کند **صفت مرهم مصری** صفت بکیرند زنکار و کندر و سرکه

وانکبین راست راست و بپزند و فتیله بدان تر کنند و بکوش فرو می

نهند و کروهی را آن مرهم بدین صفت کنند بکیرند انکبین هشت درم

سرکه هفت درم زنکار و کندر از هر یک یکدرم انکبین را با سرکه بپزند و کفک

بردارند و زنکار و کندر سوده بدان بسرشند و بکار دارند و اکر فصل تابستان

بود و ریم کنده شود و کرم تولد کند علامت وی آن باشد که خارش کند و

باشد که کرم یا ریم بیرون آید آب تبیح و آب پودنه و آب برک شفتالو و بابونه

سوده اندر چکانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اکر خشک ریشه دارد

و باز ایستد و بدان سبب درد قویتر شود روغن کل در چکانند تا خشک

ریشه

ریشه سپید پس داروها که ریم را پاک کند و کوشت را برویاند در چکانند

وانرا که خون همی تراید مدت یکهفته بازنشاید داشت مکر که سخت بافراط

باشد مازو را با زرنیخ رز ترش را بسرکه بپزند و عصاره آن در چکانند و شیاف

مامیثا و حضض در چکانیدن خون را باز دارد و عصاره عصا الراعی خشک شت مرضی مرزاب

و خون باز دارد و عصاره باد روج داغ کننده است و خون باز دارد و بند و

پنیر مایه خرکوش بسرکه حل کردن و در چکانیدن و آب لسان الحمل با اقاقیا

در چکانیدن خون را باز دارد و از بهر انکه ممکن است که دفع طبیعت باشد

بر طریق بحران همچون رعاف و سر وتن او ممتلی باشد و رکی کشاده شود

باز نباید بست و اکر چنان باشد که خون در کوش بفسرد آب کندنا و سرکه بهم

بیامیزند و نیم کرم در چکانند شفا یابد باذن الله تعالی **باب هفتم**

از کفتار سیوم از کتاب ششم اندر طنین و دوی

و آوازهای دروغین طنین و دوی آوازهای دروغین باشد که در کوش مردم افتد

وانرا سببی از بیرونی نباشد و قیاس آن با کوش قیاس خیالهای دروغین است

با چشم و از بهر انکه سبب حدوث آواز و سبب شنیدن آن تموج هوای

پر و دست که از قوت دفع سخن کوی موج زند و پذیرفتن اشکال حروف را

[illegible]

ورسیدن آن بگوش شنونده واندر آمدن بتجویف گوش وهوا را که از
اندرون تجویف دفع کردن وجنبانیدن وآنرا بشکل خویش گردانیدن
پس واجب کند که سبب آن عارض هم حرکت هوا باشد لیکن حرکت
هوا اندرونی وهوای بیرونی ومحرک هوای اندرونی بخاری باشد
بطریق امتزاج وتحلیل وآن از دو بیرون نباشد یا حرکتی بود آهسته
که هوا وبخار ازان مقدار حرکت خالی نباشد یا حرکتی قوی وهمچنانکه بعضی
مردمان که رطوبتها وطبقهای چشم ایشان صافی باشد خیالها که از
اجزای کوچک ارضی ترکیب افتد پیوسته همی بینند پیش چشم ایشان پدید می آید
ودیگران که چشم ایشان درست وبسلامت باشد آن خیالات نه بینند
وبعضی مردمان نیز دماغ ایشان صافی وحس شم وحس سمع ایشان قوی بود
پیوسته بسبب حرارتی آهسته که از حرکت بخار در هوای اندرونی افتد
در گوش خویش آوازی در وغین شنوند وبویهای ضعیف همی یابند واین را
ذکاء الحس گویند ویک سبب از اسباب طنین ودوی او ذکاء الحس است
واین بیماری نیست وسبب دوم ضعف قوت است وحال خداوند
ضعف قوت همچون حال ذکاء الحس باشد از حرکت آهسته که یاد کرده

آمد همچنین

آمد همچون منفعل شود وطنین ودوی تولد کند واین حال ناقه را بود واین
نیز بیماری نیست وآنچه ازین دو نوع باشد بیماری باشد وبعضی بمشارکت
معده ودیگر اندامها باشند وبعضی بیماری گوش بود خاصه وجنباننده وبخار
وموج افکننده اندر هوایی که از اندرون گوش است قوی تر باشد وآن
جنباننده اما بادی باشد که در حوالی سر وگوش افتاده باشد واما جوشیدن
صدیدی بود که از قرحه همی پالاید ودر اندرون گوش جمع میشود واما حرکت
گرم آن باشد که آنجا تولد کند واما امتلای رگهای سر وتن چنانکه از پس
مستی وخفتن واز پس طعام پدید آید اما اضطراب وسوء المزاج گرم که اخلاط
را بجوشاند وبخارات بجنباند چنانکه بعضی بیماران را باشد اندر ابتدای
نوبت تب اما قوت که ضعف کرده شود بدان سبب طنین در دماغ
واضطرابی واما اقتادنی یا زخمی که بر سر آید واما خوردن داروهای که بخارها
بجنباند وبجانب دماغ برارد چون پلپل ومانند آن وطعامی که ازان بخارها
برخیزد وبجانب دماغ برآید وهوای گوش را ساکن کند وبخارهای ساکن را
بجنباند چون سیر وگندنا ومانند آن وبسیار باشد که بسبب گرسنگی وتهی معده
حرارت غریزی بخارها بجنباند واضطرابی پدید آید وگاه باشد که در تن

هیچ اضطراب نبود لیکن بخاری غلیظ لزج تحلیل همی نپذیرد و از حرکت و تحلیل
طنین و دوی تولد کند علامتها آنچه بوقت پری و تهی معده و بوقت آسایش
و بوقت حرکت و اندر گرما و سرما میکاهد و می افزاید بمشارکت معده بود و
آنچه همیشه بر یک حال بود نکاهد و نیفزاید ماده آن اندر سر باشد و آنرا که آواز گوش همچون
آواز جوشیدن دیگ باشد نشان آن باشد که ماده بخار از همه تن یا از عضوی بدماغ
برمیشود و اگر با آواز جوشیدن دیگ تب و قشعریره باشد نشان آن باشد که در
گوش قرحه ایست و آن آواز جوشیدن ریم و صدید باشد و اگر همچون آواز درخت
باشد نشان آن باشد که بادی در سر و گوش افتاده است و اگر آواز چنان باشد
که ضعیف میگردد و باز بلند میشود نشان آن بود که خلطی غلیظ تحلیل می پذیرد
و انواع دیگر را اسباب این علامت آن علاج خداوند این عارض
را از مقام کردن در آفتاب و گرمابه و نزدیک آتش نشستن و از
حرکتهای عنیف و از قی کردن و آوازهای بلند کردن و قرآن باواز
بلند خواندن و از طعام بسیار خوردن و از طعامهای بخار انگیز پرهیز
باید کرد و طبع نرم باید داشت و آنرا که سبب عارض امتلا باشد
استفراغ باید کرد و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن و آنرا که عارض

بمشارکت

بمشارکت عضوی یا بمشارکت همه تن بود نخست تدبیر استفراغ باید
کرد پس دماغ را بروغن مورد قوت باید داد و گوش را روغن بادام تلخ
در چکانیدن و سر یکی را در خور مزاج و تدبیر و علاج کردن چنانکه معلوم است
و آنرا که عارض اندر ابتدای نوبتهای تب پدید آید بعلاج تب مشغول
باید بود و آنرا که سبب جوشیدن ریم و صدید باشد علاج آن علاج گوش
باشد و آنرا سبب ضعیف باشد مزاج را باعتدال باز باید آورد و آنرا
عارض از پس سرسام پدید آید تدبیر ناقهان باید کرد و عصاره افسنتین و روغن
آن بگوش اندر چکانیدن و سرکه و روغن بان بگوش در چکانیدن و
همچنین سرکه و روغن سوسن در چکانیدن سود دارد صفت قرصی
آزموده که اندرین عارض سود دارد بگیرند خربق سپید سه درم زعفران نیم درم
نطرون ده درم همه را بکوبند و اقراص کنند و آنرا که سبب خلطی غلیظ لزج
باشد این قرص که یاد کرده آمد بغایت نافع بود و طبیخ برگ صنوبر و طبیخ
برگ حب الغار در چکانند و بگیرند قرنفل نیم درم و مشک دانگی و نرم بسایند
باب سداب و باب مرزنگوش در چکانند و اگر پس آنکه بحب قوقایا استفراغ
کرده باشد افسنتین و مرزنگوش و شبت و صعتر و پودنه در آب

بجوشانند و سر را بخار آن فرو دارند سودمند باشد و آنرا که سبب
دکام الحس باشد روغن گل و سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند
با اندکی افیون در چکانند و حب صنوبر و جند بیدستر بسرکه بسایند با اندکی
افیون و روغن گل اندر چکانند باب هشتم از گفتار سیوم
از کتاب ششم اندر علاج کوفته شدن گوش از زخمی
که بروی آید این حال را بقراط علاج نفرموده است دیگران فرموده اند در این
موضع پیلن آن کرده آید و آن طلاست از صبر و مر و اقاقیا و کندر که و
سپیده خایه مرغ سرشته و مغزبان با انگبین سرشته باب نهم
اندر تدبیر بیرون کردن آب که بگوش اندر شود اگر در
حال که آب بگوش اندر شود لختی آب به کف برگیرند و گوش را بدان آب
نهند و کف را بگوش فشار زند تا ازین آب لختی دیگر بگوش فرو شود و بدان
آب نخستین بپیوندد و یکپای می جهد پس یکبار دست از گوش بازگیرد تا برود
آب یکبار بیرون آید و اگر نایژه که بتازی آنرا انبوبه گویند بگوش اندر نهند و
بمکند صواب بود و ممکن باشد که عطسه و سرفه آنرا بیرون افکند و بگیرند ساق
نشبت باساق بادیان بگیرند مقدار یک بدست و پنبه پاره بر سر آن بپیچند

و بروغن چرب

و بروغن چرب کنند و برافروزند و دیگر سر بگوش فرو نهند و گرداگرد آن
بهندام بگیرند و صبر کنند تا بسوزد چندانکه تپش آتش بگوش رسد پس یکبار
برکشند و روغن گل اندر چکانند و باشیر زنان آب را از قعر گوش بر سر آرد و
بیرون اندازد و کسی که از آب در گوش شدن درد و آماس تولد کرده باشد
ضمادی سازند از پوست خشخاش و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و بابونه و تخم
کتان و آرد جو بشیر زنان سرشته برین گوش نهند تا نفع بود

گفتار چهارم

از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای بینی و معالجات
آن و این گفتار ده باب است باب نخستین اندر یاد کرد
آفتها که اندر بویایی پدید آید آفتهای حس بویایی سه نوعست یکی آنکه
باطل شود دوم آنکه ضعیف شود سیوم آنکه از حال طبیعی بگردد و این
از دو گونه باشد یکی آنکه بویهای ناخوش او را خوش آید و از بویهای خوش
نفرت گیرد دوم آنکه پیوسته بوی ناخوش همی یابد بی آنکه از بیرون بوی
رسد و اسباب این آفتها سه نوعست یکی سوء المزاج دوم سده سیوم
زخمی و آفتی که از بیرون با استخوان بینی رسد و مصفاة که از منفذ بویهاست

شکنند
بشکنند و درهم نشانند اما سوء المزاج از درون و بیرون نباشد ساده باشد
یا ماده که در جزو پیشین دماغ پیدا کرد آید که طبیبان آنرا الذیذیتان تجلیتی الشدنی
گویند و گاه باشد که سبب سوء المزاج گرم و سرد استعمال داروها باشد
که در بینی چکانیده باشند یا در هواها بیرون از اعتدال که نشسته و مقام کرده باشند
و اما سده خالی نباشد از آنچه در مصفاة بود چنانکه اندر تشریح دماغ یاد
کرده آمد یا در غایبی که اندرون مصفاة است خلطی غلیظ یا بادی غلیظ گرفته
شود یا آماسی در منفذ تولد کند یا گوشتی افزونی بروید و این گوشتی افزونی باشد
همچون جانوری که ورا پایهای بسیار بود گویند یا رطوبتی از سر به بینی فرود آید و بدین مجریها
اندر ماند و آنرا زکام گویند و در جایگاه خویش یاد کرده آید **علامتهاء** آنرا که دم زدن
از راه بینی دشخوار باشد و آواز گرفته و گران بود و نشان سده باشد و آنرا سوراخ بینی گشاده و
فراخ باشد از انواع سوء المزاج هیچ در دماغ نباشد و تریها که عادت است از بینی می پالاید و
حس بینی باطل کرده باید دانست که سده است و سده در اندرون مصفاة است
و آنرا که تریهای پالاید و در مجری بینی سده نیست و حس بویایی ضعیف است
یا باطل و از حال خویش بگشته است باید دانست که آفت در دماغ است
علامتهاء مزاج ساده و با ماده طلب باید کرد چنانکه معلوم است و در بیماریها

سرد

سرد یاد کرده آمد و آنرا که پیوسته بوی ناخوش در بینی همی یابد بی آنکه از بیرون
بدو می رسد باید دانست که در منفذهای بینی او خلطی عفن است و هم بدان علامتها
که بیماریهای سر یاد کرده آمد توان دانست که خلط عفن کدامست و گاه باشد که
رطوبتی تیز به بینی فرود آید و اندرون بینی را بسوزاند و ریش کرداند و آن ریش
دیر بماند و گنده شود و از هوا که از بیرون بدو می رسد از حال خود بگردد و گنده شود
و ناخداوند علت هیچ خوش نیابد و خبر بوی کند بوی نرسد و هر بیماری که اندر
بیماریهای حاره بوی مشک و بوی وحل و گل تر یا بوی روغن گاو همی یابد بی آنکه
از بیرون بدو می رسید و بیمار بد حال باشد علامتهای بد ظاهر میگردد و باید دانست که
مرگ نزدیکست **معالجات** آنرا که علت بسبب سوء المزاج دماغ باشد تأمل
باید کرد تا سوء المزاج ساده است یا با ماده اگر ساده باشد علامتها آن نطولها و بخارها
کفایت بود چنانکه اگر سوء المزاج گرم باشد نطولی سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ
و برگ نیلوفر و برگ بید و همه را در آب بجوشانند و آن آب را بر سر او می ریزند و سر را
بخار آن فرو میدارند و اگر سنگی گرم کنند و سرکه بروی چکانند و بینی بخار آن
فرو میدارند نافع بود و اگر سوء المزاج سرد باشد نطول از بابونه و اکلیل الملک و سعتر
و شبنبر و درمنه ترکی و مرزنگوش سازند و سعتر و سداب و پودنه برکه بجوشانند و بینی

برنجار آن دارند و تدبیرهای دیگر موافق این کنند و اگر سوء المزاج با ماده بود نگاه باید کرد
تا مادهٔ علت کدام خلط است نخست باستفراغ آن خلط مشغول باید بود چنانکه اندر
علاجها یاد کرده آمد پس نطولها و بخارها بکار داشتن و غرغره و عطسه فرمودن
و از آنکه سبب باطل شدن حس بویایی سده بود علاج بداروهای گشاینده باید کرد
و سعوطها و نطولها بکار داشتن صفت دارویی گشاینده بگیرند بول
شتر عربی و در آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت بآب مرزنگوش حل کنند
و در بینی چکانند صفت ترکیبی دیگر بگیرند زرنیخ سرخ و پودنه دشتی
و نرم بسایند و ببول شتر عربی تر کنند و در آفتاب نهند و در هر روز دو بار بجنبانند
و بگذارند تا خشک شود و اگر بول دو بار تازه کنند بهتر بود و قوی‌تر و چون خشک شد
آنرا هم ببول شتر حل کنند و مقداری کندرم بر آتش افکنند و قمعی بر سر آن نهند و سوراخ
بینی بر سر قمع نهند تا دود به بینی بر شود صفت دارویی دیگر بگیرند کلفک
و شونیز و شحم حنظل و خربق اسپید راستاراست بکوبند و بیزند و شیاف کنند
بر شکل عدس و بوقت حاجت بروغن مرزنگوش بسایند و به بینی در چکانند و هر گاه
که چیزی در خواهند چکانید نخست بفرمایند تا خداوند علت دهن پر آب کند و به پشت
باز خسبد و سر پس باز افکند و خرقهای تر کرده بآب گرم بر سر او نهند پس دارو در چکانند

تا کار ازو

تا کار ازو تمام آید و کندس سوده در دمیدن سود دارد و سیسنبر و مرزنگوش
پوسته بوییدن سود دارد و میعهٔ خشک و کندر بر آتش افکندن و بینی
بر بخار آن داشتن نافع بود و شده ضعیف را شونیز سرکه تر کرده
و سه روز پس بریان کرده و کوفته بوییدن کفایت باشد و هر گاه که از پس
دارو که در بینی چکانند بینی بسوزد قطرهٔ روغن گل در چکانند تا سوزش آن
بنشاند و آب گرم بر سر او ریزند و حسوی گرم دهند تا بیاشامد و از آنکه سبب
سدهٔ بادی غلیظ بود که منفذهای مصفاة برآید بگیرند پلپل سپید و هزار اسپند
و بکوبند نرم و بروغن بادام کوهی تلخ به بینی در چکانند و بخار صعتر و سداب
و پودنه و ابهر که پخته سود دارد و از آنکه سبب سده بواسیر بود و گوشتی فزونی
علاج آن در باب دیگر یاد کرده آمد علاج ریشی و گندی بینی اندر بابی دیگر یاد
کرده آید و از آنکه حس بوی خوش یابد و حس بوی ناخوش نیابد جندبیدستر
بوییدن و سودهٔ آنرا به بینی بر کشیدن نافع بود و از آنکه حس بوی همی یابد
و حس بوی خوش نیابد مشک بوییدن و به بینی بر کشیدن نافع بود صفت
ترکیبی دیگر بگیرند خربق سیاه و بوره و شونیز راستاراست بسایند و با
زهرهٔ گاو بیامیزند و در بینی چکانند نافع بود باب دوم.

آب سیلاب مبرز ننوشند گزند بینند
از خط الهی

150

از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر پاک کردن گند بینی

و معالجات آن اسباب این علت پنج گونه است یکی آنکه بخار
عفونت از سینه و شش و معده بسر بر آید و بوی دهان و بینی ناخوش
گردد دوم آنکه خلطی تیز در منفذهای بینی عفن شود و گوشت بینی را بسوزد
و ریش و گنده گردد سیوم آنکه خلطی بد اندر استخوان که آنرا مصفاة گویند
گرد آید و آنجا عفن شود چهارم آنکه استخوان مصفاة بسبب فرود آمدن
خلطها اند عفونت پذیرد و تباه گردد و علاج این دشخوار باشد پنجم آنکه
بینی را بواسیر باشد و کهن شده و عفونت گرفته **معالجات**
آنرا که بخار عفونت از سینه و معده می بر آید معده و سینه را پاک باید کرد و
آنرا که عفونت در مصفاة یا در حلمتان آید نخست به تنقیه دماغ مشغول باید
بود پس داروها که عطسه آرد و داروها که منفذها را بزداید و پاک کند بکار
داشتن و غرغره کردن و آنرا که سبب علت ریشی بینی بود و اگر ناصور
بینی علاج هر یک در باب خویش گفته یاد کرده آید اما تدبیر بینی و پاک کردن منفذها
چنان باید که هر وقت که داروی بکار خواهند داشت نخست
بینی را بشراب ریحانی بشویند و آنرا به بینی بر کشند و داروهایی که در

بینی دمند

بینی دمند و آنچه بر فتیله کنند و بدو در نهند داروهایی باید که از سعد و
سنبل و گل نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و برگ مورد و برگ
گل سرخ و صبر و مر و اقاقیا و مازو و عفص و کافور و مشک سازند مفرد و مرکب
چنانکه صواب بینند صفت **دارویی** که اندر دمند بگیرند قصب الذریره
و گل نسرین از هر یکی یک درم سنبل و سعد از هر یکی چهار دانگ برگ مورد نیم درم همه را
بکوبند و در دمند صفت **نسخه دیگر** بگیرند مر و حماما و اقاقیا استار است
بکوبند و با انگبین بسرشند و فتیله بدان بیالایند و در بینی نهند صفت **نسخه دیگر**
بگیرند مر و مورد و قصب الذریره و گل نسرین و قرنفل از هر یکی یک درم مر و مازو و از هر
نیم درم مشک چهار حبه کافور چهار حبه قلیمیا و نمک اندرانی از هر یکی چهار قیراط
همه را بکوبند و فتیله با انگبین فرو برند و بدان در گردانند و در بینی نهند و بهترین علاج
درین علت آنست که بول خر در چکانند و آزموده است و بغایت سودمند است
و عصاره پودنه نیز سودمند است و اقراص اندروخورون لسدلی که بجای تریاک
بکار آید بشراب بسایند و در چکانند و دار شیشعان در شراب بپزند و اندر چکانند
و چند روز پیوسته بکار دارند و خربق سپید کوفته و بیخته و صدف سوخته در دمیدن
و عود بلسان کوفته و بیخته و در دمیدن نافع بود و آنرا که ماده عفونت در مصفاة باشد

خردل کوفته در سکنجبین نزوری حل کنند و بدان غرغره کنند برین گونه بگیرند سنبل
و پیعد و قرنفل و سک همه را در شراب ریحانی بپزند و غرغره کنند و آنرا که ماده در
دماغ باشد بر میان سر داغ کنند و اگر برابر گوش چنانکه میل بسوی صدغ بود از
هر سویی داغ بر نهند بغایت سودمند بود و **باب سیوم از گفتار چهارم از کتاب
ششم اندر یاد کردن ریشی پنی و معالجات آن** باید دانست که ریشی پنی
چه گونه بود یا خشک بود و خشک ریش برمی ور دیا تر یا کوچک باشد یا تر باشد
معالجات باید دانست که پنی عضوی است ترتر از گوش و خشک‌تر از چشم
بدین سبب باید که داروهای گوش میل بخشکی دارد و داروهای چشم میل بتری دارد
و داروهای پنی میان این و آن باید و هرگاه که علاج خواهند کرد نخست رگ قیفال
یا رگ پنی باید زد یا بر پس سر حجامت کردن و اگر سر و تن سخت ممتلی باشد پس از
فصد و حجامت حب قوقایا و حب ایارج یا حب صبر باید خوردن تا سر و تن از ماده
پاک شود اما ریشها خشک یا خشک ریشه بود موم روغنی که از موم سفید مصفی
و از مغز ساق گاو و روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا روغن گل سازند می باید مالید
و اگر روغن گل از زیت انفاق سازند بهتر باشد و زیت انفاق از غوره زیتون
گیرند و اگر ریشی سخت خشک باشد کثیرا را کوفته و بیخته و لعاب اسپغول و لعاب

خطمی

خطمی و روغن بنفشه بهم بزنند و طلا کنند و نخست کثیرا در لعاب
کنند تا تر شود و بمالند تا حل گردد پس روغن بر چکانند و بیامیزند صفت
موم روغنی دیگر بگیرند زوفا تر و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق
گاو و موم زرد و اندکی انگبین همه را بگدازند و بسرشند چنانکه رسم است
طلاء نافع بگیرند مازو یا هلیله زرد و بروغن گل یا روغن بنفشه بسایند
و طلا کنند و بثرها را از روغن مورد و روغن گل و موم سفید مصفی و
مرداسنگ و گلاب و سرکه مرهم سازند و طلا کنند صفت **طلی**
دیگر بگیرند سرب سوخته و شراب و روغن مورد همه را بسایند و بر آتش نرم
بپزند تا سطبر شود او در خمره مسین نگاه دارند و اگر شیرینه گردد در این طلا
اسفیداج و مرداسنگ زیادت کنند و اگر شیرینه کهن گردد بگیرند مرداسنگ
چهار درم شب یمانی چهار درم سداب تر دو درم همه را بروغن مورد
بسایند و مرهم کنند و ریشی تر و شوخناک را بگیرند آب انار ترش و در دیگ
مسین بپزند تا به نیمه باز آید و فتیله بدان آلوده کنند و در پنی نهند صفت
مرهمی نافع که ریشی را پاک کند بگیرند زاک سیاه و قلقطار و مر از هر یکی
هفت درم قلقدیس شش درم شب یمانی و زراوند گرد و مازو و توبال مس

از هر یکی چهار درم کندر یک درم همه را بکوبند نرم و بیزند و در مقدار
ده استار سرکه تیز بقوام آرند و فتیله بدان آلوده کنند و در بینی نهند صفة
دارویی دیگر که ریشی بینی را پاک کند و خون از بینی باز دارد دیگر
شب یمانی و مرو زنج از هر یکی چهار درم زراوند ده درم قلمیای سیم دو درم
سرب سوخته سه درم کندر سه درم همه را بکوبند و بیزند و بسرکه بسایند چنانکه بقوام
انگبین باشد و بر فتیله کنند و در بینی نهند و بعصاره چغندر شستن و فتیله
بدان تر کردن و در بینی نهادن تنها و با داروهای دیگر بغایت سودمند
بود و اقراص اندرو خوردن گاهی بشراب حل کرده و گاهی بسرکه و شراب
نافع بود باب چهارم از گفتار چهارم از کتاب
ششم اندر پاک کردن ناسور بینی و گوشت فزونی
و معالجات آن ناسور بینی دو گونه است یکی گوشتی باشد نرم
و سفید و بی درد بی آنکه از وی تری پالاید دوم گوشتی باشد سرخ
و تیره و با درد و آب گنده از وی همی پالاید و بسیار باشد که در بینی گوشتی
فزونی پدید آید اندر رنگ تیره و سخت بد باشد و کام نیز آماس گیرد اما
صلب و گمان افتد که ناسور است و آن سرطان بود علامتها
فرق میان

فرق میان سرطان و ناسور آنست که بیشتر از پس سرسام و نزله
مزمن پدید آید و نرم بود و گاه گاه بکام فرود آید و سرطان بثره صلب بود و
از وی هیچ نپالاید و بسبب صلبی و کشیدگی با درد باشد و اعراض
سوداوی بران گواهی دهد علاج طریق علاج ناسور از دو گونه کنند
یکی بدارو دوم بدستکاری و بوییدن و تراشیدن و اما از داروها دارویی که
او را پاک کند بی درد و رنج لیکن بروزگار درازتر آنست که انار ترش تازه را بگیرند
و با پوست بکوبند و بیفشارند و آب او را با ثقل او نیم پخته کنند و یک روز در طاس
مسین کنند و بگذارند و روز دیگر ثقل او را از وی جدا کنند و بکوبند نرم و بسایند
و از وی شیاف کنند و هم باب او تر کنند و در بینی میچکانند و اگر درین شیاف
بوقت پختن اندکی نوشادر در افکنند قوی تر باشد و اگر انار ترش تازه نباشد
پوست انار بکوبند و در آب ناردان بپزند روا بود صفت دارویی
دیگر زنداشنان یکجزو و مرصافی یکجزو و هر دو را نرم بسایند و فتیله کنند و بسرکه
انگوری تر کنند و بدین داروها اندر گردانند و در بینی نهند صفت دارو
دیگر بگیرند اشنان و پودنه کوهی خشک و بکوبند و بیزند و فتیله کنند هم باب
پودنه یا بسرکه یا بشراب تر کنند و بدین پودنه کوفته در گردانند و در بینی نهند

صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مس سوخته و توبال مس و بیخ
سوسن سپید و زاک سیاه و قلقند و قلقطار و نطرون راستاراست همه بکوبند
نرم و در بینی دمند و اگر فتیله الشراب انگوری یا بسرکه یا باب انار ترش با پوست
کوفته یا باب پودنه کوفته و فشارده ترکنند و بدین دارو اندر کردانند و در بینی نهند
نافع بود صفت داروی قوی‌تر بگیرند قلقدیس و قلقطار و شنجار و زنکار و زاک
سیاه و شب یمانی راستاراست بکوبند و به بیزند و نخست ناسور را بیازنند
بعد از ان این داروها بکار دارند چنانکه داروها دیگر اما طریق دستکاری و
بریدن و تراشیدن چنان باید که کاردی سازند کرد چون نایژه باریک و تیز و در
بینی کنند و بگردانند تا گوشتهای فزونی ببرد و بتراشد پس سرکه و گلاب
در بینی کنند و بشویند و پر مرغی را بگیرند و خرقه بنایژه آن بپیچند و از آب انار
ترش یا غیر آن ترکنند و بداروهی که یاد کرده آمد و در بینی نهند تا نگذارد که
منفذ بینی درهم روید و بسته شود و اگر ناسور از اندرون تر باشد و آلت بریدن
بدو نرسد مشاری سازند از ابریشم یا از موی اسب و مشار را بتازی اره گویند
و این چنان باشد که یکتا موی را بگیرند و گره زنند تمام گره گره نزدیک یکدیگر بر
زنند تا گره بجای دانه مشار بود و سوزن سازند از سرب و او را خم اندر دهند

وان موی را

وآن موی را بگیرند بدین سوزن در کشند و سوزن را در بینی اندر کشند
و بمنفذی که از بینی بکام آید بیرون آید و هر دو سر موی را بگیرند و از ابسان
اره بار چندی را بکشند تا گوشت را ببرد و منفذ گشاده شود پس عطسه آرند تا پاره‌ها
گوشت که بریده شده بیرون آید پس بسرکه و گلاب بشویند و دارو اندر دمند
و دستکاری و داروها قوی پس از ان باید که استفراغ کرده شود و تن
پاک کرده آید و سرطان بهیچ وقت نشاید جنبانید و نه دارو بدو شاید برد
و نشاید برید و جز پرهیز و فصد و تن از ماده سودا پاک کردن مشغول نشاید بود
و گوشت فزونی بفصد و اسهال از تن پاک کنند پس شیافی از آب
انار ترش کوفته و فشارده و در آب بحه سازند و در بینی نهند و صفت
این شیاف در اول این باب یاد کرده آمد و اگر این شیاف از سه انار
سازند صواب‌تر بود یکی ترش و یکی شیرین و یکی تمام نارسیده و تلخ و اما اگر گوشت
سخت باشد ترشی بیشتر کنند و اگر چیزی همی تراید نارسیده بیشتر کنند و گرو
گفته‌اند قلقطار و زنکار و نوشادر اندرین شیاف زیادت باید کرد و هرگاه
که ازین شیاف ملول شوند شیاف را بیرون گیرند و بینی را باب انار که یاد
کرده آمد طلا کنند صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مرصافی از هر یکی جزوی

قلقطار و مازو از هر یکی یکجزو همه را بکوبند و در بینی دمند و دارو با که در علاج
ریش بینی یاد کرده آمد در علاج این علت سودمند بود و اگر از قوت دار و
آماس کند روزی چند آسایش دهند و موم روغنی که از موم صافی و روغن
گل و انگبین ساخته باشد طلا میکنند و باز دارو بکار میدارند تا بپفتد و هر گاه که آماس
کند آسایش میدهند و خرنوب نبطی تر بکوبند و پشم پاره بدان تر کنند و در بینی
نهند گوشت فزونی را خشک کند و بیفکند و در جوز اکسیر و همین منفعت
یافته اند و اگر زاک سبز بسایند و بامداد و شب در بینی مینهند خشک کند

باب پنجم از گفتار چهارم از کتاب ششم اندر پای کردن رعاف یعنی خون آمدن از بینی و انواع ان و علاج

خون آمدن از بینی سه نوع باشد یکی انکه قطره چند بیاید و خود باز ایستد دوم انکه
قطره قطره می آید و بسیار گردد و دیرتر باز ایستد سیوم انکه بیکبار بسیار آید و
اسباب انکه بیکبار بسیار گردد چهار گونه است یکی انکه خون در تن غالب
شود و بجوشد و رگ گشاده گردد دوم انکه خون در تن غالب گردد و رگهای
و شریانها دماغ گرم گردد و بجوشد و صداع صعب تولد کند و سر رگها و شریانها
گشاده شود و انچه ازین گونه باشد یعنی انچه از شریانها آید علاج کمتر پذیرد سیوم

بحران بیماریهای حاده چهارم آسیبی و زخمی که بر سر آید و سبب انکه قطره قطره
آید بخار گرم بود که بدماغ بر اید و رگها را گرم کند و سر رگی گشاده شود و گاه باشد
که خون آمدن از بینی سبب منفعت و راحت گردد و رنگ چشم باعتدال باز آید
این منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج را و خداوند دماغ و جگر گرم را و خداوند
ذات الجنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الجنب را سودمندتر از خداوند
ذات الریه باشد فی الجمله خداوند بیماریهای حاده و خداوند آبله را و حصبه را سود
دارد و بحران بزرگ باشد و اما انزاکه سبب مضرت بود ضعف آرد و رنگ
روی زرد شود یا تیره و لاغری بدید آرد و اطراف سرد گردد و اگرچه باز ایستد
عاقبت آن محمود نبود و از ضعیفی جگر و استسقا ایمن نبود **علامات**
فرق میان انکه خون از میان رگها سر و بینی آید و میان انکه از شریانها
و دماغ آید آنست که خون شریان رقیق و سرخ و گرم بود و بعضی باشد
که به دوری معلوم آید و ساکن میشود و باز معاودت کند **معالجات**
اما خون آمدن بحران را انزاکه سبب پری رگها باشد بزودی باز نباید داشت
اما انچه طبعت دفع میکند بر و داگر از حد بگذرد قوت ساقط میشود تدبیر باز داشتن
باید کرد رگ زدن بهترین و صوابترین علاجی است لیکن رگ باریک

باید کشاد و از انجانب باید کشاد که خون همی آید و اندکی بیرون باید کرد چنانکه
ماده بدانجانب میل کند داروها که خون آمدن را باز دارد بعضی قابض است
و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و فسرانند و بعضی لزج و تغریه کننده
و بعضی تیز و داغ کننده و بعضی بخاصیت باز دارد و بعضی آنست که از این
معنی دو و یا سه در وی است اما داروهای قابض چون عصارهٔ لحیة التیس است
و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصارهٔ برگ امرود و برگ
عصاء الراعی و مانند آن و داروهای سرد کننده چون افیونست
و کافور و تخم بنگ و تخم کوک و عصارهٔ برگ بید و عصارهٔ شکوفهٔ خرما و
عصارهٔ برگ کوک و برگ لسان الحمل و قاقلی و داروها مغری چون گرد آسیا است
و خاک کندر و داروها داغ کننده چون قلقطار است و انواع زاکها و داروهایی
که بخاصیت باز دارد چون سرکین خر است و آب بادروج و آب پودنه و از این
جمله زوریها که داغ کننده کمتر و با احتیاط بکار باید داشت از بهر آنکه سر جراحت
را بسوزد و داغ کند و خشک ریشه بر آرد و بیم بود که اگر خشک ریشه بر آرد و
بیفتد خون آمدن معاودت کند و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه سرکه که خشک
ریشه بیفکند سر رگ فراختر شود صفت **ترکیبی** که خون بینی باز بندد دیگر بند
آب شکوفه

آب شکوفهٔ خرما و اقاقیا از هر یکی نیم درم کافور یک حبه و در بینی بچکانند و عصارهٔ
لحیة التیس با کافور و لسان الحمل با کافور و گل مختوم و عصارهٔ عصاء الراعی
با کافور و گل مختوم و عصارهٔ سرکین خر که تازه افکنده باشد سخت نافعست
و آزموده و اگر بچیزی داغ کننده و قابض حاجت افتد زنگار به سرکه بسایند
و در چکانند اندک نافعست و آزموده و آن لسان الحمل با گلنار سوده
نرمست و قابض اگر بچیزی فسرانند حاجت آید افیون در آب حل کنند
و در چکانند لیکن سخت اندک باید و با فراط نشاید بهیچ حال و آب سرد
بر سر ریختن علاجی صوابست **ترکیبی** دیگر بگیرند فتیله و به جوهر تر کنند
و زاک بر روی پراکنند و در بینی نهند **نسخه** دیگر که خون باز بندد بگیرند
اقاقیا و قلقطار و موی خرگوش و خاک کندر و سرکین خر تر و همه را آب
کنند تا بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند صفت **نسخه** دیگر بگیرند گرد
آسیا و صبر و کندر و سرسه را بسبیده خایهٔ مرغ و سرکه بسرشند و بورهٔ زرگران
آلوده کنند و بینی نهند صفت **فتیله** دیگر بگیرند زاک و قرطاس سوخته
و خاک کندر و آب بادروج فتیله کنند و کار فرمایند **فتیله** دیگر بگیرند
قلقطار و زاک و اندکی زنگار و خانهٔ عنکبوت و فتیله کنند و گرد سفال نو و

وگرد آسیا و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاک راستا راست و در بینی
نهند بناتیزه تا دارو تقعر بینی برسد و خون انرا باز نگرداند و هرگاه که دارو
در دمند بینی را ساعتی نیک بگیرند و آنچه بکام فرود می آید می اندازد
صفت طلی بگیرند آب برگ بید و آب اطراف رز و آب برگ امرود تر
و آب برگ آبی و آب عصا الراعی و برگ مورد تر کوفته همه را بیامیزند و سرد
کنند و خرقهٔ کتان بدان تر میکنند و بر پیشانی و سر مینهند صفت
طلایی دیگر بگیرند آرد جو و خطمی و گل ارمنی و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس
و گل نار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بسرکه بسرشند و بر سر و
پیشانی طلا کنند و سنگ آسیا نرم کردن و سرکه بروی ریختن و سر
بنجار آن فرود اشتن نافع بود و گفته آمده است که رگ قیفال زدن
علاجی صوابست لیکن انرا که خون اندک اندک می آید قطره قطره خون بر دارند
وانرا که بیکبار می آید بیشتر بر دارند و گاه باشد که چندان بر باید داشت
که بحد غشی رسد تا در حال خون باز ایستد و طبیب این علاج بحکم مشاهده
تواند کرد و پیش ازان باید که قوت ساقط شود و این آن وقت شاید که
خون بسیار و بقوت همی آید و تاخیر نباید کرد و حجامت بر سر سودمند بود
وسخت

وسخت بباید زد که مقصود جذبست و از پس فصد اگر حجامت آید محجمه بر نهادن
واگر بینی راست می آید محجمه بر جگر باید نهاد و اگر بر چپ بر سپرز باید نهاد و
اگر از هر دو جانب می آید بر هر دو جانب باید نهاد و اطراف بستن
بغایت سودمند بود تا بدان حد که اگر خایه به بندند سودمند بود و صواب
و اگر گوشتها را به بندند صواب بود و سر پوسد کا نرا بستان به بندند و در
آب سرد نشاندن چنانکه طاقت دارند و آب در دهان گرفتن علاجی صوابست
و انجا که آب سرد نباشد به برف یا باب یخ سرد کنند و انرا که سبب
گرمی و دقیقی خون بود جوشیدن آن پس ازانکه این تدبیرها کرده باشند
تدبیر آن باید کرد که خون را قوام دهند و حرارت را بنشانند بشراب عناب
و شراب خشخاش و غذا طفشیل بعدس و آب غوره یا باب سماق و خایهٔ
مرغ نیمبرشت و پنیر تر و مرغ خانگی بهترین غذاییست خاصه کسی را که
سبب خون آمدن زخمی و آسیبی باشد و نگاه باید داشت تا اگر خیری
بکام فرود آید بمعده فرو نشود که بمعده فرو شود معده با دگیرد و نبض
ضعیف گردد و غشی افتد پس اگر ناگاه فرو رود تدبیر قی باید کرد و اگر
از معده فرو گذرد تدبیر حقنه باید کرد تا زود بیرون آید و در معده و رود

هیچ نماند وببایددانست که گاه باشد که در بیماریهای دماغی تدبیر آن باید کرد که
خون از بینی بیارند وطبیبان قدیم از بهر این کار آلتها و داروها ساخته اند
وبدان سبب از بیماریها شفا پدید آمده است صفت شیافی
که اطبا ما تقدم از بهر این کار ساخته اند و منفعت آن یافته اند بگیرند کندس
ومیویزج وفرفیون و هر سه بکوبند و بزهره گاو بسرشند و شیاف کنند چنانکه
رسم است وبکار برند باب ششم از گفتار چهارم از کتاب
ششم اندر یاد کردن کرفتگی و شکستگی بینی علاج گرفتگی و شکستگی
بینی اندر باب شکسته بستن یاد کرده آید و آنچه مخصوص است بعلاج بینی
آنست که بینی را پنبه در نهند تا بینی را راست دارد و هر ساعت آن پنبه
را از بینی بیرون می آرند و بینی را راست میکنند برفق و باز جای می نهند
وطلا بر میکنند از بیرون بدین صفت بگیرند صبر و ماش و مر و زعفران
ورامک و سک و گل ارمنی و خطمی و لادن همه را آب کنند تا بسرشند و طلا کنند
باب هفتم اندر یاد کردن چیزی که در بینی بگیرد و
تدبیر بیرون آوردن آن تدبیر بیرون آوردن چیزی
که اندر بینی بماند آنست که داروهای عطسه آرند که در موضع خویش یاد کرده
آید به بینی

آید به بینی اندر دمند و سوراخ بینی که خالیست و چیز با در افتاده و اندر مانده
بدست بگیرند و از سوی دهان نفس فرود آید تا چون عطسه فرود آید بقوت
عطسه آنچه در بینی افتاده باشد بیرون آید و این معالجت تمام نیست
بصنعت تمام باید کرد باب هشتم اندر خارش بینی و اسباب
آن سبب خارش بینی بر آمدن بخار گرم باشد بجانب سر و دماغ یا
مقدمه تولد زکام یا مقدمه خون آمدن از بینی یا علامت آبله و حصبه معالجات
آنرا که سبب بر آمدن بخار باشد تن را و معده را از آن ماده پاک باید کرد
ودماغ را ببویهای خوش قوت دادن چون صندل و گلاب و کافور و چون
سرکه و گلاب و روغن گل و به سفوف کشنیز یا باطریفل کشنیزی بخار از
دماغ باز داشتن و طعامهای معتدل فرمودن و آنرا که خارش بینی
مقدمه خون آمدن باشد رگ قیفال زنند و طعامها که در علاج خون آمدن از
بینی یاد کرده آمد فرمودن و آنرا که مقدمه زکام بود بعلاج منع آن مشغول باید
بودن اما آنرا که مقدمه آبله و حصبه باشد علاجها که در انواع تبها گفته آمد
می باید فرمود باب نهم از گفتار چهارم از کتاب ششم
اندر یاد کردن بسیاری عطسه عطسه حرکت دماغست بیاری

هوای بیرونی که بدو رسد و از راه بینی درکشد و این حرکت از جهت
خلطی تیز است که بدو رسد و عطسه مر دماغ را همچون سعالست مر شش را
و شیخ رئیس میگوید گروهی گمان برده اند که عطسه آن وقت باشد که
خلط بد اندر دماغ مستحیل گردد و هوا گردد و باد دماغ آنرا بیاری هوای بیرونی
دفع تواند کرد و چنان نیست زیرا که یاری هوا در عطسه آنست که تن را از
هوای اندرونی ممتلی گردد و هوای بیرونی بهوای اندرونی پیوندد و تماس
دماغ و خلط بد شود و حرکت عضلهای سینه و حجاب هوا را بجنباند تا دفع
دماغ بقوت هوا و قوت این عضلها تمامتر آید و خلط از جای کنده شود و پیوند و آن
گفته اند در حال عطسه باید سرش دارد برابر سینه و گردن پیچیده و روی یکسو
کردن نشاید تا عطسه راست بیرون آید و رگی و عضله کشیده و پیچیده نشود
و مانند این مضرتی تولد نکند و بسیاری عطسه نجکس را نقصان است
یکی خداوند زکام را در ابتدای زکام زیان دارد از بهر آنکه ماده زکام ساکن
ماند تا پخته شود و عطسه نگذارد که ساکن شود و خام ماند و کار دراز گردد دوم
آنکه در ابتدای تبها زیان دارد و ساقط شود و دماغ را ممتلی کند سیوم کسی
را که از آن المی همی باید و دماغ او بسبب حرکتی گرم شود و ماده را بجنباند

زیان دارد

زیان دارد از بهر آنکه دماغ را بجنباند و گرم کند و ماده را انجا کشد چهارم
کسی را که اندر سینه ماده بسیار بود زیان دارد هم از بهر آن معنی که یاد کرده
آمد پنجم کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد زیرا که رگهای بینی را بگشاید
و خون آورد و سه کس را سود دارد یکی آنرا که درد سر از بخاری اندک یا بادی
یا ماده اندک باشد سودمند بود و گرانی سر زایل کند دوم آنرا که در دماغ ماده
پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار باشد چون پخته باشد دلیل قوت دماغ
بود و بدین سبب است که هر که بیماری باشد و بمرگ نزدیک باشد عطسه
نتواند داد و آنرا که خواهند که عطسه دهند اگر بدارو عطسه نتواند آورد امید
از وی بر باید داشت سیوم زنانرا که به وقت زادن سودمند بود و بر
بیرون آوردن بچه و مشیمه یاری دهد **معالجات** هرگاه که خواهند
که عطسه باز دارند روغن گل خوشبوی و روغن گل سپید به بینی بر
افکنند و برکشند عطسه را باز دارد و حسو گرم آشامیدن و آب
گرم کرده بر سر ریختن و روغن نیم گرم در گوشها چکانیدن و بالشی گرم
در زیر قفا نهادن و سبب رنج بحری بوییدن عطسه را باز دارد و فکر
و مشغولی بمهمات و صبر کردن و بکار بتکلف باز گردانیدن سودمند باشد

وچشم وکوش واطراف وکام مالیدن ودهانرا باز کردن وعضلها را
بروغن مالیدن خاصه عضلها بنا کوش را وترف اندر چیزی نگاه کردن
وبر بستر کردیدن اندر باز داشتن عطسه یاری دهد وکرد ودود سخت
زیان دارد واکر کرده کوسفند بکپزند وبر آتش بریان کنند وآبی که از وی
بچکد به بینی کودکان باز کنند ودرچکانند عطسه را باز دارد وانرا که بعطسه
آوردن حاجت باشد کندش وخربق سپید وبلبل وجندبیدستر وخردل
مفرد ومرکب کوفته وبیخته به پر مرغ برکیرند ودر بینی کنند عطسه آورد وعاقرقرحا
وسداب دشتی وصبر همچنین عطسه آورد ومردم مجرور راصواب آن بود
که ازین ذرورها ببویند ودر بینی نکنند وافیون وزراوند وکل تر وکندش
وبلبل این جمله عطسه آرنده است باب دهم از کفتار چهارم از
کتاب ششم اندر یاد کردن زکام ونزله زکام ونزله هردو
مشترکند از بهر آنکه در هردو علت ماده از دماغ فرود آرد ولیکن بعضی
طبیبان انرا که بجانب بینی فرود آید وحس بویایی باز دارد زکام کویند
وانرا که بجانب حلق وسینه فرود آید نزله کویند وقیاس نزله با دماغ
قیاس علت ذرب است با معده وذرب اسهالیست که سبب آن ضعیفی
معده باشد

معده باشد وعاجزی او از کواریدن طعام این چنان باشد که هر طعامی
که خورده شود نیک نکوارد ودر معده بماند وبدان سبب رطوبتها در معده
کرد آید وهر طعامی که بدو رسد انرا تباه کرداند وناکواریده بلغزد وقوت
دافعه معده انرا دفع کند وباندامها فرود آید همچنین هرگاه که رطوبت
بسیار بجانب دماغ بر آید ودماغ انرا نتواند کوارید قوت دافعه دماغ
آن رطوبت را ناکواریده دفع کند وبمجریها افکند که در زیر اوست وباندامها
فرود آید وشک نیست که معدن دماغ بر بالای معده وهمه اندامهاست
وحرارت غریزی همیشه باندازه خویش رطوبتها را می جنباند ومی پزاند
واز پزانیدن آن بخاری بدید می آید وهر بخاری که در معده ودیگر اندامهاست
بجنبید جنبیدن آن سوی بالا شود واز بهر آنکه سبب جنبیدن آن از حرارت است
ومثال بر آمدن وفرود آمدن این رطوبتها وبخارها همچون کارگاه کلاب
کرانست که عرق کل بقوت آتش بپالاید وبه بالا بر آید واندر سر دیک
کلاب کرد آید وچون بسیار کردد بدان منفذ که فرو سویست فرود آید
وماده نزله بعضی کرم ورقیق باشد بعضی سرد وغلیظ اما رقیق بعضی
تیز وسوزنده وتلخ باشد وبعضی ترش ونزله غلیظ بعضی شور

باشد و بعضی طعمی ناخوش دارد و بعضی هیچ طعم ندارد و هرگاه
که نزله زود پخته نشود و از این نگردد بسبب بیماریها بسیار گردد و بهر
اندامی که فرود آید آنجا علتی تولد کند اگر بچشم فرود آید بیماری چشم تولد کند
واگر بگوش فرود آید بیماریها گوش تولد کند واگر به بینی فرود آید ریشی
و بیماریها بینی تولد کند واگر بکام فرود آید بیماریها ملازه تولد کند
واگر بحنجرهٔ حلق فرود آید خناق تولد کند واگر بمعده فرود آید درد معده
وجع الکلب تولد کند و ذرب و ریشی واگر به شش فرود آید علت ذات الریه
و سل تولد کند واگر بحجاب فرود آید آماس پهلو و ذات الجنب و شوصه تولد
کند واگر بر رودها فرود آید اسهال دماغی و ریشی رودها تولد کند خاصه اگر
مادهٔ شور بود یا تیز واگر غلیظ و خام و مخاطی باشد قولنج تولد کند واگر قوت
دافعهٔ دماغ ضعیف باشد یا منفذهایی که فرو سوی دماغ است گرفته باشد
و خلطی غلیظ در وی مانده بخارها و رطوبتها در دماغ بماند واگر در تجویفهای منفذ
دماغ بود و بسیار باشد سکته آرد واگر کمتر بود صرع آورد واگر در رگهای
دماغ باشد اندک باشد صداع و شقیقه آرد واگر بسیار گردد و سوخته
گشته مالیخولیا آورد واگر بگوهر دماغ و یا بغشاهای دماغ اندر باشد سرسام

گرم و سرد

گرم و سرد آرد و سبات و مانیا واگر در رگهای دماغ باشد دوار و سدر
آرد و اسباب و سدر و زکام و نزله دو نوعست یکی اندرونی و یکی بیرونی
و اندرونی هم دو نوعست یکی آنست که هرگاه که در دماغ سوء المزاج
گرم پدید آید یعنی هرگاه که دماغ گرم شود و تریها را بخویشتن کشد فزون
از آنکه تواند گوارید و تحلیل کرد تا بدان فزونیهای بسیار در دماغ گرد
آید ضعیفی در وی حادث گردد و بدان سبب از هضم و تحلیل فزونیها
عاجز شود بدین دو وجه چون تریهای بسیار در دماغ گرد آید و قوت
دافعه بجهد خویش آن فزونی را دفع کند زکام و نزله تولد کند و سبب دوم آنست که هرگاه که
مزاج دماغ سرد شود هر تری که بدو رسد سطبر شود و فسرده در وی بماند اگر قوت
دافعه قوی باشد و جهد کند و آنرا به بینی و حلق فرو افکند نزله و زکام سرد تولد کند
و اسباب بیرونی دو نوعست یکی آنکه آنست که حرارتی فزونی که بدماغ رسد
و رطوبتی که در وی باشد بجنباند و بینی و حلق فرو افکند و این چنان بود که در
آفتاب یا در گرمابه یا نزدیک آتش بیشتر اتفاق افتد یا فصل تابستان در خانه
گرم که هوای بیرونی در وی گذر ندارد بنشیند مقام کند یا چیزی گرم چون بوی
مشک و جندبیدستر و غیر آن بدو رسد تا بدان سبب رطوبتها بجنبد و به سینه

وحلق فرود آید وسبب دوم آنست که از پس ریاضت وگرمابه واز
پس آنکه کاری کرده باشد وازان گرم شده ومسام گشاده وسر برهنه
یا از گرمابه سرنا پوشیده بهوای سرد بیرون آید تا بدان سبب مسام بسته
شود ورطوبتها گداخته که در دماغ بود به بینی وحلق فرود آید ودر بیشتر وقتها
وسبب از اسباب بیرونی واندرونی جمع باشد تا زکام ونزله تولد
کند وزکامی که از جمع دو سبب تولد کند وفصد کردن بسیار تن را متخلخل
کند ومستعد زکام ونزله کند ومردم گرم مزاج را زکام ونزله کمتر از مردم
سرد مزاج را وکسی را که در دماغ او در تری از اعتدال بیرون باشد
زکام ونزله بسیار افتد از بهر آنکه دماغ سرد وتر از تحلیل کردن وگواریدن
فزونیها عاجز بود وسبب نزله سر در اسود مند بود بیز اند وخفتن بروز
خاصه زمستان زکام آورد وخربزهٔ زمستانی زکام را تازه کند وانرا
که مستعد آن باشد زکام آرد روغن بسیار بکار داشتن ومالیدن
در زمستان وتابستان زکام آرد وهرگاه که تیره ماه باد جنوب یا باد
شمال آید نزله بسیار افتد ودر هوای جنوبی نزله بسیار باشد از بهر آنکه
جنوب دماغ را ممتلی کند بقراط میگوید ان الکثر من یصیبه النوازل لا

یصیبه

یصیبه الطحال یعنی هرکه را نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن باشد
وجالینوس میگوید این از بهر آنست که هرگاه یک اندام ضعیف بود ودیگر
اندامها بسلامت باشد یعنی هرکه را بیک علت مبتلا شد از دیگر
علتها ایمن باشد وشیخ الرئیس میگوید این از بهر آنست که اخلاط
نزله رقیق باشد واخلاط خداوند طحال غلیظ وسودایی باشد علامتها
آنرا که زکام گرم باشد چشم وروی سرخ باشد وآنچه از بینی فرود آید و
تنک وتیز وزرد باشد وبینی وحلق را همی سوزاند ودغدغه میکند واگر تب
آید صداع ورنج زکام زیادت گردد از بهر آنکه تب دماغ را گرم تر کند و
دماغ گرم مادها را بخویشتن بیشتر کشد وصداع نیز سبب زبونی دماغ
شود ولیکن آنرا که زکام سرد باشد چشم وروی برنگ خویشتن باشد
لیکن گرانی پیش کند وآنرا که بینی وحلق فرود آید سطبر وسفید وکبود باام
واگر تب آید از رنج زود تر خلاص یابد از بهر آنکه مادهٔ نزله را بپزاند ودر هر دو
نوع آواز گرفته شود وسخن در بینی گوید وحس بوییدن در نقصان افتد
وهرگاه که زکام دراز آهنگ شود وبسینه فرود آید سرفه شود وباشد
که آغاز بسینه فرود آید علامت وی آنست که در حلق درشتی کند وبا سرفه

بود معالجات اصل اندر علاج زکام سرد و گرم آنست که مادهٔ
بپزاند و پختن ماده آن باشد که قوام او معتدل گردد یعنی آنچه غلیظ
و گرمتر باشد رقیق شود تا بحد اعتدال باز آید و آنچه غلیظ بود رقیق میشود
تا بحد اعتدال باز آید اما ماده پزانیدن زکام گرم و رقیق را کشکاب
رقیق باید فرمودن و در کشکاب عناب و سپستان و تخم خشخاش پختن
و شراب خشخاش دادن و اگر ماده بسیار و سخت گرم بود زود
فصد باید فرمود و اگر بسیار و گرم نباشد فصد آن پس از سه روز باید فرمود
تا ماده پخته شده باشد و در زکام سرد و گرم به پشت باز نباید خفت
تا ماده بسینه فرود نیاید نرود و صواب آنست که بالین پست کنند
و روی بر بالین نهاده خسبند تا ماده براه بینی میل کند و بسینه میل
نکند و خداوند زکام گرم از روز نخست تا سه روز هیچ طعام و شراب
نخورد جز کشکاب که یاد کرده آمد و تا زکام زایل نشود بهیچ حال حیوانی
نخورد و طعام و مزوره از کشک جو باشد و باقلی آب و بروغن بادام
و حریره از آرد باقلی بشیرهٔ مغز خیار و خیار بادرنگ و ماش پوست
کنده و اسفناج بروغن بادام با ممسکه و در اول زکام عطسه زیان دارد
و اگر عطسه

و اگر عطسه همی آید باز باید داشت چنانچه اندر باب گذشته یاد کرده
آمد و اگر چه زکام گرم بود سر پوشیده باید داشت و از هوای خشک
و باد شمال پرهیز باید کرد و اگر چه تشنه بود آب سرد نباید خورد و کمتر
باید خفت و بروز هیچ نباید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه در اول
زکام و اگر ماده اندکی و رقیق بود سودمند باشد از بهر آنکه بعرق تحلیل
پذیرد و اگر بسیار باشد زیان دارد از بهر آنکه آنچه رقیق باشد تحلیل
پذیرد و باقی غلیظ گردد و عسر شود و در آخر زکام گرمابه سود دارد
و ماده پخته زودتر بگوارد و دفع کند و از آنکه زکام بسیار افتد در حال
تندرستی گرمابه و عرق آوردن نافع بود از بهر آنکه رطوبتها و بخارها
که سبب نزلاست و زکام بعرق خرج شود و بدین سبب گرمابه
در حال تندرستی سببی است از اسباب منع زکام لیکن بشرط آنکه
طعام ناخورده بحمام رود و بتدریج و پوشیده بیرون آید و موی
سر را زود از زود باز کردن و سر خاریدن و شانه کردن مسام را بگشاید
و مادهٔ نزله را تحلیل کند و نزله را باز دارنده بود و اگر حاجت آید مسهلی
دهند از بنفشه و عناب و سپستان و بیخ خطمی و خیار شنبر و شیر خشت

واگر ماده زکام بحلق فرو می آید و خواهد که باز دارد غرغره فرمایند بآب
عدس و آب انار و اگر بخبری قوی تر حاجت آید تخم پوست خشخاش در آب
کندش بپزند و بدان غرغره کنند صفت غرغره بگیرند حب الآس
کوفته و گل سرخ و گلنار و پوست خشخاش و اندکی کشنیز خشک و در
آب بپزند و سرد کنند و بدان غرغره فرمایند صفت شراب خشخاش
بگیرند تخم خشخاش نیم من و در چهار من آب تر کنند یکشب و یک روز
پس آنرا نیم کوفته کنند و هم دران بپزند تا بنیمه باز آید و بدست
بمالند و بپالایند و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند و اگر ماده سخت
تیز و گرم باشد قدری پوست خشخاش با تخم یار کنند و اگر خشخاش
تر بدست آید صد خشخاس بعدد بگیرند و با پوست نیم کوفته کنند و در
هفت من آب باران تر کنند یکشبانروز و بعد ازان آنرا بپزند تا بنیمه
باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر و یکمن مینجه برافکنند و
بقوام آرند شربتی هفت درم با کشکاب دهند و بعضی طبیبان یکدرم
اقاقیا و یکدرم زعفران و یکدرم مر و یکدرم گلنار و یکدرم عصاره
لحیة التیس بسایند و با این شراب بیامیزند و این شراب را دیاقوذا گویند

کسی راکه

کسی راکه زکام سخت گرم باشد و ماده بس تیز و رقیق باشد بامداد و
شبانگاه ازین شراب خواهند و اگر هر ساعت که میخورد تا بمقدار استار
در یک روز خورده شود صواب بود و بوقت خواب هم بدین شراب
غرغره کنند و شراب بنفشه و بنفشه شکر و شراب زوفا سودمند بود و
صفت شراب زوفا در علاج سرفه یاد کرده آید و چون ماده پخته شده باشد
شراب خشخاش نشاید خورد و آب گرم سودمندتر ازان باشد و از
گرفتگی بینی و کم ماندن حس بوی باقلی بسرکه تر کنند و بر آتش افکنند و سر ببخار آن
فرو دارند و صندل سپید و سنگ سوخته و سنگ آسیا گرم کرده در
سرکه انداختن و سر ببخار آن فرو داشتن سودمند بود و گل سرخ و شکر
طبرزد و برگ مورد بسوختن و بوی آن به بینی بر کشیدن نافع بود و بابونه
و بنفشه و کسک جو و خشخاش در آب بجوشانند و سر ببخار آن فرو دارند و سر
بدان آب بشویند و بر سر او چکانند و از آنکه زکام و نزله بسیار افتد بحب
قوقایا استفراغ کردن سخت نافع بود صفت حبی که چون در زکام
شدت پیش کار برند زکام را نافع بود بگیرند صبر مغسول و تربد و رب السوس
راستار است و حب کنند چنانکه ریمت شربتی دو درم بوقت خواب

وآنرا که زکام سرد باشد ارزن کرم کرده بر سر وی نهند تا حرارت
او باندرون دماغ او میرسد وطعام وشراب ازو بازمیگیرند وچندانکه ممکن باشد
اورا بیدار میکنند وبر تشنگی صبر میکنند وآب البته نخورد واگر ماهی شور خورد
تا تشنه گردد وبران تشنگی صبر کند وهیچ طعام نخورد یکشبانه روز نیک شود
وطبع را نرم باید کرد بحبی که از صبر ومصطکی ورب السوس سازند بدین صفة
بگیرند صبر یکدرم مصطکی نیمدرم رب السوس دو دانگ تخم بادیان دو دانگ
فانید دو دانگ مثقل دانکی حب کنند بآب کرفس جوشانیده وصافی کرده
وسنگ آسیا کرم کرده در شراب تلخ افکنند وبینی را ببخار آن دارند و
اکلیل الملک ومرزنکوش را در آب بپزند وسر ببخار آن فرو دارند
وبر سر او ریزند وشونیز بسرکه ترکنند یکشبانه روز پس برپاکنند وبکوبند ودر خرقه
نهند ونیوسته می بویند وافیسون نیز می بویند وبوی عود وبوی قسط
وبوی کندر وبوی انکزد وبوی شونیز سودمند بود وبوی لادن وسوس
سوخته سود دارد وکشکاب که از جهت او پزند وتخم بادیان وانجیر و
مویز منقی وبیخ سوس در وی پزند وبا انگبین بخورد وشراب زوفا
سودمند بدین صفة بگیرند انجیر خشک وزرد پانزده عدد مویز منقی کرده

بعنی

یعنی دانه بیرون کرده بیست عدد حلبه وتخم کرفس وتخم بادیان
وبنفشه وپرسیاوشان وزوفای خشک از هریکی پنجدرم بیخ سوسن
ده درم بپزند چنانکه رسمست وبپالایند وهر بامداد چهل درم یا دو مثقال
معجون زوفا بدهند بعضی طبیبان درین شراب سه درم زراوند کرده اند
وپنجدرم فراسیون در افزایند صفت معجون زوفا بگیرند رب السوس
وزوفای خشک وپرسیاوشان از هریکی دو درم قردمانا وپلپل از هر یکی
سه درم مغز بادام تلخ وزراوند کرد وبزر الانجره از هریکی پنجدرم همه را
بکوبند وبانگبین سرشند چنانکه رسمست وشراب بنفشه که از انگبین پزند و
بنفشه پرورده بانگبین وماء العسل سودمند بود واگر اطراف او بروغنهای کرم
بمالند چون روغن بابونه وروغن مرزنکوش وروغن سداب وروغن
بان وروغن حب الغار وروغن سوسن وناف ومقعد ومذاکیر وحوالی
آنرا بدین روغنها چرب کنند صواب باشد لیکن از سر وبینی دور
باید داشت وسر را بصابون شستن وبوره همچنین سودمند بود
صفت دارویی که سر را بآن بشویند مسام را بگشاید وزکام را
بپزاند وتحلیل کند بگیرند نطرون سرخ پنج اوقیه نمک یک اوقیه سر دو

بسایند و در خرقه بندند بر شکل صرّه و در گل گیرند و یکشبانه روز در
آتش نهند و از آتش بیرون کنند و بسایند و شراب رقیق
و در گرمابه و سر را بدان بشویند و باشد که بطلاهای گرم حاجت آید
خردل و انجیر و پودنهٔ دشتی و نفسا بطر آتش کنند و تریها بپالاید و باشد
که بداغ کردن حاجت آید و بوی مازران و خندبیدستر درین باب
نافع باشد و طعام سبوس آب با انگبین تخم کتان بریان کرده
و کوفته با انگبین سرشته و اندکی پلپل با وی آمیخته و حسو
که از گندم و نخود بپزند ولو کبوتر بنجشک بریان کرده روا باشد و
همچنین حسوی که از گندم و نخود بپزند بغایت سودمند بود والله
اعلم واحکم بالصواب

گفتار پنجم از کتاب ششم اندر احوال بیماریهای دهان و زبان و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار سیزده جزوست جزو اول اندر شناختن بیماریهای لب و دهان و گوشت بن دندان و این جزو ده بابست

باب اول

باب اول اندر احوال منافع لب و انواع بیماریهای آن بر وجه کلی

آفرید کار تبارک و تعالی لب را از بهر پنج کار آفریده است اول آنکه تا دهان و دندان بدان پوشیده باشد دوم آنکه آب دهان از بیرون آمدن باز دارد سیوم آنکه تا هوای گرم و سرد و دود و گرد و پشه و مگس از حنجره و حلق باز دارد چهارم آنکه تا در سخن گفتن یاری دهد پنجم آنکه چون دهان و دندان پوشیده باشد جمال و کمال بود و پوست لب با گوشت آمیخته است از گوشت جدا نیست چون پوست اندامهای دیگر و مزاج و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعده است و هر دو نهایت موی و معده و رودها اندکی اغازست و نهایت آن سوی بالاست و دیگر آخرست و نهایت آن سوی زیرست و چنانکه بمزاج و ترکیب همچون یکدیگرست بیماریهای دیگرست و ازین بیماریهای لب یکی آن بود که کفتگی آرد و بتازی آن را اشقاق الشفه گویند و مقعد را نیز کفتگی افتد و بتازی از اشقاق المقعد گویند و بر لب گوشتی فزونی پدید آید همچون توت و بر مقعد همچون پدید آید و هر دو را باسور گویند و انواع بیماریهای دیگر که اندامها را افتد از انواع سوء المزاج و انواع آماسها و ریشها و جراحتها و مانند آن هر دو را افتد و هر یکی را در بابی جداگانه یاد کرده آید

باب دوم از جزو پنجم از کتاب ششم

اندر یاد کردن **شقاق لب** هر کرا شقاق لب بدید آید بهر
شب ناف و مقعد را بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کند و خیار
بادرنگ بریده برهم مالند و آن کف که از وی بدید آید طلا کنند و
لعاب اسبغول و کشکاب و لعاب سپستان خوردن و طلا کردن
نافع بود و مسکه و پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ خانگی طلا کردن و مازو
بسر که سودن و طلا کردن نافع بود صفت موم روغن بگیرند موم
و پیه مرغ خانگی و بروغن گل و موم روغنی سازند پس مازوی کوفته
واسفیداج ارزیز و نشاسته و کثیرا استارا است ازین همه چهار یک
وزن موم روغن گل و بدان بسرشند روا بود و انرا که غرمن کرده
این طلا را بکار دارند بگیرند مصطکی و علک البطم و زوفای تر و همه را
با نگبین بسرشند و طلا کنند و اگر بگیرند عنبر و در روغن بلسان یا روغن
بان بگدارند و طلا کنند سود دارد صفت مرهمی دیگر بگیرند مرداسنج
و شادنج عدسی و زردچوبه و زرنیخ از هر یکی نیم درم سنم زر سوخته و زعفران
از هر یکی دو دانگ کافور دانگی موم یک درم روغن گل دو درم و نیم
مرهم سازند چنانکه رسمست و سر طلا که بکار دارند آن پوست تنک
که در اندرون

که در اندرون خایهٔ مرغ باشد بروی آن نهند یعنی بر شقاق لب
و طعام از پاچه و خایهٔ مرغ نیمبرشت خورند باب سیوم از جزو
اول از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر یاد کردن **گوشت
فزونی لب** و علاج آن اگر گوشت فزونی و ناسور بر لب
بدید آید چنانکه ناسور مقعد را بادارو های مقعد چون دنک رد دک و اقراص
فلدفیون تا ویرا بخورد و اگر خداوند علت طاقت تیز بها، دارو ها ندارد
روغن گاو کهن با دارو هایی چند بیامیزند تا تیزی آن کمتر شود فی الجمله
علاج این علت علاج بواسیر ست و گوشت فزونی که بر بن دندان
بدید آید قلقند و مرزنجرا کنند تا آنرا بخورد باب چهارم از جزو اول
از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر یاد کردن **خوره که در
لب و بن دندانها افتد** سبب این علت خلطی تیز باشد که انجا افتد
و گوشت میخورد و میسوزد اگر خلط اندک باشد و بدان تیزی نبود علاج
علت سهلتر باشد و اگر بسیار بود یا سخت تیز بود علت صعبتر باشد
معالجات نخست رگ قیفال باید زدن یا برلپس کردن
حجامت کردن و اگر کهن کرده حجامت یا آن دو رگ که در زیر زنخ نسبت

بزنند پس تدبیر استفراغ کنند باقراص بنفشه وحب صبر ومطبوخ
هلیله در علاج بیماریها سرد یاد کرده آمد صفت حب صبر ایست
بگیرند صبر دو درم هلیله زرد یکدرم گل سرخ ومصطکی از هریکی دو
دانگ سقمونیا دانکی ونیم کثیرا دو دانگ حب کنند باب کرفس چنانکه
رسمست واز همه شیرینیها وجوز وپنیر ودوغ پرهیز باید کرد وطعام
از غوره وسماق وزرشک ونار دانک وعدس باید داد
اما انزا که علت محکم نباشد زا در کلاب کنند وبدست بمالند و
بپالایند وبدان مضمضه میکنند وحب الاس نیم کوفته در سرکه بپزند
وبپالایند وبدان مضمضه میکنند وشب یمانی را بر کفچه اهنین
بر سر آتش نهند تا سرخ شود ودر سرکه افکنند پس خشک کنند و
بسایند پس یکجز وازین شب با دو جز ونمک طعام بیامیزند و
برجایکاه علت می پراکنند وماهی ترنج نمک سود را بر آتش نهند
تا سرخ شود وبسوزد پس انرا بکوبند ویکجز واز وی بگیرند وگل سرخ
خشک دو جز وبر انموضع پراکنند صفت مضمضه سودمند
بگیرند قرص وطراثیث ومازو وانار پوست وکرمازو وکلنار و

وجوز السرو وبرگ سرو وهمه را باب سماق بپزند وبپالایند وبدان
مضمضه میکنند واگر همین داروها بکوبند وبر موضع علت می پراکنند
سود دارد وانزا که گوشت بن دندان کمتر شود بگیرند کندر وزراوند
ودم الاخوین وارد کرسنه وبیخ سوسن راستا راست با انکبین وسرکه
عنصل بسرشند وطلا میکنند وانزا که علت محکم باشد اقراص نوشادر
بکار باید داشت قرص نوشادر بگیرند نوشادر وقلقطار وقلقدیس
ونمک سوخته از هریکی یکدرم شب یمانی دو درم مازو وآهک بسرکه
آغشته از هریکی دو درم ونیم زعفران سوخته وکندر از هریکی یکدرم قرطاس
سوخته دو درم همه را نرم بسایند وبسرکه بسرشند واقراص کنند
ودر سایه بنهند تا خشک شود وهربامداد یک قرص بمالند ودر
سرکه حل کنند وبدان مضمضه میکنند تا خون فاسد را بپالاید پس باب
غوره یا باب سماق یا بگلاب دهان را بشویند ومضمضه کنند واگر
طاقت شورانیدن ندارند پس از مضمضه روغن گل گرم کنند
وبدان مضمضه کنند ویکساعت در دهان نگهدارند وچندین گاه
بدین اقراص علاج میکنند تا خون بد نماند ونشان وی آنست

که خونی که بعد از آن آید نیکو رنگ و خوشبوی باشد پس بدین داروی
دیگر مضمضه کنند تا گوشت سخت شود و جراحت بروید بگیرند برگ
مورد و پودنه دشتی و گل نار و کرمازو و عاقرقرحا و مازو و سبز و پوست
انار ترش و همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند و اگر علت سخت
قوی باشد بدل اقراص نوشادر اقراص فلدافیون بکار دارند قرص
فلدافیون بگیرند آهک ناشسته سه درم شب یمانی دو درم و نیم
اقاقیا دو درم و نیم مر سه درم زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر یکی دو درم
و نیم نوشادر چهار دانگ همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر سفالی
نو طلا کنند تا خشک شود و هر بامداد چندانکه باید نرم کنند و در سرکه حل
کنند و بر جایگاه علت طلا کنند تا خون از وی برود پس دیگر بار
بشویند و روغن گل طلا کنند تا سوزش را بنشاند و مضمضه کردن بچیزهای
قابض بعد از آن سودمند بود اخلاط مضمضه بگیرند عدس و گلنار و
کرمازو و گل سرخ بپزند و بدان مضمضه کنند و گلنار و خبث الحدید را
بسایند و بر جایگاه علت پراکنند و بسرکه عفص مضمضه میکنند و هرگاه
که علت در انحطاط افتد و اندکی ماند ذرور خشک پراکنند صفت

ذرور

ذرور خشک بگیرند توتیای آب غوره پرورده دو درم و نیم زرنیخ
و مر از هر یکی یکدرم و نیم گلنار یکدرم سپیده ارزیز یکدرم همه را بسایند
و بیامیزند و بکار برند و نگذارند که ازین دارو ها چیزی بحلق فرو رود
و هرگاه که علت پاک شده باشد مرهم اسفیداج بران رسم که پیش ازین
یاد کرده آمد میکنند تا گوشت بروید بعد از آن بآبهاء قابض که یاد کرده آمد
مضمضه میکنند تا گوشت سخت شود فلونیا بر جایگاه علت کردن نافع
بود باب پنجم از جزو اول از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر
یاد کردن سپیت شدن گوشت بن دندان هرگاه که گوشت
بن دندان سپیت شود بباید آژد تا خون فاسد از آن برود و نیک
مزیدن و آنچه بیرون آید می باید انداخت و صبر کردن تا خون باز ایستد
پس بآبهاء قابض مضمضه کردن صفت ذروری که گوشت
بن دندان سخت کند بگیرند گل سرخ با اقماع و جفت بلوط و گلنار و
وحب الآس از هر یکی چهار درم خرنوب نبطی و سماق پاک کرده و
پلپل از هر یکی پنج درم و همه را بکوبند و بر بن دندان پراکنند و نزدیک
من چنانست که اگر بجای پلپل عاقرقرحا کنند بهتر باشد

باب ششم از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر یاد کردن قلاع

سبب دمیدگی دهان و بثرات که بر لب و اندرون دهان براید از گرمی معده بود و بخاری که از وی براید و در تبهای گرم نیز بدین سبب بر بینی و لب بثرات براید که آنرا تبخال گویند و بثرات دیگر که در اندرون دهان براید آنچه بر سطح ظاهر باشد آنرا بتازی قلاع گویند و آنچه کهن گردد و بگوشت فرو رود آنرا بتازی القروح الخبیثة گویند **علامات** مادهٔ قلاع بعضی خون بود و بعضی صفرا و بعضی بلغم و بعضی سودا اما آنچه خونی بود لون آن سرخ باشد و با حرارت بود و از دهان لعاب بسیار آید و آنچه صفرایی بود لون آن بزردی گراید و با جراحت و سوزش سخت باشد و آنچه بلغمی بود لون آن سپید باشد و آب دهان بسیار باشد و سوزش کمتر بود و آنچه قلاع بود کودکان شیرخواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب ناگواریدن شیر یا بسیار دادن شیر باشد یا بدی شیر لیکن علاج آن سهلتر باشد و زود زایل گردد **معالجات** اما علاج کودکان آنست که نخست نگاه کنند اگر سبب علت بدی شیر باشد

نخست

نخست تدبیر بصلاح آوردن شیر کنند و اگر قلاع سرخ بود مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام او طفشیل از عدس مقشر و سماق و غوره و ناردان سازند و از میوه‌ها سیب و آبی و انار ترش دهند و اندکی گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق در دهان کودک پراکنند و اگر قلاع صفرایی بود مادر را آب میوه‌ها استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد فرمایند و طعام هم ازان نوع که در علاج قلاع خونی یاد کرده آمد و در دهان کودکان طباشیر و گل سرخ و صندل سفید و آرد عدس و اندکی کافور می پراکنند و اگر قلاع بلغمی بود مادر را الحتی رطوبت کم فرمایند کردن و بامداد کلنگبین دهند یا مقداری آب کامه و طعام خشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرویا و آنچه بدین ماند و اندکی مامیران و سعد و حنا و شب یمانی در دهان کودک پراکنند و آنرا که قلاع سودایی باشد مادر را الحتی سودا الکم کنند و از تره و بادنجان و گوشت قدید و گوشت صید و از طعامها غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدباها دهند و پوست انار شیرین و مامیران و سعد و حنا سوده در دهان کودک پراکنند و آنرا که دارو پراکندن دشخوار باشد دارو در بن دندانها و در بن زبان

اوما لند و اگر در آب بپزند و دهان کودک را بدان آب همی شویند روا باشد
و اگر کودک بطعام درآمده باشد در هر نوعی طعام از هر جنس دهند
که یاد کرده آمد و علاج آنها که بزرگتر باشند آنست که نگاه کنند اگر قلاع
و سال و عمر و روزگار و قوت مساعدتی کند فصد قیفال فرمایند یا حجامت
پس کردن و پس ازان استفراغ کنند بمطبوخ هلیله و علاج صفرایی نزدیک
بود الا آنکه داروهای که درهمی در دهان پراکنند از جهت خداوند صفرا خنک تر باید و در
هر دو نوع شراب خرنوب در دهان گرفتن و داشتن و بدان مضمضه
کردن و برگ زیتون و برگ حماض و ساق خرفه و زرشک با برگ او در آب
پختن و بدان مضمضه کردن نافع بود و اگر مازو و حنا و آرد عدس و گلنار
و طباشیر و سماق سوده در دهان می پراکنند و صفرایی را کشنیز خشک
و صندل و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیادت کنند و آب لسان الحمل
و آب عصا الراعی با آب عدس و صندل و کافور خداوند قلاع صفرا
را نافع بود و گرمازو و حب الآس ابهر که بپزند و بدان مضمضه کنند و اگر پس
مضمضه دهان بشویند یا خشک کنند روغن گل در دهان گیرند و آنرا که لعاب
بسیار باشد مازو و برگ عنب الثعلب خشک کرده بسایند و بگلاب
حل کنند

حل کنند و بدهان اندر گیرند و هر ساعتی نگاه دارد پس بریزند و بیاید دانست
که بسیاری لعاب نشان صعبی علت باشد و حضض در سرکه پختن و بدان
مضمضه کردن قلاع سرخ و قلاع سپید را نافع بود و آنرا که قلاع بلغمی باشد
یا کهن بود حب صبر و ایارج فیقرا و ایارج فردمانا استفراغ کنند و داروهایی
قویتر بکار دارند و آنرا که قلاع سودایی بود استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد
و معجون نجاح بکار داشتن صفت دارویی که قلاع سودایی
کهنه را نافع بود بگیرند ماميران و برگ زیتون و گرمازو و سعد و اقاقیا و شب یمانی
و هلیله زرد راستا راست همه را بکوبند و در دهان گیرند صفت دارو دیگر
که قلاع سودایی خواه کهنه و خواه نو بگیرند برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده
درم شب یمانی و قلقطار از هر یکی درم سنگی و نیم ایرسا و سعد از هر
یکی دو درم زعفران و کبابه از هر یکی چهار درم همه را بسایند و بدهان
اندر پراکنند این دارو قلاع سودایی را که تازه بود هم سودمند بود و
نمک سوده با انگبین سرشتن طلا کردن قلاع سپید را نافع بود و مضمضه
با آب کامه و سکنگبین سود دارد و عاقرقرحا و کبابه و سعد و پلپل راستا راست
در دهان پراکندن سودمند بود صفت دارویی که بدهان پراکنند

یکمزند زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و مروشب یمانی و ایرسا و نوشادر استارا
و نرم بسایند و تقطران ببرشند و در صره کیرند و در کل کیرند و در آتش
نهند حطاً نیک تا بسوزد پس آن را بسایند و بدهان اندر پراکنند صفت
دیگر دارویی که نافعست یکمزند زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و بوره شب یمانی
و زاک کفشکران و قلقطار از هر یکی سه درم کف دریا یک درم و نیم مازو و
انار پوست از هر یکی چهار درم اقاقیا دو درم همه را بقطران ببرشند
و بسوزانند و باز بسایند و بکار برند و از پس این داروها دهان را بسرکه که
در وی حب الآس و کرمازو پخته باشند بشویند و بدان مضمضه کنند
پس بگلاب و روغن گل مضمضه کنند بغایت سودمند بود باب
هفتم از جزو اول از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر یاد کر
دن سوء المزاج که بر لب افتد و علاج آن سوء المزاج که بر لب
افتد از وی بیماریهایی نیاید که آن را بعلاج حاجت باشد مگر که سوء المزاج
محکم شود یا مضرتی ظاهر کردد لیکن سوء المزاج تر زود لب را ضعیف
کند و بدان سبب بر سخن گفتن یاری تواند داد اما گرم بود لب
را بسوزاند و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد و اگر سوء المزاج سرد بود

از هوای

از هوای سرد و خنکی با مداد لبها کبود شود و حس او باطل کردد و اگر سوء المزا
ج خشک باشد پوسته لبها همی کفد و پوستها باریک از وی بر میخیزد و اگر
سوء المزاج تر باشد پوسته لبها فرو آویخته بود و سپیت نرم باشد معالجات
خداوند سوء المزاج گرم را خرقه کتان آب کوکی یا آب برگ خرفه یا آب
کشنیز یا آب لسان الحمل یا آب کشنی یا آب عصا الراعی یا بگلاب تر
کرده و بخ سرد کردانیده بر لب باید نهاد و صندل سپید و گلاب و کافور طلا
کردن و خداوند مزاج سرد را مشک سوده با روغن بان و عاقرقرحا سوده
با روغن یاسمین و جندبیدستر با روغن سوسن و روغن نرگس بر لب طلا کردن
و خداوند مزاج خشک را کشکاب و روغن بادام باید داد و لعاب اسبغول
و شکر و پیوسته آب را بروغن بنفشه و روغن بادام و روغن نیلوفر و روغن
مغز کدو چرب همی باید داشت و موم روغنی که ازین روغنها کنند مالیدن
و علاج کفتگی لب در موضع آن یاد کرده آمده است و علاج مزاج تر را علاج
لقوه باید کرد چنانکه یاد کرده شد باب هشتم از جزو اول از گفتار
پنجم از کتاب ششم اندر یاد کردن آماسها که بر لب افتد
و انواع آن و علامات هر یک آماسها که بر لب افتد یا خو

باشد یا صفرایی یا بلغمی یا سودایی اما اگر خونی بود لبها سرخ و گرم باشد
و ضربان کند و اگر صفرایی بود رنگ آن بدان سرخی نباشد لیکن بزردی
گراید و سوزانی و خلیدن بیشتر بود و بدان سطبری نشود و اگر بلغمی بود لبها
سپید و سرد بود و درد کمتر کند اما بزرگ و نرم باشد و اگر سودایی باشد
لب کبود یا م بود و سخت معالجات اما خداوند آماس خونی را رگ
قیفال باید زد و صندل سرخ و صندل سپید با آب کشنیز یا به آب کشنی یا
آب کامه طلا نافع بود و شیاف مامیثا و پوست درنبدی هم بدین آبها
سوده طلا میکنند و خداوند آماس صفرایی را استفراغ صفرا کردن با آب
میوها و شراب غوره و آب انار دانگ و طلا هم ازان گونه که یاد کرده آمد
بکار داشتن و خداوند آماس بلغمی استفراغ باید کرد و ایارج فیقرا و ترید
و شحم حنظل و ضمادهای تحلیل کننده برنهادن چون شبت و بابونه و اکلیل
الملک و خداوند آماس سودایی را استفراغ سودا باید کرد هم بدان گونه
که در معالجات مالیخولیا یاد کرده آمد و درین علت هیچ ضمادی گرم و تحلیل
کننده برنهند چه مضرت بسیار کند از بهر آنکه این علت عسر باشد تحلیل
نه پذیرد اما چیزهای خشک برعی باید نهاد تا زیادت نشود و ساکن می.

وطلاها

وطلاها ازان نوع می باید کرد که در معالجات سرطان یاد کرده آمد و تدبیر
اطفال باید که با احتیاط تمام کنند باب نهم اندر یاد کردن آب
آمدن از دهان اسباب آمدن آن آب از دهان در خواب سه است
یکی بسیاری رطوبت در معده دوم حرارتی عارضی سیوم سردی معده
و بسیاری رطوبت رقیق علامات اما علامت گرمی معده آنست
که دارو یا و طعامهای گرم احتمال نکند و علامت بسیاری رطوبت
رقیق آنست که با گرمی معده تشنگی کمتر بود و از طعامها تری فزاینده
رنج بیند و علامت حرارت عارضی آنست که چون طعام خورده شود
از دهان باز ایستد و علامت سردی و تری معده آنست که طعامهای
سرد و تر احتمال نکند و از گرم و خشک وقتی راحت یابد معالجات
خداوند معده گرم را باسلیق باید زد و بامداد شربتی خورد از رب
آبی ترش یا رب سیب ترش یا رب امرود چینی یا شراب غوره
یا شراب انار و طعام گوشت بزغاله و مرغ خانگی و دراج و تذرو و
تیهو مصوص یا مطجنه و مضمضه کند با آب سماق و عدس و چیزهای قابض
و خداوند معده سرد و تر سرهفته قی کند و سرهفته یکشربت حب ایارج
فیقرا

حب ایارج فیقرا ایارج فیقرا یک مثقال نمک هندی دو دانگ
انیسون ونانخواه از هر یکی دو دانگ حب کنند چنانکه بهمست وچون
معده پاک کرده باشد تریاک بزرگ وکوارشها اگر گرم بکار دارد وطعام
قلیه خشک وکباب وگوشت بریان با سیر وخردل وپلپل ودارچینی
وزیره ونانخواه وهر شب وهر بامداد نان باآب کامه خورد وشربتی آب
گرم از پس آن باز خورد وهر بامداد وشبانگاه وقت خواب مسواک
کند وهر بامداد یکدرم نمک درشت یا یک دسته گشنی کوچک خوردن
واز پس آن اطریفل کوچک تناول کردن خداوند معده سرد ومعده تر
را نافع بود وشیخ رئیس میگوید پنجدرم موش بریان کرده ومنفعت
آن یافته خاصه کودکان خرد را **باب دهم از جزو اول از گفتار**
پنجم از کتاب ششم اندر پاک کردن ناخوش بویی دهان سبب
ناخوش بویی دهان عفونت است وپارسی عفونت پوسیدن است
یعنی رطوبتی پوسیده واز حال خویش بگردیده واین عفونت که پارسی
آن معلوم شده است در چهار جای افتد نخستین در بیخ دندانها یا در گوشت
بن دندانها وگاه که عفونت بگوهر اندامها باز دهد دوم سوء المزاج سطح
دهان باشد

در حفظ الصحه مسطور است که مضمضه آب [illegible] سرشیر خانگی [illegible] ورنبه دندان [illegible]

دهان باشد رطوبتهای دهان او زود لزج شود وهر وقت که مسواک کند
ودهان را بسرکه وگلاب وغیر آن بشوید بوی دهان او خوش گردد
باز چون گرم شود وتغیر پدید آید وانزا که سبب در بیخ دندان باشد همچنین
بود هر گاه که غرغره وخلال یا مسواک کند وماده عفونت لختی بیارد بوی دهان
خوش گردد وباز معاودت کند واگر ماده گرمست دندانهای او بزردی
گراید یا بسرخی واگر سرد است بکبودی گراید یا بسبزی وانزا که سبب در گوشت
بن دندان بود بمسواک زایل شود وانزا که سبب در معده باشد از سوء الهضم
خالی نباشد وآروغ او ناخوش بود واگر معده صفرایی بود آروغ
بوی طعام دودناک دارد واگر بلغمی بود بوی ترش دارد **معالجات**
اگر تباهی مزاج سطح دهانست یا اندر بیخ دندانها است یا گوشت بن دندانها
نخست رگ قیفال باید زد یا چهار رگ زدن یا دو رگ که در زیر زنقانت
زدن یا بر گردن حجامت کردن وپیوسته دهان را بسرکه وگلاب شستن
وبسرکه عنصل مضمضه کردن وبامداد وشبانگاه مسواک کردن وخلال
وسنونها که یاد کرده آمد بکار داشتن وتن را بمطبوخ هلیله پاک کردن وهر
ساعت عاقرقرحا وکرمازو وفوفل خاییدن واگر ماده بلغمست وپوست

دهان سودایی است پوست ترنج و قرنفل و سداب و ساذج هندی و مصطکی
وعود خام و کبابه و بسباسه و جوزبوا و قاقله و قلنجمشک و زنجبیل و کندر
و سعد خاییدن و اگر ماده غلیظ میویزج خاییدن و بن دندانها را بصبر
و مر مالیدن و اگر بدین علاج زایل نشود سطح دهان و بن دندانها را با اقراص
زرنیخ بمالند مشویند صفت اقراص زعفران بگیرند زاک سوخته
و بیخ سوسن و زعفران از هر یکی پنج و همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و
اقراص کنند و از انگور بسرکه حل میکنند یا به آبی که اهل در و بخته باشند و
بدان مضمضه میکنند و در بن دندانها میمالند صفت اقراص زرنیخ
بگیرند قرطاس محرق سه درم زرنیخ دو درم شک و سماق و زنجبیل و پلپل
سوخته و اقراص فلدفیون از هر یکی دو درم همچون و صهای دیگر بسرشند و
بکار دارند نیک باشد و از آنکه عفونت بدندانها باز رد بدانها بر یزند و تیز تشند
و جملگی دندان تباه شده باشد دندانرا بر کنند و آنرا که سبب جرم کرمی
سطح دهان یا گرمی معده نبود شفتالو و زردآلو و خربزه از ناشتا خوردن سودمند
بود و اگر وقت آن نبود شفتالو کشته در آب کنند و از آن آب میخورند و بدان
مضمضه میکنند و آن تر کرده میخورند و پست جو در شکر در آب سرد میخورند و بدان

مضمضه

مضمضه میکنند و طعام از غوره و زرشک و سماق و ناردانک سازند فی الجمله
طعام از چیزی باید که مستحیل نگردد و صفرا نشود و از آنکه سبب اندر فم معده
باشد نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا با اطریفل کوچک سرشته میدهند
و سه هفته یک مثقال ایارج فیقرا و سه مثقال اطریفل و سرباماداد اطریفل تنها و تو
جو و شکر و میوها و طعامها که یاد کرده آمد موافق و اگر معده سرد و بلغمی باشد
پس از آن حب ایارج دهند بدین صفة بگیرند ایارج فیقرا یکدرم تربد دو دا
بایکدرم نمک هندی قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه و مقل از هر یکی دو دا
حب کنند بآب کرفس و سرباماداد برگ مورد و مویز منقی دانه بیرون کرده و
کوفته بهم سرشته مقدار جوزی بخورند و اهل نیز همچنین با مویز کوفته موافق بود
و شراب افسنتین و نقیع صبر و میبه و میسوس نافع بود و صفت هر یکی در علاج معده
یاد کرده آید صفت سفوفی که دندانها را بدان بمالند گوشت بن دندان
سخت کند و بوی دهان خوش کند و دندان را پاک و سپید کند بگیرند سماق
و کف دریا و مستحفونیا و شخار و نمک اندرانی از هر یکی سه درم جو سوخته
و عود سوخته و سنبل و کرمازو و حب الآس و شب یمانی سوخته و در سرکه نهاده
از هر یکی دو درم عاقرقرحا پنجدرم اگر مزاج دهان گرمست دو درم صندل و

دو درم فوفل و دانگی کافور با وی بیامیزند و اگر مزاج دهان سرد است
قرنفل و خیربوا و کبابه از هریکی دو درم مشک دو دانگ بیامیزند و آنرا که مزاج
معتدل باشد نه این بدان بیامیزند و نه آن بدین صفت حبی که بوی
دهان را خوش کند و بن دندان را سخت کند بگیرند جوزبوا و قاقله و فوفل کافور
و قرنفل دارچینی خولنجان از هریکی یکدرم مشک دو دانگ و همه را بسایند
برب سیب یا رب آبی یا میبه بسرشند و حب کنند حبی دیگر بگیرند پوست
ترنج و برگ ترنج و قلنجمشک و قرنفل و جوزبوا و نارمشک و هال و زنجبیل و کبابه
و بسباسه و سعد از هریکی دو درم مشک دو دانگ همه را بسرشند همچون حبهای
دیگر و پیوسته یک حب در دهان گیرند حبی دیگر آبی را میان بدر کنند و
قرنفل کوفته باز جای آن کنند و هر دو نیمهٔ آبی بهم باز نهند و در خرقهٔ تر کرده
بپیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا پخته شود و گل از وی باز گیرند
و از خرقه بیرون آرند و بکوبند و از ابگل نیشابوری که آنرا بتازی طین الاکل
گویند بسرشند از جهت محرور دانگی کافور و یکدرم صندل و سه درم زرد آلو
کشته و بگلاب تر کرده با وی بسرشند و حب کنند و از جهت مردم مرطوب
یکدرم زنجبیل و یکدرم و نیم جوزبوا دو دانگ مشک با وی بیامیزند و حب کنند

جزو

جزو اول از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر شناختن احوال بیماریهای زفان از هر جنس و معالجات آن و این جزو ده بابست اول اندر احوال

زبان و بیماریهای آن بر وجه کلی بیماریهای زبان شش نوعست
نخستین بیماریهاییست که مضرت او در درستی حرکات او پدید آید و این چنان
باشد که حرکات زبان از حال طبیعی و آنچه عادت بوده باشد بگردد دوم
بیماریهاییست که مضرت آن در حس لمس و حس ذوق پدید آید چنانکه از
هر دو حس یکی باطل گردد یا ضعیف یا متغیر شود و سبب آنکه ازین دو حس
یکی باطل گردد و دیگر نه آنست که آن جنس عصب که آلت حس و حرکت اند
استعداد قبول آفت در یکی بیشتر باشد و مضرت در آن فعل پدید آید که آفت
بآلت آن رسیده باشد سیوم انواع سوء المزاجست چهارم آفتهاست
که در وضع و شکل پدید آید چنانکه زبان مسترخی شود و دراز گردد و از دهان
بیرون آید تا تشنج کند یا آماس در وی پدید آید و آماس بیماری است
مرکب از سوء المزاج و از تغیر شکل پنجم بیماری است که بمشارکت اندامی
دیگر افتد از بهر آنکه بیماریهای زبان گاهی در زفان باشد خاصه و گاهی

مشارکت دماغ با شرکت اندامی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ بود از آفت
دیگر جاستنها و آفت رخسار خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و شش و
سینه بود نخست نوعی از آفتها در ان عضو بوده باشد ششم انواع تفرق
الاتصال اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوعست از هفت چیز باید
جست نخستین از رنگ او دوم از حس طعم که چگونه می باید سیوم از تری
وخشکی چهارم از حرکت او و این چنان باشد که نگاه کنند که حرکت او سبکتر است
از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل او ششم از بثرها که بروی پدید آید هفتم از
سوزش و تری و درشتی او اما شناختن سوء المزاج زبان از جهت او چنانست
که سپیدی او دلیل مزاج سرد و ماده بلغمی بود و زردی دلیل صفرا باشد و سرخی
دلیل خون و سیاهی دلیل سودا یا دلیل سوختن ماده و این در بیماریها و
تبهای تیز بود و از نخست سرخ باشد چون تب گرم تر شود و زرد گردد و
چون گرمتر شود بسیاهی گراید باندازه تیزی تب و سوختن ماده و آن دلیل
فرو مردن حرارت غریزی و نزدیک آمدن مرگ باشد و در بیشتر حالها
لون او بیماری اندامی دیگر باشد چنانکه اگر زبان سرخ و درشت بود دلیل
کند بر آماس خونی در سر یا در معده یا در جگر و اگر سپید باشد دلیل سردی معده
وجگر بود

وجگر بود و دلیل ماده بلغمی بر سر و گاهی دلیل برزفان باشد اما شناختن حال
زفان از طعم او چنانست که اگر ترش است بدانکه اندر همه تن یا اندر معده رطوبتی
رقیق است و حرارتی ضعیف و اگر شیرینی می یابد دلیل قوت خون بود و اگر
تلخی می یابد دلیل قوت صفرا بود و اگر طعمی ناخوش در می یابد دلیل بلغم پوسیده
و تباه شده باشد و اگر طعمی عفن و قابض همی یابد دلیل سودا بود و شناختن
حال زبان از تر و خشکی چنانست که نگاه کنند اگر خشک است و سطح زبان پاکیزه است
خشکی گویند و اگر با خشکی بر سطح زبان رطوبتی لزج بود دلیل باشد بر آنکه رطوبتی
غلیظ از دماغ فرود می آید یا بخاری از معده بر می آید و حرارت بیماری انرا
لزج و خشک میکند بر طبیب واجبست که هرگاه که بیمار از خشکی زبان شکایت
کند یا بر حقیقت آن واقف گردد بباید دانست که درشتی زبان تبع خشکی باشد
و نرمی تبع تری و شناختن حال زبان از گرانی و سبکی و از سخن چنانست
که گرانی زبان گاهی دلیل امتلاء رگها و امتلای دماغ باشد از خون و رطوبت
یا دلیل ضعیف عصبها یا دلیل ضعیف قوت باشد یا ضعیفی او را بود و آنچه دلیل
ضعیف عصبها باشد با توقف و فرو گرفتن زبان بود و این را بتازی تمتمه
گویند و بعضی چنان باشد که حرفها چون سین و را و غیر آن درست نتواند

کفت واین را بتازی اثغ کویند اما حال آماس زبان همچون حال آماس لب باشد چنانکه دران موضع یاد کرده آمد و حال تشنج چنانست که تشنج دراین دو عصب افتد که حرکت زفان از هر دو سوی دهان بدانست و زفان ازین سوی دهان وازانسوی شواند برد واکر دریک عصله افتد زبان سوی آن یک عضله شود واکر دران دو عضله افتد که حرکت کردیدن دهان بدانست زفان کرد دهان شواند کردانید واکر دریک عضله افتد زفان بوریب سوی آن عضله شود واکر دران عضله افتد که حرکت دوتو کردن زبان بدانست زفان دوتو شواند کرد و تشنج یا از خشکی بود یا از امتلا اما آنچه از خشکی بود از پس استفراغ افتد یا از پس بیماریهای کرم و تبهای محرقه وآنچه از امتلا بود ناکاه افتد و حال بثرها و تفرق الاتصال همچون حال قلاع وخون باشد و پیش ازین در موضع خویش یاد کرده آمد و علاج انواع دیکر در بابی جداکانه یاد کرده آید

باب دوم از جزو دوم از کفتار پنجم از کتاب ششم اندر پدید کردن طعمهای ناخوش یافتن ومعالجات آن

چون این حال پیدا آید تامل باید کرد که علت خاصه زفانست یا بمشارکت عضوی است چون فم معده دماغ یا بمشارکت همه تن است

اگر خاصه است

اگر خاصه است بمضمضه و غرغره علاج باید کرد واکر بمشارکت بود بعلاج مشارکت مشغول باید کرد لیکن اکر ماده کرم و ماده رقیق وکرم باشد و علت خاصه بود بسرکه وکلاب یا شراب خرتوت وآب کشنیز تر مضمضه و غرغره کردن کفایت باشد واکر ماده غلیظتر باشد بود وسرکه عنصل پیخ آن بکسلد واکر غلیظ باشد غرغرها که درباب استرخای زفان یاد کرده آمد بکار دارد و اندر طعام اشترغاز و خردل و پیاز و بسرکه و سیر بسرکه و پیاز خام و بکار دارد واکر بشرکت معده و دماغست و مزاج کرم و ماده رقیق استفراغ فرمایند بحب بنفشه صفت آن بکیرند بنفشه دو درم کل سرخ دو دانک پوست هلیله خشک دو دانک سقمونیا دانکی نیم انیسون دانکی حب کنند چنانکه رسمست صفت حبی دیکر بکیرند صبر مغسول دو درم مصطکی و کل سرخ واز هر یکی دو دانک سقمونیا و شحم حنظل و کثیرا از هر یکی دانکی حب کنند بآب کشنی واز پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند واکر ماده غلیظ است استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا کنند واز ماده سخت غلیظست و مزاج سرد بایارج فیقرا وایارج بزرک استفراغ میکنند چنانکه رسمست صواب بینند واز پس استفراغ غرغرها که یاد کرده آمد بکار میدارند باب

سیوم از جزو دوم از کفتار پنجم از کتاب ششم اندر
پای کردن **استرخای زبان** استرخای زبان از دو بیرون نبا شد
یا بیماری باشد زبان را خاصه یا بشرکت دماغ بود و مادهٔ بیماری رطو بتی
بود که بر عضو مستولی کردد و این رطوبت دو نوع باشد یکی رطوبتی بود رقیق
و بخون آمیخته دوم رطوبتی بود غلیظ و بسیار و بر خون غالب کشته علامتها
اکر رطوبتی رقیق باشد و با خون آ رنک زفان بر حال خویش بود از بهر انکه رطو بت
بر خون غالب نبود و آب از دهان میرود از بهر انکه رطوبت غالبست و اکر
رطوبت غلیظ باشد زفان سنکی تر بود و رنک زفان سفید و آب
دهان کمتر باشد و بسیار باشد که مردم الثغ و فافا را بیماری کرم افتد و زفان
کشاده کردد از بهر انکه رطوبتها که زفان آن سنکی میداشت بکذارد و بتحلیل
دفع شود و سیم بدین سبب است که کودک الثغ چون بحد بلوغ رسد فصیح کردد
معالجات انرا که رطوبت خاصهٔ زفانرا باشد بغرغره و مضمضه زایل
شود و انرا که بشرکت دماغ باشد نخست دماغ را بایارج فیقرا و غیر آن پاک
باید کرد پس غرغره فرمود اما اکر رطوبت رقیق باشد از داروی تحلیل
کننده و آن منفعت حاصل نشود که از داروی قابض باشد و اولی آن بود

که غرغرها

که غرغرها از محلل و قابض سازند چون دار شیشعان و کل سرخ و چون قفاع
اذخر و طباشیر و اکر رطوبت غلیظ بود نخست بایارج فیقرا و شحم حنظل و
ملح نفطی و انیسون استفراغ کنند پس ایارجهای بزرک دهند و بعد از ان
غرغرها سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و کندش و
مانند آن و کاهی داروها بکوبند و در بن زفان میمالند و کاهی در ایکامه پانیر
و بدان غرغره کنند و کاهی داروهای ناکوفته در آب پزند و آب را با سرکه
عنصل پزند یا با آب کامه بیامیزند و بدان غرغره میکنند و نوشادر سوده
بار چینی یا با تریاک بسرشند و در بن زبان میمالند تا لعاب بسیار بیارد
و سودمند بود و آنرا که استرخا از زبان کعش باز دارد فرفیون و کندش
بکوبند نرم پیوسته در بن دندان میمالند و اکر این داروها ضماد سازند
و بر پس کردن نهند بغایت نافع بود و هم ازین داروها حب سازند و آنرا بحیزی
دیکر کداز چون عنبرولان بسرشند پیوسته در زیر زبان دارد و آب دهان می
اندازد صفت **حبی دیکر** بکیرند علک الانباط دو درم حلتیت یکدرم
هر دو را بهم بسرشند و حب **صفت غرغرهٔ** نافع بکیرند نوشادر و عاقرقرحا
و پلپل و خردل و بوره و زنجبیل و میویزج و سعتر و شونیز و مرزنکوش خشک

و ملح نفطی را استار است همه را بکوبند و در آب گرم یا در آبکامه حل کنند و بدان
غرغره میکنند صفت معجونی که هندوان ساخته اند از بهر این علت ساخته اند
بگیرند زیره کرمانی دو مثقال قرحه و ملح نفطی از هر یک یکدرم دارفلفل صد عدد
فلفل دویست عدد شکر هشت استار همه را بکوبند و بانگبین بسرشند و
شربتی چهار درم و ثلیثا و مثرودیطوس و دحمرثا و سجزنیا اندر زیر زبان مالیدن
و خوردن سودمند بود و کودکی که دیر بسخن اندر آید با وی سخنها از هر گونه بلفظی
آسانتر باید گفت و تکلیف جواب کردن و سخنهای مختصر تلقین کردن و بر
بن زبان نمک که بانگبین سرشته میمالند و گاه گاه اندکی ترف مالیدن تا لعاب
برود باب چهارم از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم
اندر پای کردن سوزش زبان اسباب این اعراض چهار است
یکی آنکه چیزی خورده شود که حرارت فزاید و تشنگی آرد چون طعام شور و تلخ
و تیز که بتازی آنرا حریف گویند و یا چیزی بغایت شیرین چون عسل دوم
حرارتی باشد که در فم معده یا در دماغ سیوم تبهای محرقه چهارم آماس
اندرون شکم معالجات آنرا که سبب حرارت فم معده و حرارت
دماغ باشد لعاب اسبغول و کشکاب بروغن بنفشه باید دادن و سپستان

دردهان داشتن و فرمودن تا آب لسان الحمل در دهان میگیرند و بدان
مضمضه میکنند و استخوان آلو سیاه و خرمای هندی در دهان داشتن سود
دارد و بروغن گل مضمضه کردن سوزش را بنشاند صفت حبی که
در دهان گیرند بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم کدوی
شیرین و نشاسته و کثیرا و ترنجبین همه را بکوبند و بسرشند و حبها کنند
و آنرا که سبب عارضه تب محرقه باشد بعلاج تب مشغول باید شد و با
علاج تب این علاج نیز می باید کرد و آنرا که چیزی شور و تلخ خورده باشد
همین علاج کنند و آنرا که سبب عارضه آماس اندرون شکم باشد نخست
رگ باسلیق باید زد و عنب الثعلب دادن با شکر و اندکی خیارچنبر و
کشکاب باروغن بادام سود مند بود باب پنجم از جزو دوم
از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر پای کردن کفتگی زبان
سبب کفتگی زبان خوردن چیزی تلخ و ترش و تیز باشد معالجات
لعاب اسبغول در دهان میدارند و سپستان میکنند و خیار بادرنگ بریده
بر هم مالند و آن کفک که از آن بدید آید بر زبان طلا میکنند و طعام پاچه
و خایه مرغ نیمبرشت خوردن و از طعامها تیز و ترش و شور پرهیز کردن

و هرچه در باب گذشته یاد کرده آمد درین عارضه نافع بود باب

ششم اندر پیدا کردن **تشنج زبان** سبب تشنج زبان دو

چیز است یا رطوبتی غلیظ است که عضلهای را که حرکت زبان بدانست

ممتلی کند و بهن باز کرداند یا درازی آن کوتاه شود و زفان بدان

سبب تشنج گیرد یا تشنجی خشک که در بیماریهای حاده و تبهاء محرقه

افتد و رطوبت اصلی بسبب تیزی تب بتحلیل خرج شود و عضلها

همچون گوشت بریان کرده خشک گردد و علاج سرد و نوع از جنس علاج

کلی باشد جایگاهش یاد کرده آید و علاج خاصه زبان آنست که اگر تشنج

امتلایی رطوبتی باشد ضمادی تحلیل کننده بر پس گردن منهند و آن از

واکلیل الملک و شبت و حلبه و مرزنگوش خشک سازند و غرغره فرمایند کرد

بطبیخ حلبه و انجیر و بابونه و روغن شبت و روغن مرزنگوش این روغنها

نیم گرم در دهان میگیرد و هم ازین روغنها یا از روغن حبة الخضرا یا از

روغن مغز زردآلوی تلخ یا از روغن بید حلوایی سازند یا در حلبه و تخم بادیان

و انگبین ازین حلوا بخورد و بر مهرهای گردن ضماد کند و به ایارج فیقرا و شحم حنظل

استفراغ کنند و آنرا که تشنج از تب محرقه افتد ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی

و روغن

و روغن بنفشه سازند و بشیر خر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز

کدوی شیرین و روغن بادام شیرین و آب عنب الثعلب و آب عصا

الراعی و آب کشنیز تر غرغره و مضمضه کنند و هم نیم گرم باید و این آبها و روغنها

نیم گرم در دهان میدارد و بدان غرغره و مضمضه میکند و بر پس گردن او

میریزند و ازان روغنها هرکدام که میسر شود بر پس گردن میمالند باب

هفتم از جزو دوم از گفتار نهم از کتاب ششم اندر پیدا کردن

آماس زبان پیش ازین گفته اند که حال آماس زبان همچون حال آماس

لب است و اسباب و علامات آن یاد کرده آمد و معلوم باید کرد که از

خوردن فطر که بپارسی آنرا سماروغ گویند و از افیون زبان آماس کند

و علاج آن در علاج زهرها گفته آید **معالجات** اگر آماس خونی باشد

نخست رگ قیفال باید زد و پس بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و گاه باشد

که حاجت بدان آید که رگ زیر زفان بزنند و اگر آماس صفرایی بود نخست

استفراغ بمطبوخ هلیله کردن و گاه باشد که به هلیله زرد و شاهتره کنند و داروهای

سرد و نوع آب کشنیز و آب کوک که آنرا بتازی خس گویند و آب کشنی و

آب عنب الثعلب و گلاب در دهان میدارد و گل سرخ و عصا الراعی و

وانار پوست در گلاب بپزند و بدان مضمضه میکنند و در دهان میدارند و
اگر روزی چند بگذرد و بخورهای قابض زداینده و تحلیل کننده حاجت آید
انگبین را در شیر تازه که در حال دوشیده باشند حل کنند و بدان مضمضه میکنند و آبی
که در وی بیخ سوسن پخته باشند و روغن زیت که در وی تخم بادیان پخته
باشند همه آنست که ماده را بپزاند و تحلیل کند و در آخر آماسهای گرم و انار
آماسهای سرد سود دارد و غذا نیز درین وقت چیزی بازنده باید چون کرنب
و سرمق بروغن شیر نجت تازه و اگر آماس سر کند و پالودن گیرد بماء العسل
و کشکابها را با انگبین مضمضه میکنند تا بشوید و پاک کند پس مورد و سماق
و عدس و برگ زیتون در شراب قابض بپزند و بپالایند و بدان مضمضه
میکنند فی الجمله علاج چنان کنند که در باب علاج قلاع یاد کرده آمد و اگر آماس
بلغمی بود نخست بحب ایارج و حب قوقایا استفراغ کنند و بیخ سوسن و میویز
و حلبه و انجیر و پستی بپزند و بپالایند و بدان مضمضه و غرغره کنند و در دهان میدارند
و اگر تخم کرفس و بیخ او و بیخ بادیان و تخم او و بیخ اذخر با این چیزها یار کنند تحلیل
کند و شربت ماء الاصول قوی دهند با روغن بادام تلخ با روغن بید انجیر
و طعام شوربای گنجشک و نخود آب با سعتر و کرویا و دارچینی و گنجشک
بریان

بریان کرده و قلیه خشک به آبکامه و انگبین با روغن زیت یا روغن جوز و اگر آماس
سودایی بود استفراغ بمطبوخ افتیمون و بایارجات کنند و پیوسته چیزی خشک
در دهان دارد چون آب گشنیز تر و آب کوک تا آماس زیادت نشود جالینوس
میگوید مردی شصت ساله را زبان آماس کرد آماسی عظیم و آن مرد رگ
زدن عادت نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم که گویم چیزی خشک
در دهان باید داشت طبیبی دیگر از بهر خلاف مرا منع نمود آن شب بیمار بخواب
دید که آب کوک در دهان باید داشت چنان کرد از آن شفا یافت و این خواب
موافق مشورت من آمد و از چیزها که سودا افزاید پرهیز باید کرد چون بادنجان
و کرنب و عدس و گوشت قدید و ماهی شور و اگر آماس سرطانی بود چنانکه دهان
را باز ماند آنرا علاج نباشد مگر از بن ببرند تا برهد

باب هشتم از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر پای کردن گنگی و خللی که در سخن گفتن بود

اسباب خلل که در سخن گفتن پدید آید هشت است
یکی آنکه عضلهای زبان مسترخی شود دوم آنکه تشنج کند سیوم انواع
آماسها چهارم قلاع و قرحه و بثره و خوره پنجم آنکه جراحتی بروید و رباطی و عصبی
بدان سبب کوتاه گردد ششم آنکه از پس سرسام فضله از دماغ دفع شود

و بعضلها از زبان فرود آید هفتم آنکه تبهاء محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد
و عضلهٔ زفان بدان سبب خشکی گیرد هشتم آنکه آلت اندر عضلهای حنجره
باشد چنانکه مسترخی شود یا متشنج و خداوند این عارضه آواز کردن و آغاز
سخن کردن دشخوار بود **معالجات** علاج استرخای زبان و علاج
تشنج و علاج قلاع و بثره و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبهای محرقه
تولد کند و علاج اماس زبان در باب مفرد یاد کرده آید و علاج فضله که از دماغ
فرود آید از پس برسام بسینه علاج اماس است استفراغ و غرغره و مضمضه هم
بران قیاس کنند و علاج آفتها و عضلهٔ حنجره بر قیاس علاج تشنج امتلایی
و تشنج خشک بود الا آنکه اینجا غرغره باید کرد و آنجا مضمضه و داروها در دهان داشتن
و علاج دیگر آنکه هرگاه که سخن خواهد گفت نفس باز کشند و مدتی از هوا اندر اندازد
یا عضلهٔ حنجره را بقوت بجنباند تا سخن گفتن آسان گردد اما علاج آنکه جراحتی
بروید و رباطی کوتاه کرده جز دستکاری نیست و بریدن آن رباط چنانکه
زبان مسترخی نشود و اگر از بریدن ترسند که خون بسیار آید اولی آن باشد که
حزم کنند و این چنان بود که پارهٔ ابریشم بسوزن اندر بران رباط کشند باحتیاط
و سخت ببندند و رگها را گوش دارند تا در ابریشم و بند او نباشند و بدان سبب بریده
شود و آن

شود و آن ابریشم بگذارند و می آزمایند تا آن روز که رباط بریده شود و آن
ابریشم بیرون آید **باب نهم اندر یاد کردن ضفدع زبان** ضفدع
غدهایست سخت که در زیر زفان پدید آید و ضفدع اندر بعضی شهرهای خراسان
خوک گویند و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که لون او لونیست آمیخته
از لون زبان و سبزی رنگهای او همچون رنگ بزغ بود و مادهٔ آن رطوبتی غلیظ
باشد **معالجات** داروهای تحلیل کننده بر وی نهند چون نمک و سکر
و نوشادر و تنکار و زاک و اگر بدین داروها زایل نشود داروهای تیز که در علاج قلاع
یاد کرده آمد بر نهند و رگ زیر زفان زنند و اطفال را سعتر پارسی و انارپوست
و نمک کوفته و بیخته بدان موضع مینهند و در زفان میمالند و زاک سوخته و سورنجان
سپیده خایهٔ مرغ طلا کنند نافع بود **باب دهم از جزو دوم از گفتار
پنجم از کتاب ششم اندر یاد کردن ملازه** ملازه را بتازی لهات
گویند و بیماریهای آن دو نوع است یکی آماسی است که در وی پدید آید بسبب
نزله که از سر فرود آید و بر سر حلق و حنجره نشیند و مادهٔ آماس بعضی خونی بود و بعضی
صفرایی و بعضی بلغمی و بعضی سودایی و سبب آماسیدن وی آنست که گوشت
او متخلخل و میان او تهی است و هر ماده که بدو فرود آید آنرا بزودی قبول

کند و دروی ببلند و آماس کند و بحلق فرو دآید و دم زدن و طعام فرو
بردن را زحمت کند و باز دارد **علامات** اما علامت آماس خونی شیرینی
طعم دهان بود و سرخی لون کام و زفان و حرارت بی تشنگی علامت خلط صفرا
زردی کام بود و تلخی دهان و زبان و حرارت و سوزش و تشنگی و آماس سخت
بزرگ باشد و علامت خلط بلغمی آن باشد که ملازه دراز شود چون دم موش
و نرم و سپید بود و سوزش و گرمی نکند لیکن گرانی کند و علامت خلط سودایی
سختی آماس باشد و تیرگی کام و زفان باشد که طعم دهان ترش بود و تدبیرهای
گذشته بران گواهی دهد **معالجات** آماس خونی را نخست رگ قیفال
باید زد و طبع را باب لبلاب یا باب کشنی یا باب عنب الثعلب و خیار چنبر
و ترنگبین در بین آبها نرم باید کرد و سرکه و گلاب باب عنب الثعلب یا باب
لسان الحمل یا باب کشنیز تر و سماق اندر آبها تر کرده و پالوده یا بعصاره گل نار
غرغره کردن و نگاه میدارند اگر ماده اندکست غرغره به داروهایی باید کرد
که سخت قابض نباشد چون سرکه و گلاب یا آب گرم آمیخته چون آب گشنیز
تر یا چون شراب خرنوب تا به قوت قبضی مدد ماده باز میگردد و آنچه حاصل می
باشد تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار باشد غرغره بداروهایی باید کرد که در وی

قبض بسیار

قبض بسیار باشد چون رب جوز با گل سرخ و سماق و خرنوب نبطی مازو و گزمازو
و گلنار و اقاقیا اندر آب بپزند و بدان غرغره کنند صفت **دارویی** که در ابتدای
این علت مفیدست بگیرند گل سرخ و گلنار و مازو و گزمازو و صندل سپید و
سماق شیاف مامیثا و عدس مقشر و زردچوبه و برگ سوسن از هر یکی جزوی
همه را بکوبند و بانبوبه در دارند **دارویی** که ملازه را بدان بردارند بگیرند شب یمانی
چهار درم گلنار هشت درم زعفران دو درم کافور و نوشادر از هر یکی یک درم
همه را بکوبند و بر کفچه میل کنند و ملازه را بدان برافرازند **دارویی**
که بآن غرغره کنند بگیرند حب الآس و بلوط و گزمازو و سماق و همه را در گلاب بپزند
و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر از چیزهای قابض رنجی و فشردنی تولد کند غرغره
باب کوک و ساق خرفه در شراب توت کنند و کتیرا و صمغ و بسباسه اشارت
بکوبند بانبوبه بر دمند و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و کشکاب بجلاب
آمیختن و نیم گرم داشتن و بدان غرغره کردن سودمند بود و اگر آماس
صفرایی بود نخست تن را از ماده صفرا پاک باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و خرما
هندی و شاه تره و خیار چنبر و آنچه بدان ماند و بدان آبها که در علاج خوانیق
یاد کرده آمد غرغره کردن چون آب عنب الثعلب و کشکاب و آب

خربزهٔ هندی خوردن و بدان غرغره کردن و چون سهر و رنگ بدرد و بهتر
نشود بداروهای قوی‌تر که یاد کرده آمد علاج باید کرد و باندازهٔ علت داروها
ضعیفتر قوی‌تر کردن و اگر آماس بلغمی بود نخست استفراغ باید کرد و قوقایا
و حب صبر و مصطکی و مانند آن و سر بامداد کلنگبین دادن و غرغره فرمودن
بسکنگبین و ابکامه و خردل و مازو و بسرکه سوده طلا کردن صفت داروی
که درد مند را نافع بود بگیرند شیاف مامیثا و گل سرخ و رب السوس و سماق
و زعفران و نوشادر و صعتر و عاقرقرحا و پلپل و دارپلپل و کرمازو و گلنار و زردچوبه
و هلیلهٔ زرد و شب یمانی و حضض و مازو و حنا و قاقله و قصب الذریره و زرنیخ
و گل سرخ و قسط و سرگین سگی کاو را بسته دارند و سه روز استخوان
دهند و خطاطیف سوخته راستار است همه را بکوبند و بیزند و درد مند و علاجها
که از جهت استرخای ملازه یاد کرده آمد با این علاجها بکار دارند و اگر آماس
سودایی بود حال او همچون حال آماس زبان باشد و علاج همان و پیوسته
استفراغ سودا باید کرد و چیزهای خشک چون آب کشنیز تر و آب کوک
در دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا آماس سرطانی نشود و زیادت
نکرد و پس اگر ماده از بلغم غلیظ باشد و طبیب بحکم مشاهده داند که علاجها
دیگر شاید

دیگر شاید کرد علاج خناق سودایی باید کرد صفت داروی دیگر بگیرند مازوی
سبز یک جزو زاک سرخ و سماق از هر یکی سه جزو و دو دانگ نمک پت
جزو و شراب خرنوب بسرشند و طلا کنند صفت داروی دیگر بگیرند
شب یمانی یکجزو و نوشادر یکجزو و نیم مازوی سبز ده و بهر از یک جزو زاک سرخ
سه جزو و چون بوقت انتها رسد مر زعفران و سعد و دارشیشعان و فقاع
اذخر و عود بلسان و اشنه با این داروها بکار دارند و همین داروها را بپزند و بدان
مضمضه کنند و اگر بدین کفایت نشود عصارهٔ قثاء الحمار و نطرون سرخ و قنطوریون
کوفته و بیخته و بعسل سرشته طلا میکنند و اندر دهان میدارند و اگر آماس سخت تر
شود و روزگار برآید انگژد بعسل سرشته طلا میکنند صفت داروی
دیگر بگیرند شب یمانی و انگژد و نوشادر راستار است و بسایند و بکفچه میل برگیرند
و بدهان اندر آرند و ملازه را دروی نهند و نگاه دارند و اگر این داروها را با سکنگبین
عسلی بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد و اگر این داروها درشتی کنند بیخ سوسن
در آب بپزند و آب با میبختج بیامیزند و در دهان میدارند و از آنکه ملازه مسترخی
شود و فرو آویزد اگر حرارتی و سرخی باشد غرغرهای خنک که یاد کرده آمد بکار دارند
و نخست رگ باید زد و ملازه را بصندل و گلاب و گلنار و گل و کافور و شراب خرفه

سرشسته دارند واگر حرارتی نباشد ملازه را به نوشادر و مازو بردارند و با بکامه
وخردل غرغره کنند و مکاب تلخ همچنین اما ملازه کودکان بمازو بردارند با قدری
سرکه و همچنین مازو را با سرکه بسایند و بر بیش سر او طلا کنند بران موضع که
بتازی یافوخ گویند صفت داروی که دردمند اگر خواهد طلا کند بگیرد
مغاث و اقاقیا و گل دو دخورده و سرشیر کفشگران همه را بکوبند جز اسبغول
را و بگیرند سرکه و برگ مورد و گشنیز خشک دروی بجوشانند و بپالایند و این دارو
را بدان سرکه بسرشند و بر یافوخ نهند ملازه را بر دارند از بهر انکه ملازه را حرکتی
خاصه که انرا حرکت ارادی گویند نیست بدین سبب او را عضلهای خاصه
نیست چه عضلهای خاصه عضوی را بود که او را حرکتی ارادی گویند
واصل آن بدان گوشت پیوسته است که گرداگرد اوست و انرا بتازی
تغنغه گویند و بغشایی که بر کاسه سر پوشیده است و پیوسته هرگاه که این دارو
قابض بر پوست سر نهند پوست را فراهم آرد و بر کشد و ملازه با وی بر کشیده
شود و انرا اگر آماس و استرخای ملازه بدین همه نیک نشود ملازه را بباید برید
لیکن اگر درین فصل باشد و امتلایی نیز باشد نشاید برید و نخست تن را پاک
باید کرد و تا بن ملازه باریک نشود و سر او چون سر انگوری آویخته نگردد
نشاید برید

نشاید برید اما آنچه فرو آویزد چون دم موش اگر در بریدن چندین احتیاط
نکنند خطرناک باشد لیکن نخست تن را پاک باید کرد و پس بریدن و سر دو نوع
را تمام نشاید برید لیکن چندانکه از مقدار طبیعی زیادت بود باید برید و اگر بیشتر برید
شود بیم باشد که خون باز نایستد و چندان خون بحلق و شش فرود آید که حلق
و شش پر گردد و همان ساعت هلاک شود و اگر کسی خواهد که از ابدا رو ببرد
بگیرد انگشت و شب یمانی و بر بن او طلا میکنند و نوشادر و انگشت همچنین بن آن
باریک میکند و بیفکند و زاک را در دهان داشتن نیز نیک باشد و بیشتر از
سه روز بیفتد چون این داروها را طلا کنند بیمار را باید که پیوسته تکیه زده باشد
و دهان را باز دارد تا لعاب میرود و از دارو هیچ بحلق فرو نرود و فرو نبرد
و هرگاه که ملازه را خواهند برید اقراص کهربا و افیون و شراب جوز و شراب
خرنوب حاضر باید داشت تا از پس بریدن اقراص کهربا با شرابی ازین دو
گانه بیامیزند و بدان غرغره کنند و در دهان گیرند تا خون بسیار نرود و داروهای
قابض در کفچه میل کنند و باقی ملازه در وی نهند و آب سرد و عصارهٔ لسان الحمل
با اقراص کهربا گل مختوم غرغره کنند و همه عصارها قابض چون عصارهٔ
غوره و عصارهٔ ریواج و عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ آبی ترش مفرد

ومرکب آنچه میسر باشند بکار میبرند جزو سوم
از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر شناختن احوال بیماریهای دیگر
دندان از هر جنس و معالجات آن و این جزو ده بابست باب
اول در بیماریهای دندان بر وجه کلی میان طبیبان اختلافست
که گوهر دندان عصبست یا استخوان بعضی گفته اند که استخوانست و گروهی گفته اند
که عصبست آنها که گفته اند که استخوانست از بهر آن گفتند که گفتند که استخوان او سخت
و خشک و شکننده و حرارت او اندکست و سردی و خشکی بروی غالبست
و اگر او را بسایند و بتراشند حس الم نیابد و آنها که گفته اند که عصبست از بهر آن گفتند
که سرد و گرم همی یابد و اگر ترشی بروی رسد حسر شود و چرکی دندان را بتازی ضرس
گویند یعنی کند شدن و این کند دندان همچون خدرست عصب را و خدر عصب
را نبود و در گوهر دندان درد و خارش و ضربان بسیار باشد بدین اسباب
گفتند دندان عصبیست سخت و درست آنست که گوهر دندان استخوانست
و عصبها دماغی بگوهر او پیوسته است و با وی آمیخته و این عصبها در بیخ او بیشتر
و درد و ضربان و حس او بدین عصبهاست و سختی و خشکی و شکنندگی و حس الم
سودن و تراشیدن نایافتن از بهر آنست که اصل گوهر او استخوانست و همچنین
خلافست

خلافست اندر آنکه گوهر دندان از آب پدر و مادرست همچون استخوان و عصب
و پوست و رگها و شریانها و غشاها و صفاقها و رباطها یا از غذا میروید چون
گوشت و پیه و این خلاف از بهر آنست که هر اندامی که از آب مادر و پدر بود
اگر پاره از وی برود بدل آن نیاید و بهیچ علاج بصلاح نتوان آورد و هرچه
از غذا میروید اگر پاره از وی برود بدل آن باید و بصلاح باز توان آورد چنانکه
مردم بسببی مردم لاغر شوند و باز فربه گردند یا بسبب ریشی و جراحتی
پاره گوشت از عضوی برود و آن موضع تهی مانده و مغاک بدید آید و بعلاج
کردن گوشت او بروید و بصلاح باز توان آورد و آن تهی شدن او و مغاک
هموار شود بدین سبب بعضی طبیبان گفته اند دندان از غذا میروید و اگر در
اصل آفرینش از آب پدر و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان آمدی و آنچه
بیفتادی از بر نیامدی و بعضی گفته اند اندر اصل آفرینش از آب مادر و پدرست
کما اگر از غذا میرستی بایستی که آنچه در بزرگی بیفتادی باز آمدی چون گوشت
جراحت هم درست آنست که اصل دندان از آب مادر و پدرست و ماده او
در استخوانها که دندان از وی بر آید تعبیه کرده است و آماده کرده و حکمت آفریدگار
تبارک و تعالی در پدید آوردن دندان در اول آفرینش آنست که غذای طفل

مدتی شیر باشد و بدندان حاجت نباشد و دیگر آنکه استخوانهای فک که دندان
ازوی می براید در خور اندامهای او بود ضعیف و کوچک اگر در اول آفرینش
دندانها برامدی ضعیف و نازک بودی واگر دندانها قوی بودی
آن استخوان که دندان ازوی براید از ان برتابیدی و شکل ناهموار بودی
از بهر آنکه دندان چون سندان است و استخوان فک همچنان است
که آن چوب که سندان در وی باشد و هرگاه که سندان بزرگ باشد و چوب
آن کوچک سخت ناهموار بود و سندان بران کار نتوان کرد لاجرم از
حکمت آفریدگار تبارک و تعالی اولی آن بود که مادهٔ دندانها در ان استخوان
آماده بود و معد نهاده تا از پس مدتی که استخوانها بزرگتر گردد و محکمتر شود و از
بهر آنکه غذا بدندان حاجت آید دندانها براید و سبب افتادن دندان بهفت
سالگی آنست که دندان نخستین بقیاس با آنکه پس از ان بود ضعیف
بود و قوت آن ندارد که همه عمر طعامهای غلیظ و خشک بخاید و میشکند و
طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی دندانهای نخستین را
سست بیفکند و دیگری قویتر که طاقت کارها همه عمر دارد برآرد و نیز معلوم
که چون کودک هفت ساله شد همه اندامها و استخوانها او بزرگتر و قویتر باشد و
استخوانها

واستخوانها که دندان ازوی براید همچون دیگر استخوانها بزرگ شود و بضرورت
چون استخوانها بزرگ شود جای پنج دندانهای نخستین فراخ گردد و آن
دندانها با این استخوانها در خور نباشد و بسبب فراخ شدن جای جنبان
شود و بیفتد و سبب قویتر بجای آن برآمدن آنست که از ان ماده که دندانها از وست
اندر دندانهای نخستین اندکی بکار شده باشد و ماده بسیار تر مانده تا طبیعت
از ان ماده دندانها محکم براید و آنچه مردمان گویند که بعضی پیران دراز عمر را سیوم
بار دندان می براید و نشان همی دهند که فلان و فلان را دیدیم که دندان افتاده
باز برآمد بباید دانست که آن استخوان که دندان ازوی برآمده است بسبب ضعف
پیری از گوشت برهنه گردد و جای دندانها بدید آید مردمان پندارند که دندانست
و نیز شک نیست که مزاج مردمان دراز عمر و ترکیب قوتهای ایشان قویتر
باشد و آن قوت نخست از آب پدر ثابت در بوده باشد و عجب نیست که در حال
آفرینش مادهٔ دندانها ایشان چندان آمد که چون در حال بزرگی بیفتد
باز براید و استخوان همی ساید و همی بالد و بسبب خاییدن طعامهای
خشک و نخست سوده میشود و بدانچه سوده میشود هم بدان اندازه می بالد
و کمی و سودگی آن بدین سبب پدید می آید و دلیل برآنکه دندانها می بالد آنست

کاگر دندانی بیفتد یا بشکند آن دندان که برابر جایی خالی بود که دندان ازو افتاده است درازتر از دیگر دندانها شود و از بهر آنکه همی بالد و برابروی دندانی نیست که بدان سوده شود و بیماریهای دندان بسیار نوعست پست شدن و جنبان گشتن و افتادن است و ریزیدن و کند شدن و پوسیدن و میان او خورده شدن و تهی شدن و رنگ او بگردیدن و بخار بابروی او نشستن و سفال گشتن و درد بان صعب و ضربان در وی بدید آمدن و از چیزهای گرم و سرد بی طاقت شدن و از خاییدن طعام عاجز آمدن و آماسیدن و معلوم باید کرد که همچنان اتفاق کرده اند برانکه در دهان این همه بیماریها ممکن است مگر آماس که گروهی گمان برده اند که دندان از بهر آنکه گوهر او سخت است آماس نگیرد و اگر چه ازین معنی پیش یاد کرده آمد باز گفتن او درین موضع بس درازی نیفزاید بباید دانست که اگر چه دندان استخوان سخت است آماس پذیرد از بهر آنکه غذا می پذیرد و می بالد اندر طول و عرض و عمق کشیده میشود و میفزاید چه مانعست از انکه هم بدین طریق فضله قبول کند و آماس گیرد و اگر دندان خلط بد قبول نکردی و آنرا اندر گوهر او نفوذ بودی دندانها بعضی سیاه و بعضی سبز و بعضی زرد نگشتی و بعضی خورده نشدی و از شک نیست که این رنگها ناطبیعی است

ناطبیعی است

ناطبیعی است و از خلط بد تولد کند که اندر گوهر دندان فرو آید پس چرا نشاید که وقتی فضول اندر سر و حوالی آن بیشتر بود نفوذ بیشتر یابد و آماس تولد کند و احوال مزاج دندان از گوشت بن دندان باید جست و از رنگ آن اگر سرخ باشد مزاج دندانها خونی است و اگر بزردی گراید صفراییست و اگر سپید بود بلغمی است و اگر تیره رنگ باشد سوداییست

باب دوم از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر تدبیر نگاه داشتن دندانها تا درست بماند

آنرا که به تدبیر نگاه داشتن دندانها حاجت آید تا درست بماند ده معنی را مراعات باید کرد یکی از تخمه و بسیار خوردن و معده را پر کردن پرهیز باید کرد و احتیاط بجای باید آورد تا آنچه خورده باشد اندر معده تباه نشود و این چنان بود که چیزهایی که اندر معده زود تباه شود شیر و ماهی نخورد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت و هر چه لطیف بود و نازکتر و رقیقتر نخست باید خورد از بهر آنکه هر چه لطیفتر باشد زودتر گوارد و بر سر طعام ناگواریده بایستد گداز نیابد و تباه شود و آبی غلیظ نیز تباه کند و از پس ریاضت و رنج چیزهای نازک چون ماهی تازه کوچک و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه زود تباه شود و بخار انگیزد دوم انگشتی کردن بسیار

و ساذج هندی و پوست کبر و کبر و عود و مشک و خرمای سوخته و همچنین سر خرگوش سوخته و پر سیاوشان سوخته و خاکستر چوب رز و خاکستر نی و خاکستر بوره و مصطکی و آبگینه سوخته و مازو سوخته و اندر سرکه آغشته با خشکی معتدلست و داروهای آمیخته بدان مسواک کنند و دندانها را بدان بمالند مسنون گویند و اندر علاج جای های دندان اندر جایگاه خویش از هر جنس یاد کرده آید انشا الله تعالی

باب سیوم از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر پیدا کردن اسباب درد دندان و علامات و علاج آن

اسباب درد دندان انواع سوء المزاجست بی ماده و با ماده و درد که از سوء المزاج با ماده بود سبب آن بسیاری ماده باشد یا بدی ماده و تیزی آن یا غلیظی آن یا بادناکی آن و بسیار باشد که اندر میان دندان یا اندر بیخ آن کرم تولد کند و ماده که بدندان آید بیشتر غالبا از معده ببر درآید و از سر بدندان فرود آید و آنرا که ماده اندر همه تن باشد طریق رسیدن آن بدندان هم اینست که یاد کرده آمد و بسیار باشد که اندر تبهای حاده محرقه دندان بدرد آید و سبب آن مشارکت دندان باشد اندر سوء المزاج با همه اندامها و این

ازغایت

از غایت تب باشد و سبب خورده شدن دندان و ریزیدن و شکسته شدن ماده تیز باشد یا ترش که بدو فرود آید

علامات کلی نخست نگاه باید کرد تا درد دندان اندر گوشت بن دندان آماسی هست و یا نه اگر آماسی پیدا نیاید و اندر گوهر دندان هیچ آماس و کندی و خورده شدن نبود و آنکه او رنگ دندانها درست باشد بباید دانست که ماده علت اندر گوهر دندان نیست و اگر آماس گوشت بن دندان اندر گوهر دندان ازین اعراض که یاد کرده شد چیزی باشد بباید دانست که ماده علت اندر گوهر دندانست و هم اندر گوشت بن دندان آماسی نبود و دندان کنده شده باشد یا سپید گشته یا آماس کرده یا خورده باشد یا رنگ او بگردیده باشد بباید دانست که ماده علت در گوهر دندانست و اندر گوشت بن دندان نیست و خداوند علت حس آن همی یابد که درد اندر ازای آن می برآید و اگر خداوند علت خبر دهد که از آنجانب که دندان دردمندست فک آن بجملگی درد میکند و حس اختلاج و اضطراب همی یابد بباید دانست که ماده اندر عصبها است که به بیخ دندان پیوسته است و سبب اختلاج و اضطراب حرکت شریانست که بدو نزدیکست یا بدو پیوسته است اما علامات

عادت نکند خاصه که بر آید ترش باشد سیوم انکه بدندان چیزهای سخت
خشک نشکند چهارم انکه از خاییدن حلوای علک چون ناطف وغیر آن پرهیز
کند پنجم انکه از ترشیها که دندان کند کند چون غوره و ترشی ترنج و مانند آن
پرهیز کند ششم انکه چیزهای سخت گرم یا سخت سرد نخورد خاصه از پس
یکدیگر هفتم انکه چیزهایی که دندانرا و گوشت بن دندان را زیان دارد چون
کندنا و جوز و خرما و غیر آن نخورد هشتم انکه چون طعام خورده باشد خلال
کند و اندر خلال کردن چندان احتیاط نکند که گوشت بن دندانرا نخراشد و رنج
رساند نهم انکه مر با مداد مسواک کند و در مسواک کردن چندان استقصا نکند
که آب و جلای طبیعی از وی برود و در وی دندان درست کرد و نجارها
زود تر و بیشتر پذیرد و مسواک از چوبی نرم تلخ باید کرد دهم انکه هرگاه که قی
خواهد کرد نخست دندانها را چرب کند پس قی کند و هر شب وقت خواب
دندانها را بروغن چرب کند تا بخار بروی نگیرد و اگر مزاج دندان گرم
بود روغن گل مالد و اگر سرد بود روغن بان و روغن مصطکی و غیر آن
روغنها اگرم و اولی آن باشد که نخست انگبین در دندان مالد و اگر شکر
کوفته با انگبین سرشته در مالد بهتر بود بعد از آن بروغن چرب و اگر مزاج
دندان

دندان گرمست بصندل و شکر مالیدن سرد و کوفته پس بروغن چرب
کردن و بباید دانست که سر خرگوش سوخته و کوفته اندر دهان مالیدن و
نمک با انگبین سرشته سوخته و ناسوخته مالیدن و شب یمانی بریان کرده
و اندر سرکه آغشته باندکی مرصافی مالیدن و بیخ نباتی که انرا ایتوع گویند
اندر شراب پخته بدان مضمضه کردن و هر ماهی دو بار این مضمضه بکار داشتن
گوشت بن دندانرا سخت کند و بادها را ازین دندان پاک گرداند و دندان بسلامت
باشد و یتوع را نباتی گویند که چون بشکنند شیر از وی بیرون آید و بباید
دانست که از بهر انکه مزاج دندان خشکیست داروها که او را بر مزاج خویش و
بر درستی بکار دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل مگر انرا که مزاج
گرم یا سرد باشد از بهر بگردانیدن مزاج یا خشکی گرم یا سرد اندر داروهایی
که دندانرا سود مندست و با خشکی سردست صندلست و گل و سنک و کافور
و گزمازو و گلنار و دم الاخوین و مازو و مروارید و آرد جو و برگ گز و پوست
درخت توت و بیخ حماض و داروها که با خشکی گرمست نمک سوخته است
و شیح سوخته و سعد و دارچینی و زوفا خشک و فقاح اذخر و سر و کاو کوهی
سوخته و پودنه سوخته و ناسوخته و ابهل و زراوند گرد و شحم حنظل و عاقرقرحا

انواع سوء المزاج آنست که اگر سوء المزاج گرم بود از باد خنک و آب
سرد و داروهای سرد راحت یابد و اگر مادهٔ علت رقیق باشد منفعت
داروها زود پذیرد و زود ظاهر شود و اگر غلیظ بود درد با گرانی باشد
و منفعت داروها دیر یافته شود و اگر مادهٔ باد باشد و درد خلنده و باشد
و از جایی بجایی باشد و اگر سوء المزاج خشک بود و دندان باریک
و لاغر شود و جایی بیخ او بسبب لاغر شدن فراخ گردد و بدان سبب
جنبان شود و این علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که ماده علت در گوشت بن دندان
بود بر کند درد ساکن شود و اگر در عصب بود هم ممکن است که زایل گردد از بهر
آنکه چون دندان بر کنده شود جای برای ماده که طبیعت خواهد که ماده را تحلیل
کند فراخ گرداند آن زحمت و فشردن که ماده را از دندان بود بر خیزد و بدانکه
ماده اندر گوشت بن دندان بود بدانکه بر کند درد زایل نشود معالجات
اگر درد بمشارکت همه تن بود نخست تن را پاک باید کرد بفصد و اسهال و
اگر بمشارکت دماغ بود و فضله از سر بدو فرود می آید بچیزی که آن فضله را
دفع کننده است استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با
شحم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار و آنرا که اندر گوشت بن دندان اماس

نباشد هم

نباشد هم نخست تن را پاک باید کرد بفصد و اسهال و اگر مادهٔ علت
گرمست آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر آب لسان الحمل و مانند این
داروها در دهان باید گرفت و بدان مضمضه می باید کرد پس بداروهای
تحلیل کننده و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور با این آبها حل باید
کرد فی الجمله اندر ابتدای علت داروهای خشک که در وی قبضی و خشکی
معتدل بود در دهان می باید گرفت پس بدان مضمضه می باید کرد پس
بتدریج بداروهای تحلیل کننده باز آمدن و ماده را بتدریج از جای خویش
بیرون آوردن و آنرا هفت طریق است یکی آنکه زروکه بتازی آنرا
علق گویند بر بن دندانها افکنند یا رگ زیر زفان زنند یا حجامت زیر زنخ
کنند دوم آنکه داروهای تحلیل کننده در دهان میگیرند و بدان مضمضه و
می خایند سیوم داغ کنند چهارم آنکه داروها دود کنند پنجم آنکه دارو
در گوش یا در بینی چکانند ششم آنکه داروها از بیرون بر رخسار و زنخدان
نهند هفتم آنکه داروها بر دندان نهند اما داروهای خشک و قابض که اندر دهان
گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد تر است و با سرکه و آب زیتون یا
آب عنب الثعلب و سرکه و حب الآس در وی پخته باشند و پالوده و

و داروهایی که میل باعتدال دارد چون روغن گل است که مصطکی در وی
پخته باشند و روغن مورد و روغن زیت که بتازی انفاق زیت الانفاق گویند
و آن روغنی باشد که از غورهٔ زیتون گیرند و روغن گل با شراب میویزج پخته
چنانکه دو بهر شراب باشد یا سه بهر و یک بهر روغن بجوشند تا به نیمه باز آید در
دهان میگیرند و اگر درد عظیم بود عاقرقرحا کوفته و پخته بر بن دندان مینهند
و اگر درد بی طاقت بود دست بدین داروها نبرند و تدارک چنان کنند از پس
آن داروهای تحلیل کننده بتدریج بکار میدارند صفت معجونی که دندانرا
بی خبر کند و درد بنشاند بگیرند بنگ و افیون و میعه و بارزد از هر یکی دو درم
بلبل و انگژد شامی از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بدو شاب بسرشند و
بر دندان نهند و هیچ تدبیر در بی خبر کردن دندان بهتر از این نیست که
آب سرد کرده به برف و یخ در دهان میگیرند و چون فاتر میشود می ریزند
و دیگر باره میگیرند تا دندان بیخبر شود و درد بیارامد و گاه باشد که از آب
سرد نخست درد زیاده شود و پس ساکن گردد و بیخبر شود و آنرا که ماده
علت و مزاج دندان سرد بود نخست داروهای رادع بکار دارند یعنی
داروهایی که ماده را باز گرداند و دندانرا قوت دهد یا ماده را کمتر قبول کند

چون شب یمانی

چون شب یمانی بریان کرده در سرکه آغشته بر سر نهادن ماده را باز گرداند
و دندانرا قوت دهد از پس این داروها مضمضه باید کرد بروغن گل و
سرکه یا بشراب و روغن با سرکه هم رادع است و هم محلل روغن گل
رادع کند و سرکه تحلیل کند و رطوبت را از بیخ دندان و از گوشت آن بکشد و بدین
سبب است که سرکه دندانرا کند کند لیکن چون با روغن گل باشد رطوبتها
اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد نکند و از پس سه روز داروهای
تحلیل کننده بکار دارند و آنرا که مادهٔ علت بادناک باشد هم داروهای
تحلیل کننده بکار دارند چون سکبینج و هزار اسفند و تخم بادیان شحم حنظل
و عاقرقرحا و انگژد و خردل و زرنباد و بیخ قثاء الحمار و کندش و مرزنگوش
و سعتر و آنچه بدان ماند و از آن گرم کرده با نمک در خرقه کنند و از بیرون
بر نهند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کند و آماس کند چون آماس
گرد درد را بنشاند و داروی تحلیل کننده آماس را بنشاند و زایل کند صفت
ضمادی محلل که از بیرون بر نهند بگیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و
تخم کتان و همه را بپزند با آب یا بشراب تا چون خبیص شود و از بیرون بر نهند
و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارد و همچنین

بن ذکریا رحمة الله میکوید روغن کنجید با روغن کاو کرم کرده اندر دهان کر(فتن)
نافع بود از بهر انکه عصبهارا که به بیخ دندان وکوشت دندان پیوسته است
نرم کند وقوت کرمی روغن ماده را تحلیل کند صفت **داروی**
تحلیل کننده بکیرند انکژد وخردل واندر سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند
واکر ماده سخت کرم نباشد اندر شراب پزند وشحم حنظل وعاقرقرحا وکلنار
راستار است در سرکه یا در شراب پخته تحلیل کننده است واز بهر
انکه مزاج دندان خشک پست داروهای تحلیل کننده با چیزی خشک
بکار باید داشت چون کلنار واقاقیا ومانند آن **مضمضه** تحلیل کننده
بکیرند خربق سپید وعاقرقرحا وشیطرج وسمه را کوفته در سرکه بجوشانند وبدا(ن)
مضمضه کنند صفت **داروی** دیکر بکیرند در کتاب حاوی میکوید و
جماعتی کواهی داده اند که این دارو درد دندان ببرد سیر پنج استار وپنج مثقال
برک مورد چندانکه برکف دست کنند وبکوبند ودر سرکه بپزند وبچوب صنوبر
بجنبانند ودر دهان کیرند واز پس آن دارو روغن بلسان وجاوشیر
بر دندان نهند صفت **داروی** دیکر بکیرند پوست بیخ کبر وزراوند کرد
وعاقرقرحا از هر یکی دو درم ونیم کوفته در شراب وسرکه بپزند تا بنیمه باز

آید وپالاید ودر دهان میدارند چنانکه شراب یک بهر باشد وسرکه سه بهر صفت
داروی دیکر بکیرند شحم حنظل دو مثقال شراز اسفند چهار مثقال اندر
سرکه یا اندر شراب بپزند وبکار دارند صفت **داروی** دیکر بکیرند
عاقرقرحا ومیویزج وسیر هر سه را اندر سرکه بپزند وبکار دارند صفت
قرصی سودمند بکیرند پودنه کوهی وبلبل سپید وعاقرقرحا هر سه را با
میویز دانه بیرون کرده بسرشند واقراص کنند ومیخایند ولعاب از
دهان میریزند صفت **دواها** وداغ که درد نشاند بکیرند بلبل ومیویزج
وعاقرقرحا وزنجبیل از هر یکی دو درم بوره سه درم همه را بکوبند ودندانها را
بمالند وتریاق اربعه وسجزنیا وتریاق بزرک درد دندان کرفتن نافع بود
جالینوس میکوید حیوانی که آنرا سام ابرص کویند بر دندان نهند ودرد را
بنشاند وداغ کردن دندان از جمله علاجهای قوی وآزموده است خاصه
انرا که ماده اندر کوهر دندان باشد صفت **داغ** ودوای دفع کرم و
نخست داروهای تحلیل کننده اندر روغن زیت بپزند وجوال دوزی کرم
کنند وبدین روغن در زنند وانبوبه بر دندان نهند وکرد اکرد دندانرا بخمیر بپوشند
تا حرارت جوال دوز بجای دیکر نرسد پس جوال دوز بدان انبوبه بکذارند وبر

دندان نهند چند کرت و اگر روغن کرم اندر انبوبه چکانند نیک باشد
و بسیار باشد که حاجت افتد تا دندان سوراخ کنند بمامیهٔ باریک تا قوت
دارو بدو رسد اما داروها که بسایند و دود کنند هم تحلیل کننده باید چون
شحم حنظل و تخم پیاز خاصه اگر در بن دندان کرم باشد و برگ سداب و سپندان
و جعده و عاقرقرحا و سم خر و خردل و صواب آن بود که دارو بر آتش افکنند
و قمعی بر سر آن فرو نهند و نایژهٔ قمع در دندان نهند تا زود بدندان رسد و
آنرا که اندر کوی سر دندان یا اندر بیخ او کرمی باشد تخم گندنا و تخم تنک از هر یکی
جزوی بکوبند و با موم بمالند و بر آتش افکنند و دود آن بدندان رسانند
چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیفتد و اندر بعضی نسخها درمی و دانگی و نیم تخم پیاز
فرموده اند با این هر دو تخم و بعوض موم پیه بز آورده اند و سر دو صواب است
مقدار آنکه یکدفعه سوزند یکدرم باید که باشد داروهایی که در دهن چکانند
هم تحلیل کننده باید چون آب قثاء الحمار و عصارهٔ اصل چغندر و آب مرزنگوش
و همین آب بدان گوش که از جانب دندان دردمند باشد در چکانند
خاصه آب کبر و آنرا که دندان کاوک باشد انگزد و سکبینج و تریاق بزرگ
و شونیز بریان کرده و ببر که سوده و پلپل و عاقرقرحا کوفته و با بارزد سرشته آنچه

حاضر باشد

حاضر باشد از این داروها بدان بکاوک اندر نهند و کاوک را بدارو چنان آگنده
نکنند که درد زیاده شود ولیکن باندازه کنند که دندان از آن رنجور نشود و بیاشامد
صفت **دارویی** که در سوراخ دندان نهند بگیرند قطران و انگبین گرم
کنند و پشم پاره بدان تر کنند و در دندان کاوک نهند صفت **دارویی**
دیگر بگیرند خسک خالص و مصطکی راستارا است و سرد و را بسایند و در دندان
نهند و آهن گرم در بن دندان نهند تا مصطکی بگدازد و مدتی آنجا بماند و با
عاقرقرحا و انیسون و زعفران سرشته با انگبین و فطراسالیون بسرشند و
در دندان نهند **دارویی** که دندان را از سوراخ شدن نگاه دارد بگیرند رحیل
و بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و در دندان نهند فلونیای اندر دهان
نهادن درد بنشاند و خواب آرد و بباید دانست که سبب کاوک شدن دندان
تیزی ماده باشد که بدو فرود آید و او را بخورد و اگر ماده اندک باشد و یک دندان
بیش کاوک نکند داروهای خشک کننده را کفایت بود و اگر ماده بسیار باشد
نخست تن و دماغ را پاک کند پس دندان را علاج فرمودن و کافور اندر جای
دندان گرفتن و مالیدن خورده کی و کاوکی دندان را نگهدارد و نگذارد که فراخ
شود و خربق سیاه کوفته و بیخته با انگبین سرشته بکاوک فرو نهادن دندان

را از شکستن و ریزیدن نگاه دارد و لعبت بربری و پنج شنبک اندر شراب
بختن و آن شراب را اندر دهان گرفتن سودمند بود و آنرا که سبب درد
دندان خشکی و لاغری دندان بود پیوسته دهانرا به پیه بط و پیه مرغ و مسکه
می باید مالید و آنرا که سبب درد دندان آماس گوشت بن دندان باشد
تامل باید کرد که ماده سرد است یا گرم و بیشترین ماده از خون باشد رطوبت
نیز بسیار بود و اما آنرا که نشانهای ظاهر باشد نخست رگ قیفال زنند
و اسبغول بسبر که ترکرده اندر دهان گیرند و بر جایگاه آماس نگاه دارند
و داروهای خشک که یاد کرده آمد بکار دارند پس اگر سه روز بگذرد و آماس
فرو ننشیند آب گرم و شورهای گرم و روغن گرم کرده با آتش اندر
دهان میگیرند تا آماس را بپزاند و ریم بیرون آید و پاک شود و آنها که نشانهای
رطوبت ظاهر باشد نخست ایارج فیقرا دهند و نمک سوده و لبسر که ترکرده
بر آن موضع می نهند و نگاه میدارند تا بگدازد چون بگدازد از دهان
بیفکنند و نگذارد که بحلق فرو رود و دیگر بار بر نهند و داروهای تحلیل
کننده که یاد کرده آمد بکار میدارند و تریاق و سنجرنیا طلا میکنند و میخایند

باب چهارم از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم

اندر

اندر بای کردن شکستن و ریزیدن دندان

بروی غالب گردد و اندر گوهر او رطوبت نماند دوم آنکه رطوبتهای بد اندر
گوهر او گرد آید و مزاج و گوهر او تباه و پست کند و فرق میان هردو
آن است که آنرا که خشکی غالب شده باشد دندان لاغر بود و باریک
و آنرا که رطوبتهای گوهر او را تباه کرده باشد یا رنگ او بگردیده بود یا سطبر تر
و مالیده تر باشد **معالجات** آنرا که خشکی غالب شده باشد پیوسته
روغنهای نیم گرم اندر دهان می باید گرفت و مسکه و پیه بط طلا کردن و غذاها
تری فزاینده خوردن و آنرا که رطوبتها گوهر دندانها را تباه کرده باشد علاج
او آنست که بداروهای قابض ماده را از وی باز دارند و گوهر او را بدین داروها
قوت دهند تا ماده کمتر پذیرد و داروهای قابض چون شب یمانی است و مازو
سوخته و هرچه در باب گذشته یاد کرده آمد و بعد از آن داروهای تحلیل
کننده بکار دارند و خربق سیاه و انگبین چنانکه گفته اند نسخت مفردات صفت
سفوفی که دندانها بدان مالند بگیرند سعد سه درم هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده
درم دارچینی پانزده درم شب یمانی دو درم عاقرقرحا هفت درم نانخواه
یکدرم دارپلپل یکدرم سک یکدرم زعفران دو درم نمک پنج درم سماق سه درم

پراکنند و اگر این علاجها اثر نکند داغ کنند چنانکه اندر معالجات درد دندان یاد
کرده آمد و بسیار باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نشود و بدان حاجت آید که دندانها
جنبان را به سیم کشیده بدندانی که سخت باشد باز بندند و این تدبیر تکلفی باشد
علاج لاغری و باریکی دندان بگیرند نمک سوده و با انگبین سرشته و در خرقه
کتان پیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک را از
میان گل و خرقه بیرون کنند و بکوبند و ازین نمک ده درم و خاکستر گز ده درم
زعفران و مر و سنبل و مصطکی از هریکی دو درم سداب خشک و سداب و
گلنار از هریکی سه درم همه را میکوبند و در میان دندانها می پراکنند و این همه از پس
آن کنند که با یارج فیقرا استفراغ کرده باشند و اگر سبب لاغری و باریکی
دندان از غلبه خشکی باشد علاج وی آنست که در باب گذشته یاد کرده آمد
و روغن گل با روغن پیه نیم گرم بگوش اندر چکانند و آنچه بر از افتد ازین
نوع علاج پذیر نبود و آنچه جز بر از افتد هم عسر باشد از بهر آنکه دندان بزود
فربه نشود پس اولی آن باشد که آنرا بداروی قابض علاج کنند و آنرا که سبب
زخمی یا آسیبی بود هم بداروهای قابض علاج باید کرد و آنرا که سبب خورده
شدن گوشت بن دندان بود یا خورده شدن گوشت بن دندان باشد

یا خورده شدن

یا خورده شدن کنارهای آن استخوان که دندان بروی رسته است علاج خورده
شدن دندان باید کرد چنانکه پیش ازین یاد کرده آمد

باب ششم از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر بای کردن تغیر لون دندانها و اسباب و معالجات

اسباب تغیر لون دندانها
دو نوعست یکی آنکه بخارها بر ظاهر دندانها نشینند دندانها بدان آلوده شود و
بسیار باشد که اگر آنرا بمسواک پاک کنند بر ظاهر دندان بماند و دندان سفال گردد و دوم
آنکه خلطی بد در گوهر دندان گذر یابد و غذای او گردد و رنگ او بگردد **معالجات**
اما نوع نخستین را پیش از آنکه سفال گردد بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال گردد
بباید تراشیدن و بر آنچه در باب دندان نگاهداشتن یاد کرده آمد چون مسواک کردن
بامداد و شبانگاه و وقت خواب دندانها را چرب کردن و سفوفها بکار داشتن و هم
باید نمود **سفوفی** که دندانها بزداید بگیرند کف دریا و نمک با عسل سوخته چنانکه
یاد کرده آمد و نمک اندرانی و زراوند گرد و خاکستر بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی و دهها
دندانها را بدان بمالیدن و مشتوقینا و آبگینه کوفته و نرم کرده و سنباذج این همه
آنست که دندانرا در ساعت سپید کند و بزداید بغایت و سفوفی که در بوی دهن
یاد کرده آمد سخت مفید است و اگر زردی و رنگهای دیگر که بر دندان بدید آید پس

کزمازو سه درم قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم کلنار چهار درم همه را
بکوبند و دندانها را بدان میمالند سنون دیگر بگیرند گنگ جو نیم کوفته
وانزالعسل واندکی قطران آلوده کنند واندر کاغذ پیچند و بر خشتی پخته اندر
تنوری که آتش کرده باشند نهند تا سیاه شود بعد از آن آنرا بردارند و بگیرند
از وی یک جزو و از عود خام و کلنار و سعد و نار پوست و نمک از هر یکی یک جزو
همه را بکوبند و بکار دارند باب پنجم از جزو سیوم از گفتار پنجم
از کتاب ششم اندر بیماری کردن جنبیدن دندان اسباب
جنبیدن دندان چهار نوعست یکی بسیاری رطوبت اندر بیخ عضلها و رباطها
که او را سخت دارد دوم آنکه بن دندان که با گوشت که بدو پیوسته است
یا کنار آن استخوان که دندان از وی رسته است خورده شود تا بدان
سبب دندان جنبان شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک
شود چنانکه پیران ناتوان را و کسانی را که مدتی گرسنگی کشیده باشند و غذا
نیافته چهارم زخمی و آسیبی که بروی آید علامات آنرا که سبب
بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد و آنرا که سبب خشکی بود دندان
لاغر و باریک باشد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان

باشد و خورده

باشد و خورده شدن کنارها بود که دندان از وی رسته است بهتر از
وی بتوان دید و آنرا که سبب زخمی آسیبی بود بجستن سبب حاجت نباید
معالجات نخستین کاری اندر علاج آنکه دندانها جنبان شود که از
سخن گفتن بسیار و از خاییدن طعام سخت پرهیز کند و بدست و زبان آنرا
بجنبانند اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد علاج بداروهای گرم قابض
کنند چون شراب میویزی و قدری شب یمانی و مقدار وزن یک نیم شب
نمک اندرانی در وی پخته باشند بدان شراب مضمضه کردن و سکنجبین اندر
آب پختن با برگ سرو و بدان مضمضه کردن و اندر دهان داشتن و دو درم شب
یمانی سوده بر بن دندانها سودن نافع سنون سود مند بگیرند کلنار و پوست
انار ترش از هر یکی شش درم زرنیخ سرخ و شب یمانی از هر یکی سه درم گل
سرخ و سماق از هر یکی هشت درم سنبل و اذخر از هر یکی ده درم همه را بکوبند
و بر بن دندانها پراکنند دیگر بگیرند سماق و انار پوست ترش و استخوان
هلیله زرد و گل سرخ و سک و کلنار و عاقر و کزمازو و شب یمانی راست راست
همه را بکوبند و بر بن دندانها نهند نذیر ها دیگر بگیرند نوشادر و شب
یمانی و نشاسته از هر یکی جزوی بسایند و در میان دندانها کنند و بر بن دندانها

سنون

قوی شود زنگار با عسل بسرشند و دندانها را بدان بمالند و در نسخهٔ دیگر مازریت
و عوض آن حضض است سوخته اما نوع دوم را اگر دندان یک رنگ بگردانیده
بود بسفوفها علاج توان کرد لیکن اگر بیشتر باشد علامت بسیاری ماده بود و بسفوف
کار بر نیاید نخستین تن را پاک باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و ایارج فیقرا و مانند آن
و بایکامه و ایارج فیقرا غرغره باید فرمود پس علاج دندان کردن و سفوفها بکار داشتن
سفوفی که ماده را از گوهر دندان تحلیل کند و ظاهر آنرا بزداید بگیرند سعد بخید رم
سنبل بکید رم پلپل شش درم قسط و زراوند گرد و انگژد از هر یکی سه درم کف دریا
و متحفو نیا و شنجار و سنباذج از هر یکی دو درم و دارویی که از بهر سیاهی دندان
گفته آمد موافق باشد **باب هفتم** از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب
ششم اندر پای کردن **کندی دندان** اسباب کند شدن دندان که
بتازی ضرس گویند دو نوعست یکی آنکه چیزی قابض [illegible] و عفص یا چیزی بغایت
ترش خورده شود دوم آنکه در معده رطوبتی ترش باشد و بقی برآید و اگر بقی نیز
بر نیاید بخار آن دندانها را کند کند و علامت وی آروغ ترش است و بسیاری
آب دهان و ترشی قی کردن **معالجات** اگر سبب خوردن چیزهای
ترش باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارضه گرم بود برگ ساق خرفه
وباد روج

وباد روج خاییدن سود دارد و اگر برگ ساق خرفه حاضر نباشد تخم او بنک کوفته
و ترکرده بجای آن باشد و بدیت اتفاق نیم گرم مضمضه میکند و در دندان
نگاه میدارند و اگر مزاج گرم نیست مغز جوز و فندق و جوز هندی و مغز بادام
تلخ گرم کرده در دندان گرفتن نافع بود و علک الانباط و موم زرد خاییدن و زرد
روغن زیت که در سکاهسین بر آتش نهاده باشد یا در آفتاب تا سطبر شود مالیدن
سودمند بود و آنرا که سبب بلغم ترش بود اندر معده نخست معده را پاک باید کرد
بقی و ایارج فیقرا و معجون فلاذیقون بکار داشتن چنانکه در علاج معده یاد کرده آید
و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیث و نمک طعام و قیر خم شراب
و این الیشوع که آنرا تریاک بجوشنجه میگویند خاییدن و در دندانها مالیدن نافع بود
و روغن بلسان و روغن بان مالیدن سود دارد **باب هشتم** از
جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر پای کردن **ضعیفی و آب
گذاشتن دندان** آب گذاشتن دندان حالتیست که او را اگر طعام و
شراب گرم یا سرد بدو رسد طاقت آن ندارد و هیچ طعام نتواند خوردن و
خاییدن و این بیشتر از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقدمهٔ درد دندان باشد
معالجات نان گرم و زردهٔ خایهٔ مرغ بریان کرده و گرم کرده اندر دهان

بزر الانجره و بارزد برابر و بهم بسرشند و برگ انجیر تر سه بار چندان همه را بکوبند
و بپزند چنانکه بقوام انگبین باشد و طلی کنند صفت **دارویی**
که دندان بریزاند بگیرند پوست درخت توت و پوست بیخ زرد و زرنیخ زرد
و عاقرقرحا و زردچوبه و شبرم و پوست بیخ قثا الحمار از هر یکی جزوی همه را
کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و سه روز بنهند پس طلا کنند و نوع دیگر گفته ایم نباتی
را گویند که چون بشکنند شیر وی بیرون آید لیکن از وی شبرم قویتر است و
این نباتی است که از خراسان که از شیرهٔ او صمغی حاصل میشود و آنرا تریاک
میگویند و شیرهٔ انجیر هم قوی است و اگر آرد گندم بشیر یتوع بسرشند و بر دندان
نهند دندانرا بریزاند و سر بار سه ساعت بباید داشت تا مقصود حاصل شود
و پیه ضفدعی که در زیر درختان گردد و در میان گیاه ماوا دارد و پشت او سبز
باشد ریزندهٔ دندانست و منفعت دندان افکندن و ریزانیدن دندانی
که درد کند و بیخ او محکم بود و آنرا نتوان جنبانید چه اگر بجنبانند دردی عظیم تولد
کند و بضرورت می باید افکند خطر باشد از بهر آنکه دندان محکم را جنبانیدن دردی
عظیم تولد کند و تب آرد و سهر و صداع و درد چشم و باشد که کنار فک را بشکند و برهنه
کند پس اگر تدبیری کند آسان تر که دندان بیفتد ازین خطرها ایمن شوند تمام
شد گفتار

شد گفتار پنجم از کتاب ششم و بپای این گفتار ششم اندر بیان احوال بیماریهای حنجره
و حلق و معالجات آن خواهد آمد انشا الله تعالی

گفتار ششم

از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای حنجره و حلق و معالجات
آن و این گفتار دو جزوست جزو اول اندر
شناختن تغیر آواز و باطل شدن آن و این جزو پنج بابست باب
اول اندر پای کردن **باطل شدن آواز** سبب باطل شدن آواز از انواع
سوء المزاج باشد ساده و یا با ماده چون آماس سخت و نزله و زخمی و آسیبی که بآلتهای
آواز رسد و در کتاب نخستین تشریح حنجره و مبدا آواز و چگونگی پدید آمدن آن یاد
کرده آمده است و معلوم کردانیده که فرستندهٔ مادهٔ آواز حجابست و رسانندهٔ آن
بحلق و حنجره عضلهای سینه است و چون مادهٔ آواز از حجاب بحلق رسد آنرا
دوی گویند و بتازی و چون بحنجره رسد حرکت حنجره آنرا آواز گرداند و بمعونت
کام و زبان و ملازه و دندانها حرفها پدید آید و رطوبت چرب و لزج که از اندرون
حلق و حنجره است و از عضلها آنرا تر و نرم همی دارد تا مادهٔ آواز بحقیقت
آواز گردد پس هرگاه که اندر حجاب یا در عضلهای سینه یا در حلق و حنجره یا اندر

کرفتن و زمانی داشتن سود دارد و حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی در
بن دندان مالیدن و با ایارج فیقرا مسواک کردن نافع بود و اکر بدین کفایت
نشود بتریاق بزرک و روغن بلسان مالیدن و روغن خردل کرم کرده
مالیدن و در دهان داشتن سودمند بود و اکر شخصی را سبب این حال کرمی
مزاج دندان باشد لون کوشت بن دندان و دیکر حالها بدان کواهی دهد
ویرا روغن کل باید در دهان داشت و دندانها را بصندل و اندکی کافور مالیدن و
برک و ساق خرفه و تخم او خاییدن نافع بود باب نهم اندر بای کردن
تدبیر انکه دندان کودکان آسان برآید تدبیر کردن دندان کودکان تا
باسانی برآید آنست که فک او را یعنی آن موضع را که رستنکاه دندانست چیزها
نرم و چرب میمالند چون پیه مرغ و پیه بط و مسکه و مغز خرکوش پخته و شیخ الرییس
رحمه الله حکایت میکند در کتاب قانون که طبیبان کذشته نقل اند اکر شیر سک
در فک کودک مالند آنرا خاصیتی درین باب و هرکاه که درمند سود عصارهٔ
عنب الثعلب و روغن کل را بهم بیامیزند و نیم کرم کنند و انکشت بدان چرب
کنند و باهستکی بر فک او مالند و نکذارند که چیزی خاید تا مادهٔ دندان تحلیل خرج
نشود و دران حال که دندان سر بیرون خواهد کرد سر و کردن و بنا کوش
کودک را

کودک را چرب دارند و اکر هر وقت قطرهٔ روغن نیم کرم اندر کوش او چکانند روا
بود باب دهم از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم اندر
تدبیر دندان کندن چون ضرورة شود چون کار بدان رسد که دندان
بباید افکند صواب آن بود که کوشت بن دندانها را بنیش بیازنند پس داروها
بر نهند تا قوت دارو بر بیخ او رسد اما داروهایی که بیخ دندانرا سست کند ازین
نوع باشد بکیرند پوست درخت توث و عاقرقرحا و بکوبند نرم و در افتاب
نهند و بسرکه می سایند تا چون انکبین شود و هر روز سه بار برین دندان طلا کنند
و دندانهای دیکر بخمیر یا بچیزی دیکر پوشیده دارند صفت دارویی
که دندانرا باسانی برارد بکیرند عاقرقرحا با بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته و بسرکه بسرشند
و چهل روز اندر افتاب نهند و هر روز می جنبانند و اکر سرکه خشک شود زیادت
کنند و باید که پیوسته بقوام انکبین باشد پس یک قطره از وی بر بن دندان نهند
پس از انکه ازرده باشند و یک ساعت صبر کنند پس دندانها را بیازمایند و بکشند
اکر باسانی برآید فبها و نعم و اکر نه روز دوم و سیوم نیز بر نهند تا بی رنج برآید و
زرنیخ بسرکه پرورده هم بدین صفت بیخ دندانرا سست کند و آسان برآید
و دردی سرکه همچنین است سست کننده است در صفت طلی مناسب بکیرند

ترا ز کرنب خاییدن و آب آن غرغره کردن سود دارد لعوق کرنب بکیرند برک
و شاخهای کرنب تر و آنرا بپزند و بفشارند و صافی کنند و عسل بافایند
یا مپیختج بر نهند و بقوام آرند صفت دارویی دیکر بکیرند زنجبیل صد
درم و در شیر تازه کنند و هر روز شیر تازه میکنند تا نرم شود و پرورده کردد پس
انرا نرم بکوبند تا چون مغزی کردد و پنجاه درم دار پلپل سوده همچون سرمه
و بیست و پنجدرم زعفران و چندوزن همه رشته پسته همه را با انکبین یا شکر طبرزد
بقوام آورده بسرشند و هر بامداد یک کفچه بخورند و این را لعوق زنجبیل نام کنیم
صفت دارویی دیکر بکیرند انکژد ده درم زعفران بیست درم و
انکبین سی درم همه را بسرشند و بر سر آتش نهند چون علک شود و پیوسته
در دهان میدارند و میمزند و این را لعوق انکژد کوییم لعوق انجیر بکیرند
انجیر خشک و پودنهٔ خشک یا تر ابستاراست و بپزند و بپالایند پس صمغ عربی
سوده بر افکنند و بسرشند چنانک بقوام انکبین شود و این را لعوق انجیر کویند
لعوق حب الصنوبر بکیرند مرصافی دو درم رب السوس و کندر از هر یکی یکدرم
زعفران سه درم و دو دانک همه را کوفته و با مپیختج این را لعوق می پزند کرم
و اکر سبب تری یا خشکی بود انجیر نافع بود باب

دوم از جزو اول از کفتار ششم از کتاب ششم اندر بای
کردن کوفته شدن آواز کوفته شدن آواز بتازی بحح کویند و
اسباب آن انواع سوء المزاج بود و رنج و ماندکی و بانک داشتن بسیار
و بیدار بودن بشب و طعامهای خشک خوردن و اماسکی در حوالی حنجره
تولد کند اما اکر بسبب سوء المزاج کرم بود آواز سبز شود چون بانک شیر و بانک
جانورانی که مزاج ایشان کرم باشد معالجات از چیزهای ترش
و شور و تیز پرهیز باید کرد و طعام و شراب و دارو ازان نوع باید کرد که در
باب کذشته یاد کرده آمد و کشکاب و روغن بادام باید خورد اما اکر سوء مزاج
سرد باشد خردل بریان کرده سه درم پلپل یکدرم مرصافی شش درم
کندر و بارزد از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و حبها سازند و در زیر زبان
می نهند حب میبختج بکیرند مرصافی دو درم کندر ده درم و درمی بمیبختج بسرشند
و حب کنند دیکر ادویه مناسب بکیرند مغز بادام و تخم کتان بریان
کرده و جلغوزه از هر یکی دو درم انیسون و صمغ عربی و رب السوس و تخم
بادیان از هر یکی یکدرم فانید ده درم حبها کنند چنانکه رسم است و اکر سبب
رنج و ماندکی بود کرمابه و آسایش و بتفاریق خفتن سود دارد و چیزهای

رطوبت لزج که در اندرون حنجره است آفتی پدید آید آواز بگردد و اگر آفت
قوی باشد آواز باطل شود و اگر شخصی را در یکی ازین آلتها آفتی رسد آواز باطل
گردد و سخن گفتن او باطل نشود از بهر آنکه دم زدن بر جای باشد سخن گفتن
برجای باشد و پیشینگان در کتب آورده اند که مردی را جراحت افتاد و او
را بدستکاری و آهن علاج کردند و آن عصب را که عصب الراجع گویند
از گوشت برهنه شد هوای سرد بدان عصب رسید و آواز باطل شد و
دیگری را علاج خنازیر کردند و از یکجانب عصب الراجع بریده شد و آواز او
یک نیمه باطل شد و شرح این عصب در کتاب نخستین اندر تشریح عصبها یاد
کرده آمد **علامات** باید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است
مزاجی معتدلست میان تر و خشک و تغیر آواز و باطل شدن آن بیشتر از آن باشد
که مزاج در تری از اعتدال بیرون شود یا در خشکی هرگاه که در تری از اعتدال سخت
دور شود آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگردد و سر حنجره بسر نایی
مانند کرده اند از بهر آنکه اگر سر نای تر شود هر دو لب او بیکدیگر فراز رسد و آواز نیاید
و اگر سخت شود لبهای او گشاده ماند و فراخ باز شود و آواز باز ندهد و علامت
تری آن باشد که طعامها و شرابهای تری فزای خورده باشد و در هوای

تر مقام کرده

تر مقام داشته باشد و هرگاه که جهد کند تا آواز بردارد باریک باشد و آواز او
چون آواز سگ بچه بود که نوزاده بود و علامت خشکی آن باشد که طعامهای
خشک خورده باشد یا در هوای خشک مقام کرده باشد و یا دودی و گرد
بحنجره و حلق رسیده باشد یا بانگ بسیار کرده و شب بیدار بوده و هرگاه که خواهد
که آواز بردارد آواز او همچون آواز کلنگ باشد **معالجات**
هرگاه که آواز بگردد یا باطل شود زود بعلاج مشغول باید بودن چه اگر روزگار
برآید علاج بدشخواری پذیرد و عسر گردد اما سبب آفت اگر خشکی باشد لعاب
اسبغول را با شکر نیم گرم و شوربای مرغ فربه و اسفناج و خبازی خورده
خایه مرغ نیمبرشت و گرمابه و آب خوش نیم گرم سود دارد و اگر مانعی نباشد
شیر تازه با شکر و نی شکر و مسکه و شکر وارده سپید و شکر نافع بود و بگیرند انار شیرین
خاصه ملیسی و در خرقه تر بپیچند و در خاکستر گرم نهند تا بپزد و چون پخته شود
سر او بردارند و میان او بجنبانند و جلاب پخته و اندکی روغن بنفشه یا
یا روغن بادام در سر آن افکنند و بیامیزند و نیم گرم بخورد و اگر سبب آفت
رطوبت باشد لعوق کرنب ساده سودمند بود و اگر رطوبت سخت غالب بود
اندکی انگژد و با لعوق کرنب بسرشند و سیر و گندنا نبطی و طبیخ حلبه و شاخهای

نرم باید خورد چون شیر تازه و زرده خایه مرغ نیمبرشت بی نمک و شوربا
اسفناج و مرغ فربه و حسو از آرد باقلی و آرد و تخم کتان و شکر و از شراب
پرهیز باید کردن و غرغرها که در علاج خناق گرم وصف کرده آید بکار
داشتن و از کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و رب السوس حبها کنند و پیوسته
در دهان میدارند و اگر سبب رطوبتی بود که از دماغ فرود آمد بود آنچه در
باب گذشته یاد کرده آمد بکار باید داشت و عنصل و انگبین و روغن گاو و
میبختج موافق بود و علاج نزله علاج اوست و اگر ماده رقیق و گرم باشد
شراب خشخاش بکار باید داشت و بباید دانست که کباب خاییدن
آواز درست و تیره را صافی کند و طعامها که آواز روشن و صافی آرد
باقلا است و مویز و تخم کتان و خرما و جلغوزه و انجیر و حلبه و مغز بادام
شیرین و تلخ و نی شکر و ماء العسل و میبختج و صمغ و سپستان و مویز
منقی بروغن بادام تر کرده و از داروهای گرم که درین باب
سودمند است بلبل است و انگژد و بارزد و مر و کندر و علک البطم و
نشاء و لبنی و سرکه عنصل و پنج جاوشیر و از داروهای سرد تخم کدو
و تخم خیار بادرنگ و نشاسته و صمغ و لعاب اسبغول و رب السوس

و شیر تازه و بهترین

و شیر تازه و بهترین چیزی که این داروها با وی بیامیزند و بکار برند مفرد او
مرکب زرده تخم خایه نیمبرشت است **باب سیوم از جزو اول**
از گفتار ششم از کتاب ششم اندر لرزیدن آواز آواز لرزنده
را بتازی صوت المرتعش گویند و سبب آن در قصبه شش باشد و بر
عضله که بر قصبه نهاده است و آواز لرزنده دو نوع است یکی ارتعاشی و دوم
اختلاجی و آنچه ارتعاشی باشد دایم بود و آنچه اختلاجی باشد گاهی باشد و گاهی
نه و اختلاج اندر استخوان نتوان بود و نه در غضروف لیکن در غضروفی توان
بود که گشیدگی پذیرد چو گوشت و پوست و غشا و سبب اختلاج ماده غلیظ باشد
که اندر عضله و غشا و قصبه شش افتاده بود و سبب ارتعاش آن بود
که قوت ارادی خواهد که حنجره را بجنباند و آواز کند و ماده غلیظ را بآن بجنبانند
و ماده بسبب گرانی و غلیظی سکون جوید و فرو میگراید و ازین دو حرکت
مخالف حرکتی ارتعاشی مضطرب تولد کند **معالجات**
خداوند این علت چندانکه ممکن شود از بانگ کردن و آواز دادن و سخن
گفتن و از خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار و دویدن و از جنبانیدن
دستها باز باید داشت و بباید فرمود تا تقفا باز خسپد و چیزی سنگین بمقدار

طاقت او بر سینهٔ او نهادن و آن تختهٔ باشد از سرب و غیر آن و بباید
فرمود تا بدان شکل سخن گفتن آغاز کند و استفراغ بحقنهای تیز معجون لوغاذیا
و طبیخ افتیمون کردن و غرغره بآبکامه و ایارج فیقرا و میویزج و حبها که از غاریقون
و حب النیل و جندبیدستر و حب الغار و خربق و سکبینج و مقل و جاوشیر و تخم
کرفس سازند سود دارد و طعام چیزهای لطیف کننده باید چون قلیه
و آبکامه و قلیه انار دانک و ماهی شور و طعامها که خردل و مانند آن
در وی کرده باشند درین عارضه بغایت نافع بود باب
چهارم از جزو اول از گفتار ششم از کتاب ششم اندر
یاد کردن **صوت الکدر** آواز تیره را بتازی صوت الکدر گویند
و این آوازی باشد همچون آواز زیر که بهم باز آید و سبب آن رطوبتی
باشد سخت غلیظ و معالجت او ریاضت باشد و نفس فرو گرفتن و
کشتی فرو گرفتن و مالیدن بر و سینه بخرقهای درشت و عرق آوردن
در گرمابه ناشتا وقتی و همچنین طعامهای لطیف کننده و برانده می
دادن و هر وقتی بعد از طعام یکی دو ساعت شراب کهن خوردن
باب پنجم از جزو اول از گفتار ششم از کتاب ششم اندر
یاد کردن

یاد کردن **صوت الدقیق** آواز باریک را بتازی الصوت
الدقیق گویند و اسباب آن بیخوابی و ماندگی باشد و انواع استفراغ
و جماع بسیار و سرما نیز حنجره را تنگ کند و آواز باریک شود همچون آواز
کودکان و خصیان و زنان و معالجات آن گرمابهٔ معتدل و غذاهای
معتدل لطیف زود گوار بود چون زردهٔ خایهٔ مرغ و ماء اللحم و گوشت
دراج و تیهوج و مانند آن و اگر سبب سوء المزاج سرد بود علاج گرفتن
آواز کنند خـــــــــزو دوم از گفتار ششم از
کتاب ششم اندر شناختن انواع بیماریهای حلق میان ذبحه
و خناق و فراهم گرفتن مری و این جزو چهار بابست باب
اول اندر یاد کردن **ذبحه و خناق** و اسباب و علاج
هریک ذبحه آماسی گرم باشد اندر هر دو عضله که بر سر مری و هر دو
جانب حلقوم است و آنرا بتازی نغنغان گویند و افرنان نیز گویند و این
آماس از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم چون طوقی سرخ بدید آید
و این آماس را ذبحه بدین سبب گویند و خناق دشواری دم زدن را
گویند و اسباب آن پنج نوعست یکی آنکه دارویی خورده شود که این

علت از وی بخاصیت تولد کند چون سماروغ دوم آماس عضلهای
حنجره و حلقوم و مری و آماس رباطها و غشاهای آن و عضله سر حلقوم
را بتازی غلصمه گویند سیوم فراهم آمدن حلق و حنجره و حلقوم بسبب غلبهٔ
خشکی یا بسبب تشنج خشک که در عضلها و رباطها و غشاهای حنجره و حلقوم
بدید آید و عضلهای حنجره که هوا را به حنجره اندر کشد از کار باز ایستد تا بدان
سبب دم زدن دشخوار گردد اگرچه منفذ گشاده باشد چهارم آنکه مهره از
مهرهای گردن از جای برود و باندرون باز گردد بسبب زخمی و آسیبی که بدو
رسد و این نوع را علاج نیست پنجم آنکه مهرهٔ گردن بسبب عضلهای
حنجره و حلقوم درکشیده شود و از جای برود و تشنج خشک نیز باشد و این
کودکان را بیشتر افتد از بهر آنکه اندام ایشان نرمتر باشد و از جای رفتن مهرهٔ
نخستین و مهرهٔ دومین خطرناک بود و بسیار باشد که بعضی را در روده و
معده کرم بسیار افتد و دم زدن دشخوار گردد و علاج آن در باب
علاج کرم یاد کرده آمد و هر گاه که شخصی را خون در معده و رودهای باریک
و غیر آن فسرده گردد دم زدن بر او دشخوار گردد و مادهٔ آماس بیشتر
خون باشد و صفرا و بلغم نیز بسیار بود و سودا کمتر بود از بهر آنکه مادهٔ سودا
غلیظتر است

غلیظتر است یکبار بر عضوی ریخته شود لیکن ممکن است که اندک اندک جمع
میشود پس یکبار سبب آماس گردد و بسیار باشد که آماس گرم سودایی
گردد و این چنان باشد که مادهٔ گرم و رقیق تحلیل پذیرد و مادهٔ غلیظ سوخته
بماند و بباید دانست که گاه باشد که آماس خناق ریش گردد و ریم پالودن
گیرد پس پاک شود و گاه بود که خناق بعلت ذات الریه باز گردد از بهر آنکه
مادهٔ خناق ناگاه بسینه فرود آید و گاه باشد که مادهٔ خناق بعصبها فرود
آید و تشنج کند و اگر بحوالی دل فرود آید هلاک کند و گاه باشد که بمعده فرود آید
و این سهلتر و علاج پذیرتر باشد و مرگ خداوند خناق به تشنج باشد نخست
تشنج کند پس بمیرد **علامات** و علامتهایی که هیچ انواع از انواع
خناق از آن خالی نباشد هفتست یکی تنگی نفس دوم آنکه دهان گشاده
ماند سیوم آنکه طعام و شراب بگلو فرو نرود و باشد که اگر آب خورد از
بینی فرود آید چهارم چشمها بیرون خیزد پنجم آنکه زبان از دهان بیرون
کرده باشد ششم آنکه اگر سخن گوید آواز به بینی دهد هفتم آنکه پندارد که
قی خواهد کرد و آرزوی آن باشد که قی کند بدید آمدن این علامتها باندازهٔ
سهلی و صعبی خناق بود هر چند خناق صعبتر بود و ظاهرتر و هر چند خنا

سهلتر بود واین علامت کمتر باشد اما اگر خناق خونی بود چشم وزفان
وروی سرخ باشد ودهان طعم خون دهد ودرد خناق باتمدد باشد
ورکهای چشم وکردن برخاسته ونفس تنک بود واکر ماده صفرایی بود
ودرد وسوزش وحرارت وتشنکی عظیم بود ودهان تلخ وخشک باشد
وخواب نیاید وتنکی نفس کمتر تنکی خناق خونی باشد واکر بلغمی باشد آب
دهان شور باشد یا طعم بوره دهد واز حرارت خالی نباشد ازبهرانکه ماده آن بلغمی
وعفن وتباه کشته بود ورنک زبان سپید باشد وتشنکی وحرارت اندک بود
یا خود نباشد وکاه بود که زبان بسبب رطوبت مسترخی وبیرون افتاده باشد
واکر جهد کنند که چیزی بکلو فرو برد تواند ازبهرانکه بلغمی نرم بود وباید دانست
که اکر ماده رطوبت لزج بود وسرد باشد اماس در حوالی ملازه وعضلها
حنجره کند ازبهرانکه بسبب غلیظی وسردی بعضلهای که فروتر از وست
کذر نیابد واکر رطوبت لطیف وکرم بود بعضلهای حلق وعضلهای اندرونی
فرود آید واکر خناق سودایی بود اماس سخت شود وطعم دهان عفن
باشد وترش واندک اندک بدید آید وکاه باشد که خناق کرم سودایی
کردد چنانکه کفته آمد واکر سبب خناق ازجای بیرون شدن مهره کردن
بود موضع

یا خود طعم دهان [illegible]

بود موضع مهره مغاک شود وپیش حلقوم بیرون خیزد وهرچه بدو باز آید
درد کند وبیمار نه سر بر تواند داشت ونه از چپ واز راست نتواند نکریست
ونه دهان تواند کشاد وبعضی از طبیبان این را خناق کلبی کویند ازبهرانکه
این علت سک را بسیار افتد واکر مهره ازجای بیرون آید مهره دوم ونخستین
باشد بیمار همان روز بمیرد ازبهرانکه لیفهای عضلها که حرکت دم زدن
بدان تمام شود ازین دو مهره رسته است واکر مهره دیکر باشد ممکنست
که آنرا بجای باز برند خلاص یابد اکر نخاع فسرده نباشد باید دانست که هر
اماسی که در عضلهای بیرون افتد که میل سوی پیش دارد آنرا از بیش کردن
وسینه توان دید وآنچه در عضلهای بیرونی افتد که میل سوی پس دارد آنرا
از اندرون دهان توان دید دیدن آن چنان بود که بیمار دهان فراخ باز کند وزبان
بیرون کند چندانکه تواند وطبیب کفچه بر زبان او نهد وفرو فشارد تا آماس بدید آید
وآنچه در عضلها وغشاهای اندرونی افتد دیدن آن ممکن نباشد ودم زدن سخت
دشخوار بود وهرکاه که بیمار در خناق خونی وصفرایی چیزی بحلق فرو نتواند
برد ودم نتواند زد بباید دانست که آماس در حنجره است وهرکاه که دم تواند
زد وچیزی بکلو فرو نتواند برد بباید دانست که آماس اندر مری است یا آنکه بسیار

باشد که آماس حنجره عظیم بود ویا منفذ مری مزاحمت کند ودم زدن دشخوار کردد و
بدان چیزی بکلو فرو نتواند برد وهمچنین بسیار باشد که آماس مری عظیم بود ویا منفذ
حنجره مزاحمت نکند ودم زدن باز ندارد وهرکاه که بی آنکه ماده تحلیل پذیرفته باشد
ویا سرکرده بود وریم پالوده وبه پیند که آماس کمتر میشود وبیمار را راحت نیاید ونبض
مرجی شود وسرفه پدید آید بباید دانست که ماده بشش فرود آید وخناق بذات الریه باز
کشت واکر نبض متفاوت شود وخفقان پدید آید وقوت ضعیف کردد
وغشی پیدا شود بباید دانست که ماده بنواحی دل فرود آمده است واکر در معده
مغشک شتن پدید آید بباید دانست که ماده بمعده فرود آمده واکر نبض تشنجی
شود بباید دانست که ماده بعصبها فرود آمده وتشنج خواهد کرد واکر پیش از چهار روز
آماس نرم شدن کرد بباید دانست که پخته میشود وریم خواهد کرد واکر سپید که
سرخی آماس که بر سینه وکردن بود ناپدا شد سبب آن دو چیز بوده است
یکی آنکه تحلیل پذیرفت واستفراغی افتاد واین امیدوارتر بود ودم زدن آسان
کردد دوم آنکه ماده بباطن باز کردد واین بد باشد وهرکاه که خداوند خناق کفک
بدهان آرد امید سلامت کسسته کردد ازبهرانکه حاجت به بیرون کردن بخار
دخانی بدان جای رسد که رطوبت را نیز می جنبانند تا بنجا پیوسته میکردد وکفک
بدید می آید

بدید می آید وکاه باشد که اکر خداوند خناق کفک برارد امید سلامت
کسسته نکردد ازبهرانکه قوت شهوت برجای باشد وهرکاه که روی خداوند
خناق سبز شود وخانه چشم سیاه شود کردد در حال بمیرد وهرکاه که نبض صعتر
شود واطراف سرد وزبان سطبر وسیاه کردد در حال بمیرد ازبهرانکه حرارت
تب حاجت افکند بدم زدن بسیار وهرکاه که اندر تب کرم روز بحران خناق
بدید آید سخت مخوف باشد وهرکاه که پس کردن از رنک خویش بکردد و
سپید شود یا سبز وپیغولهای آن عرق سرد کند همان روز یا روز دیکر میرد
وهرکاه که دم زدن پراکنده شود چنانکه یک دم بدو کرت زند وهر دم زدنی
سینه وپرهای بینی می جنباند سخت مخوف باشد **معالجات**
اما علاج خناق خونی آنست که نکاه کنند اکر خناق بمشارکت تن است
وقوت وفصد مانعی نیست نخست فصد کنند وخون تمام بیکبار بردارند
وچندانکه غشی افتد در حال زایل شود واکر اندر قوت ضعفی باشد فصد باید کرد
لیکن خون بتفاریق بیرون باید کرد چنانکه هر ساعت ده درم وپنجدرم بیرون
میکنند تا روز سیوم وغرض ازین آنست که غشی باز دارد ازبهرانکه اکر
غشی افتد باقی قوت ساقط شود وتنکی نفس سقوط قوت زاید باشد خاصه

که بضرورت غذا بازمی باید گرفت یا باندکی بازمی باید آورد و آنجا که به بیند
که در فصد تاخیر شاید کرد تا نضج بدید آید اولی آن باشد که تاخیر کنند تا هم قوت
برجای بود و هم استفراغ ماده بیماری افتاده باشد لیکن ازان تفاریق
که یاد کرده آمد چاره نباشد تا راه دم زدن کشاده میشود خاصه هنوز که علت
اندر روز کار فزودن باشد و ماده اندر حرکت بود و بخون بسیار بیرون
کردن حاجت نباشد و اگر درمیان آنکه خون بتفاریق از دست بیرون میکند
اگر زیر زفان زند سخت صواب بود خاصه اگر رکهای زیر زفان کشیده و ممتلی
باشد این را تاخیر کردن روا نبود و گاه باشد که حاجت افتد بدان که زبارا
بیازند و بر ساق حجامت کنند و سر گاه که تن ممتلی نشود و خناق بمشارکت
همه تن نیست و ماده اندر حوالی حلقست اگر فصد نکند شاید و اعتماد
بر باز گرفتن غذا کنند تا تن از خون غذا همی یابد و قوت ساقط نشود
و چون روز کار فزودن علت اندر گذرد به پزانیدن و تحلیل کردن
مشغول شوند و اگر رگ زنند درچنین حال بیم بود که ضعیف گردد و بغذا دادن
حاجت اید و آنرا که چیزی بگلو بدشخواری فرو میشود غذا دادن عذاب
باشد و اگر آماس اندر حوالی علقمه بود و اگر پیش از آنکه روز کار فزودن

علت و حرکت

علت و حرکت ماده بگذرد رگ زنند بیم باشد که آماس بحلق فرود آید
و خناق صعبتر شود و اندر فصد خناق یک معنی دیگر نگاه باید داشت
و آن چنانست که بسیار بود که سبب غلبه خون باز ایستادن خونی باشد
که رفتن آن عادت بوده باشد چنانکه خون بواسیر و خون حیض اندر
چنین حال رگی باید زد که استفراغ از خون کند از آنموضع و آن رگ صافن
باشد یا حجامت ساق و شیشه بر نهادن نیز نافعست خاصه اگر چیزی
بگلو فرو نمیشود بر مهره دوم از مهرهای گردن نهادن تا ماده را بیرون
کشد و گذر دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن کشاده شود و چون کشاده
شد و شربت بگلو فرو رفت شیشه بردارند و اگر بپا زنند و خون بیرون
کنند روا باشد و اگر بر هر جانب گردن حجامت کنند روا بود پس شیشه
رایی آزدن برمیان سر و زیر زنخدان و بر ساق و کاهل و کتف مینهند
و کتفها را سخت بمالند و اطراف را ببندند چنانکه معلومست و از پس فصد
تدبیر شکم شدن باید کرد بحقنه نرم صفت حقنه نرم بگیرند بابونه و
بنفشه از هر یکی هفت درم سپستان چهل عدد تخم خطمی ده درم سبوس گندم
یکمشت همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و ده درم روغن بنفشه یا روغن

کنجد با وی بیامیزند و ده درم شکر قوالب و چهار دانگ نمک و دو درم بوره
اندر وی حل کنند و حقنه سازند و اگر تب نباشد اندرین حقنه سه درم قنطوریون
باریک و بیست درم الجبر سبتی اندر افکنند و اگر چیزی بگلو فرو نمی تواند برد
خیار چنبر و شیرخشت اندر آب عنب الثعلب حل کنند و بپالایند و بدهند و از
پس آنکه شکم فرود آورده باشند بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس اندر
آب بپزند و اطراف آن بدان آب میشویند و میمالند و کشکاب دهند و باید که
اندر کشکاب قدری عدس پوست کنده دو درم و خشخاش کوفته بخته
باشند و اگر از کشکاب نفرت کند سکنگبین دهند و ضمادی سازند از چیزها
خشک و قابض با چیزهای محلل آمیخته چون لسان الحمل و کشنی و آرد جو
و عدس پوست کنده و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و بروغن چرب کنند
و بگلاب حل کرده اند و بر قفا و گرداگرد گردن و حلقوم نهند تدبیر غرغره
کردن اگر تن و رگهای گردن و زیر زفان ممتلی باشد دران تاخیر باید
کرد تا نخست استفراغ کرده شود و امتلا کم گردد از بهر آنکه غرغره بچیزی
قابض باید کرد آماس را فراهم افشارد و درد افزاید و باشد که ماده آماس
زیادت شود و مددی بدان پیوندد و آن پیوستن مدد را تازی انجذاب

کویند

کویند و قانون غرغره کردن آنست که چیزهای قابض چون افشره پوست
جوز تر یا شرابی لطیف کننده بیامیزد چون سکنجبین تا قوت قابض را
باندرون رساند و اگر درد عظیم باشد با شرابهای نرم که درد را بنشاند بیامیزند
چون شیر تازه گرم کرده و چون شراب بنفشه و اندر همه انواع خناق نخست
غرغره بچیزی کنند که اندر وی قبضی باشد و خون را باز نشاند چون شراب
خرنوب و افشره پوست جوز تر و بکوبند و بفشارند و صافی کنند و چند وزن
آن شکر با وی بیامیزند و بجوشانند و کفک بر دارند و بقوام آرند و بکار
برند صفت غرغره دیگر بگیرند شب یمانی و گلنار و مازو از هر یکی پنج درم
کوفته و بیخته و دو انار و یکی ترش و یکی شیرین پاره کنند با پوست و بپزند تا
مهرا سود و بدست بمالند و بفشارند و دانه از وی بیرون کنند تا چون لعوق
شود و داروهای کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکار دارند و بوقت حاجت
بسر که یا بسکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی که در زیر زفان
نهند حبی که خداوند خناق خونی و صفراوی را در زیر زفان سودمند بود بگیرند
گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کثیرا از هر یکی یکدرم کافور دانکی
همه را بکوبند و بلعاب بسرشند و حبها کنند این داروها که یاد کرده آمد رو تخست

بکار برند و روز آب کشنیز با آب عنب الثعلب بگیرند گل سرخ خشک و بیخ سوسن
در وی بجوشانند و بپالایند و مغز خیار چنبر اندر وی حل کنند و بدان غرغره میکنند
روز سیوم و چهارم که هنگام انتها باشد آب عنب الثعلب با آب بادیان
بیامیزند و خیار چنبر اندر وی حل کنند یا میبختج و بدان غرغره کنند و روغن
گل با موم مصفی بگدازند و پنبه کهن با آب تر کنند و این موم روغن بر وی اندایند
و بر گرداگرد حلقوم و گردن نهند و اکلیل الملک و بیخ سوسن بجوشانند و بپالایند
و خیار چنبر در وی حل کنند و غرغره کنند و اگر بدین تدبیرها کار بر نیاید داروی
از سرگین سگ سازند بدین صفت که شرح میدهیم اول باید که سگی را دربندند و
نان دهند یک روز و تشنه کنند پس لنگ آب پیش او نهند تا باز خورد و شکم او
پاک شود و سه روز او را اجزا استخوان یا لحم هیچ چیز دیگر ننهند تا سرگین او سپید
باشد یکجزو ازین سرگین و مازو و سعد از هر یکی یکجزو بکوبند و بپامیزند و بحلق
بیمار اندر دمند یا بر پر مرغ بر حنجره و حلق او طلا کنند و اندر نسخه دیگر از آن سرگین
یکجزو و زعفران و گل سرخ از هر یکی یکجزو آورده اند صفت غرغره دیگر گل
سرخ و صندل سپید و فوفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب
کشنیز تر بپزند و بپالایند و شراب خرتوت اندران حل کنند و بدان غرغره میکنند

صفت

صفت غرغره دیگر بگیرند مقل صافی دو جزو و زعفران یکجزو و سرد ورا
با شراب خرتوت بیامیزند و بدان غرغره کنند تا به پزاند از برای آنکه مر
کذر نذاست و محلل و بقوت کذرندگی منفعت پزانیدن بدو رساند و بپزاند پس
اگر بیبنند که آماس سخت میشود بشتیزه و خیار چنبر در وی حل کرده غرغره
فرمایند یا اندکی بوره در شراب خرتوت حل کنند و بدان غرغره کنند یا
انجیر بستی و حلبه را بپزند و خیار چنبر با میبختج و شیر ترش در وی حل کنند و بدان
غرغره کنند و خمیر اندر آب انار ترش و شیرین حل کرده و روغن بنفشه خمیر
اندر وی حل کرده و مسکه و روغن گاو گداخته و عصاره کرنب با میبختج آمیخته
یا با انگبین این همه نرم کننده و پزاننده است و تخم کتان و مر بکوبند و اندر وی
حل کنند و بدان غرغره کنند و داروهای پزاننده که درین وقت بکار دارند
تا سرد کنند و بپالایند نطرون و بوره و انگژد و مر و سرگین خرگوش و جندبیدستر
و نوشادر و عاقرقرحا و هزار اسفند و خردل و تخم ترب این همه را یا بعضی از آن
اندر شراب خرتوت یا اندر سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت
حبی و ادویه که بدان غرغره کنند بگیرند رب السوس چهار درم انگژد نیم
درم و عصاره برگ کرنب یا میبختج بسرشند و حبها کنند و هرگاه به بیند که

آماس نرم گشت و پخته شد و سر می گشاید داروهای قابض را اندر می باید
دمید دمادم تا ویرا ورم کشد و نفشارد و بگشاید و داروهای قابض مازو باشد
و گلنار و کزمازک و انار پوست و شب یمانی این همه را بکوبند و اندر دمند
و سرگین سگ که وصف کرده آمد اندر شیر خر یا اندر شیر بز یا اندر خیار چنبر یا
اندر خمیر یا اندر کشکاب یا اندر طبیخ انجیر پزاننده است و گشاینده و هرگاه
که گشاده شود بروغن گاو با آب گرم آمیخته غرغره باید کرد و با روغن
بنفشه با آب گرم آمیخته غرغره کنند تا آنرا بشوید و پاک کند پس کزمازک
و بیخ سوسن از هر یکی یکجزو و بیخ سوسن آسمانگون نیم جزو اندر آب بپزند و
غرغره فرمایند صواب بود و غذا درین وقت سپوس آب بود بروغن بادام
و بایند و اگر خناق صفرایی بود نخست فصد کنند و قانونها که یاد کرده
آمد نگاه دارند و بسرکه و گلاب یا بسکنگبین یا بشراب خرنوب صرف آمیخته
یا آب غوره و یا آب سماق و گلناره را آمیخته غرغره کنند روز نخست سخت
سودمند بود و آب کشنیز تر بگیرند و برگ مورد و بلوط اندر وی بجوشانند
و بپالایند و بدان غرغره کنند و آبی ترش و زغرور و اندکی شب یمانی اندر
آب بجوشانند و بدان غرغره کنند صفت دارویی که بحلق اندر دمند

بگیرند گل

بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر و تخم خرفه و گلنار و کزمازک و شکر
طبرزد و راستا راست همه را بکوبند و اندر دمند صفت حقنه و غرغری دیگر
و غذا بگیرند گل سرخ و گلنار و کزمازک و صندل سپید و سماق و شیاف مامیثا
و عدس پوست کنده و زردچوبه و رب السوس از هر یکی جزوی همه را بکوبند
و بپزند و اندر دمند و اگر چیزی بحلق فرو تواند بردن مغز خیار چنبر اندر آب
عنب الثعلب حل کنند یا اندر آب کاسنی و بدهند تا طبع را نرم کند و اگر چیزی
بحلق فرو نمی تواند برد از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس
گندم و خیار چنبر و روغن بنفشه و شکر و قوالب حقنه سازند و چون طبع نرم شود
کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته و اگر قدری عدس در کشکاب
بپزند و از بیرون این طلا بر اندایند بگیرند گل ارمنی و صندل سپید و فوفل
و شیاف مامیثا راستا راست همه را بکوبند و با آب عنب الثعلب و آب
لسان الحمل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلا سازند و اگر آرد جو و لسان الحمل
و عنب الثعلب و کشنیز تر و گلاب و روغن گل ضمادی سازند و از پس
این طلاها که یاد کرده آمد بکار برند صواب باشد و روز دوم و سیوم غرغره
بچیزی کنند که اندر وی اندکی گشایندگی باشد چنانکه در علاج خناق خونی

یاد کرده آمد و چون علت با آخر رسد سبوس گندم اندر آب بجوشانند و بپالایند
و خیار چنبر اندران حل کنند و غرغره کنند و اگر خناق بلغمی باشد طبع را بایارج فیقرا
و حب قوقایا نرم کنند یا بحقنهٔ تیز که از شبت و بابونه و اکلیل الملک و انجیر بستی
و قنطوریون و تخم حنظل و بوره و نمک و سبوس گندم و انگبین یا روغن خیری
یا روغن سوسن ساخته باشند و غرغره فرمایند بشراب پوست جوز
تر و انگبین و اندکی عاقرقرحا و توت را اندر سکنگبین عسلی بپزند و بدان
غرغره کنند و دواء الخطاطیف اندر میبختج حل کنند و بدان غرغره کنند صفت

دواء الخطاطیف بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و فقاع
و بیخ سوسن آسمانگون و دارچینی و حماما و زراوند طویل و شب یمانی و بهار
اسفند و اصل السوس و مرصافی و سلیخه و زعفران از هر یکی یک اوقیه مجوف
فرو فمغا و تخم گل و گل سرخ خشک از هر یکی دو اوقیه قسط و رماد الخطاطیف
از هر یکی سه اوقیه سنبل و نشاسته گندم از هر یکی نیم اوقیه مازوی سبز هشت
عدد همه را بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند و بوقت حاجت چند مازویی
اندر ماء العسل یا اندر کشکاب یا اندر آبی که عدس در وی پخته باشند و گل
سرخ و بیخ سوسن نیز در آن پخته باشند حل کنند و بدان غرغره کنند و از بیرون

نیز طلا کردن

نیز طلا کردن نافع بود در روزی چهار بار این صفه آرست و نسخت
شاپور سهل لیکن اندر نسخت شاپور حمامانیست صفت قرصی
که اندر دواء الخطاطیف بکار آید بگیرند زعفران و دارچینی از هر یکی دو درم
گل سرخ و حماما و قسط از هر یکی یک درم مر چهار درم بیخ سوسن و ساذج
هندی از هر یک دو درم و نیم همه را بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص
کنند و بسایه خشک کنند صفت غرغرهٔ و طلا و غذا نسخه سکتر بگیرند
تخم کرفس و انیسون و نانخواه و بهار اسفند و دارچینی و مر و زراوند طویل
از هر یکی یک اوقیه گل سرخ خشک دو اوقیه قسط و رماد الخطاطیف از
هر یکی سه اوقیه و زعفران یک اوقیه نشاسته و سنبل از هر یک نیم اوقیه
مازوی سبز ده عدد همه را بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند و اگر علت سخت
قوی باشد یک مثقال دواء الخطاطیف نیم مثقال قثاء الحمار سوده و اندکی
سرگین مردم پاک صورت نیک سیرت صحیح البدن با هم بیامیزند و اندر
میبختج حل کنند و بدان غرغره فرمایند و چون سرگین مردم بکار خواهند داشت
نخست آن شخص را حب الصبر و مصطکی باید داد تا شکم براند پس
او را نان از زنین و کاورسین و برنجین و بلوطین دهند تا او خشک شود

بود طبع را بایارج فیقرا و معجون افتیمون نرم کنند یا بحقنهٔ تیز و غرغره بجلاب
یا بماء العسل و میبختج کنند و با آبی که در وی اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه
و حلبه جوشانیده باشند و شیر تازه غرغره نیکست و دواء الخطاطیف و دواء الحرمل
و ماء العسل حل کنند و بدان غرغره کنند و بگیرند آرد حلبه و تخم کتان و شبت
و بابونه و برگ کرنب و تخم او و مرزنگوش همه را بکوبند و بپزند و بروغن
نرگس و پیه بط گداخته ضمادی کنند و از بیرون برنهند صفت

دواء الحرمل بگیرند بهار اسفند و تخم ترب و انگژد و مر و بوره ارمنی
و نوشادر راست از است و بکوبند و بپزند و در ماء العسل حل کنند و بدان غرغره
کنند و حل ناکرده بحلق اندر دمند و اگر سبب خناق از جای بیرون آمدن مهره گردن
بود بفصد و حقنه علاج باید کرد اما اگر مانعی باشد مهره کردن بحیلت باز جای
برند بدارو یا بآلتی که آنرا شاید و آن آلتی باشد که لسان زفانه لگام
نیز که بحلق فرو کنند و مهره را برافرازند تا بجای باز آرد و داروهای قابض
از بیرون برنهند تا آنرا نگاه دارد و اولی آن بود که انگشت و آلت
بدان نزنند چه اگر اماسی بود از انگشت و آلت رنجور تر شود بدارو برداند
حکایت کرده اند که کودکی را این علت افتاده بود و زنی قابله پوست

ثقل خشک از وی جدا کرد و آن ثقل بکار دارند و سرگین سگ که یاد کرده
آمد با عاقرقرحا بسایند و با انگبین بیامیزند و باندرون و بسر حلق طلا
کنند و اگر فصد و حقنه کرده شود و رگ زیر زبان زده و محجمه بر قفا و زیر زنخدان
نهادن آید و صعبی علت کمتر نشود و زهرهٔ گاو و بزر او عصی الراعی و قثاء
الحمار و قنطوریون باریک و رماد الخطاطیف بگیرند و بسرکه تر کنند
و بر حلق طلا کنند از بیرون و دواء الخطاطیف برنهند و اگر سرگین
سگ و سرگین مردم و سرگین خطاف از بیرون طلا کنند صواب
باشد و اگر کار بضرورت رسد عسل بلادری طلا کنند تا حلق را ریشی کرده اند
و این دارو بحلق اندر دمند بگیرند نوشادر و خردل و عاقرقرحا و انجره
و نطرون و پلپل و پودنه و بکوبند و در دمند یا در ماء العسل حل کنند و
بدان غرغره کنند و اگر بدین علاجها گشاده نشود و درشتی پدید آید
شیر تازه با روغن گل بیامیزند و بدان غرغره کنند و بر بیرون ضماد
کنند و از بابونه و توث و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته باشند
بروغن نرگس و یا بروغن ناردین برنهند و چون علت با آخر رسد موم را
با روغن و سوسن بیامیزند و از بیرون طلا کنند و اگر خناق سودایی

بود

پوست پاره که به قیر اندوده بود علاج کردن نیک شد و این چنان بود که
پوست پاره قیر اندود در آفتاب افکندی تا نرم شدی و قیر بگداختی و آن
برگردن کودک نهادی و بگذاشتی تا بروی خشک شدی و مهره را برکشید
و بجای باز آوردی اما داروهای دیگر که این کار را شاید داروهای قابض
باشد چون مازو و نار پوست قرظ و مورد و سریش کفشگران و سریشم کاغذگران
سریشم را بگدازند و داروها بدان بسرشند و بر خرقهٔ طلا کنند و بر الموضع
نهند تا خشک شود و مهره بردارند و باز جای آرند و اگر چهار روز بگذرد
و دست و پای بیمار خدر نشود و حس او باطل نگردد امید خلاص باشد
لیکن گردن کژ بماند از چپ و راست نگریستن دشوار بود و از پس چهار
روز بفصد و حقنه و غرغره بشراب خرتوت و آب سماق و عصارهٔ پوست
جوز تر و رب غوره مشغول باید شد و آنرا که بینند که بدین تدبیرها و علاجها
بهتر پدید نمی آید هلاک خواهد شد تدبیر خلاص آن باشد که حلق بشکافند چنانکه
سر چهار شش باز گشتند و پوست حلق بصناره بردارند و از حلق آزاد کنند و
بشکافند و یکی رباط که میان دو حلقهٔ قصبه است بدین شکاف پوست
بشکافند تا دم میزند و چون از تدبیر مهره کردن و تدبیر اماس فارغ شوند

بدوزند

بدوزند چنانکه آسیبی بغضروف و غشا نرسد و اگر دانند که در رباط نیز اماس
هست این علاج البته نشاید کرد باب دوم از جزو دوم از گفتار
ششم از کتاب ششم اندر پاک کردن بثرها که به اندرون مری
و حلق برآید و علاج آن حلق آن گشادگی گویند که پیش گردن است
و مری آنرا گویند که مجری طعام و شراب است و قصبهٔ شش که مجری دم زدن
است اندر وی نهاده است و اندرین هر دو مجری بثرهای گرم و سوزنده
برآید و از آن الم باید علامات هر یک آنچه بر فم مری برآید از گذشتن
طعام بروی الم رسد خاصه اگر طعامی ترش یا درشت یا تیز خورده شود و آنچه
بر حلق و حنجره برآید از گذر طعام الم نیاید لیکن از سخن گفتن و چیزی خواندن و دود
و گرد الم پدید آید و آواز بگردد معالجات هر دو را علاج آنست که نخست
رگ باسلیق و اکحل زنند و طبع را نرم کردانند بآب میوها و مغز خیار چنبر و بامداد
کشکاب دهند نیم گرم یا شکر و روغن بنفشه و روغن گل و شبانگاه لعاب
اسبغول نیم گرم با شکر و طعام چیزها آشامیدن و از طعامها خشک و ترش
و شور نیز پرهیز کنند و از آب سرد نیز پرهیز کنند تا زود تر پخته شود و اگر به نیز انید
حاجت آید علاج بزانیدن خناق کنند و چون پخته شود و بشکافد و ریم بیرون آید

صحیح

آنچه در علاج خناق گشاده شود و ریم بیرون آید و بپالاید یاد کرده آمد
بکار باید داشت و با خر اندکی سرکه با آب بخورد و بدان غرغره کند تا
الموضع را بشوید و پاک کند و اگر از تیزی سرکه المی رسد روغن گل با لعاب
تخم کتان بخورد و بدان غرغره کند و اگر بثره بزرگ باشد و دیر ماند و گوشت
حلق میخورد هر ساعتی اندکی موم روغن در دهان گیرد و فرو برد تا درد
می نشاند و هر ساعت همچنین مرهم کافوری با اندکی زردهٔ خایهٔ مرغ نیمبرشت
و در دهان میدارند تا میگدازد و فرو می برد تا درد نشاند و بثرهٔ حلق عسر تر
باشد از بهر آنکه حلق غضروفست و غشا و هر گاه که حس آن یافته شود که در
وی المی نیست زود بعلاج آن مشغول باید بود و فصد و اسهال و پرهیز و
شربت که یاد کرده آمد بکار داشتن و علاج او بغرغره بیشتر باید کرد و
حب السعال که از بنفشه و کثیرا و رب السوس و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ
و نشاسته ساخته باشند و بلعاب اسبغول سرشته در دهان داشتن
نافع بود باب سوم از جزو دوم از گفتار ششم از کتاب ششم اندر
پاک کردن چیزی که در حلق بماند و تدبیر دفع آن هر چه در حلق بماند
اگر نرم باشد چون نان و گوشت و استخوانی که نغزنده بود دست

برگردن

برگردن و میان سر و کتف می اندازد تا فرو رود و اگر نه تدبیر قی باید کردن
چنانکه ممکن شود و اگر چیزی درشت باشد چون خار ماهی و استخوانی
که درشت بود و غیر آن بنگرند اگر آن چیز را می توان دید جهد کنند تا آنرا بانبر
یا غیر آن آلتی دیگر اگر بر توان آورد برآورند و اگر فرو تر شده باشد تدبیر قی
کند بلعاب و حسوهای نرم دهند تا آنرا بنرمی فرو می افزاید و اگر مدتی در آن
موضع بماند و نه فرو شود و نه برآید هر روز یکدرم تخم سپندان که بتازی آنرا
حرف گویند کوفته با آب گرم بدهند و این تدبیری آزموده است و مثل
این چیزها را قی بر آوردن اولیتر آن باشد که قی از پس آن کنند که معده از
طعامی آشامیدنی پر کرده باشند و اگر انجیر سکزی در میفختج بپزند بدان غرغره
کنند آن چیز را که در حلق مانده بود از موضع خویش بجنباند و اگر انجیر خشک
در رشته بندند و آنرا نیمه خاییده فرو برد پس رشته را برکشد آنرا بجنباند و برآرد
و از بیرون ضمادهای نزانند بر نهند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن از
موضع خویش جدا گردد و ضمادی که آرد جو و روغن زیت و آب گرم کنند
نافع بود باب چهارم از جزو دوم از گفتار ششم از کتاب ششم
اندر پاک کردن درم که بتازی آنرا علق گویند که بحلق درآویزد

دیوچه را بتازی علق گویند و بسیار آبهااست که اندروی دیوچه خرد است
و مردم بغافلی ازان باز خورند و دیوچه بدهان و کام و زبان و حلق
او اندر آویزد و باشد که بمعده رسد و بسیار باشد که روز نخست از
خردی بدید نیاید و تا خون بسیار نخورد و نتوان دید و آنچه دور تر فرو
رفته باشد علامت وی آنست که تاسه و غمی درانکس پدید آید و
گاه گاهی خونی رقیق بر می اندازد پی آنکه او را علتی بود **معالجات**
آنجا که بتوان دید بمنقاش برچینند چنانکه سر و گردن او بگیرند و بر
کنند تا پاک شود و نگسلد و آلتی هست که آنرا آلب گویند و بواسیر را که بخواهند
برید بدان آلت بگیرند آن آلت از بهر دیوچه برداشتن سخت شایسته است
و اگر پیش از آنکه آنرا برخواهند داشت نخست بسرکه و نمک یا به سرکه و
انگژد مضمضه و غرغره فرمایند تا سست شود صواب بود و اگر بعضی دور
تر فرو رفته باشد و آنرا نتوان دید بجز غرغره علاج نتوان کرد و سرکه
و نمک و انگژد داروی نیکست بگیرند خردل یکجزو و نوشادر یکجزو و
بکوبند و در سرکه حل کنند یا بگیرند سیر و شیح و ترمس و حنظل و سرخس و بسرکه
در پزند و بپالایند و بدان غرغره میکنند صفت **غرغره** دیگر بگیرند بوره

سه درم

در آب حل کنند و بدان غرغره کنند حفظ الصحه ... که بشود دیوچه را از گلو برآرد

سه درم و سیر دو دانه و بکوبند و در مقدار سه اوقیه سرکه حل کنند و بدان غرغره
کنند و عصاره درختی که بتازی آنرا غرب گویند درین باب منفعتی تمام
دارد و این باب را بعضی از اهل خراسان بده گویند و بوره که در نان
کنند از ان دخت خیزد و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند شیح و قیصوم
و شونیز و افسنتین و ترمس و قسط و مغز برنک و سرخس و کیل دارو و از
هریکی دو درم همه را در سرکه ممزوج بپزند و بپالایند و بدهند تا بخورد و طعام او سیر
و پیاز و پودنه و خردل و کرنب باشد و آنرا قی کردن آسان باشد این نوعها طعام
دهند و قی کردن فرمایند و آنرا که قی کردن دشخوار بود مسهل دهند چنانکه
یاد کرده آمد و اگر آن دیوچه از کام بجانب بینی بر آمده باشد شونیز و عصاره
قثاء الحمار و خربق در سرکه بپزند و در بینی چکانند تا بفرمایند تا بدان استنشاق
کنند و داروهای دیگر که وصف کرده آمد از بهر غرغره درانجا هم بکار آید و تدبیرهای
دیگر که از نوع حیلت است یکی آنست که سیر بسرکه پرورده و ناپرورده مقداری
بخورد و در گرمابه گرم رود و بسیار بنشیند و هر ساعت آب سرد کرده ببرف
و یخ در دهان میگیرد و یکلحظه نگاه میدارد تا آن آب گرم شود و بعد ازان از دهان
میریزد و دیگر پاره هم ازان آب در دهان میگیرد زمانی دیگر و می ریزد چند نوبت

چنین کند تا بدین حیلت مگر از بهر طلب کردن آب سرد آن موضع را بگذارد
و ببالا بر آید و اگر در گرمابه چندان صبر کند که بیم غشی بود روا بود تا مگر از گرمای گرم
بگریزد و ببالا می بر آید و حیلتی دیگر آنست که قدری سیر بخورد و در آفتاب
نشیند و دهان باز کند و کوزه آب سرد بر لب می اندازد تا مگر از گرما بگریزد
بطلب آب ببالا بر آید این تدبیری نیکست اندرین باب و اگر طحلب
در دهان گیرند یا بر لب نهند تا بوی آن بر آید سخت صواب بود والله اعلم و احکم بالصواب

گفتار هفتم

از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای دم زدن و معالجات آن و این گفتار پانزده بابست باب اول اندر یاد کردن

احوال دم زدن بروجهی کلی آلتهای دم زدن حنجره است و قصبه
شش و شش و سینه و حجاب و عضلها سینه و رگها و شریانها که اندرین
اندامهااست و دم زدن بدو حرکت و دو سکون تمام شود که در میان
این دو حرکت افتد همچون نبض چنانکه در موضع آن یاد کرده آمد لیکن
حرکت دم زدن حرکتی است که اختیار مردم اندروی بهره ایست
یعنی اگر مردم خواهند که دم خود را بگردانند و یا دراز یا کوتاه تر یا زود تر یا دیر
تر کنند

تر کند تواند و حرکت نبض طبیعی شخص است و مردم از تصرف که در دم زدن کنند
در نبض نتوانند کرد و منفعت دم زدن و منفعت نبض یکی است و در بابهای
نبض یاد کرده آمد و دم زدن طبیعی معتدل که مردم را دران هیچ قصدی و
تصرفی نباشد چون دم زدن اندر خواب و اندر حال غشی باشد و این دم زدن
بحرکت حجاب تمام شود و آنچه قصدی و تصرفی دران باشد عضلهای سینه
اندران یاری دهد و چنانکه نبض عظیم و صغیر و سریع و بطی و طویل و قصیر و متفاوت
و غیر آن باشد دم زدن نیز همچنان شود اما چگونگی دم زدن چنانست
که چون نسیم هوای بیرونی بحلق فرو رود شش فراخ باز شود باندازه بزرگی
خویش نه باندازه فراخی جای تا هوا را اندروی جای بود و سینه بدان سبب
باوی یار شود تا جای بر شش تنگ نباشد و کار بیشتر و تمامتر در دم زدن
کار شش است و عضلهای سینه یاری دهنده اند و مبدا حرکت دم زدن
از سوی اندرون حجابست و از سوی بیرون حلقوم و سبب تغیر دم زدن
از حال طبیعی آفتی باشد که در شش و سینه افتد و آفت این هردو اندام از دو
بیرون نباشد یا خاصه درین اندام افتد یا بانبازی اندامی دیگر افتد آنچه خاصه
سینه و شش را افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج دوم آماس سیوم سدّه

چهارم تفرق الاتصال اما سوء المزاج یا ساده بود یا با ماده و ساده چنان باشد
که مزاج سینه و شش گرمتر از آن شود که باید یا سردتر یا خشک‌تر یا ترتر بی آنکه
ماده در وی گرد آید و آنچه با ماده باشد چنان بود که خلطی سرد یا گرم در وی گرد
آید و گاه باشد که سوء المزاج تر بدان حد رسد که تشنج امتلایی تولد کند یا در
عضلها، حنجره و حلقوم و عضلها، پهلوهای سینه و در غشاها و رباطها، این اندامها
استرخا پدید آید و گاه باشد که سوء المزاج خشک بدان حد رسد که تشنج خشک
تولد کند و دم زدن دشخوار گردد و مزاج شش بقیاس با مزاج دل سرد و ترست
و قیاس با قصبهای حلقوم که در وی پراکنده است و بقیاس با فعل و گوهر خویش
گرمست از بهر آنکه فعل او حرکت بر دوام است و غذای او از دل بدو رسد چنانکه
در تشریح شریان وریدی یاد کرده آمد و مزاج سینه در سردی و گرمی معتدلست
لیکن گروهی از طبیبان با گروهی دیگر خلاف کرده‌اند و گروهی گفته‌اند مزاج او
سرد است از بهر آنکه ترکیب او از پی و استخوانست و غشا و غضروف
و گروهی گفته‌اند گرمست از بهر آنکه دل که معدن حرارتست و مبدا شریانها
در میان اوست و در وی گوشت و عضلها بسیارست و حقیقت آنست
که هرگاه که حرارت گوشت عضلها را و حرارت دل را که در میان اوست

باسردی

باسردی استخوان و پی و غشا و غضروف برابر کنی مزاجی معتدل پدید آید و
میل لختی بخشکی دارد از بهر آنکه استخوان و پی و غشا و غضروف بسیار درویست
و آماس نیز گرم بود و سرد باشد و سده گرفته شدن مجرها بود و سبب سده
و سینه گرد آمدن خلطی باشد اندر قصبهای شش و در گشادگی سینه و آن
خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق الاتصال چنان بود که در سینه یا در
شش ریشی تولد کند یا رگی بگسلد و بشکافد یا از بیرون جراحتی رسد این
نوع آفتها که یاد کرده آمد هر کدام که پدید آید دم زدن دشخوار گردد و هر آفتی که
خاصه سینه را و شش را بود بی سرفه نباشد اگرچه بی ماده بود از بهر آنکه شش
برسبیل دفع موذی حرکت کند و دفع آن بسرفه باشد و آفتها که بانبازی
دماغ اندامهای دیگر یا بانبازی دماغ بود یا بانبازی نخاع یا بانبازی دل
یا بانبازی دیگر احشا چون معده و جگر و رحم و غیر آن یا بانبازی همه تن اما
آنچه بانبازی دماغ بود اندر صرع و سکته بود و آنچه بانبازی نخاع افتد اندر
استرخای و تشنج افتد از بهر آنکه عصبهای حجاب بیشتر از جفت چهارم است
از عصبها که از نخاع همی آید و باقی از جفت پنجم و ششم و آنچه بانبازی دل
افتد چنان باشد که در دل نوعی از انواع سوء المزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن

سوء المزاج دل ممکنست که علاج پذیرد و زایل شود و آفتهای دیگر چون آماس
و تفرق الاتصال دل علاج پذیر نبود و دم زدن زود باطل شود و مردم هلاک
شوند و آنچه بانبازی دیگر احشا افتد هم بسبب انواع سوء المزاج و بسبب انواع
آماس و تفرق الاتصال افتد لیکن آماس احشا علاج پذیرد و مهلت علاج کردن
دهد و تغیر دم زدن باندازه آفت باشد و آنچه بانبازی همه تن بود در حالت
تب گرفتن باشد و گاه باشد که بسبب سستی گویا باشد عضلهای سینه دم زدن
بگردد اما معلوم باید گردانید که این کسانی را بود که بیماری مزمن یعنی دراز آهنگ
کشیده باشد و از آن بیماری بهتر شده و هنوز قوت نایافته باب دوم
از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر پیدا کردن تغیر دم زدن که از
حال طبیعی بگردد درین باب بیان دم زدن ناطبیعی کرده میشود که چگونه
باشد و در کتاب دوم یاد کرده آمد که سببهای دم زدن سه است فاعل و آلت
و حاجت فاعل قوت حیوانی است و آلت حنجره است و حلق و شش و حجاب
و عضلهای سینه و عضلها که در میان پهلوهای سینه است و حاجت اندر کشیدن
نسیم هوای تازه است و بیرون کردن هوای گرم و دودناک شده هرگاه
که این سببها هر سه بر حال طبیعی بود نفس معتدل و طبیعی باشد و هرگاه که یک سبب

یا دو

یا دو از حال طبیعی بگردد یا عظیم شود یا صغیر یا شدید یا شاهق یا طویل یا قصیر
یا سریع یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف یا مضاعف یا عسر یا ضیق یا منتن
یا منخری **اما النفس العظیم** دم زدن عظیم چنان بود که سینه و شش فراخ باز
شود تا هوا بهموار و بسیار اندر کشد و سبب آن سه چیز باشد یکی تمامی قوت دوم
فرمان برداری آلت سیوم بسیاری حاجت و هرگاه که حاجت به بیرون کردن
هوای دودناک بیشتر باشد حرکت انقباض قویتر باشد و هرگاه که حاجت باندرون
آوردن هوای تازه بیشتر باشد حرکت انبساط قویتر بود و هرگاه که اتفاق افتد که
حرکت انبساط ضعیف شود و حرکت انقباض قوی ببایددانست که حرارت
غریزی ضعیف است و حرارت غریب قوی **و اما النفس الصغیر** دم زدن
صغیر ضد عظیم باشد و اسباب این ضد اسباب آن و گاه باشد که بسبب
المی و آفتی آلتهای دم زدن حرکت تمام نتواند کرد و دم زدن بدان سبب
صغیر شود و گاه گاه اندر میانه بسبب حاجت قوت با درد بار کوشد و دمی عظیم
برند و گاه باشد که نفس تنگ بود و بتنگی صغیر شود و هرگاه که دم زدن صغیر و
متفاوت گردد ببایددانست که حرارت غریزی باطل شده و اگر با صغیری متواتر شود
اندر آلتهای دم زدن درد وی باشد **و اما النفس الشدید** دم زدن سخت

دم زدنی باشد عظیم و قوت حیوانی تکلف میکند تا هوای دودناک شده
را و بسیارتر بیرون کند و نسیم هوای تازه بسیارتر اندر کشد بدین سبب
دم زدن سخت آید و نشان آن باشد که حاجت بسیارست و قوت
برجایست و در آلتها آفتی نیست واما النفس الشاهق دم زدن بلند
نوعیست از دم زدن عظیم سریع و شدید باشد و درین دم زدن حرکت
نیمهٔ فروسوین باشد بود از سینه بی حرکت حجاب و بی حرکت عضلها
نیمهٔ فروسوین از سینه و سبب بسیاری حاجت باشد و این نوع در تبهای
وبایی بیشتر افتد واما النفس الطویل دم زدن چنان باشد که مدت
حرکت انبساط درازتر باشد تا هوای بیرونی بیشتر در تواند کشید و گاه باشد
که بسبب تنگی نفس یا بسبب دردی در کشیدن هوا دشخوار گردد و بدان سبب
دم زدن دراز گردد تا اندر درازی مدت نسیم هوا باندازه حاجت در
کشیده شود واما النفس القصیر دم زدن کوتاه برخلاف طویل باشد
و هرگاه که دم زدن قصیر متواتر گردد باید دانست که اندر آلتها آفتی هست
و اگر متفاوت شود باید دانست که حرارت غریزی باطل گشت
واما النفس السریع دم زدن زود از زود چنان باشد که حرکتهای
انقباض

انقباض و انبساط کوتاه باشد بی آنکه اندر گرفتن هوای بیرونی و بیرون
کردن هوای اندرونی تقصیری باشد و سبب بسیاری حاجت
بود از بهر آنکه طبیعت می تابد تا هوای دخانی را زود بیرون کند و هوای
تازه زود از زود باز آرد و بسبب این شتاب در سرعت کوشد و اندر
عظیمی نکوشد و گاه باشد که بسبب المی و آفتی که اندر آلتهای دم زدن
باشد یا بسبب ضعیفی که اندر قوت باشد از ضعیفی بسرعت باز آید
و هرگاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قویتر باشد حاجت بهوای
تازه اندر آوردن بیشتر باشد و هرگاه که حرکت انقباض قویتر باشد
حاجت به بیرون کردن هوای دودناک بیشتر باشد واما النفس البطیء
دم زدن دیر ضد سریع و اسباب این ضد اسباب آن و گاه باشد که
بسبب درد نفس بطی شود واما النفس المتواتر این دم زدنی باشد
که مدت میان دم زدنها کوتاه بود و سبب آن بسیاری حاجت باشد
و این از بهر آن بود که حاجت بعظیمی و سریعی کفایت نشود و طبیعت
بدان سبب حرکتهای دمادم کند و گاه باشد که بسبب تواتر آفتی بود و در آلتها
که از عظیمی باز دارد و طبیعت بدان سبب تیز تواتر باز گردد و بقراط میگوید

که از دم زدن متواتر شش خشک شود و آلتهای دم زدن مانده گردد
واما النفس البارد دم زدن سرد نشان سرد شدن دل و باطل
شدن حرارت غریزی باشد خاصه اگر این دم زدن نمناک بود نشان
تحلیل غریزی باشد واما النفس المختلف اختلاف نفس همچون اختلاف
نبض بود و اسباب این همچون اسباب آن واما النفس المضاعف
این از جمله دم زدن مختلف باشد و از مضاعف از بهر آن گویند که حرکت
انبساط یا حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود همچون دم زدن کودکان
اندر میانه گریستن و سبب بسیاری حاجت باشد از بهر آنکه آن قدر هوای
تازه که بیک حرکت اندر آید بسنده نباشد و آنرا مددی باید و اندر آلتهای
دم زدن آفتی باشد و چندان هوا که بدان حاجتست یکبار اندر نتواند
کشید بدان ماند که اندر میانه آسایشی میجوید تا چندان هوای تازه که بدان
حاجتست در تواند کشید و این بیشترین خداوندان آماس جگر و سپرز و خداوند
تشنج را باشد و اندر بیماریهای حاده علامتی بد باشد واما النفس
المنخري و منخر بتازی سوراخ بینی گویند و این دم زدنی باشد که کنارهٔ
بینی را بجنباند و نشان ضعیفی قوت بود یا نشان تنگی گذرهای دم زدن
بسبب خناق

بسبب خناق یا بسبب خلطی که اندر گذرها افتاده باشد واما النفس المنتن
و منتن چیزهای گندیده را گویند و فرق میان نفس گنده و میان کسی که بوی
دهان او ناخوش بود آنست که گندی که نفس کند در حال حرکت انقباض
پدید آید نشان آن باشد که اندر سینه عفونتی هست و او را بدی دهان
ناخوش بود در همه حال بوی دهان ناخوش باشد واما النفس العسر والضیق
و این چنان باشد که آلتهای دم زدن اندر هوا مگر تصرف بدشخواری تواند
کرد و بدان ماند که گذر هوا تنگ و گرفته باشد سبب دشخواری دم زدن
المی بود و اندر آلتها بیشترین چنان باشد که خلطی غلیظ اندر گذرها افتاده باشد
و هوای بد در وی مانده و گاه باشد که سبب عسری دم زدن خوردن داروی
مسهل باشد یا بکار داشتن حقنهٔ تیز که اخلاط را بجنباند و اسهال تمام نکند
و همچنین گاه باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده شود و خون چندانکه بیرون
باید کرد بیرون نکند و اندر تن بجنبد و بشورد و دم زدن دشخوار گردد و نوعی
دیگر هست از انواع دم زدن طبیعی و آنرا تقلص الحجاب گویند و ابو الحسن الرجی
در کتاب معالجات آورده است و میگوید که هیچ کس را از طبیبان جز احماس
این نوع را یاد نکرده اند و سبب این نوع سوء المزاج گرم و خشک باشد و از

افراط گرمی و خشکی غشاهایی که بر اندرون سینه و پهلوهای سینه پوشیده است تقلص کند یعنی بهم باز آید و بسوی بالا بر کشیده شود از بهر آنکه تقلص غشاها و عصبها همه بجانب مبدا این غشا از سوی بالا است و علامت این نوع آنست که خداوند این علت را تبی لازم باشد و همه حرکتهای بروی دشخوار گردد و زبان از دهان بیرون نتواند کرد و چشم بیرون خاسته بود و نتواند سر فرو کرد و اگر بسر فرو کند بیهوش گردد و نفس در حلق او بگیرد و ممکن باشد که عقل او شوریده شود و سخنها بیهوشانه گوید و سبب آن منشار گشت غشاء سینه بود یا غشای دماغ و نبض صلب باشد معالجات طریق معالجت آنست که تری باز آرند و هر بامداد کشکاب باید داد کدوی تر و خربزه هندی دروی پخته و با شراب بنفشه آمیخته و بروغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن مغز کدو و برچکانند و اندکی شکر در افکنند و ضمادها از بنفشه تر و مغز کدوی تر و لعاب اسبغول و آب خربزه هندی بر سینه و پهلو نهادن و اگر بنفشه با خطمی بکوبند و با موم روغن بسرشند و طلا کنند نیک باشد و اگر تب گسارنده شود و بنفشه و خطمی و نیلوفر بپزند و اندر آب وزن کنند و او را در آن آب نشانند و خربزه هندی و آب او بر آب

کدو پخته

کدو پخته با جلاب و آب انار شیرین با روغن بادام و با لعاب اسبغول با جلاب و خایه مرغ نیمبرشت و آب اسفاناج و ماش پوست کنده پخته با روغن بادام میدهند و هر نوعی را از انواع دم زدن ناطبیعی که سبب آن علت حرارت بسیاری حاجت باشد علاج آن هم ازین نوع باید کرد و هوای خانه و خفتن او تر و خشک و خوش باید داشت و انواع دیگر را که سبب سردی و تری خلط غلیظ یا رقیق باشد علاج ضیق النفس باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمد و خداوند مزاج سرد را به ابتدا فانید اندر شیر تازه سود دارد و اگر ماده بادناک بود با بتدای آب بادیان نافع بود و اگر سبب ضعیفی عضلهای سینه باشد روغن نرگس یا روغن یاسمن بر سینه مالند و آنرا که ماده اندر عصبها افتاده باشد بگیرند شیح و سداب و افسنتین از هر یکی یکجزو و مغز بادام تلخ و فانید از هر یکی دو جزو و همه را بکوبند و بسرشند و حبها سازند هر یکی چند نخودی و هر بامداد چهار حب یا شش حب بخورد و از پس آن سکنگبین عنصلی خورد صفت حب بگیرند جندبیدستر و شیح از هر یکی جزوی افسنتین رومی و زیره کرمانی از هر یکی نیم جزو و فانید یکجزو حب کنند و هر بامداد سه حب بخورد و سکنگبین عنصلی از پس آن بخورد و لعوق

کرب نیز نافع بود باب سیوم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر یاد کردن ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس و علاج آنها

ربو بیماریهاییست که مردم آهسته دم نتواند زد مگر بشتاب همچون دم زدن کسی که دویده باشد و دم زدن که بشتاب بود آنرا متواتر گویند و سبب آن گرفتگی منفذ هوا باشد و این بیماری جوانانرا بود و اگر پیرانرا بود عسرتر بود و زایل نشود از بهر آنکه ماده علت اندر سینه پیران بحرارت ایشان پخته نشود و بقوت ایشان از قعر شش پراکنده و بر انداخته نشود و هرگاه که خداوند این علت بقفا باز خسبد رنج و تنگی نفس زیاده شود و سبب عسری این علت آنست که ماده که اندر شش افتد از سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار بود یا غلیظ و لزج باشد یا رقیق بود و اگر بسیار بود هم از غلیظی و رقیقی بیرون نبود و آنچه غلیظ بود بآسانی از جای کشیده نشود و آنچه رقیق باشد از بهر آنکه آلت قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده از شش هوای دم زدنست یا قوت سرفه بیرون آید و اگر ماده رقیق بود زود از قوت سرفه جدا شود و هوا بیرون آید و ماده آنجا بماند و حال ماده رقیق و غلیظ اینست اگر با غلیظی رقیقی باشد بسیاری شک بیماری عسرتر بود

وضیق النفس

وضیق النفس یعنی تنگی دم زدن بیماریست که از راه دم زدن گرفته و تنگ شده باشد و هوا که به دم زدن اندر آید گذر نیابد مگر اندک اندک بدشخواری اندر آید و اسباب ضیق النفس بیرون از آنکه در اصل آفرینش تنگ باشد و آلتهاء دم زدن را جای حرکت انبساط فراخ نبود اما اسباب نه گانه یکی آنست که اندر شش و قصبها و رگها و شریانهای آن خلطی باشد غلیظ یا رقیق دوم آنکه شش آماسیده باشد سیوم آنکه اندر بعضی احشا چون معده و جگر و اعضاء رئیسه آماسی بود و بدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ شود چهارم آنکه ماده بسیار فضای سینه ریخته باشد چنانکه اندر استسقا افتد پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار افتد و حرکت انقباض از بهر بیرون کردن آن متواتر گردد و بسبب غلیظی و بسیاری بخار دم زدن سینه تنگ و دشخوار باشد ششم بادی سطبر اندر سینهها و مجری دم زدن مانده باشد هفتم آنکه خشکی غالب گردد و بدان تحلحل شش فراز هم آید و اندر حرکت انبساط فرمانبرداری نکند هشتم آنکه سرمایی بآلتهای دم زدن رسد از بادی سرد یا از طعامی خوردن و شرابی و دارویی سرد نهم آنکه بیماریهای گرم نزدیک بحران بدید آید و علامت آن باشد که مادها

روی ببالا نهد و همچنین اندر آماسها و بیماری الحشا هرگاه که ماده بجانب بالا میل
کند نفس تنگ شود و اگر حجابها و عقل بسلامت باشد ماده پیش گوش آید
و آنجا آماس کند و اگر عقل شوریده شود و حجابها با آفت گردد ماده اندر دماغ
افتد و سرسام تولد کند **و اما النفس انتصاب** یعنی صعب‌تر است از ربو و ضیق النفس
و خداوند این علت هیچ پهلو بر زمین نتواند نهاد و تا راست ننشیند و بر پای ایستاده
باشد دم نتواند زد و بباید دانست که همه بیماریها که اندامهای نکسا بدا اولندا
مرکب را افتد شش را نیز افتد خاصه بیماریهای سده و بیماریها آن بیشتر در فصل
خریف افتد و در فصل زمستان هم افتد و هرگاه که اندر فصل خریف بارانهای
بسیار آید تابستان خشکی و شمالی بوده باشد اندر زمستان بیماریهای شش بسیار
افتد و همچنین هوای سرد شش را زیان دارد الا کسی را که در هوای گرم مقام
بسیار کرده باشد و رنج گرما یافته و بسیار باشد که علت ربو ذات الریه
گردد و بیماریهای شش بسیار بود که بر بیماریهای جگر باز گردد و چنانکه سوء المزاج
گرم که اندر جگر افتد با نفث الدم انجامد **علامات** بسیار باشد که
مزاج شش در اصل گرم‌تر از مزاج طبیعی باشد یا سردتر یا خشکتر یا ترتر
و بسیار باشد که مزاج اصل طبیعی بود لیکن بسببی از اسباب بگردد و مزاجی عرضی پدید آید
یا گرمتر از

یا گرمتر از آن گردد که بوده باشد یا سردتر و یا خشکتر یا ترتر و فرق میان مزاج
اصلی و عرضی آنست که علامات مزاج اصلی همچون مزاج طبیعی بود یعنی همیشه ظاهر
بوده و علامت عارضی آنست که حال تغیر مزاج پدید آید چون ترکیب سینه و فراخی
و تنگی آن که ممکن نیست که از صفت آفرینش بگردد اما خداوند مزاج گرم را سینه
فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نرسد
بلکه راحت یابد و گاه باشد که تشنه گردد و باد خنک تشنگی او بنشاند بی آنکه آب
خورد و گاه باشد که بسبب غلبهٔ گرمی سرفه و خداوند مزاج سرد را سینه کوچک
باشد و تنگ و آواز باریک و دم زدن صغیر و هوای سرد و آب سرد او را زیان
دارد و در سینهٔ او بلغم بسیار تولد کند و او را علت ربو و سرفه بسیار افتد و خداوند
مزاج تر را آواز نرم بود و گرفته و دم زدن با خرخره و آواز بلند نتواند کرد اگر
چه قوت او ضعیف نباشد و سینهٔ او از تریها ممتلی و پلک چشم او آماسیده باشد
و آنرا بتازی تهبج گویند و گوشت رخسارهٔ او نرم بود و آویخته و این را بتازی
ترهل گویند و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد چون آواز کلنگ و در
سینهٔ او هیچ تری نبود و باشد که بسبب غلبهٔ خشکی نفس او تنگ شود و بباید
دانست که آواز و دم زدن از احوال سینه و شش خبر دهند و تربیت و بدین

سبب است که اگر اندر عضلهای باسطه آفتی باشد آواز خناق شود و اگر آفت
اندر عضلهای قابضه بود آواز گرفته بود چنانکه بتازی تنحنح گویند و آگاهی
یافتن از گرانی سینه دلیلی خاصه است بر آنکه ماده در شش است و سوزش
سینه و خلیدن دلیل خاصه است بر آنکه ماده اندر عضلها و غشاهای برآمدن
رطوبت بزودی و آسانی دلیل آنست که نزدیک است و در قصبهٔ شش است
و برآمدن بدشخواری و سرفهٔ سخت دلیل آنست که ماده در قعر شش است و در
تخلخل گوشت است و اگر ماده در تخلخل گوشت او باشد تنها سرفه دیر او دیر
افتد اگر چه سخت افتد و اما نفث برگشتن دلیل آن بود که ماده در حجاب است
که بیونانی ربا فرغما گویند و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است
و اندر اگر ماده اندر فضای سینه ریخته باشد هرگاه که از پهلو بدیگر پهلو گردد ماده از این
جانب بدانجانب ریزد و او را از آن آگاهی بود و سرفه کمتر باشد لیکن دیر
بهتر شود و باشد که از بهر آنکه گوشت شش نازکست و متخلخل ماده را در خورد
و آماس تولد کند و بباید دانست که گرد آمدن ماده در شش از سه بیرون نباشد
یا نزله باشد که از سر فرو آید یا بسبب تخلخل از موضعی دیگر بدو ریخته میشود
اندک اندک پدید آید و اگر در شش تولد میکند علامتها مزاج سرد و تر ظاهر باشند و چشم
و روی تهبج

و روی تهبج کند **معالجات** علاج ربو و ضیق النفس دو نوعست
از بهر آنکه اسباب آن هم بدین عدد است نوع نخستین و دومین آنست
که ماده اندر قصبهٔ شش یا در رگها و شریانها اندر تخلخل گوشت او و تدبیر صواب
اندر علاج این هر دو نوع آنست که نگاه کنند که اگر سبب علت نزله است
باز دارند چنانکه در علاج زکام و نزله یاد کرده آمد و آن ماده را که به سینه فرود آمده
است برفق پاک کنند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهلی دهند و داروهایی
که اندر مسهل بکار دارند داروهایی باید که ماده را لطیف کند و سخت گرم کننده
نبود از بهر آنکه اگر ماده سخت گرم شود آنچه لطیفتر بود از وی بتحلیل جدا گردد
و آنچه بماند غلیظتر گردد و عسر شود و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده خراجی
اندر شش تولد کند و مصلحت آنست که ماده را گرانتر میدارند و بداروهای معتدل
می‌پزانند و پیشینگان اندر داروهای ربو و معجونها که از بهر این علت ساخته‌اند
افیون و یبروج و تخم بنگ بکار نداشته‌اند و اسبغول نیز دور داشته‌اند
از بهر آنکه این داروها ماده را بفسرانند و غلیظ کنند و آنجا که غرض باز داشتن تولد
بود اگر این داروها بکار دارند روا بود و داروهای ادرار کننده زیان دارد از بهر
آنکه ماده رقیق را بیرون آرد و آنچه غلیظ باشد بماند و اگر ماده اندر

رگها و شریانهای شش یا در تخلخل او بود نخست رگ باید زد از باسلیق
دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر این علت کودکان را باشد داروها با
شیر مادر آمیخته باید داد و آب بادیان تر با شیر آمیخته کودکان را کفایت
و طعام شوربای خروس پیر باید داد و نان که خمیر او خایه باشد و
تخم بادیان در وی سرشته باشند و گوشت گنجشک و شوربای او و تذرو
کبک و دراج و خرگوش و آهو و گوزن و شوربای گوشت روباه خاصه شش
او و ماهی ترنج کهن سود دارد و آنجا که ترنج نباشد ماهی شور کرده بجای
آن بود و گوشت خارپشت و شش او نافع بود و اگر شش روباه و شش
خارپشت خشک کرده بکوبند و با شکر بیامیزند و بدهند و اندرین علت نجاست
سودمند بود و میان طعام خوردن و آب خوردن مدتی دراز باید و کمترین
دو ساعت باشد و تشنگی سود دارد و آب اندک اندک باید خورد و یکبار سیر
نباید شد و بعوض آن ماء العسل موافق بود و از پس طعام خفتن و خواب کردن
خاصه خواب روز سخت زیان دارد و اگر کسی را ضعفی باشد یا ماندگی رسیده
بود و چون طعام خورد خواب باز نتواند داشت و اگر اندکی بخسبد روا بود
و طعام از پس ریاضت باید خورد و ریاضت آهستگی آواز کردن پس بآخر
قویتر کنند

قویتر کنند و اندر بیشتر طبع نرم باید داشت و ماهی شور بیش از طعام دیگر
شور کرده را طبع نرم کند و شوربای خروس پیر و مغز تخم کاکیان اندروی
پخته و چغندر طبع را نرم کند و اگر بدین نرم نشود یک مثقال افتیمون کوفته و
بیخته با یک اوقیه مینحته بخورد یا کشکاب شربتی بخورد و مقدار نیم درم وزن
یا کمتر یا بیشتر اندروی پخته و حلبه و انجیر اندر آب بپزند و بپالایند و از آب آن
ماء العسل بپزند و حلبه و مویز اندر آب باران پخته همچنین پیش از طعام بکار دارند
صفت قرصی که طبع را نرم کند و رطوبت از حلق بر افکندن آسان کند
بگیرند خردل یکمثقال نمک طعام نیم مثقال و عصاره قثاء الحمار باشند بدل آن
شحم حنظل کنند و بسرشند و از آن هشت قرص کنند شربتی یک قرص یک
روز خورند و یک روز نه و با ماء العسل خورند و اگر کسی را شراب خوردن عادت
باشد شراب رقیق ریحانی اندک ماده را ببراند و شراب انگبین سود دارد
و مالیدن سینه و پهلوهای سینه بدستها و کرباسهای درشت مالیدنی مالیدن
خوش و معتدل بی روغن صواب بود و بکف دریا و نطرون سوده مالیدن
سود دارد و اگر از مالیدن بمانده شود اندکی روغن یاسمین یا روغن خیری
مالیدن روا باشد و هرگاه را که سینه را خواهند مالند نخست نرمک مالند و بآخر

قویتر کنند و آواز را کشیدن و بتدریج بلند کردن سودمند بود و
اما تدبیر دارو دادن چنان بود که نخست بداروها مفرد آغاز
کنند چون زراوند گرد سه یا مداد چهار دانگ کوفته و بیخته باد و اوقیه مینحته و آب
گرم بدهند و سکبینج از چهار دانگ تا یکدرم تا یکمثقال تقدر حاجت اندر آب
سداب تر حل کنند و بدهند اسعل بریان کرده بسایند و با انگبین بسرشند
و بدهند و قنطوریون اندر آب بجوشانند و آن آب با مینحته یا با انگبین بدهند
اگر علت تازه بود قنطوریون غلیظ و اگر کهن باشد قنطوریون دقیق
و اگر سرد و را بکوبند نرم و با انگبین بسرشند و چون لعوق و بکار برند صواب
باشد و سکنگبین عسل و سکنگبین عنصلی موافق بود و ماده غلیظ را ببرند و
باسانی برارد و سینه را پاک کند و هرگاه که بداروهای مفرد کار بر نیاید
بداروهای مرکب باز گردند چون مطبوخها و معجونها و حبها که یاد کرده آمد
صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون سه درم رب السوس یکدرم فراسیون
یکدرم تربد بنجدرم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل و انزروت و مر از هر یکی
یکدرم همه را بکوبند و با مینحته بسرشند و حبها سازند شربتی دو درم تا سه درم
و اندر بعضی نسخها بعوض مر صبر ست صفت حب غاریقون نسخه دیگر بگیرند
غاریقون

غاریقون چهار دانگ و شحم حنظل دانگی و نیم رب السوس یکدرم این جمله یک شربت
باشد نسخه دیگر بگیرند غاریقون نیمدرم شحم حنظل دو دانگ بوره دو دانگ
رب السوس و تخم انجره و ایرسا از هر یکی نیمدرم این جمله یک شربت نسخه دیگر
از جهت کسی که در سینه او حرارتی باشد یا تبی همی گیرد بگیرند بنفشه و
رب السوس از هر یکی یکدرم غاریقون نیم درم کثیرا نیم دانگ حب
کنند جمله یک شربت بود و بباید دانست که غاریقون و افتیمون را اندرین علت
منفعتی عظیمست صفت حب جاوشیر بگیرند جاوشیر و اندر آب بادیان
حل کنند قدر نیمدرم و شحم حنظل نیمدرم بدان بسرشند و حل کنند و با ماء العسل
بدهند و منفعت جاوشیر اندرین علت بزرگست لیکن عصبها را زیان دارد
و از آنکه جاوشیر دهند عصبها را مراعات باید کرد و روغنهای خوش و روغنهای
گرم مالیدن حبی دیگر بگیرند اشق یکدرم و در آب بادیان حل کنند و نیم درم
جندبیدستر بسرشند و با ماء العسل بدهند صفت حبی دیگر بگیرند شحم حنظل دو دانگ
تخم انجره یکدرم افتیمون نیم درم با انگبین بسرشند و بدهند و اگر سه ساعت صبر کنند
پس سه اوقیه ماء العسل بدهند و هرگاه که تن را بداروهای مسهل پاک کرده
باشند قی کردن پیوسته سود دارد خاصه اگر آن روز که تدبیر قی خواهند کرد ترب

وماهی شور خورند واگر خربق سفید را به ترب اندر نشانند ویکشبانه روز بنهند
پس خربق ازوی جدا کنند وآن ترب با طعام یا بی طعام بخورند پس قی کنند
منفعت قی تمامتر بود واز مضرت خربق ایمن باشند واگر بگیرند خردل ونمک
طعام از هر یکی یکدرم وبوره ارمنی نیمدرم نطرون دانکی وهمه را بکوبند واندر
یک اوقیه انگبین بسرشند واندر پنج استار آب گرم حل کنند وبدهند تا قی تمام آرد
واگر قوی‌تر خواهند چهار درم بوره اندر پنج اوقیه ماء العسل **واما** جبهاو
داروها که گذرها، دم زدن را وسینه پاک کند ازین نوع باید کرد بگیرند عاقرقرحا
وعلک انباط وبکوبند وبا اندکی بارزد بسرشند وحب کنند وپیوسته اندر دهان
دارند واگر ازان لعوق سازند روا باشد صفت **لعوق** بگیرند تخم سپندان
وکنجد پوست کنده از هر یکی سی درم زوفای خشک هشت درم بکوبند وبا انگبین
بسرشند وهر بامداد ملعقه بخورند حبی که بشب در دهان گیرند بگیرند شش روباه
خشک کرده پنجدرم پودنه کوهی چهار درم تخم کرفس وساذج هندی از هر یکی بیست درم
حماما وبلبل از هر یکی چهار درم تخم بنگ دو درم همه را بکوبند وبشیر پتوعات بسرشند
وحب کنند وبشب در دهان میدارند وهر گیاهی که ازوی شیر بیرون
آید آنرا یتوع گویند وشیر درخت انجیر وتریاق بوشنجه ازین شمارست

صفت

صفت **لعوق** اسقیل که سینه را پاک کند بگیرند اسقیل وانگبین مصفی
از هر یکی جزوی وهر دو را در پاتیله سنگین بر آتشی نرم نهند تا اسقیل پخته
شود وچون لعوقی گردد وهر بامداد یک کفچه پیش از طعام بدهند وپس از
طعام هم روا باشد صفت **داروها** بگیرند پودنه کوهی وحاشا و
ایرسا وپلپل وانیسون وهمه را بکوبند وبانگبین بسرشند وبامداد وشبانگاه
مقدار فندقی بدهند واوزان داروها راستاراست باید مگر پلپل که وزن آن کمتر
وبقدر حاجت ونخست مشاهده وتصرف میکنند در اعداد واوزان داروها چه
طبیبانرا این رخصت نیست صفت **دارویی** دیگر بگیرند جعده وشیح ارمنی
وکمافیطوس وجندبیدستر وزوفا وکندر از هر یکی یکمثقال همه را بکوبند وبانگبین
بسرشند این جمله دو شربت بود صفت **حبی دیگر** بگیرند بوره چهار درم
پلپل سپید دو درم انگدان دو درم اشق دو درم همه را اندر مینچه بسرشند وحب
کنند شربتی چند یک دانه باقلی اندر ماء العسل دهند صفت **حبی دیگر**
بگیرند جندبیدستر وزراوند ورجاح از هر یکی یکمثقال پلپل سپید وعصاره
قثاء الحمار از هر یکی نیم مثقال شربتی نیم درم اندر ماء العسل بدهند صفت **دارویی**
دیگر بگیرند خردل وبوره از هر یکی دو درم پودنه جویباری وعصاره قثاء الحمار از

هر یکی یکدرم همه را بکوبند وبسرکه عنصل بسرشند شربتی یک نخود کوچک اندر
ماء العسل بدهند واگر حرارت قوی باشد این داروها اندر سکنگبین دهند و
راسن وآب او سود دارد واز جمله داروهای قوی که درین علت بدان حاجت
آید زرنیخ است اورا یارنجاح حب کنند واندر ماء العسل بدهند یا در زرده خایه
مرغ واگر دارویی معتدلتر خواهند زیره کرمانی بکوبند وبا سرکه ممزوج بدهند و
اگر نفس فرو گیرد وخناقی شود بگیرند بوره چهار درم تخم سپندان دو درم
وبکوبند واندر پنج اوقیه ماء العسل بدهند در حال بگشاید وداروهایی هست
که دود کردن آن اندرین علت سودمند بود وآن گوگرد است وزرنیخ اگر
هر دو را بکوبند وبا پیه گرده بسرشند وقرصها سازند ودود کنند ودهان
بزیر آن دارند نافع بود **داروها** که دود او سودمند بود بگیرند زرنیخ
وزراوند وزوفا نیز وبا پیه گاو بکوبند ودود کنند ده روز پیوسته هر روز
دو نوبت اما نوع **سیوم** انکه در احشا آماسی باشد وبدان سبب
حرکت انبساط را جای تنگ شود وعلامت این نوع آنست که تنگی
نفس بر تبع بیماری آن عضو پدید آید وعلامتها وآماس آن عضو ظاهر بود
وعلاج او علاج آن عضو باشد اما نوع **چهارم** انکه ماده بسیار اندر فضای

سینه

سینه ریخته شود وعلامت آن یاد کرده آمد وعلاج آن علاج استسقاست
اما نوع **پنجم** انکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد علامت وی تشنگی است
واز هوای خنک راحت یافتن ودم زدن متواتر وسریع واندر سینه گرانی
نباشد علاج او رگ زدنست نخست از دست چپ واگر مانعی نباشد شراب
سیب ومفرح سرد ومیوهای تر وخنک وخوشبوی خوردن وبوییدن چون
سیب وآبی وامرود چینی وبنفشه ونیلوفر وگل گلاب وصندل وکافور بوییدن
وبر سینه طلا کردن واگر باستفراغ حاجت آید ماء الجبن وایارج فیقرا کنند واطراف
میمالند ودر آب گرم همی نهند ومیشویند وبهترین علاجی آنست که ازان هوا
که باشد بهوای خنکتر شود واگر این ممکن نگردد خانه را خنک وخوشبوی کنند
اما نوع **ششم** انکه بادی غلیظ اندر منفذهای دم زدن مانده باشد علامت
وی آنست که اندر سینه گرانی نباشد واز طعامهای بادانگیز زیاده شود علاج
شکستن بادهاست وگشادن سده بتدبیرهایی که اندر علاج نوع نخستین یاد
کردیم وآب بادیان وتخم بادیان وایارج فیقرا وحب الرشاد اندرین باب
سخت نافع است ومالیدن بروغن سداب وروغن حب الغار وضماد از
شبت ومرزنگوش وبابونه بر سینه وپهلو نهادن سود دارد واز معجونها سنجبینا

وامیر سنا ولعوق سخت نیکو باشد حبها را که از سکبینج و جاوشیر و مانند آن و
نوع نخستین یاد کرده آمد سود دارد خاصه سکبینج اندر آب سداب
اما نوع هفتم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب تخلخل شش
فراهم آید و اندر حرکات انبساط فرمان برداری نکند علامت وی آنست
که اسباب خشکی از پیش افتاده باشد و علامتهای خشکی از تشنگی و غیر
آن ظاهر بود و علاج وی تدبیرهای تری از بهر است شیر خر شیر بز که
در حال دوشیده باشند و علاجها که در باب گذشته در تفلص حجاب یاد
کرده آمد بکار داشتن اما نوع هشتم آنکه سرمایی بالتهای دم زدن
رسد از بادی سرد یا از خوردن طعام و شرابی و دارویی سرد و علامت
این نوع سبب او باشد و علاج او روغنهای گرم مالیدن و طبیخ حلبه و مویز
وانچه ازین نوع در علاج نوع نخستین یاد کرده آمد بکار داشتن صفت
طبیخ حلبه بگیرند حلبه شسته و مویز دانه بیرون کرده از هر یک پنج استار با
آب باران یک کوزه بپزند و بپالایند و هر بامداد مقدار چهل درم گرم کنند
و بخورند و اگر هم بدین طریق و حلبه وانجیر پستی بپزند و بپالایند وانگبین برنهند
و بقوام آرند و هر بامداد یک کفچه بخورد سود دارد اما نوع نهم آنکه در

بیمارهای گرم نزدیک بحران پدید آید و علاج این نوع علاج آن بود که آنرا
علاجی خاصه نباشد باب چهارم از گفتار هفتم از کتاب سیم از ده،
یاد کردن انواع سرفه بر وجه کلی سرفه حرکت شش است و
حرکت اندامهایی است که با او اندر دم زدن شرکت کند و یاره این حرکت
حرکتی است که طبیعت بدان رنج از خود دفع کند همچنانکه مر دماغ را
حرکتی است از جهت دفع رنج سرفه مر شش را همانست و اسباب
سه نوع است یکی انکه انواع سوء المزاج ساده با ماده دوم انکه انواع آماسها است
و اگر چه آماس نوعی از سوء المزاج با ماده است فرقی هست میان هر دو
و آن آنست که ماده آماس و تخلخل اجزا عضوی پراکنده و جای یافته
بود و اجزای عضو درهم کشیده و بدین سبب آماس را تفرق اتصال
گویند و در سوء المزاج برخلاف این باشد سیوم آنکه چیزی موذی یعنی
ناطبیعی به آلتهای دم زدن رسد چون بادی و یا دودی یا غباری
و یا طعامی ترش یا شور یا عفن خورده شود یا چیزی بمجری دم زدن
فرو رود و این کسی را افتد که میان طعام خوردن سخن گوید و طعام
بمجری فرو شده شتاب کند و حنجره بگشاید و اگر چه حرکت سرفه آلتها

دم زدنست بسیار باشد که این اندامها بسلامت باشد و بسبب
مشارکت همه تن یا بمشارکت یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز
و معالیق هر دو بمشارکت پستانها سرفه پدید آید و آنچه بمشارکت دیگر
اندامها و انواع سوء المزاج و و انواع سوء المزاج پدید آید چنان بود که اکنون
یاد کرده شود باید دانست که هرگاه که در قصبه شش یا در گوشت
او سوء المزاج ساده یا سرد یا گرم پدید آید اجزای شش هوا که به حرکت
انبساط اندر کشد ناخوش آید و قوت طبیعت بر طریق دفع موذی
پیش باز آید و آنرا منفذها دم زدن اندر شکند چنانکه دود را و گرد را
پیش باز آید و دفع کند و از دفع او سرفه تولد کند و هرگاه که شش
آماس گیرد یا ماده از سر بدو فرود آید منفذهای دم زدن تنگ شود و
هوا که اندر کشیده شود در وی گنج نیابد بدان سبب تمددی در اجزای
شش افتد یعنی اجزای او از هم باز کشیده شود و المی یابد و قوت
طبیعی بدفع آن برخیزد و آن هوا که اندر آمده است باز شکند و سرفه تولد
کند و ماده که از سر فرود آید اگر بر قصبه حلقوم فرو میلغزد چنانکه چیزی بر
روی دیواری فرو لغزد و منفذهای دم زدن و گشادگیهای شش پر نشود

از فرو لغزیدن ماده هیچ سرفه نبود و اگر در میان حلقوم فرو میچکد سرفه
انگیزد و هرگاه که جگر گرم شود خون که بر آید گرم باشد و غذا شش
که از جگر رفته باشد گرم بغایت بود که بدو رسد و بیم آن بود که ازین
خون بثرها در وی پدید آید و آنرا بتازی بثرات السعال گویند و ممکن
بود که از آن خون خراجی تولد کند و در آغاز تولد بثرات بی نفث بود
و گاه که در شش سوء المزاج گرم باشد و خون که از بهر غذا بدو رسد طبیعی
بود لیکن بسبب سوء المزاج در وی گرم شود و جایگاه بزرگتر خواهد و
بدان سبب تمدد در اجزای شش افتد و الم آن یافته شود و قوت
طبیعت بدفع آن بجلد بجنبد و سرفه تولد کند اما تولد سرفه که سبب آن
آماس جگر و دیگر احشا باشد چنان بود که اگر مثلا جگر یا در پس حجاب
یا در زیر سوی او آماسی پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود و بسبب
پیوستگی غشای معالیق همه احشا و اجزای شش و معالیق او نیز کشیده
شود و المی یابد و منفذهای دم زدن نیز بسبب فرو کشیدگی اجزا تنگ
شود و قوت طبیعت هم بدفع الم او و هم بدفع زحمت هوا بجنبد و سرفه
تولد کند و این سرفه باشد خشک و با الم و تمدد و بباید دانست

که از انجاکه انواع سوء المزاجست و انواع ریشی و بثره است که در شش
والتهاء دم زدن بدید آید سرفه اصلی و سرفه راستینی شش نوعست
یکی سرفه ایست که سبب آن سوء المزاج گرم ساده بود دوم سرفه ایست
که سبب آن سوء المزاج سرد باشد ساده و این هر دو نوع را طبیبان
سرفه خشک گویند سیوم سرفه ایست که سبب آن سوء المزاج گرم
با ماده باشد چهارم سرفه ایست که سبب آن سوء المزاج سرد با
ماده باشد و طبیبان این نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه است که سبب
آن آماسها و ریشهای آلتهای دم زدن باشد ششم سرفه ایست
که سبب آن بثرات السعال بود و پیش ازین یاد کرده آمد اما اتفاق
افتد که سرفها دیگر عرضی پیدا شود و مثل آن سرفه را بر تبع بیماریها
دیگر تولد کند این علامات نگاه باید کرد و داشت و معالجات هر یک
در خورد آن باید کرد باب پنجم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر
پاک کردن سرفه گرم بی ماده و اسباب و علامات و معالجات
آن هرگاه که اتفاق افتد که در هوای گرم مقام بسیار کرده شود و
طعامها و شرابهای گرم خورده شود و بوی عطرها و داروهای گرم بوست
یافته

یافته سوء المزاج گرم ساده تولد کند خاصه درد ماغ و آلتهای دم زدن
علامتها تشنگی دایم و خشکی حنجره و حلقوم و سرفه خشک و در
سینه هیچ گرانی نه و مضرت یافتن از حرارت آفتاب و گرمابه و نزدیک
آتش و راحت یافتن از هوای سرد و شربتها خشک و فرق میان
سوء المزاج گرم و خشک که در شش بود و آنکه که در معده باشد آنست
که خداوند شش گرم از هوای خنک راحت یابد که از آب سرد و خداوند
معده گرم از آب سرد راحت بیش از ان یابد که از هوای سرد و بی سرفه
باشد معالجات بامداد و شبانگاه شربتها خنک باید داد
چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و لعاب اسبغول و دیا قودا و سا
و چاشتگاه کشکاب سپستان در وی پخته و صندل و گلاب و کافور
و خیار بادرنگ سرد کرده و شکستن و بوییدن و بنفشه و نیلوفر می بویند
و از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم روغن کردن و کافور اندر روی
کردن و بر سینه طلا کردن و از بنفشه و نیلوفر و برگ بید و مغز کدوی تر
ضماد ساختن و بر سینه نهادن و از کشکابی که در وی عناب
و سپستان و بنفشه پخته باشند حقنه ساختن و یا روغن بنفشه بکار

داشتن سخت سودمند بود صفت لعوقی سودمند که درین
نوع نافع باشد بگیرند لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی شیرین و لعاب
تخم خطمی و آب انار شیرین و آب خیار بادرنگ و آب کدو و آب برگ
خرفه و آب نیشکر از هر یکی بیست درم صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین سپید
کرده و شکر عسکری از هر یکی پنج استیر تخم خشخاش ده درم شکر طبرزد
ثمین آنچه بتوان کوفت و بکوبند و درین لعابها و آبها بیزند تا معقود شود
و هر ساعت اندک اندک می مزند لعوقی دیگر بگیرند کثیرا نیم کوفته یکجزو
مغز بادام سپید کرده دو جزو و کثیرا در جلاب تر کنند تا حل شود و با انگشت
بمالند و مغز بادام بآن بسرشند و بقوام لعوق آرند و اگر کسی شیرین تر
خواهد شکر سوده بر افکنند و بسرشند و پیوسته اندک اندک میمزند صفت
حب السعال بگیرند نشاسته و صمغ کثیرا و مغز بادام شیرین و مغز
تخم کدوی شیرین و مغز تخم خیار راستا راست ترنگبین پاک کرده چندان
همه داروها حب کنند چنانکه رسمست بلعاب دانه آبی یا بلعاب اسبغول
و پیوسته ازین حب در دهان میدارند و اگر درشتی سینه بر حال خویش
بماند و دراز آهنگ شود صمغ درخت بادام با صمغ درخت آبی را بگیرند
مقدار

مقدار صد درم و در آب جلاب از هر یکی صد درم و پنجاه درم لعاب اسبغول
بپزند تا بقوام عسل شود پنجاه درم روغن بادام بر چکانند و بهم بزنند
تا نیک آمیخته شود و میمزد و سپستان در دهان میدارد و اگر لعاب سپستان
بستانند و شکر بر نهند و بقوام آرند صواب باشد و نافع بود و طعام که
از کشک جو و اسفناج و باقلی و ماش پوست کنده و کدو و برگ کوک سازند
نافع بود باب ششم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر پاک کردن
سرفه سرد بی ماده اسباب سرفه خشک که از سوء المزاج سرد ساده
ضد اسباب سرفه گرم ساده یعنی بی ماده باشد علامتهای
مزاج سرد ظاهر بود معالجات نخست اسباب را بدل
کند و سوء المزاج و سرفه را که سبب آن رسیدن هوای سرد باشد بآلتهای
دم زدن و مانند آن سببی نفسی فرو گرفتن یکزمان یا چندانکه ممکن گردد
و طاقت دارد شش را گرم کند و سوء المزاج سرد را زایل کند و اگر
کهن گشته باشد مر صافی و میغه تر با نگبین بسرشند و اندک اندک در دهان
میگیرند و یکدرم سکبینج و یکدرم روغن بلسان بهم بسرشند و بدهند
صفت لعوقی نافع بگیرند لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان از

سرٍ یکی پنجاه درم انگبین صد درم بقوام آرند و آب انار شیرین یکجزو
و در پاتیله کنند و بقوام آرند شراب زوفا بگیرند انجیر بستی پانزده
عدد و مویز منقی دانه بیرون کرده بیست عدد بیخ سوسن پوست
کنده یعنی تراشیده ده درم پرسیاوشان پنج درم زوفا خشک سه
درم ایرسا دو درم بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و انگبین برنهند و
بقوام آرند این شراب با مشرودیطوس یا دواء المسک یا سنجرینیا دهند
و سینهٔ او را بروغن سوسن و روغن نرگس و روغن خیری و روغن
یاسمین و موم زرد می مالند صفت شرابی نافع بگیرند شراب
انگوری کهن دویست درم فطراسالیون دو درم بیخ سوسن سه
درم زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی سه درم علک انباط یکدرم
مویز دانه بیرون کرده همه را درین شراب بجوشانند و بپالایند و هر
بامداد پنج درم یا هفت درم با روغن مصطکی بدهند و طعام از حسو
گندم و سبوس آب بود یا عسل و فانید و در حسوها و سبوساب
حلبه و انجیر و خرما بپزند و روغن پسته یا روغن حب الخضرا یا روغن
جلغوزه پر کنند باب هفتم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر
بای

بای کردن سرفهٔ گرم با ماده اسباب سرفهٔ تر که از سوء المزاج
گرم با ماده بود بعینه اسباب زکام و نزله است و علامت وی
تشنگی است با دغدغه اندر حنجره و گرانی در سینه و رطوبت که بسرفه برآید
و گاه باشد که تب آید به نوبتهای مختلف معالجات نگاه
باید کرد که ماده رقیق است یا غلیظ اگر رقیق باشد بامداد یاقودا باید داد و
صفت آن در علاج نزله و زکام یاد کرده آمد و چاشتگاه کشکاب و در
کشکاب سپستان و عناب پختن و بامداد لعاب اسبغول دادن
و در میانهٔ روز لعوق کثیرا که پیش ازین یاد کرده آمد دادن و اگر سرفه
بی حد باشد حب السعال اندر دهان میدارد صفت حب السعال
بگیرند نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی پنج درم افیون نیم درم
و اندر بعضی نسخها نیم دانگ آورده اند حب بلعاب اسبغول یا بلعاب
دانهٔ آبی و در بعضی نسخها افیون نیست لیکن سرشتن بعصارهٔ برگ
کوک فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید که بعصارهٔ برگ کوکنار بسرشند
روا بود و اگر تخم خشخاش با مویز دانه بیرون کرده بکوبند و بدهند
سودمند بود صفت لعوقی از نسخهٔ ابن ماسویه بگیرند تخم خشخاش

سپید بیست درم و تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کثیرا و صمغ
عربی و مغز تخم خیار و مغز دانهٔ آبی از هر یکی پنج درم بیخ سوسن مقشر بیست
درم اسبغول پنج درم همه را نیم کوفته کنند مگر اسبغول را که نشاید کوفت
البته و تخم خشخاش و بیخ سوسن در مقدار دو من آب باران تر کنند
یک شبانه روز و اسبغول و تخم خطمی را جداگانه لعاب بگیرند و نگاه دارند
و صمغ را جداگانه اندر مقدار ده استار آب باران حل کنند و نگاه دارند و دیگر
روز تخمها که تر کرده اند بپزند تا آب به نیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند
و بپالایند و لعابها و کثیرا و صمغ حل کرده را با وی بیامیزند و نیم من شکر بر
افکنند و بقوام آرند صفت شراب زوفا که درین نوع سرفه نافع
بود بگیرند بنفشه و کثیرا و رب السوس از هر یکی یکدرم مغز خیار و مغز تخم
کدوی شیرین و مغز بادام تلخ سپید کرده و تخم خشخاش از هر یکی دو درم
آرد باقلی دو درم پوست خشخاش یکدرم نشاسته یکدرم شکر هفت درم
همه را بکوبند بلعاب دانهٔ آبی شیرین بسرشند و حب کنند و اگر ماده
غلیظ بود هر بامداد کشکاب با شراب بنفشه دهند و در کشکاب چهار
درم بیخ خطمی و دو درم بیخ سوسن و یک مشت باقلی پوست کنده
اندر بپزند

اندر بپزند و اگر پنج درم بنفشه پرورده در آب باقلی بدست بمالند و بدست
بپالایند و نیم گرم بدهند صواب بود و اگر بنفشه در شراب زوفا دهند بهتر
بود صفت شرابی که سینه و طبع را نرم کند که درین نوع سرفه نافع بود بگیرند
عناب بیست عدد و سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده هشت ده
درم انجیر بستی ده عدد اصل السوس مقشر ده درم کشک جو یکمشت تخم
خشخاش سپید هفت درم خطمی و کثیرا و دانهٔ آبی از هر یکی پنج درم همه را
در دو من آب بپزند تا یکمن باز آید بپالایند و هر بامداد مقدار چهل درم گرم
کنند و پنج درم بنفشهٔ پرورده در وی بگدازند و روغن بنفشه و روغن بادام
بر وی نهند و بدهند صفت شرابی که سینه را نرم کند و طبع را نیز نرم
کند بگیرند عناب بیست دانه سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده
ده درم بنفشهٔ خشک چهار درم اصل السوس مقشر پنج درم انجیر بستی ده عدد
همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند این جمله را دو شربت
بود هر شربتی را هفت درم در فلوس خیار چنبر و ده درم ترنگبین برنهند صفت
شراب بنفشه که خداوند سرفهٔ گرم را و تب را سود دارد و طبع را نرم
کند بگیرند بنفشهٔ تر نیم من و دو من آب گرم کنند و بنفشه را اندران آب نهند و

ویکشبانه روز بگذارند و دیگر روز بپزند تا نیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند
و یکمن شکر برافکنند و بقوام جلاب آرند صفت مسهلی از نسخه ابن ماسویه
بگیرند عناب سی عدد و بنفشه خشک بیست درم ترنگبین ده درم شکر درو
گدازند و سه درم لسان الثور سوده باوی بیامیزند و بدهند این مسهل نسخه
ابن ماسویه است و اگر در سینه سوزشی و حرارتی باشد موم روغنی سازند
از موم مصفی و روغن گل و آب خیار و آب کدو و آب برگ خرفه فسرده
اندر هاون بمالند و خرقه بدان تر کنند و سرد کرده بر سینه نهند و موی سر
باز کردن و سر بوره مالیدن اندر گرمابه مسام را بگشاید و ماده را که از
سر بسینه فرو می آید تحلیل کند و اگر اندکی بوره و اندکی تغیسا با نخود بجته بسرشند
و طلا کنند و بارش نشود و ماده ها را پالاید سخت صواب بود باب

هشتم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر پای کردن سرفه سرد با ماده

سبب سرفه تر که اندر سوء المزاج سرد با ماده افتد
بعینه سبب نزله است و اسباب نزله معلوم شده است و علامتها
آن چو علامات ربو وضیق النفس است **معالجات**
قانونها که اندر علاج ربو وضیق النفس یاد کرده آمد نگاه باید داشت

واگر باستفراغ

واگر باستفراغ حاجت آید استفراغ بحب غاریقون باید کرد و صفت آن
در علاج ربو یاد کرده آمد هر بامداد این شراب مقدار چهل درم با پنجاه درم
گلنگبین و دو درم روغن بادام همی باید داد صفت **ادویه** که با کشکاب
دهند بگیرند انجیر بستی و میویز دانه بیرون کرده از هر یکی چهل عدد اصل السوس
و پرسیاوشان و بیخ بادیان از هر یکی هفت درم همه را اندر دو من
آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و بکار دارند و اگر ماده غلیظتر باشد با روغن
بادام تلخ دهند و اگر سینه درشتی بود و اندک مایه حرارتی باشد مقداری
کشک جو اندرین شراب بپزند و اگر حرارت و درشتی بیشتر باشد اندر
کشکاب چهاریک وزن کشک نخود و یکدرم تخم بادیان و چهار درم بیخ
سوسن مقشر اندر بپزند و کشکاب کسی را دهند که اندر معده او ترشی نشود
صفت شرابی مفید که معجون در آن حل کنند بگیرند انجیر بستی ده عدد
مویز دانه بیرون کرده ده درم حلبه شسته و تخم بادیان و تخم کرفس و
پرسیاوشان و بیخ سوسن و زوفای خشک و فراسیون از هر یکی
پنج درم همه را اندر سه من آب بپزند تا بیکمن باز آید و بپالایند و هر بامداد سی درم
گرم کنند و دو مثقال ازین معجون در وی حل کنند و بدهند صفت **معجون**

نافع بگیرند رب السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی ده
درم قردمانا و پلپل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند گرد و تخم انجره از
هر یکی پنج درم و اندر نسخها خرفه و ایرسا از هر یکی پنج درم آورده اند همه را
بکوبند و بپزند و به انگبین مصفی بسرشند صفت **معجونی** که سینه را پاک کند
و ماده غلیظ را ببراند بگیرند زوفای خشک و پودنه و بیخ سوسن و خردل
و قردمانا و پلپل و تخم انجره و انیسون راست راست با انگبین مصفی بسرشند چنانکه
رسمست شربتی یک فنجه صفت **حبی** دیگر بگیرند رب السوس پنج درم پلپل
و قردمانا و مر و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم انجره یکدرم بماء العسل بسرشند
و حب کنند و پیوسته در دهان میدارند صفت **حبی** دیگر بگیرند رب السوس
و کثیرا و بارزد و مغز بادام شیرین راست راست و حب کنند چنانکه رسمست
حبی که بشب دهان گیرند که خداوند سرفه را که بشب آرام نگیرد سود دارد بگیرند
مر و میعه و کندر از هر یکی بوزن دانگی و بشب اندر دهان گیرند **لعوقی** نافع
بگیرند تخم کتان بریان کرده ده جزو و پلپل دو جزو بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند
و اگر بعوض پلپل پودنه جبلی کنند با تخم ترب روا بود **حبی** که در دهان گیرند
بگیرند جاوشیر و خردل و مغز بادام تلخ راست راست و با انگبین بسرشند و

بکار دارند

بکار دارند و قطران با انگبین سرشته اندر دهان گیرند نافع بود و صبر سقوطری
با انگبین سرشته در دهان داشتن سود دارد صفت **معجونی** از نسخه
عیسی صهباربخت بگیرند مویز منقی دانه بیرون کرده صد درم و بجلاب
پخته تر کنند یکشبانه روز پس بکوبند و ده درم مصطکی کوفته و بیخته بدو بسرشند
و هر بامداد سه درم بخورد نافع باشد صفت **لعوقی** هم از نسخه او بگیرند
مغز بادام تلخ شش درم بارزد و میعه تر از هر یکی چهار درم زعفران و
جاوشیر از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند صفت **لعوقی** دیگر بگیرند بزر
سیاوشان چهار درم پلپل ده دانه مغز چلغوزه دو اوقیه روغن ناردین
یکدرم انگبین و روغن گاو چندان که دارو ها را بدان بسرشند صفت **لعوقی**
دیگر بگیرند بارزد و حلبه از هر یکی سه درم زعفران یکدرم جاوشیر و مر و مغز
بادام تلخ از هر یکی چهار درم با انگبین مصفی بسرشند صفت **لعوقی** دیگر
که سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده ثمین و اندر روغن گاو بپزند و مهرا کنند و
یکمن انگبین بر او افکنند و بقوام آرند و بقدر حاجت بکار دارند صفت **حبی**
دیگر بگیرند رب السوس و پلپل و فانید از هر یک راست راست حب کنند چنانکه
رسمست و استفراغ کردن با یارج روفس روا بود باب نهم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر بیماریهای گردن سرفه که سبب آن آماس و ریشی شش بود سبب آماس شش

سه نوعست یکی نزله که از سر فرو د آید سرد یا گرم دوم آنکه ذات الجنب

و ذات الریه گردد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید سیوم امتلای

خونی است اندر تن و فزونی غذا که بدو میرسد و او را نتواند گوارید و

بدان سبب فزونی اندر وی بماند و آماس کند و ماده خون بود یا بلغم یا سودا

لیکن اندر بیشتر حالها خون بود و بلغم و سودا را بنادر باشد و صفرا خود نبود

از بهر آنکه صفرا تیز و گذرنده باشد و گوشت شش متخلخل است و نازک

و مادهٔ غلیظ صفرا اندر وی باز نماند و آماس نکند لیکن زود ریش

گرداند یا رگی را بطرقاند و خون از گلو برآمدن گیرد علامات

اما علامتهای آماس خونی تب لازم است و گرانی بر سینه و دشخواری

دم زدن و سرخی رخسار و عظیمی و تواتر بعضی نبض و سبب سرخ شدن

رخسار آنست که پیوسته بخارهای بسیار از شش بر می آید از بهر آنکه گوشت

رخسار گوشتی است خالص و سرخی اندر وی بدید آید از بهر آنکه مسام او گشاده است

بخار بسیار بپذیرد و دیگر اجزای روی سرخ نکند از بهر آنکه دیگر اجزای روی

از گوشت

از گوشت برهنه است و علامت آماس بلغمی آنست که رخسارها سخت

سرخ نشود و تب نباشد و اگر باشد تبی نرم همچون تبهای بلغمی بود و آب

از دهان بسیار آید و اندر سینه گرانی بود بی سوزش و دم زدن اندر

بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشخوار بود و اگر آماس سوداوی بود

علامت وی آنست که تنگی نفس اندک اندک بدید آید اندر مدت دراز و

سرفه همیشه خشک بود و علاج این سرفه اندر علاج ذات الجنب و

ذات الریه و شوصه یاد کرده آمده است پیدا از بهر آنکه جای علاج آماس آنجا

باب دهم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر بیماریهای گردن

سرفه که سبب آن بثرات السعال باشد سبب بثرات السعال

اندر باب چهارم یاد کرده آمد و علامت وی آنست که نبض خداوند

علت سریع بود و دلیل گرم و شربتهای گرم رنج فزاید و از هوای خنک

و از شربتهای خنک راحت یابد و علاج این نوع فصد است و حجامت

و اسهال صفرا و شربتهای نرم دادن چنانکه اندر معالجات بثرات حلق

پیش از این یاد کرده آمد باب یازدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم

اندر بیماریهای گردن خون که سرفه برآید برآمدن خون از گلو یا از حنجره

و حلقوم و قصبهٔ شش و رگهای او و رگهای سینه باشد یا از مری و

معده و جگر بود و اسباب آن هفت نوعست یکی آنکه جراحتی باشد

از زخمی و افتادنی و مانند آن دوم سرفهٔ صعب یا قی کردن بالحاح

سیوم خشم و ضجرت چنانکه دیوانه گان را افتد که از هر سخنی و هر چیزی

خشم گیرد و ضجر گردد چهارم دارویی یا طعامی تیز خوردن پنجم بر زمین

بی بستر خفتن ششم دیو چه اندر حلق او یختن هفتم اندر هوای گرم مقام

کردن و اسباب و اصل آن دو نوعست یکی گسستن و گشاده شدن

و طرقیدن رگی از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگ باشد

دوم آنکه اندر سینه و شش و معده و جگر ریشی بود یا آماس خونی باشد و خون

تراپیدن گیرد و اسباب و اصلی را اسباب سابقه اندر پیش افتاده و آن هفت

نوعست یکی پری رگها و اندامها و این کسانی را افتد که طعامهای قوی خورند

و ریاضت کمتر کنند و ممکن است که اندامی از کسی جدا گشته چون دست و پای

و جراحت او بسته شود و نصیب آن اندام از خون که غذای او گشتی در تن

بماند و امتلای خونی بدید آید و رگها پر شود دوم باز ایستادن خونی که

استفراغ آن عادت کرده باشد چون حیض و چون بواسیر و غیر آن

سیوم

سیوم تری ماده تا بدان سبب رگها را سست کند و بیرون تراود چهارم بادی

که در اندرون تولد کند و رگ را بطرقاند پنجم سردی و خشکی بر آلتهای دم زدن

غالب شود و بدان سبب اندر حرکت انبساط بطرقد ششم آنکه رطوبت

غالب شود و رگها بدان سست گردد و آغشته شود و چون تراپیدن گیرد

و قصبهٔ شش فرو د آید هفتم آنکه حرارتها پیوسته بدو میرسد چون حرارت

آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن علامات خونی که از حنجره و

حلق و ملازه آید برنگ خوناب بود و بی سرفه و تنحنح برآید و آنچه از قصبه

شش بود و بسرفه و تنحنح اندک برآید و آنچه برآید اندک و کفناک و با درد بود و

آنچه از گوشت شش بود بسرفه برآید و کم رنگ و رقیق و کفناک باشد و بی

درد آید اگر چه بسرفهٔ صعب برآید و هر چند روزی باز ایستد و باز برآمدن

گیرد و رنگ آن بسپیدی گراید همچون رنگ شش و آنچه از سینه برآید نه از

شش خونی اندک و سیاه و غلیظ باشد همچون خون فسرده بسبب دوری

راه و از کفک خالی نباشد و بسرفهٔ صعب برآید و با درد سینه باشد هرگاه

که بجنبد سرفه زیادت گردد و آنچه از رگهای شش برآید خونی گرمتر و بقوام تر

و بسیارتر و بخونی مانده تر و کفناکتر باشد اما آنچه سبب آن گسستن یا شکافتن

رگ بود خوناب بسیار باشد و اگر سبب آن تیزی خون بود که رگی را ببندد
و بخورد یا تب باشد و اسباب برگشتن خون از پیش رفته بود و اگر بهری خون
شش و از پیش کرده یا ریم آید یا با پوست پاره‌ها یا با حلقهٔ از حلقهای قصبه
که اندر شش پراکنده است یا با گوشت پارهٔ برآید از گوشت شش و
اگر ریش نکرده باشد اندک اندک آغاز کند پس یکبار بگشاید و خون بسیار
و بدرنگ برآید و اگر سبب آن امتلای خونی بود و خوناب بسیار و
بیدرد باشد و از برآمدن آن راحت و سبکی یابد و آنچه از آماس خونی
برآید سخت اندک بود و علامتهای ذات الریه ظاهر باشد و آنچه از اندام
دیگر باشد چون معده و جگر و سپرز نفی برآید بی سرفه و آنچه سبب درآویختن
دیوچه بود با غم و تاسه صعب باشد و خون رقیق و رنگین بود و اسباب
سرفه و بیماریهای دیگر هیچ نباشد و بباید دانست که خون چون از سینه برآید
آن خطرناکی ندارد که از شش برآید اگرچه بسیار باشد که آن موضع که خون از
وی می برآید ریش گردد و ناسور نشود و هر یک چند باز ایستد و باز برآمدن
گیرد و آنچه از شش و از آماس خونی برآید بدان خطرناکی نبود که از جگر برآید
و سبب را یکی آنکه مادهٔ خونی بد نباشد دوم آنکه برآید و اندر وی مانده نشود و
انزاکه

وانزاکه همه رگ و همه تن از خون پر باشد طبیعت اندر دفع خون فزونی همی
کوشد تا بدین طریق که نزدیکتر و آسانتر باشد دفع کند و باز از رگ برآید آن
گیرد یا رگی را بشکافد یا بوجهی دیگر دفع کند چنانکه خون حیض و خون بواسیر
و مانند آن و هرگاه که رگها قوی باشد و خون بدین وجها دفع نشود امتلا
بر حال خویش بماند و فضلهٔ خون به تجویف دل اندر آید و جایگاه دم زدن
بگیرد و مفاجا بکشد و هرگاه از شش خون برآید بیم آن باشد که ریش کرده
و اگر کسی را خون برآید و باز ایستد و باز از پس مدتی برآمدن گیرد نشان
آن باشد که ریش گشت و این بار دوم از ریش بر می آید و خون که از
شش برآید از دو روی خطرناک باشد یکی آنکه اگر افراط بود خطرناک
بود دوم آنکه اگر ریش کرده هم باخطر بود و بسیار بود که بیماری را خون
از گلو برآید و آماس جگر و آماس سپرز بدان زایل شود و انزاکه باتب
خون از گلو برآید خون بینی باشد که از کام بحلق فرو رفته باشد و اندران خطری
نباشد **معالجات** طریق باز داشتن خون از گلو برآمدن چهار
نوع است اول رگ زدن اگر مانعی نباشد دوم ماده را بزیر فرو کشیدن
سیوم مزاج عضو را باعتدال باز داشتن چهارم داروهای باز دارنده دادن

تا خون باز ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آنرا که مانعی نباشد
اگر خون از سینه و شش برآید رگ باسلیق باید زد و اگر کام و ملازه
برآید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر آید رگ اکحل باید زد هرگاه این
علت بسیار افتد باید که هرگاه که در تن خود گرانی و پری بیند بشتابد
و رگ زند خاصه کسی را که سینهٔ او تنگ باشد و اولی آن باشد که نخست
رگ صافن زند تا ماده را از بالا فرو کشد پس باسلیق تا ماده که در سینه و شش
بود کمتر شود و آماس نکند و خون بتفاریق بیرون کند تا قوت ساقط
نشود و تدبیر بازگردانیدن ماده و از سوی بالا بزیر فرود آوردن بستن
و مالیدن اطراف و شیشه بر ساقها نهادن و رگ صافن و مابض
زدن و حقنه کردن و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج عضو آنست که
از حرکتها و کارهای سخت و از سخن گفتن بسیار و آواز دادن بلند
و از خشم و ضجرت و شراب خوردن و نگاه کردن چیزهای سرخ و از
مباشرت پرهیز کند و از طعامهای تیز و گشاینده دور باشد چون
کبر و کرفس و شراب و کنجد و پنیر کهن و خرما و انگبین و از جمله
شیرینیها و آن را به تسکین حرارت گشادن آید طعام از سماق و زرشک
وغوره و

و غوره و انار دانگ و ترشی ترنج و برگ حماض باید یا بچهٔ بره در وی
پخته و اگر تب نباشد و اگر تب باشد مغز بادام و مسکه و هر بامداد شربتی
ریواج و گل ارمنی دهند و آنرا که حرارت پس قوی نباشد پنیر نمک
ناکرده و شیر تازه و جوشانیده و پخته و دوغبا که از دوغ گاو پزند و نبا
و حسوها که از کاورس پوست کنده و گل سازند و بزردهٔ خایهٔ نیمبرشت
و گوشت دراج و تیهوج و کبک و مانند آن موافق بود و تدبیر باز داشتن
خون و داروهای باز دارنده دادن چنانکه باید که نگاه کنند تا خون از
کدام اندام می آید و اسباب و علامات آن باز جویند اگر از شش بر
می آید نخست بعلاجهای کلی که یاد کرده آمد مشغول باشند از رگ زدن و
ماده از بالا فرو کشیدن و مزاج را باعتدال باز آوردن بدان طریقها که گفته
آمد و اگر طبع خشک باشد مسهلی نرم دهند یا حقنهٔ نرم کنند صفت مسهل بگیرند
بنفشهٔ خشک ده درم آلوی سیاه و عناب از هر یکی سی عدد و سپستان
پنجاه عدد خیار چنبر پانزده درم همه بپزند چنانکه رسم است و چهل درم شیرخشت
در وی گداز کنند و بپالایند و بدهند صفت **حقنه** بگیرند چغندر و سبوس گندم
و بنفشه و عناب و بر خطمی و کشک جو و بپزند چنانکه رسم است و بپالایند چهار درم

بوره سوده و پانزده درم شکر سرخ در وی حل کنند و بکار دارند مهر
بامداد کشکاب دهند سرطان در وی پخته و اگر تب سخت گرم باشد
بجای آبی اگر کشک جو در وی خواهند پخت آب کدوی ترکنند یا آب عنب
الثعلب که بگلاب داده کوفته باشند بعرق و غذای او قلیه کدو و اسفاناخ
و ملحیا و کشک جو دهند بمغز بادام و روغن بادام تا تب زایل شود پس
از آنکه تب زایل شود داروها که تب باز دارد دادن چون آب لسان الحمل
تنها یا با گل مختوم و آب برگ خرفه با کهربا و گل ارمنی و آب عصا الراعی بهترین
چیزی است درین علت و شادنج عدسی مغسول نیز بهترین داروییست
درین علت از بهر آنکه خون باز دارنده است و هم خشک کننده ریش آن خشک
کند و بروید یا نیم درم یا دو درم با یکی ازینها بدهند و آبی که او خورد باید که صمغ عربی
و طباشیر و گل ارمنی و شادنج عدسی در وی حل کرده باشند و پالوده و
برگ لسان الحمل و برگ خطمی و آرد جو بگیرند و همه را بکوبند و بگلاب
ترکنند و ضماد سازند و بر سینه نهند و موم مصفی در روغن گل بگدازند و
باب عصا الراعی بهم برزنند و بر سینه طلا کنند صفت دارویی که درین باب
نافع بود بگیرند طباشیر و گل سرخ از هریکی پنج درم بسبد و کهربا و مروارید از
هریک سه

هریک سه درم گل ارمنی و گل مختوم و شادنج عدسی از هریکی پنج درم
افیون دو درم تخم خشخاش سپید سه درم تخم خرفه پنج درم رب السوس و
اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هریکی سه درم همه را بکوبند و بپزند و بیست درم
اسبغول با وی بیامیزند شربتی دو درم با آب باران یا آب اطراف
رز کوفته یا فشارده با گلاب دهند و اگر حرارت قوی نباشد سه درم
کندر با این داروها یار کنند از بهر آنکه کندر داروها را به ریش رساند و خون
باز دارد و ریش را خشک کند و گوشت باز رویاند صفت دارویی
دیگر بگیرند کندر و دم الاخوین از هریکی پنج درم صمغ عربی هفت درم بسبد و کهربا
از هریکی سه درم همه را بکوبند شربتی دو درم با آب لسان الحمل و اگر سبب
برآمدن خون از شش یا از سینه نزله گرم باشد روغن از سر و بینی دور داشتن
و در کشکاب میوه های قابض پختن چون حب الآس و آبی و امرود قدید و
رعرور جبلی و بستانی و اقراص کهربا دادن با رب آبی و اگر بدین تدبیرها
کفایت نشود موی سر بباید سترد اگر چه زن باشد و ضمادی که از سرگین کبوتر
سازند یا از تفسیا بر سر نهادن جالینوس میگوید زنی را خون از گلو برآمدن
گرفت بسبب نزله خواستم تا او را رگ زنم مانعی بود که نشایست دو حقنه تیز فرمودم

و غذا از حسو دادم میوه های قابض در و پخته و ضماد سرگین کبوتر بر سر او
مینهادم و او را دستوری دادم تا گرمابه رود و تریاق بزرگ مقدار
یک باقلی بدادم تا بسبب افیون خواب باید و از سرفه برآساید و ماده غلیظ شود
و سیلان نکند و روز دیگر هیچ نجنبانیدم و با آخر آنکه اطراف وی را بفرمودم
مالید تا ماده از بالا فرود آید مقدار یک باقلی کوچکتر از آنکه داده بودم تریاق تازه
دادم و میخواستم تا او را بتدریج بانگبین خوردن آورم تا سینه او پاک شود
و در کشکاب اندکی نان ترید کردم تا قوت او نگاه دارد تا روز چهارم بدین
ترتیب همی داشتم روز چهارم تریاک رسیده دادم و بانگبین بسیار و بعد از آن
تدبیر ناقهان کردم و بفرمودم تا ضمادی که در وی تفسیا بود بر سر او نهند و از گرما
باز داشتم بدین طریق شفا یافت ابو علی میگوید اگر ماده بسیار باشد از
حب قوقایا دادن چاره نبود خاصه پس از آنکه رگ زده باشند و اگر سبب
برآمدن خون از گلو بسیاری خون باشد در تن تا بدان سبب رگی گشاده
شود نخست رگ باسلیق باید زد و خون بتفاریق بیرون باید کرد چنانکه
دیگر روز و سه دیگر رگ میگشاید و خون بیرون میکنند تا قوت برجای ماند
و از غذا کشکابی که در و عدس مقشر و عناب و آبی و حب الآس و زعرور و توت
شامی پخته

شامی پخته باشند قناعت کنند و نباتی که در آب سرد ترید کنند یا مزوره
که بنفعل و قوت سرد باشند و عناب تر نافع بود و برگ خرفه خاییدن و آب
فرو بردن سخت نافع بود و در حال خون باز دارد و از پس آنکه رگ زده
باشند و سه روز گذشته اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کرد با آب
لبلاب کوفته و فشارده و با شکر و با چهار درم بنفشه خشک کوفته در جلاب
حل کنند و بدهند و اگر مطبوخ هلیله دهند نیز روا باشد و بیمار باید که راست
بنشیند و حرارت کمتر کند و بهر پهلو نجنبد تا اجزای سینه او بر هم نیفتد و موضع
جراحت فشرده نشود و سرفه تولد کند و سخن گفتن بسیار و آواز بلند کردن
و خشم و شهوت زیان دارد و اگر با این خون برآمدن سرفه سخت نباشد
بسرکه و گلاب غرغره میکنند تا خونی که در شش پیه باشد برآرد و پاک گرداند
و اگر از آن سرکه و گلاب بخورد روا باشد پس اگر سرفه سخت باشد از سرکه
پرهیز کند و سرفه را بلعابها و حبها و لعوقها که در موضع آن یاد کرده آمد بنشاند و
داروها که در علاج او بکار باید داشت قابض باید چون گل ارمنی و گل مختوم
و گل شاموس و کهربا و شب یمانی بریان کرده و عصاره لحیة التیس و گلنار
و سماق و مازو بریان کرده و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و سرو گوزن سوخته

معالجات

وشادنج وتخم لسان الحمل هریک تنها یا آمیخته با یکدیگر اگر تب نباشد و در شش
آماس نباشد این داروها با شراب انگوری قابض دهند تازه و دبوقع دهند
و اگر تب باشد و در شش آماس نباشد یا شراب و شراب مورد دهند
یا با آب اطراف رز و اگر از گل مختوم وصمغ عربی و اندکی کافور حبها سازند و
در دهان میدارند صواب بود و اگر تب زایل شود و هنوز خون می آید غذا
پاچه بره و خایه مرغ نیمبرشت و رشته ئی در روی عدس و حب الآس پخته باشند
و دوغ گاو و شیر گاو جوشانیده باید داد و شیر خام زیان دارد و ماهی تازه
نافع بود و گوشت تیهوج و دراج و گوشت مرغی که آنرا قطا گویند موافق باشد
از بهر آنکه ازین گوشتها خون کمتر تولد کند صفت ضمادی که بر سینه نهند
بگیرند پوست انار و خاک کندر و مازو و آرد جو و کلنار و گرد آسیا و برگ مورد
و اطراف رز و خرمای قصب همه را بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود و روغن
گل و یا روغن مورد بر چکانند و بهم بزنند و بر سینه نهند و اگر سبب بر آمدن
خون از گلو تیزی خون باشد تا بدان سبب سر رگها گشاده شود نخست
علاجهای کلی باید کرد و رگ زدن و اندکی خون بیرون کردن و ماده را از
بالا فرود آوردن بطریق مالیدن و بستن اطراف و حقنهٔ نرم و اگر حاجت آید
کرطبع را

کرطبع را بمسهل نرم کنند مسهل از بنفشه و خیار چنبر و سپستان و ترنجبین و آنچه
بدان ماند باید ساخت و گشکاب با آب کدوی تر یا با آب عنب الثعلب و
سرطان دریی همچنین چنانکه پیش یاد کرده آمد و لعاب اسپغول با جلاب خام
دادن و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب خیار و آب تخم خرفه با
شکر دادن و شراب بنفشه و شراب خشخاش دادن فی الجمله تدبیر آن باید
کرد که تیزی خون زایل کند و تری بیفزاید صفت دارویی که درین
نوع نافع بود بگیرند طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و شادنج از هر
یکی ده درم بسد و کهربا و مروارید از هر یکی پنج درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی
شش درم تخم خشخاش سپید و تخم خرفه و تخم خیار و سرو کوزن سوخته و
برگ لسان الحمل از هر یکی هفت درم اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی پنج درم
رب السوس سه درم نشاسته پنج درم همه را بکوبند و بپزند و هر بامداد سه درم
با آب باران بدهند و اگر خون نار گشادن سر رگها بر آید لیکن تیزی خون
بدان حد رسد که رگها را بسنبد و بخورد تدبیر این نوع مشکلتر است و علاج دشخوارتر
پذیرد و جراحت دشخوار بسته شود و علاج آن نخست رگ زدن است و خلط
تیز را بمسهل و حقنهٔ نرم از تن پاک کردن و مزاج را باعتدال باز آوردن و تدبیرها

تری فزاینده و سرفه را ساکن گردانیدن بلعابها و لعوقها و حبها که معلوم
است و اقراص کوکب درین نوع نافع بود و داروهای این نوع بسندروس
و شادنج و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر باید کردن و اگر سبب بر آمدن
خون شکافته شدن رگهای شش و سینه باشد از سرمای افراط که بدو رسد
جالینوس میگوید جوانی را این عارضه افتاد من او را روز نخست رگ زدم
و اطراف او را بفرمودم مالیدن و بستن چنانکه رسم است و غذا از جسو
دادم و ضمادی از قضیا بر سینهٔ او نهادم و هر ساعت بروی بگذاشتم پس
برداشتم تا گرمتر از آنچه می بایید نشود و دیگر روز گشکاب دادم و اسفیدباج
بگوشت بطا چون مزاج باعتدال باز آمد و از آماس شش ایمن شدم تریاق
کهن دادم و بتدریج بشیر خر و دیگر علاجها باز آوردم و میگوید سر کرا این عارضه
افتاد و من او را روز نخست دریافتم بزودی نیک شد و هر کرا روز نخست
در نیافتم احوال او مختلف گشته فی الجمله پس از آنکه ماده را از بالا فرود آورده
باشد مزاج عضو را بداروی معتدل که میل بگرمی دارد و سخت قابض
نباشد باعتدال باز آوردن چون سنبل و سلیخه و دارچینی و سعد و قسط
و کندر و زعفران و مصطکی و مر و زراوند و داروهای قابض را این داروها
آمیخته

آمیخته دهند و اگر این داروها را در آب بجوشانند و داروهای قابض در آن آب
دهند صواب باشد و داروها گل مختوم است و گل ارمنی و صمغ عربی و کثیرا
و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بریان کرده و گل سرخ و کلنار و طباشیر
و سرو گوزن سوخته این جمله را یا بعضی از آن مقدار دو درم کوفته و بیخته
درین آب که یاد کرده آمد یا در آب باران بدهند صفت دارویی
دیگر بگیرند عصارهٔ لحیة التیس و جفت بلوط و خاک کندر و سلیخه و بسد همه را بکوبند
و به بیزند شربت سه درم در آب باران یا در نبید قابض صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند علک شاخ سه درم تخم کتان پنج درم سنبل سه درم بسد
و گل سرخ از هر یکی پنج درم کهربا سه درم و نیم جندبیدستر یکدرم و نیم اقاقیا سه
درم شربت یکدرم و نیم در آب باران یا در آب عصارهٔ گل تازه یا در شراب
قابض و غذا دراج و کبک بریان و چکاوک بریان و اگر نار دانگ و مویز
پخته بود و بدل آن نبید قابض کند نافع بود و اگر نبید قابض نباشد تنگ
انگور دروی بجوشانند و موم مصفی با روغن سوسن بگدازند و آب مورد تر
با وی بیامیزند و بر سینه طلا کنند و اگر مورد تر نباشد روغن سوسن با روغن
مورد بیامیزند و موم در وی بگدازند و ضمادی که از پوست انار و مازو و

وکرد آسیا و خاک کندرو و کلنار و برک مورد و خرمای قسیب و اطراف
رز پخته باشند بر سینه منهند و صفت این ضماد هم درین باب یاد کرده
آمد و اکر سبب برآمدن خون طرقیدن رکی باشد بسبب حرکتی سخت
و جستن از جای بجای و بانک زدن و زخمی بر سینه آمدن یا بسینه بر زمین
افتادن نخست علاجهای کلی باید کرد و داروهای قابض چون کل ارمنی
و غیر آن با آب باران و شراب مورد یا با آب آبی دهند صفت داروی
قابض بکیرند کهربا و کل مختوم از هریکی سه درم کل ارمنی دو درم
شب یمانی و زعفران از هریکی یکدرم و نیم شربت دو درم این دارو
بامداد و شبانگاه بوقت خواب بدهند و برک خرفه خاییدن و قلیه ساختن
ازو نافع بود و بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و کل ارمنی درافکنند
و از حرکت و سخن کفتن باز دارند و ضمادی که پیشتر یاد کرده آمد بر سینه
منهند و اکر سبب برآمدن خون بر کندن رکی باشد و از بادی غلیظ که
در اندرون رکها بود نخست ماده را از بالا فرود باید آورده و بمالیدن و
بستن اطراف پس داروها اکر بادها را بشکند و ترکیبی که را بهتر کند می
باید داد چون فلونیا و دحمرثا و سنجرینا و تریاک بزرک تازه نارسیده و

داروها

و داروها که در علاج شکافته شدن رک بسبب سرماهای با فراط که بدو رسد
و یاد کرده آمد در علاج این نوع بکار آید و اکر سبب برآمدن خون کشادن سر
رکها بود و بسبب رطوبتهای تنک که بنزله فرود آید یا از جای دیکر بسینه و شش
آید و رکها را اعسه و نرم کند تا بدان سبب سر رکها بهر قوت که بدو رسد
کشاده شود پس از آنکه ماده را از بالا فرود آورده باشند بمالیدن اطراف
و غیر آن و داروها، قابض که رطوبتها را کرم کرداند و مزاج عضو را کرم
کند بکار باید داشت چون بیخ اذخر و مصطکی و زیره بریان کرده و بود
جبلی و زعفران و جندبیدستر و قلقدیس تا قوت داروها زود بموضع
رسانند و تریاق مثرودیطوس و سنجرینیا و فلونیا، پارسی و رومی اندک
اندک می باید دادن تا تریها را خشک کند و مزاج را کرم کرداند و خون باز
دارد و در ضمادی این نوع اذخر و علک شاخ زیره بریان کرده
و اقاقیا و عصاره لحیه التیس و جندبیدستر و قلقدیس بکار باید داشت
و طعام از کوشت کبک و تذرو و دراج و کنجشک بریان کرده و مانند
آن باید داد و اکر سبب برآمدن خون اماس شش بود و خون از وی
می تراید نخست رک باید زد و ماده از بالا فرود آوردن و حقنه کردن و مسهل

دادن و هیچ داروی قابض نشاید داد از بهر آنکه داروی قابض
اماس را بفشارد و آفتها تولد کند لیکن ماده ببایدپزانید و شش را پاک باید
کرد چنانکه در علاج ذات الریه یاد کرده شود و اکر سبب آمدن خون از زخمی
باشد که بر جکر افتد نخست علاجها کلی باید کرد و این سفوف می بایدداد
بکیرند ریوند چینی ده درم اکر مغسول پنجدرم کل ارمنی پنجدرم شربتی دو درم
و نیم باقی علاج از باب علاج جکر باید جست و اما داروهای قابض که در همه
انواع خون برآمدن سود دارد نافع ترین همه شادنج مغسولست یکمثقال
در عصاره عصا الراعی یا عصاره برک خرفه یا عصاره بادروج یا عصاره
لسان الحمل و برک خرفه خاییدن و خوردن سخت نافع بود و بسیار بود که
خون را باز دارد و آب خیار یا یکی ازین عصارها نافع است خاصه اکر داروی
قابض با وی باشد سر وی کوزن سوخته با داروهای قابض آمیخته
عظیم با منفعتست و در آب تغنغ نیز منفعتی بزرکست و درختی که بتازی
آنرا بتازی غرب کویند و پارسی بنده ثمره آن این یکدرم نافعست و ثمره
کشنیز مقدار سه درم با آب سرد بامداد و شبانکاه و بسد و طین شاموس
سرد و نافع بود استاد احمد فرخ در کتاب خویش آورده است که

طین

طین شاموس طلق است و شیخ الرئیس میکوید همانا طلق نیست و زبان
اهل یونان طین شاموس زنامیست که ترجمه آن کوکب الارض است
و بیشتر اهل روزکار خاصه اهل صنعت کوکب الارض طلق را شناسند
و همچنین خون بز غاله پس از آنکه نفسرد سه روز بدهند هر روز نیم اوقیه
خون آمدن باز دارد و حب الآس دو درم در عصاره لسان الحمل یا در
عصاره کل تر و تخم لسان الحمل همچنین سودمند بود و آبی بریان کرده
نافعست و پنیرمایه خرکوش اندر مایه حیوانی دیکر چون آهو و بزغاله در
کلاب یا در عصاره بادروج یا عصاره کل یا در شراب قابض و زرده
خایه مرغ نیمبرشت نافعست و اکر کل مختوم بدست نیاید طین شاموس
با اندکی سرکه نافعست و سرشم ماهی خون برآمدن کهن را باز دارد
و تخم کندنای نبطی و حب الآس راست راست دو درم کوفته در عصاره
عصا الراعی سود دارد و عصاره کندنای شامی یک اوقیه یا نیم
اوقیه سرکه نافعست اسفنج سوخته در نبید قابض همچنین و قنطوریون
هم خون را باز دارد و هم سینه را پاک کرداند و اکر خداوند علت را تب
آید با آب دهند و اکر نیاید با نبید قابض و اهل سغلاب کسی را اکر این

علت افتد بچهار درم قنطوریون غلیظ بپزند و آب آن بدهند و اگر دو درم عصاره
لسان الحمل و ده درم عصاره برگ خرفه و شاخهای درخت گل آنچه
تر و نازک باشد یک اوقیه بکوبند و بفشارند بی آنکه آب بر چکانند و پالا[یند]
و همه را بیامیزند و گل مختوم در وی حل کنند و بدهند و آب معدن آهن و
آبی که آهن تاب کرده باشند نافع بود و اگر بترسند که خون در شش بفسرد از اول که
خون پدید آید سرکه ممزوج با آب بدهند الا کسی را که سرفه سخت بود و اگر چوب
انجیر بسوزند و خاکستر آن در آب کنند و آن آب را باحسا بدهند خون
فسرده را پاک گرداند و سعتر تا عل درین باب نافع بود و علاج خون فسرده
در بابی مفرد یاد کرده آید

باب دوازدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر پیدا کردن ذات الریه و معالجات آن

ذات الریه آماس شش را گویند و اسباب
آن سه نوع است اول آنکه نزله گرم باشد یا سرد که از دماغ بدو فرود آید
و این نوع بیشتر باشد دوم خناق بگشاید و ماده آن بشش فرود آید
و آنجا بماند و آماس کند سیوم آنکه ذات الریه و ذات الجنب گردد
و سبب آنست که شش دایم حرکت و متخلخل و نازک و بدین سبب

ماده‌ها را قابلست و بباید دانست که ذات الریه علتی است عسرتر از بهر
آنکه تا ماده علت پخته نشود و شش از وی پاک نگردد بهترین پدید نیاید و شش
عضوی نازکست و دو منفعت بزرگ از وی حاصل است و قوام زندگانی
بدان دو منفعت پیوسته است به حرکت انبساط نسیم هوای تازه بخود
میکشد و از امزاج خویش معتدل میگرداند و بدل میرساند تا حرارت غریزی
بدان افروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت همی یابد و بحرکت انقباض هوا
را که بدل در آمده باشد و از حرارت دل سوخته و دود ناک شده از دل بیرون
میکند تا دل آسایش از آن همی یابد چنانکه در تشریح شریان و ریدی یاد کرده
آمد و از بهر این دو منفعت بزرگ که از حرکات او حاصل میشود خونی که از غذای
او خواهد بود نخست در دل پخته شود و بتمامی پختگی نزدیک آمده باشد تا
بدو رسد تا موئنت پزانیدن آن بروی سبکتر آید تا درین دو منفعت فتوری
و خللی نیفتد پس عضوی میباید که غذای او در دل و دیگر اندامها پخته شود تا او
را موئنت پختن غذای خویش نباید کشید ماده علت را که در وی افتد بشتاب بد
تواند پزانید و بد شتخواری از خود دفع تواند کرد و ماده ذات الریه و در بیشتر
وقتها بلغمست یا خون از بهر آنکه گوشت او نازکست و متخلخلست ماده صفرا

در وی باز نماند و گاه باشد که ذات الریه از جنس حمره افتد و مهلت علاج
کمتر دهد از بهر آنکه ماده بس گرم بود و بدل نزدیک بود و از شربتهای خنک
منفعت نیابد از بهر آنکه هر عضوی از شربت قوی می ستاند و نصیبی بر میدارد
و شربت از هر عضوی حرارت می پذیرد و از هر ماده که در اعضا بود جزوی
با وی آمیخته میشود و چون بشش رسد خنکی چندان نمانده باشد که با
حرارت حمره برابری کند و خنکی ضماد نیز با آن برابری نتواند کرد از بهر
آنکه قوت ضمادهای خنک که زنده نباشد و استخوانهای سینه و غشاها و عضلها
آنرا حجاب باشد و گاه باشد که ماده ذات الریه تحلل دفع شود و گاه باشد
که ریم گردد و ریم گاه باشد که هموار و سپید و پخته باشد و گاه باشد که تیره
باشد چون دردی شراب و گاه باشد که صلب گردد و گاه باشد که خراج
گردد و گاه باشد که بحجاب و غشاهای آن فرود آید و ذات الجنب گرده
این نادر افتد و گاه باشد که در ساعد و بازوی خداوند علت از جانب
انسی یا بسر انگشتان حذری پدید آید و گاه باشد که ماده بجانب دل میل کند و
خفقان و غشی آورد و گاه باشد که بجانب دماغ میل کند و این نیز نادر بود
و گاه باشد که خداوند ذات الریه تر شیهای آنباک که در شش پدید آید و حال

او چون حال مستقی شود و منفعت رعاف در ذات الریه کم از آن باشد
که در ذات الجنب از بهر آنکه ماده این علت مخالف ماده آن است و طریق
جذب از شش دورتر از آنست که از حجاب

علامات کلی

انواع ذات الریه را ده چیز است اول آنکه این علت تب لازم از بهر آنکه آماس
واحشایی تب نبود ولیکن این تب در اول علت ضعیف بود و نوبتهای
آن مختلف پس میفزاید و قویتر میشود باندازه فزودن آماس حرارت ماده و اگر
ماده بلغمی رقیق بود تب نرم و آهسته باشد چون تب بلغمی و گاه بود که بلغم رقیق
بود و بسیار نباشد و غدب بود و تب ظاهر نشود و رنج آن پدید نیاید و بهر حال
که باشد اطراف سرد میشود دوم آنکه نفس تنگ باشد سیوم آنکه در سینه
گرانی و تمددی بود باندازه کمی و بیشی ماده چهارم آنکه این گرانی در وی از
قعر سینه با استخوانهای سینه و میان سر و کتف بیرون میدهند پنجم آنکه اگر ضربانی
در زیر کتف یا در ترقوه و یا در پستان یا در هر سه جای و گاه باشد که این ضربان
پیوسته بود و گاه باشد که با سرفه پدید آید ششم آنکه خداوند این علت بقفا
تواند خفت و از خفتن بدین شکل رنج یابد هفتم آنکه همیشه بر زبان او رطوبتی
باشد غلیظ و لزج و چون کار بآخر رسد زبان سیاه گردد هشتم آنکه در چشم و

روی او تمددی و تهیجی ظاهر شود و رخسار او سرخ گردد خاصه در وقت
تب و حرکتهای چشم آهسته‌تر و گرانتر از حرکتهای عادتی بود و رگهای چشم
در بیشتر وقتها ممتلی نماید این همه بسبب بسیاری بخارها باشد که براید نهم آنکه در
بیشتر وقتها خاصه در وقت تب چون خواب آلودی باشد هم بسبب بسیار بخار
دهم آنکه نبض مرجی و نرم باشد از بهر آماس در عضوی نرم است و مادهٔ آماس
رطوبتست و نفس عظیم بود از بهر آنکه حاجت بسیار باشد بسبب تب و آلت
نرم و آنرا که قوت قوی باشد حاجت بسیار بود و بعضی کفایت بود و اگر
متواتر باز گردد و حال دم زدن هم بقیاس حال نبض او بود و ذات
الریه که از جنس حمره باشد با تنگی نفس بود ولیکن گرانی کمتر باشد و حرارت
از اندرون سینه سخت عظیم بود و اگر ذات الریه صلب گردد و تنگی نفس
زیادت شود و سرفهٔ خشک متواتر باشد و حرارت کمتر باشد و گاه باشد
که در ذات الریهٔ صلب سنگ تولد کند بولس الاجباطی از جالینوس حکایت
میکند که او دیده است که بسرفه سنگ بر آمده است همچون ژاله را برد گویند
و اسکندر میگوید که من دیدم که سنگی بر آمد مانند سنگها که از مثانه بیرون آید
و بعد از آنکه این سنگ بر آمد سرفه ساکن شد و بولس میگوید من دیدم که سنگهای

خرد و درشت همچون خشک بر آمد بعد چهار یا پنج بوزن هر یک چند
سه قیراط و بسرفه بصعب بر آمد و پس از آن سرفه کمتر شد و ذات الریه بسل
باز گشت و بیمار در سل هلاک شد و آنرا که ماده رطوبتی باشد رقیق نفس تنگ
شود و آب دهان بسیار آید و آنچه بسرفه بر آید تنک بود و رخساره سرخ نشود
و در سینه حرارت نباشد و گاه باشد که در ششش رطوبتی آبناک گرد آید و حال
خداوند علت همچون حال خداوند استسقا باشد و تب آهسته و نفس تنگ
باشد و آنرا که آماس و حرارت در قصبهٔ شش باشد و در میانهٔ پشت ضربانی
یا بود دردی آهسته و تبی ضعیف گیرد و اندام او خارش کند و آواز تیره گردد و
اگر آماس تیز رتیس گردد بوی دهان بگردد و بوی ماهی دهد و بسرفه تری اندک
بر آید و گاه باشد که بر شش بثرها بر آید و علامت وی آنست که نفس سریع باشد
با متواتر و سینه گرانی کند و در اندرون سینه سوزشی و حرارتی عظیم بود و اگر
مادهٔ ذات الریه بتحلل دفع شد علامت وی آنست که بسرفه اندک رطوبتی پخته
بر آید بآسانی و بهتری پدید می آید تا بتدریج پاک شود و اگر ریم خواهد کرد علامت
وی آنست که تب لازم بود و در معالیق شش درد و تمدد پدید آید و اگر قوت
قوی باشد و زود پخته شود و ریم هموار بر آید با ذات الریه خراج گردد و زود

بگشاید و بتدریج پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد زود پخته نشود و عفونت
پذیرد و امید خلاص نبود و آب دهان شیرین شود نشان آن باشد که ریم
کرد و پخته شد و اگر مدت چهار روز به نشود بیماری دراز گردد و چون دراز
شد پشت پای آماس کند از بهر آنکه قوت غاذیه ضعیف باشد و اگر ریم بطریق
بول بیرون آید امید خلاص بود و اگر بعلت سل باز گردد تا زنگی از رنگ
روی برود و شب در تب بود و پیوسته انگشتان گرم باشد و جملهٔ علامتها
سل که در موضع خویش یاد کرده آید ظاهر شود و اگر ذات الریه ذات الجنب
گردد تنگی نفس کمتر شود و پهلو خلیدن گیرد و بقراط میگوید اگر خداوند ذات الریه
را نزدیک پستانهای و حوالی آن خراجها بر آید و ناصور گردد از ذات الریه
خلاص یابد و اگر بر ساق پای خراجها بر آید همچنین علامت سلامت باشد

معالجات

اگر آماس خونی بود و علامتهای آن ظاهر باشد نخست
فصد باید کرد و تامل کردن تا ماده در کدام جانب است از آن پای که برابر
آنجانب بود رگ صافن باید زد و این چنانی باشد که اگر ماده در جانب
راست باشد از پای راست زنند و اگر از جانب چپ بود از جانب چپ
زنند و طریق شناختن آنکه ماده در کدام جانب حقیقت بیشتر آید و از پس آنکه

رگ صافن زده باشند باسلیق باید زد و از جانب مخالف و اگر ضعیفی نیارد
رگ اکحل و قیفال نیز باید زد و خون به اندازهٔ قوت بیرون کردن چنانکه
هر سه روز رگی دیگر زنند و با آخر رگ باسلیق از جانب موافق زنند و گاه
باشد که پس از آنکه معلوم گشت که ماده کمتر شد حاجت افتد بر آنکه بر سینه حجامت
کنند تا باقی ماده کمتر شود و بجانب ظاهر آید و جالینوس میگوید اگر تب سخت
گرم باشد از مسهل دادن حذر باید کرد و رگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن
بی خطر است و مسهل دادن با خطر بزرگ از بهر آنکه باشد که مسهل ماده
را بجنباند و اسهال نکند و باشد که اگر اسهال کند افراط افتد و هر گاه درد
و تمدد در شش و در معالیق او باشد و حس درد نزدیک چنبر گردن باید
رگ زدن سود دارد و هر گاه درد در سر پهلو باشد که از اشراسیف گویند
داروی مسهل باید داد و اگر طبیب مصلحت چنان بیند که هم رگ زند و
هم دارو خورد اعتماد بر مشاهده باید کرد و شربتها که ماده را غلیظ کند چون
دیاقوداوش و شربتها که در وی قبضی باشد چون آب کشنی نشاید داد و آب
سرد مگر در ذات الریه که از جنس حمره بود لیکن شربتهای زداینده باید
داد چون ماء العسل و جلاب و کشکاب و در همه انواع ذات الریه و ذات الصدر

وذات الجنب جهد باید کرد تا سینه از رطوبتها پاک گردد وانزا که بسبب
تب بشرتبهامی خشک حاجت افتد شربتهای خشک هم زداینده وتر
فزاینده باید داد چون آب خیار وآب خربزهٔ هندی وآب کدو وسکنگبین
که بس ترش نباشد سخت نافعست هم سینه را بزداید وهم حرارت
وتشنگی بنشاند وسکنکبین ترش ماده را لطیف کند وبکسیلد لیکن اگر قوت
قوی نباشد پاک نگردد از بهرانکه ماده را که بکسیلانند برشوانداخت واگر
قوت قوی باشد سینه را پاک کند لیکن احتیاط آنست که سکنکبین ترش
ندهند تا برفق مقصود حاصل آید واگر سکنکبین ترش اختیار افتد اولی
آنست که بآب نیم گرم بیامیزند واندک اندک دهند وماء العسل وجلاب
زداینده وترفزاینده اندر کشکاب قوت را یاری دهنده تروماء العسل
زداینده ترین شربتی است لیکن اگر ذات الریه هنوز خام باشد یا در
احشای دیگر آماسی بود ماء العسل را با آب بسیار بباید آمیخت چنانکه آب
بروی غلبه گیرد ودرین حال جلاب ممزوج وکشکاب رقیق موافق
تر بود ونبید شیرین زداینده است خاصه نبید سپید لیکن در علت ذات الریه
وذات الجنب تا ماده پخته نشود نبید نشاید داد وانزا که از نبید مزاج گرم شود

وتشنگی خیزد زود تبدارک آن مشغول باید شد وسکنکبین ممزوج
وآب خربزهٔ هندی ومانند این دادن وکسی را که در جگر وسپرز آماسی باشد
وی را نبید نشاید داد ونبید سرخ وشیرین قوت را یاری دهد وباقی ماده را
لطیف کند وجهد باید کرد تا معده وامعا را ممتلی ندارد تا با سینه وحوالی آن
مزاحمت نکند واگر طبع باندازهٔ عادت اجابت نکند تدبیر آن کنند که طبع
نرم شود وداروی مسهل وحقنه از آن نوع سازند که در علاج برآمدن
خون از گلو یاد کرده آمد صفت شرابی که طبع را نرم کند بگیرند فلوس
خیار چنبر ومویز دانه بیرون کرده از هر یکی سه استار ودر چهار یک آب
بپزند تا به نیمه باز آید وبپالایند دیگر سکرهٔ آب عنب الثعلب با وی بیامیزند
اگر قوت قوی باشد این جمله یکشربت کنند واگر ضعیف بود شربت با دو
که در معده وامعا تولد کند شکسته دارد از بهرانکه بادها وبخارها ثقل درین
علت زیان دارد وضمادها وطلاها بزانند از موم روغن بنفشه سازند
پس پیه مرغ ولعاب خطمی در افزایند وبتدریج بابونه وبیخ خطمی وبیخ سوسن
وبنفشه وخبازی بوستانی در افزایند وبپزند تا چون عصیده شود واگر ماده
خام تر شود وضماد از کرنب پخته وبرگ بادیان پخته وکوفته سازند وانجا

که ماده بسیار بود وضمادهای خشک زیان دارد تکمید تر وخشک نافع است
اما اگر ماده ذات الریه از جنس حمره بود تکمید تر صواب تر واگر از جنس فلغمونی
بود خشک اولیتر با آنکه تکمید تر ازانکه سود کند وخشک ازانکه زیادت
کند عظیم کند وتکمید تر بآب گرم وروغن یا روغن بنفشه گرم وبمثانه
گاو ویا از آلتی که از مس وغیر آن کنند وتکمید خشک از ارزن گرم کرده باشد
یا سبوس یا نمک وآنچه ازین نوع بکار دارند جهد باید کرد تا بخار آن از
روی بیمار باز دارند تا تا سه وضیق النفس تولد کند وانجا که خشکی غلبه کند
وماده علت سخت غلیظ وفسرده بود اگر بخار ضماد وتکمید تر از راه بینی
بشش رسد سود دارد وضماد خردل بظاهر درکشیدن بجای حجامت
بایستد ومادام تا آماس خام باشد غذا کشکاب وگندم با اسفاناخ وخبازی
بوستانی وسرخ مرد وباقلی وماش مقشر باید داد واگر حرارت
قوی نباشد کشمش موافق است وچندروسی چیزی معتدل است وچندروسی
بپارسی گندمه گویند واگر در سینه درشتی باشد عناب وسپستان وبنفشه
وبیخ سوسن وبیخ خطمی ومغز تخم خیار وصمغ وکتیرا ودانه آبی وگندم آب
وکشکاب می پزند واگر این اخلاط را بپزند وبپالایند وشکر برنهند وشراب

بپزند صواب باشد وچون آماس گشاده شود حسوهای آرد باقلی وکرسنه
وآرد نخود وچندروس سازند با انگبین دهند وماء العسل درین وقت موافق
بود وسینه را پاک کند ولعوق کرنب مغز پنبه دانه در روی نخود وسرشته
زداینده است بغایت ولعوق اسقیل با شیر خر نافع است وگاه باشد
که با این لعوق چیزی که حس را کند کرده اند وبی آگاهی کند یار کنند چون
پوست خشخاش وتخم بنک تا سرفه را باز دارد واگر دم زدن متواتر
گردد ولعاب اسغول رقیق با جلاب جرعه جرعه میدهند وآب نیم
گرم بر سینه وپهلوها میریزند تا دم زدن با اعتدال باز آید واگر دردی باشد
ساکن شود وهرگاه که آماس ریم کند وگشاده خواهد شد تنگی دم زدن
وگرانی سینه ودرد زیادت گردد وتب گرمتر گردد وآن روز که گشاده شود
تب بلغزاند ودر آن چند روز که این علامتها پدید آید تن را پاک کرده باشند
وترتیب علاجها که یاد کرده آمد بجای آورده طبیعت بخیرهای پزانده
یاری باید داد وضمادی از کرنب وبرگ بادیان ساختن وبرنهادن و
آرد جو وانجیر خشک در شراب شیرین سپید پختن تا چون عصیده شود
وبرنهادن واگر قوی تر باید سرگین کبوتر ونطرون درین ضماد زیادت

کنند بمقدار حاجت و این قوت باید کی آن روز دهند کی امید دارند
کی آماس خواهد گشادن فرمایند تا بران پهلو نخسبد کی آماس دارد و شربت
ماء العسل دهند و اگر حرارتی باشد ماء العسل با کشکاب یا ممزوج دهند و
اگر حرارت قوی نباشد شراب زوفا دهند و روی زوفا و حاشا و
فراسیون و انجیر و بیخ سوسن و انگبین پخته و اگر این اخلاط در کشکاب
پزند صواب بود و خرما در این وقت دادن در کشکاب یا در شراب
زوفا پختن صواب بود صفت قرصی پزاننده تخم خطمی و تخم خیار
و تخم خربزه و تخم خیار بوستانی و تخم کدو و رب السوس و فقاع اذخر
و اکلیل الملک و بنفشه کثیرا هم را بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و
اقراص کنند و در شراب انجیر بدهند و اگر آن روز که دانند که آماس
پخته شد مثرودیطوس یا تریاق دهند تا قوت غریزی نگاه دارد
صواب بود لیکن ذات الریه گرم و تب گرم را نشاید داد خاصه
که بیمار لاغر باشد و حب صنوبر و لعوق آن پزاننده است صفت
لعوق حب الصنوبر بگیرند جلغوزه و رب السوس و تخم خطمی
پاک کرده از هر یکی سه درم حلبه شسته و تخم کتان بریان کرده و بریان کرده و بریان و کتان
ومغز بادام

ومغز بادام شیرین سپید کرده و مغز پسته دانه از هر یکی پنج درم تخم بادیان
دو درم خرما بیست عدد انگبین ثمین روغن گاو پنج استیر خرما در روغن
گاو و انگبین بسرشند و با بپزند تا نرم شود و داروهای کوفته بدان
بسرشند و در بعضی نسخها بیست درم زراوند زیادت کرده اند و دیگر
حبها و لعوقها که در سرفه یاد کرده آمده و در قرابادین نیز یاد کرده می آید
می باید داد آنچه پسندیده تر بود در وقت حاجت بکار داشتن و
تدبیر گشادن ذات الریه که تمام پخته باشد انبیت کشنی دود کردن
و دهان فراآن داشتن تا دود بگلو فرو شود و بیمار را بر کرسی نشاندن
و کتفهای او نگاه داشتن و کرسی را سخت بجنبانیدن و ماهی شور
دادن و ایارج فیقرا و شحم حنظل حب کردن و بشب در دهان داشتن
و حب قوقایا همچنین و انگزد در شیر حل کرده دادن و خردل در ماء العسل
دادن و پس از طعام قی فرمودن ولیکن در قی خطریست از بهر آنکه باشد
کی پیش از آنکه اندازه گشاده شود و ماده را یکبار بجنباند و خناق تولد کند
و بباید دانست که پیشینیان این تدبیرهای پزاننده و گشاینده
که پیش ازین یاد کرده آمد از ماء العسل و شراب زوفا و ضمادها و معجونها

و لعوقها و معجونهای بزرگ و مثرودیطوس بعد از هفت روز بکار داشته
اند و شیخ رئیس میگوید این طریقی نیکست لیکن طبیب حاذق را نشاید این
طریق سپردن تا اگر حالی نو گردد که تدارک آن باید کرد تدارک تواند کرد
اما طبیبی که حاذق نبود و یرا نشاید این طریق سپردن مگر با احتیاط تمام
تا حرارت و آماس زیادت نشود و علت بر علت نیفزاید و هر گاه که آماس
گشاده گردد و ریم آمدن گیرد و بیمار در خود سبکی یابد جهد باید کرد تا ریم
تمام بر آید و سینه پاک شود و تدبیر پاک کردن سینه در علاج سرفه تر و علاج
ضیق النفس یاد کرده آمد و بسیار باشد که آماس پیش از آنکه تمام پخته
شود بگشاید و سببی از سببها چون خشمی و حرکتی سخت و قی کردن و مانند
آن و خون برآمدن گیرد در حال رگ باید زد و علاج برآمدن خون
از گلو کردن کنند باب سیزدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم

اندر پیدا کردن ذات الصدر و معالجات آن گرد آمدن

ریم در فضای سینه ذات الصدر گویند و اسباب آن دو نوع است
یکی آماس بود در غشا و عضلهای سینه یا قرحه یا دبیله که بگشاید و ریم
در فضای سینه ریخته شود دوم ذات الجنب یا ذات الریه بگشاید
وریم در

وریم در فضای سینه ریخته شود و از گلو برآمدن آغاز کند و اگر اندک باشد
از راه گلو پاک شود و اگر بسیار بود از راه تن پاک نشود حال از سه بیرون
نباشد یا بعلت سل باز گردد از بهر آنکه ریم که از راه گلو برآید بر شش گذرد
و گذشتن او شش را بسوزد و ریش گرداند و اگر ریم از ذات الریه گشاده
شود نخست شش ریش گشته باشد و ریش شش سل است دوم آنکه
ریم آن موضع را که بروی ریخته شده است بسوزد و تباه کند و ریشی بتر
از نخستین تولد کند سیوم آنکه طبیعت قوی باشد و پیش از آنکه اجزای
سینه تباه کند آن ریم را هم بدان راه که غذا بدان موضع میرسد باد را را یا
باسهال دفع کند و آن چنان باشد که طبیعت ریم را بر گهایی که دهنهای
آن از بهر غذا رسانیدن به اجزای سینه پیوسته است دفع کند تا اندران
رگها بگذرد و بقعر جگر آید و از جگر بدان رگها شود که بقعر جگر پیوسته است
و باسهال دفع کند تا بدان منفذ که بگرده پیوسته است و باد رار دفع
افتد و در دفع آن بدین مدد و جانب امید سلامتست لیکن آنچه باد رار
بول دفع افتد سلامت در وی بیشتر بود از بهر آنکه در آن منفذها که از
جگر بگرده پیوسته است قوتی جاذبه است که آبرا و فرو نهار البسوی مثانه

دفع کند و رگها که با معالجه پیوسته هست از بهر غذا رسانیدن است تنها و جذب
و دفع آن منفذها کند این رگها نتواند کرد و بمعاونت طبیب حاجت آید با
ریم باسهال دفع شود و زودی و دیری گشادن ریشهای و آماسهای
سینه نخست قوت طبیعت و مزاج بیمار و عمر او و فصل سال بود و هلاک پیران
درین علت بسبب ضعیفی احشا کرشان بود و هلاک جوانان بیشتر از درد
باشد از بهر آنکه حس جوانان قویتر ~~افتد علامت وی آنست~~ باشد و بدان
سبب آگاهی از درد بیشتر یابند **علامات** آنچه از گشادن ذات الریه
و ذات الجنب افتد علامت وی آنست که نخست ازین دو علت یکی
بوده است و آنچه از گشاده شدن ریشی سینه افتد نخست درد سینه تمدد
و گرانی پدید آید و بعد از دو روز زود فراید کند و تبهای تیز و مختلف آمدن
گیرد بسبب درد و بسبب نزدیکی ریشی بدل و چون ریشی با تبها رسد تب
تیزتر شود و دشخواری دم زدن و سرفه زیادت گردد و چون گشاده
خواهد شد و ریم بیرون خواهد آمد تبی گیرد با لرزه سخت و تاسه و دم
زدن متواتر پدید آید و سرهای انگشتان گرم شود و چون ریشی
گشاده شد و ریم در فضای سینه ریخت تب آهسته گردد و باشد

که بکلی زایل

که بکلی زایل گردد و دم زدن آسان گردد و ریم آمدن و سخن
بشتاب تر از عادت گوید و در دم زدن منفذ بینی فراهم می آرد
و هرگاه که از پهلو در پهلو میگردد و ریم از جای بجای ریخته میشود چنانکه
آواز آن توان شنید اما اگر ریم در یک نیمه سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی
و سوزش دران نیمه باشد و اگر در هر دو نیمه بود گرانی و گرمی و سوزش
در همه سینه باشد و اگر خرقه بر گل سرخ آغشته کنند و بر سینه بیمار نهند
جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر علت دراز آهنگ شود پایهای
آماس کند از بهر حرارت غریزی و قوت طبیعی ضعیف گشته باشد
و پای که از معدن حرارت دورست بهره حرارت کمتر یابد و قوت
هاضمه او ضعیف بود این علامتی بدست و ریم که از گلو بدشخواری بر آید
سبب آن یا سطبری ریم بود یا ضعیفی قوت و فرق میان بلغم و ریم
آنست که بلغم بر سر آب ایستد و ریم در بن آب نشیند و اگر ریم بر آتش افکنند
گند کند ریم همچون گند استخوان بود که بسوزد **معالجات**
چون علامتهای که یاد کرده آمد ظاهر شود و ریم گشاده شود و ریم بر آمدن
آغاز کند جهد باید کرد تا سینه از ریم پاک شود و تدبیرها که در باب گذشته

یاد کرده آمد از بهر آنکه علاج این بعینه علاج ذات الریه است و آنجا که بینند
که ریم با دار البول دفع میشود یاری باید داد تا زودتر زایل شود بداروهایی
که جگر و گرده و مثانه را پاک کند و آنجا که بینند که باسهال دفع خواهد شد داروهایی
مسهل دادن تا زودتر دفع شود و داروهای مسهل و مدر سرد و در خور
مزاج و عمر بیمار و در خور فصل سال باید داد **باب چهاردهم از گفتار**
هفتم از کتاب ششم اندر پیدا کردن سل و معالجات
آن ریش شدن شش را سل گویند و کسانی باشند که اگرچه شش
ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون حال مسلولان بود و این
کسانی باشند که پیوسته رطوبتهای لزج از سر ایشان بشش فرو می
آید و گذرهای دم زدن ممتلی میشود و تنگی دم زدن و سرفه صعب
تولد میکند و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد و تن لاغر شود و کاهش
گیرد و اگرچه این علت بحقیقت علت ربو و ضیق النفس است و خداوند
این علت را مسلول گویند و اسباب سل چهار نوع است اول آنکه نزله
تیز از سر بشش فرود آید و پیش از آنکه پخته شود تیزی آن شش را
بسوزاند و ریش کند دوم آنکه آماس شش که از ذات الریه گویند ریم

کند و ریش

کند و ریش شود سیوم آنکه ذات الجنب پخته شود و ریم کند و آن ریم
بسرفه بر آید و بر شش گذرد و گذشتن آن بر شش شش را بسوزاند
و ریش کند چهارم آنکه سببی از سببهای اندرونی یا بیرونی پدید آید
و بدان سبب سر رگهای شش گشاده شود یا رگی بگسلد و خون
از گلو بر آمدن گیرد و شش ریش گردد و این اسباب در باب خون
از گلو بر آمدن یاد کرده آمده و در بیشتر وقتها سبب این علت نزله تیز
باشد و میان طبیبان خلافست در آنکه ریش درست شود یا نه و
بعضی گفته اند ممکن نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضوی را که جراحتی
رسد آن عضو را ساکن باید داشت تا آن جراحت درست شود و
شش همیشه متحرکست و او را سکون نیست جالینوس میگوید حرکت عضو
جراحت را از درست گشتن باز ندارد و اگر سببی دیگر با جراحت یار
نباشد و دلیل برین آنست که حجاب نیز همیشه متحرکست و خلاف
نیست که جراحت او درست میشود و میگوید هرگاه که سبب جراحت
آماس شش نباشد و تیزی و سوزانی خلطی بود که شش را بخورد و ریش
کند لیکن رگی گشاده باشد یا برکنده بسببی از سببهای بیرونی باشد

یا اندرونی آماس نگیرد و ریم نکند درست شود و اگر سبب جراحت و ریش
گشاده شدن آماس یا تیزی خلط بود درست نشود از بهر آنکه تا ریش از
ریم پاک نگردد ممکن نیست که درست شود و پاک شدن بسرفه باشد
و سرفه جراحت را بزرگتر کند و از حرکت سرفه درد فزاید و درد ماده را
آنجا کشد و اگر داروهای خشک دهند تا ریش را خشک کند و خشکی و درشتی
سینه را زیادت شود و ریم را خشک کند و از برآمدن باز دارد و اگر داروهای
نرم و تر دهند ریش را تازه دارد و تا ریش تازه باشد درست نشود
و اگر سبب جراحت تیزی خلط بود درست نشود از بهر آنکه تا ریش از
ریم پاک نگردد ممکن نیست که درست گردد شود و اگر سبب جراحت تیزی خلط
بود نخست مزاج را معتدل باید گردانید و خلط را زایل کرد و مدتی دران
کار شود و دران مدت جزوی دیگر که درست باشد از تشش سوخته
گردد و ریش فراخ شود و باشد که ناصور شود و اگر سبب جراحت
نجستن و ریم کردن و گشادن آماس بود آنچه یاد کرده آمد از سببها که تیزی
را زیان دارد بر جایی باشد و سببهای دیگر با آن یار گردد و آن
آنست که رگهای تشش هم فراخ تا هوای بسیار تواند گرفت و هم

صلابت

حلب است یا با خلطی که در وی بچنه شود و مقاومت تواند کرد و هر شکافی
و هر جراحتی که بر چنین عضوی افتد دشخوار درست گردد و آفت دیگر آنست
که هر شربت که از بهر علاج این جراحتها دهند تا بجایگاه جراحت رسد
از بهر آنکه مسافت پس دور است هر عضوی از وی بهره بردارد و قوت
ضعیف گردد و بدین سبب اثر دارو ضعیف بود و اگر داروی سرد داده
شود قوت دارو بدانجا نتواند رسید از بهر آنکه داروی سرد گذرنده نباشد
و اگر داروی گرم داده شود جراحت تب زیادت کند و اگر داروی خشک
داده شود خشکی آن تبهای وای را زیان دارد و ریش را داروی خشک
کننده باید تا درست شود و مضرت داروی تر بیشتر یاد کرده آمد و جراحت
که بر قصبه شش افتد بگوشت شش نرسد و علت سل اگرچه علتی است
که علاج کمتر پذیرد مهلت دراز دهد و باشد که از جوانی بکهولت رسد و شیخ
رئیس رحمة الله علیه میگوید شخصی را دیدم که بیست و سه سال درین علت بود و در
شهرهای سرد و در فصل زمستان این علت بسیار افتد و هرگاه که از
پس تابستان شمالی خشک خریف جنوبی و بارنده بود این علت
بسیار افتد و آنرا که مشکل افتد شود که علت سل هست یا نه فصل خریف

اشکال بردارد از بهر آنکه خریف سخت زیانکارست بدین علت
و این علت بیشتر از هژده سالگی تا بچه سی سالگی رسد و مردم سرد مزاج
را بسیار افتد و اگر این علت کودکان را افتد امیدوارتر بود و بباید دانست
که این علت بیشتر کسانی را افتد که بر سینه ایشان تنگ و گردن ایشان
دراز باشد و میل سوی پیش دارد و حلقوم بیرون داشته بود و کتفها
از گوشت برهنه و بسوی پشت بیرون آمده چون بال مرغان و پیشینگان
این قوم بحح گفته اند یعنی خداوند پر و در سینه ایشان و حوالی آن بادهای
بسیار افتد از بهر آنکه کوچکی سینه پس اگر با این صفتها دماغ ضعیف باشد
و رطوبتها قابل و آنرا هضم نتوان کرد همه شرطها و نشانهای آن حاصل
خاصه اگر اخلاط ایشان تیز و صفرایی بود **علامات**
هرگاه که خداوند نزله و سرفه و خداوند علت ذات الریه بسرفه خون
و ریم برآمدن گیرد تن لاغر شود و کاهش کردن آغاز نهد و تب نرم
لازم گردد و رخسار سرخ شود و در تب یا پس از آنکه طعامی خورده
باشد تب ظاهرتر شود بباید دانست که بیمار در سل افتاد و سبب
لازم شدن تب نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ شدن

رخسار برآمدن

رخسار برآمدن بخارست چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمد
و سبب ظاهر شدن تب در تب و از پس طعام آنست که از آنچه
خورده شود تری حاصل آید و از بهر آنکه طبیعت مقهورست و تب لازم
آن تری بهره تن نشود لیکن مدد تب گردد و تب را برافروزاند
و همچنین هوای شب سرد و ترست و بدان سبب تری حاصل گردد
و همان حکم دارد و گاه باشد که تب سل با تبهای دیگر آمیخته شود
چون تب ربع و خمس و شطر الغب پس نایبه از بهر آنکه ماده تب خمس
و ربع و شطر الغب غلیظ و سوداوی باشد و علاج آن با علاج این علت
هیچ نسبت ندارد و با این علامتها که یاد کرده آمد علامتهای دیگر
که در باب گرد آمدن ریم در سینه یاد کرده آمد پدید آید و باشد که در تب
یا وقتی دیگر خوی کند و سبب آن ضعیفی قوت بود و عاجزی طبیعت
از تصرف کردن در غذا و تحلیل حرارت غریزی و چون کاهش تن
بعلت رسد ناخن باز گردد و موی ریزیدن گیرد و گردن بیرون
داشته شود و سفتها برآید و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود
و بعضی را چون کار بآخر رسد پشت پای آماس کند و سبب آن نقصان

حرارت غریزی باشد و عاجزی طبیعت و تباه گشتن مزاج و
اخلاط و این کسانی را افتد که غذا بیشتر یابند و از طعام باز نایستند
و بیش از آنکه اندازه بیمار باشد میخورند و آنرا که سبب علت تیزی
خلط بوده باشد رطوبتها که براید غرغره آب دهد یا دارد شور و تیز و بیش
در سعیری و صغیری معتدل بود و تشنگی غلبه کند و شهوت طعام
ببرد بسبب ضعف قوت و چون قوت ضعیف باشد بادها در سینه تولد
کند و سر پهلوها ببالا براید و شکم در کار آید و چون کار بآخر تر رسد حلقها
قضیه بستن و پارهای رگهای باریک آمدن گیرد و خلطی که برمی آید
غلیظ‌تر گردد و نفس باز ایستد و هیچ بر نیاید بسبب ضعف قوت که
بر نتواند انداخت و چون حال چنین باشد بیش از چهار روز مهلت
ندهد و بیشتر بخناق هلاک شوند و بسیار باشد که بآخر جاری سرفه
صعب پدید آید و چون با تب برآمدن گیرد و اگر سرفه را علاج کنند
و خون باز دارند و خون در شش بماند و هلاک کند و اگر باز ندارند
خون برمی آید تا هلاک شود و فرق میان آن خون که باول براید
تا آنکه بآخر براید آنست که آنچه باول براید هنوز ریشی خام است و آنچه

باخر براید

بآخر براید جراحت منفجر شده باشد و دلیل مرکب بود و هرگاه که هردو
رگ خداوند سل چیزی چند دانه باقلی براید از پس پنجاه و دو روز بمیرد
و هرگاه که بر انگشت بر رگ او که بتازی ابهام گویند سبزی پدید آید و
بر پیشانی بثره سرخ پدید آید و زردابی چرب از وی همی تراید روز چهارم
بمیرد و هرگاه که میان سر او چیزی چند دانه باقلی براید و رنگ آن سیاه
باشد و درد نکند و سباتی همی باشد تا چهل ساعت نگذرد چهل روز بمیرد

معالجات در اول این باب گفته آمد که سل حقیقی ریش شش است
و علتی دیگر هست که حال بیمار چون حال مسلولان باشد بدین سبب آنرا سل
گویند و سل حقیقی از تبی لازم خالی نباشد و آن سل دیگر بی تب
بود و علاج سل حقیقی مشکل است از بهر آنکه علاج تب و علاج ریش هردو
ضد یکدیگراند خاصه علاج این تب از بهر آنکه علاج این تب بچیزهای
سرد تر باید کرد سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاهش
تن و علاج ریش خاصه علاج آن ریش بچیزهای خشک کننده و گرمی ارند
باید کرد خشک کننده از بهر آنکه هیچ ریش بهتر نشود تا وی را خشک نکنند
و گرمی آرند از آنکه قوت داروی خشک کننده تمام بشش نرسد مگر

که قوتی گرم کننده آنرا بدرقه کند و بجایگاه رساند از بهر آنکه مسافت
بس دور است بدین سبب اگر بعلاج ریشی مشغول شوند تب و خشکی
و کاهش تن زیادت گردد و اگر بعلاج تب مشغول شوند ریش تازه
بماند بسبب تری علاج و تدبیر صواب آنست که نخست حرارت تب
تسکین کنند تا زود تر بعلاج ریش توان شد یا داروها که ریشی را نشاید یا
نیز تبها و داروها که تسکین تب را نشاید بیامیزند تا گاهی بعلاج این مشغول
شوند و گاهی بعلاج آن و این چنان باشد که یک روز علاج تب کنند
و یک روز علاج ریش بامداد علاج ریشی کنند و شبانگاه علاج تب یا بنگرند
که کدام چیره تر است و نخست بعلاج آن مشغول شوند و این تدبیرها که
یاد کرده آمد علاج کسانی است که روز نخست به سببی از سببها که خون از
گلو براید طبیب را نیابند و بحقیقت علاج این علت را چاره ایست
بیچارگی از بهر آنکه هرگاه که جراحت شش آماس کرده و ریم گرفت
و بگشاد ممکن نیست که درست شود لیکن ممکنست که اگر علاج صواب
کنند ریشی بر یک حال بایستد و بزرگتر نشود و جزوی دیگر از شش تباه
نکند پس علاج راستی که در وی امید سلامت آنست که روز نخست

کهخون ازگلو

که خون از گلو براید و معلوم گردد که از شش برآمده است در حال پیش
از آنکه آماس کند بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میگوید کسانی که ایشان را خون از
گلو برآمد و برآمدن آن از شش بود هر گرا روز نخست یافتم علاج کردم شفا یافت
و هر گرا روز نخست نیافتم احوال او مختلف شد و علاج آنست که بیمار را ساکن کنند و او را از همه
حرکتها باز دارند و در حال رگ باسلیق زنند و اندکی خون به چند کرت بیرون کنند تا خون
از شش و حوالی آن کشیده شود و مدد آن از وی دور گردد و اطراف او به بندند و بمالند
چنانکه معلوم است پس شربتی سازند از سرکه ممزوج با آب بسیار و این از بهر آن باید
داد که در شش لختی خون که از جراحت شده است گرد آمده بود و فسرده آنرا
پاک کند و اگر در مدت سه ساعت سه بار یا دو بار بدهند صواب بود پس اقراص
کهربا دهند در شراب مورد یا اقراص بسد در آب باران یا در آب خیار و صفت
اقراص در قرابادین یاد کرده آمد و کشکاب با پیه بره و حب الآس و آبی گلو
گیر و سیب گلوگیر و نار نارسیده بپزند و روز نخست هیچ طعام ندهند
و بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوت ضعیف بود تنک از آرد جو و آرد
باقلی و آرد نخود ساخته و بروغن بادام با شکر یا عسل و اندکی نان در ماء العسل
ترید کرده یا خایه مرغ نیم برشت دهند و اگر قوت قوی بود در روز دوم باید

که خون بیرون کند و غذا تا روز چهارم هم ازان نوع دهند که یاد کرده
آمد و سینه بیمار بروغن کل چرب کنند و اکر فصل زمستان باشد روغن
ناردین یا بروغن مصطکی و آب نی تر کوفته وفشارده دادن خونرا بازدارد
و علاجهای دیکر در باب خون از کلو بر آمدن یاد کرده آمده است ازانجا
بر کزینند و اسفنج بسرکه و آب نیم کرم آمیخته تر کنند و بر موضع الم نهند صفت
ضمادی که بر انموضع نهند بکیرند کرد آسیا و نجاک کنند و بسپیده
خایه مرغ بسرشند و بر نهند صفت ضمادی دیکر بکیرند شب یمانی
و اقاقیا و ناربوست کوفته و بیخته و بسرکه ممزوج با آب بسرشند و بر نهند صفت
ضمادی دیکر بکیرند آبی کلوکیر و در شراب کلوکیر بپزند و بکوبند و بر انموضع
نهند و اکر روغن مورد یا روغن مصطکی با شراب کلوکیر بر نهند صواب
بود و کلوکیر قابض باشد و اکر طبیب پس ازان بوی رسد که جراحت آماس
کوفته و تب و سرفه لازم شده از جهت تب کشکاب باید داد و سرطان ماده
در کشکاب بختن و ماده را بدان توان دانست که سوزنی به پشت آن
فرو برند اکر رطوبتی چون شیر بر اید ماده است اطراف او را ببرند و او را بآب
نمک و بآب خاکستر بشویند تا از شوخ و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک

شود و اکر

شود و اکر قوت بیمار ضعیف بود در کشکاب پاچه بره و بزغاله بپزند و اکر طبع
نرم باشد و حاجت بود بدانکه باز کیرد در کشکاب دانه مورد باید پختن
و شراب مورد دادن و در کشکاب دانه مورد پختن همه وقتی درین
علت سود دارد و اکر سرفه سخت قوی باشد در کشکاب و آشامیدنیها
که از بهر او سازند و تخم کوک فرمایند پخت و اکر تن بیمار فضله بوده باشد
بمطبوخ خیار چنبر استفراغ باید کرد مطبوخ خیار چنبر بکیرند خیار چنبر
پاک کرده هفت درم بنفشه خشک هفت درم مویز دانه بیرون کرده بیست
عدد عناب ده دانه سپستان پنجاه دانه در دو من آب بپزند تا دو بهره
برود و یک بهره بماند بپالایند و سی درم ترنکبین پاکیزه در وی بجوشانند
و باز بپالایند و بجوشانند تا بمقدار صد درم باز آید و بدهند صفت مسهل
دیکر بکیرند خیار چنبر پاک کرده پنجاه درم بنفشه خشک ده درم عناب پنجاه عدد
سپستان صد درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی درم همه را در دو من و
نیم آب بپزند تا به نیمین باز آید بپالایند و نیمین پاینده و چهل درم روغن بادام
بر افکنند و بجوشانند تا بقوام انکبین باز آید و چهل درم بنفشه کوفته و بیخته بدان
بسرشند و نکاه دارند و باندازه قوت بیمار دهند و اکر مسهل دادن نخواهد

حقنه نرم کنند و اکر دماغ کرم باشد و بخارها میکشد و می پذیرد و ازان بخارها
رطوبتی بشش فرو دمی آید نخست رک قیفال باید زد پس تدبیر مسهل کنند و
چون تن را پاک کرده باشند داروهای رویاننده دهند و آشامیدنیها از
کشکک جو و آرد باقلی و نشاسته و کثیرا و مغز دانه آبی بسازند و سرطان ماده
و پاک کرده اندر پزند و روغن مغز دانه کدوی شیرین بر افکنند و بدهند
با شکر و نی شکر نیز روا بود و اکر اندر سینه ریمهای بسیار باشد آشامیدنیها
از ریح و لب سبوس سازند یا از کاورس پوست کنده و آب با سبوس با
تخم خیار و شکر دهند با انکبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر
باب سفرتر یاد کرده آمد بر کزینند و بکار دارند و بجای آب آب باران دهند
و اکر پیش از طعام اندر کرمابه روند روا باشد و دماغ را قوی کنند تا بخارها
کمتر پذیرد و نزله باز دارد بتدبیرها که اندر باب نزله و زکام یاد کرده
آمد و اکر در سینه خشکی بود و آواز کرفته باشد هر بامداد یک اوقیه آب لسان الحمل
کوفته و فشارده یا دو مثقال روغن بنفشه با روغن مغز کدو بدهند و اکر
پس هر ساعت کشکاب دهند سرطان اندر وی پخته با روغن بادام
و بوقت خواب لعاب اسبغول و صمغ عربی و کل ارمنی و اکر کل ارمنی سوده

بالعاب دانه

بالعاب دانه آبی یا آب باران دهند سخت صواب باشد از بهر آنکه کل ارمنی
ریشهای شش را خشک کند و برویاند و سرکلی که شور نباشد بدین کار
سودمند بود مکر که دم زدن نیکو شود و چون دم زدن تنک کردد کل
نباید خورد صفت لعوقی که خشکی سرو سینه را نرم کند بکیرند آرد باقلی
سپید کرده و پانزده درم نشاسته و صمغ عربی از هر یکی پنجدرم رب السوس
ده درم تخم خطمی پانزده درم تخم خشخاش سپید ده درم مغز بادام سپید
کرده بیست درم دانه آبی پوست باز کرده ده درم تخم خیار و تخم خربزه
و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی پنجدرم مویز دانه بیرون کرده بیست درم
مویز را با روغن بنفشه یا روغن بادام بپزند و مغز بادام از دیکر مغزها جداکانه
بکوبند و داروهای خشک بکوبند و بپزند و مغزها با مویز بکوبند و بسرشند تا همه
یک شود پس داروهای دیکر بدان بسرشند با لتحی منیعه و پیوسته در دهان
میدارند و اکر که دماغ کرم بود و از دماغ چیزی بشش فرود می آید این لعوق
میدهند صفت لعوق آن بکیرند تخم خشخاش سپید بیست درم
تخم خشخاش سیاه ده درم بیخ سوسن پاک کرده و کوفته و بیخته سی درم
دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم کثیرا ده درم صمغ عربی پنجدرم همه

رایکشبانه روز در آب باران تر کنند پس بآتش نرم تا یک نیمه برود و بپالایند
و یکمن می پخته و نیمن فانیدو ده استیر لعاب اسبغول درین آب کنند و بقوام
آرند و در بعضی نسخها میپخته نیمن است و انگبین نیمن بامداد ازین لعوق مقدار
ده درم باکشکاب دهند و شبانگاه پنجدرم بی کشکاب تا آن خلط تیز
راکه از فرو می آید بازدارد صفت حبّی که در دهان گیرند حبی که در دهان
دارند بگیرند دانه آبی پوست بازکرده پنجدرم کتیرا و صمغ عربی از هریکی سه
درم تخم خیار و تخم کدو پاک کرده از هریکی هفتاد درم رب السوس پنجدرم
همه رابکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند و حبها کنند و اگر ماده در شش و سینه
باشد و دشخوار بر آید شراب زوفا دهند صفت شراب زوفا بگیرند
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد پرسیاوشان پنجدرم بیخ سوسن نیم کوفته
ده درم میویز دانه بیرون کرده بیست درم انجیر بستی پنج عدد همه را در
دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید و بپالایند و این مقدار دو سه
روز بابنفشه پرورده بدهند و طعام سپوس آب بدهند یا بانید و روغن بادام
و از تخم خشخاش و دیاقود اگر نزله بازدارد پرهیز کند از بهر این چیزها ماده
را در سینه سطبر کند و از بر آمدن بازدارد صفت حبّی که تربیا از برو سینه
کمتر کند

کمتر کند و ریش را خشک کند بگیرند صبر سقوطری با آب باران شسته و تربد سپید
تراشیده و کوفته و بیخته از هریکی چهار دانگ رب السوس نیمدرم کتیرا دانگی
حب کنند چنانکه رسمست و اگر کسی را طبع قویتر یا ضعیفتر بود این داروها
را میفزایند و میکاهند بحسب حاجت و بحکم مشاهده و اگر باریم و خون از گلو
بر آمدن گیرد علاج آن از آنچه در انواع خون از گلو بر آمدن یاد کرده آمد
برگزینند صفت قرصی که درینوقت سودمند بود بگیرند گل مختوم سه
درم گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هر چهار درم کهربا و حب الآس
از هریک پنجدرم تخم خیارزه بستانی و سرطان نهری بریانی از هریکی پنجدرم
بسد و کتیرا و طباشیر و شادنج مغسول از هریکی پنجدرم صمغ عربی هفت
درم رب السوس پنجدرم همه را بکوبند و بیزند و بآب بنفشه تر بسرشند و
قرصها کنند هریکی دو درم هر بامداد یک قرص با آب باران یا آب خیار
بدهند و غذا برگ و ساق خرفه و برگ لسان الحمل بروغن تخم کدو و روغن
بادام و بجای آب آب باران یا آب جوی که جوشانند و صمغ عربی و
گل ارمنی و طباشیر در وی افکنند و آنرا که در تن علت خشکی بر اعضا
مستولی گردد شیر و دوغ دادن سودمند بود از بهر آنکه شیر مرکبست از

آب و روغن و پنیر و قوت آب زداینده است ریشی را بزداید و پاک کند
و روغن غذا دهنده است خشکی را زایل کرداند و تری بازدارد و
اخلاط بدان معتدل گردد و پنیر از جهت لزوجت او هم غذا دهد و هم
تغذیه دهد یعنی ریشی را همچون سریشم باشد و برویاند و شیخ ابو علی میگوید
سرگین خشک کردن ریشی حاجت کمتر بود خدا وند این علت را شیر
دادن نافع بود و بهترین شیرها شیر زنانست و بعد از ان شیر خر
و از ان گذشته شیر بز و شیر زنان از پستان باید مکید و اگر شیر
یک زن کفایت نبود دو زن یا سه زن حاضر باید کرد تا شیر میدهند
و زنی که بیمار را شیر خواهد داد باید که طعامی پسندیده خورد تا شیر او و
پسندیده باشد و تندرست و بسیار خون و گوشت آلود باید نه پیه آلود
و جانوران دیگر که شیر ایشان بکار خواهند داشت علف ایشان برگ
لسان الحمل و لبلاب و اطراف رز و درختی که بتازی آنرا عوسج گویند
و برگ سیب و آبی و امرود باید داد تا اندر شیر ایشان قوت قبض
و رویانیدن ریشی تمامتر بود و اگر مقصود زدودن ریشی بود علف
ایشان حاشا بود و چند قوقی و طرخشقوق و نباتهای که چون بر تر
انزا اشکنند

انزا اشکنند اندکی شیری بیرون آید شیخ رئیس میگوید در شیر دادن همه
شرطها بجای باید آورد تا از خطا ایمن بود چه اگر اندر یک شرط خطا افتد
وبال گردد و شرطها آنست که بیمار را تب نباشد و اگر شیر خر خواهند
داد خر جوان باید و از وقت زادن پنج ماه یا شش ماه گذشته باید
و قدحی که شیر در ان دوشند بچند آب شسته باید و دیگران گفته اند
اگر قدح از سیم بود یا از سپیدروی یا از آبگینه بهتر باشد یا قدحی باید
که رنگ دارد تا بشستن زود پاک شود و در ان جا که شیر دوشند خر را
نزدیک بیمار باید آورد تا در حال که بدوشند بخورد و در انوقت که شیر میدوشند
قدح در میان آب گرم باید نهاد چنانکه این آب گرم در طاسی یا در
تغاری باشد و روز نخست مقدار نیم سکره شیر بیش ندهند و مقدار آن
پانزده درم باشد و روز دوم دوبار چندان دهند و بنگرند اگر روز نخست
که شیر خورد طبع اجابت نکرده باشد روز دوم شیر با شکر دهند و روز سیوم
آن مقدار که روز نخست داده آمد زیادت کنند مثلا روز نخست پانزده درم
داده اند روز دوم سی درم دهند و روز سیم چهل و پنج درم و بدین اندازه
میفزایند و اگر طبع اجابت نکند دو دانگ نمک هندی و نیم درم نشاسته با یکدیگر

اندر شیر حل کنند و بدهند و بتدریج شیر می افزایند چنانکه یاد کرده و اگر تا روز
ششم طبع نرم نشود سه سکره شیر و مقداری شکر و دو دانگ
نمک هندی و یکدرم نشاسته و پنجدرم روغن بادام باهم بیامیزند و بدهند
و اگر فزون از مجلس اجابت کند بعد از آن شیر تنها دهند فی الجمله طبع را
چنان باید داشت که در شبانه روزی بیش از سه مجلس و کم از دو مجلس
اجابت نباشد و شربت بدین سکره قرار دهند و استاد احمد فرج
رحمه الله در کتاب خویش آورده است که مقدار وزن شیر نیمن دهند و
میگوید که هرگاه که بیمار را شیر دهند شیر تنها اگر دهند و هیچ طعامی ندهند
و میگوید که این جانور را که شیر او میدهند بر کوه باید داشت تا گیاه
کوهی خورند و آب باران باید داد و اگر نباشد آب چشمه و اگر بیمار
بر کوه مقام کند صواب بود و کوهی باید که باران کمتر آید تا هوای آن
خشکتر باشد و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شد سه هفته شیر دهند و شیر بز
صواب آن باشد که سنگ تاب کنند بعد از آن که آب با وی آمیخته
باشند تا بوقت سنگ تاب کردن آب از وی برود و سنگ تاب
کرده بهتر از پخته گوارد و اگر سرفه صعب باشد شیر با یکدرم کثیرا دهند یا

لعوقی که پیشتر یاد کرده آمد و اگر طبع مجیب باشد و بباز گرفتن حاجت
آید شیر با طراثیث دهند و اگر معده ضعیف بود با زیره و گرویا دهند و آنرا
که تب گرم باشد دوغ دهند و خداوند اسهال را دوغ آهن تاب نافع بود
و بدین ترتیب باید داد دوغ را صافی بپالایند تا مسکه پاک از وی جدا شود
و یکشب جای معتدل بنهند و بامداد نیک آنرا بجنبانند تا آب که از وی
جدا شده باشد و بر سر ایستاده و با آنچه غلیظتر است آمیخته شود پس ده درم
نان سمید خرد کنند و دوغ بیست درم بر سر آن نان کنند و بنهند تا آغشته
شود و بدهند و روز دوم از نان یکدرم کم کنند و دوغ ده درم زیادت
کنند و همچنین هر روز یکدرم نان کم میکنند و ده درم دوغ زیادت میکنند
تا نان نماند پس دست برگردانند و هر روز یکدرم نان زیادت میکنند
و ده درم دوغ میکاهند تا دوغ و نان بمقدار روز نخستین باز آرند و چون
منفعت این بدید آید اگر یک کرت دیگر هم بدان ترتیب بدهند صواب
باشد و اگر از پیشی کهن گردد و تری در شش بسیار باشد و حرارت
و خشکی غالب نباشد و اگر یک کفچه قطران بدهند تنها یا با انگبین سود
دارد و اگر اندکی بارزد دهند همچنین بود و اگر حرارتی باشد و از داروهای

سرد منفعت نیابد و از داروهای گرم نماینده ترسند این لعوق بسازند
و بدهند صفت **لعوق** مذکور بگیرند شش روباه خشک کرده و تخم
بادیان و بیخ سوسن و پرسیاوشان و بکوبند و بیزند و از شکر جلاب
سازند بقوام انگبین و داروها را بدان بسرشند و هر بامداد یک کفچه بدهند
و شیخ رئیس میگوید از چیزهای که من بسیار آزموده ام و سودمند
یافتم گلشکر تازه است چندان که توانند بخورند و اگر با نان همه گلشکر خورند
و صواب بود و میگوید زنی را دیدم که این علت بروی دراز گشته بود
و مرگ را ساخته و برادر او را بگلشکر علاج کرد و شفا یافت و گوشت
بدو باز آمد و فربه گشت و میگوید نتوانم گفت چه مبلغ گلشکر باو دادم ترسیم
که استوار ندارند و طعام این علاج دراج باید و طیهوج و کبک و گنجشک
و قنبره همه بریان کرده تا خشکتر بود و با یخچه و ماهی بریان کرده نیک
باشد و اگر چیزی آشامیدنی باید ماء العسل خورد و بجای آب آب
باران خورد و اگر در میان تبی و حرارتی پدید آید کشکاب دهند سرطان
در وی پخته و آشامیدنیها از عدس و نشاسته و کشک جو و کاورس
سازند و اگر بیم تب نباشد کرنب و ماهیون پخته روا بود لیکن اگر ریش

پلید بود چیزهای شور زیان دارد اما آنچه یاد کرده آمد از ترتیب شیر دادن
و مقدار وزن آن حکایت طبیبان ما تقدم است و اولی آنست که نگاه
کنند تا چه مقدار میگوارد و اعتماد بران کنند نخست از اندکی آغاز کنند و بتدریج می افزایند
و بدان مقدار که میگوارد قرار دهند چه آنچه در کتابها یاد کرده آمد میزانی
است اما اعتماد بر مشاهده باید کرد و بحسب آن تصرف کردن و
از آنکه تب همی آید شیر نشاید داد اگر دوغ دهند روا بود و همه شرطها
بجای باید آورد و آنچه در معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمد در
حق همه بیماران اعتماد بران نشاید کرد اعتماد بر قوت بیمار باید کردن و احتیاط
باید کردن تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نشود خاصه اگر تن فضله نباشد
و اگر در میان شیر دادن تب آید قرص کافور دهند و شیر باز گیرند و
اگر نرمی طبع پدید شود سفوف الطین و شراب مورد باید داد صفت
سفوف الطین بگیرند صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و حب الآس از هر
یکی ده درم کندر و پرسیاوشان از هر یکی پنجدرم شربتی سه درم صفت
قرص کافور بگیرند تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم آبی پاک کرده از هر یک پنجدرم گل سرخ سه درم صمغ بادام و صندل سپید

وکثیرا نشاسته از هر یکی سه درم رب السوس وطباشیر از هر یکی سه درم تخم کاشنی یکدرم کافور نیم درم بلعاب اسبغول قرص کنند باب

پانزدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی اندر یاد کردن ذات الجنب

ذات الجنب آماسی است گرم و دردناک در نواحی سینه اما اگر آماس در عضلهای سینه بود خاصه عضلهای اندرونی آنرا شوصه گویند و اگر اندر غشای بود که اندرون سینه بدان پوشیده و سینه را همچون بطانه ایست یعنی آستری آنرا برسام گویند یعنی آماس سینه برسام آماسیست در بر و سینه و اگر اندر حجاب باشد که میان احشا بر و شوصه و سوم است آنرا ذات الجنب گویند و بسیار باشد که اندر جگر آماسی گرم افتد و معالیق او کشیده میشود و درد او بحجاب بازمیدهد و نفس تنگ میشود و بیمار و طبیب و هر دو پندارند که ذات الجنب است از بهر آنکه همچنان که در ذات الجنب سرفه و تنگی نفس باشد در آماس جگر نیز بود و آماس جگر را ذات الکبد گویند و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد آنست که پیشتر یاد کرده آمد و اسباب ذات الجنب چهار نوعست اول نزله که از سر بر رگها فرو آید دوم آب سخت سرد خوردن

واندرهوای

واندر هوای سخت سرد مقام کردن تا بدان سبب ماده اندر سینه و حجاب باز ماند سیوم شراب صرف بسیار خوردن تا بدان سبب اخلاط اندر حرکت آید و رگها ممتلی گردد چهارم طعامهای غلیظ خوردن که خون را غلیظ کند چون قنبیط و گوشت گاو و مانند آن تا بدان سبب ماده غلیظ که خون را غلیظ کند در رگها بماند و الم آن اندر پستانها و پهلوها بماند و ماده این اندر بیشتر حالها صفرای خالص بود یا خون گرم صفرایی و بدین سبب است که اندرین علت تب به نوبت گرم تر شود و هم بدین سبب است که مردم بلغمی را و کسانی را که از معده ایشان آروغ ترش برآید این علت نبود یا اگر گاه باشد که بلغم شور و عفن گردد و این علت تولد کند و دیرتر زایل شود و تب آن همچون تب بلغمی باشد و گاه باشد که سودا اندر تن گرم شود و ذات الجنب بدان تولد کند و این نادر و عسر باشد و این علت اندر فصل خریف باشد و زمستان و اندر شهرهای سرد شمالی بیشتر افتد و اندر شهرهای گرم جنوبی و هوای جنوبی و اندر تابستان کمتر افتد هرگاه که تابستان جنوبی و بارنده باشد و فصل خریف نیز همچنین جنوبی و بارنده بود اندر آخر خریف این علت بسیار افتد در جمله

هرگاه که از پس باد جنوب باد شمال آید و از ناگاه بر مردم زند این علت بسیار افتد و پیران را ذات الجنب کمتر افتد و اگر افتد دشخوار از وی خلاص یابند از بهر آنکه ماده علت بحران پیران پخته نشود و بقوت ایشان بر نیفتد و اگر زنی آبستن را این علت افتد هلاک شود و حال این علت همچون حال دیگر آماسها باشد و حال همه آماسها ازین سه حال بیرون نباشد لیکن نادر باشد که صلب گردد و بتحلیل زایل شود و یا ریم کند و آنچه ریم گردد بضرورت باید که پخته شود و بگشاید تا پاک شود و چون گشاده شد از سه حال بیرون نبود یا بعضوی دیگر اندر آید و آنجا بماند و علتی دیگر تولد کند یا بظاهر و جایگاهی خالی میل کند و آماسی و جراحی تولد کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک شود آنرا سه طریق بیش نیست یا بگذرهای دم زدن بگذرد و بشش اندر آید و از آن راه پاک شود یا برگهای باریک که برگ اجوف پیوسته است بگذرد و با جوف اندر آید و با درار البول پاک شود یا بجانب رودها میل کند و بطریق اسهال پاک گردد و چگونگی میل کردن آن بطریق اسهال و ادرار بشرح اندر باب ذات الصدر یاد کرده آمد و آنچه بعضوی دیگر آید و اندر آن عضو

علتی دیگر تولد

علتی دیگر تولد کند بدین گونه باشد و گاه باشد که بجانب دماغ برآید و بسا باشد که دماغی و سرسام و اختلاط الذهن تولد کند و گاه باشد که ذات الریه تولد کند از بهر آنکه ماده بشش اندر آید و پاک بیرون نشود و بسبب ضعیفی قوت یا بسببی دیگر آنجا بماند و آماس کند و گاه باشد که بمیانجی ذات الریه علت سل تولد کند و گاه باشد که بسبب بسیاری ماده یا بسبب ضعیفی قوت ماده اندر گذرهای دم زدن بماند و خناق کند و گاه باشد که ماده اندر عضلها افتد که بدو پیوسته است و تشنج کند و این هر دو هلاک کند و آنچه بظاهر میل کند و از وی آماس و خراج تولد کند چنان باشد که ماده بجایهای خالی نرم میل کند چون سر کوس و پیغولها ران و آنجا خراجی و آماسی پدید آید و بباید دانست که ماده علت سخت تیز و سخت بسیار بود و پیش از آنکه پخته شود طبیعت از بی طاقتی از دفع کردن گیرد و بسیار باشد که سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون دفع حرکت قی کردن و حرکت خشم و مانند آن و این انواع دفع بود بلکه با خطر باشد

علامات

علامت ذات الجنب نفس تنگ و صغیر و متواتر است و ممدد در اندرون پهلوها و درد خلنده خاصه بوقت باز کشیدن نفس و تب لازم و نبض صلب و منشاری و سرفه خشک تندر

اول بیماری اما سبب تب اماس است و سبب تنگی نفس فشردن
اماس و سبب و تمدد بسیاری تا ماده و بسبب خلیدن تیزی ماده و سبب
سرفه خشک جای اماس خام و سبب صلبی نبض مشارکت غشا و حجاب
اندر اماس و اگر اندر اول بیماری سرفه رطوبتی بر آمدن آن آغاز کند و باسانی
براید امید سلامت و زود گذشتن بیماری بود و این رطوبت را بتازی
نفث گویند خاصه اگر نجکی وامید آن اندر وی بدید آید یا رنگ بگردانیده
باشد یا چیزی با وی آمیخته نباشد بزاق گویند و امید نجکی و اثر آن اندر
وی آن باشد که به آسانی براید و از بر آمدن آن آسایش یابد و آن
ماده باشد که از موضع اماس می براید و بیشتر می دراید و نشان باشد
که ماده زود نجته خواهد شد و هم بدان طریق بتحلیل پاک خواهد گشت
و اندر ذات الجنب خالص ضربان نباشد از بهر آنکه در جایگاه علت
شریانهای بسیار نیست و اندر برسام این همه علامتها باشد و علامتها
خاصه او آنست که درد و تمدد و خلیدن در پهلوهای سینه باشد و درد
بسوی پشت بزیر شانه باز دهد و در ذات الجنب بشر اسیف براید و تنگی
نفس کمتر از ذات الریه بود و گاه باشد که اماس شوصه در عضلهای

بیرونی بود یا در غشای بیرونی بر استخوان آن سینه پوشیده است و این
اماس گاه باشد که بظاهر توان دید لیکن درد این اعراض کمتر از اعراض برسام
و ذات الجنب بود و نفث نباشد و گاه باشد که اماس نجته باشد و بسوی
ظاهر میل کند و گاه باشد که طبیب را حاجت افتد به پزانیدن و شکافتن
آن و بسیار باشد که اندر آخر ذات الجنب همه اعراض برسام بدید آید چون
خفقان و هذیان و تواتر نفس و تنگی و غشی و تاسه و قی صفرایی و سودایی
و سوزانی تب و تنگی نفس و سخنه نیز نگردد و فرق میان برسام و ذات
الجنب آنست که اندر ذات الجنب این اعراض در آخر بدید آید و در ذات
الجنب احوال چشم بسلامت بود و اندر برسام نخست چشم سرخ گردد
و رگها ممتلی و برخاسته شود و سیاهی چشم ببالا بر کشیده شود و نبض برسام
عظیم بود و نبض ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه
آنست که نبض خداوند ذات الریه موجی بود و درد او گران و تنگی نفس بیش
از تنگی ذات الجنب باشد و علامتهای دیگر آنست که اندر ذات الریه یاد
کرده آمد ظاهر بود و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد آنست که خداوند
ذات الکبد زرد رنگ و بد رنگ باشد و گاه گاه سرفه و اندر پهلوی راست

المی و گرانی یابد و درد او خلنده نباشد و باشد که زبان سیاه بود و
غلیظ بود همچون بول خداوند استسقا و اگر اماس اندر محدب جگر بود بدست
بر نهادن بتوان دانست و اگر در جانب مقعر بود نفس تمام بر کشیدن
دشخوار باشد و بدان ماند که چیزی گران از پهلوی آویخته است و ذات
الجنب که از جانب چپ باشد بسبب نزدیکی دل تب آن گرم تر و
تاسه ناکتر بود و با خطر و اعراض آن صعبتر لیکن هم بسبب نزدیکی بحرارت
دل امیدوار بود که زود تر نجته شود و بتحلیل پاک گردد و آنچه از جانب
راست باشد بسبب دوری از دل اعراض و تبهای او ساکن تر بود لیکن
نجتن و تحلیل او دیر تر باشد و اگر نفث خداوند ذات الجنب خون بود
کار او مشکل بود همچون کار رضا و نداستسقا که با تب بود از بهر آنکه استسقا
علاجهای گرمی و خشکی آرنده باید و تب را علاجهای تری و سردی
آرنده باید همچنین نفث خون را علاج قابض باید و ذات الجنب را علاج
نرم و متحلل و بول سرخ و ناهموار و تیره دلیل آن بود که اندر دماغ
بیمارت حرارت عظیمست و این علامتها بد باشد و برار گنده سخت
زرد باشد بد باشد و اگر اندر تب گرم سوزان اطراف سرد باشد و درد

بسوی پشت باز میدهد و اگر بر آنجانب خسبد که اماس است درد زیادت
شود این همه علامتها ناستوده است و اگر در آخر ذات الجنب و ذات الریه
اسهالی بدید آید علامت آن بود که جگر ضعیف بود خاصه اگر تنگی نفس و تاسه
و تب بدان زایل شود روز چهارم یا هفتم هلاک شود و اگر اندر اول بیماری
اسهال افتد نافع بود و اگر در حوالی شراسیف درد و بستوی او اختلاجی باشد
علامت حرکت ماده بود و در بیشتر حالها حرکت آن بسوی بالا بود و بیم
سرسام و اختلاط ذهن بود بسبب مشارکت حجاب یا دماغ و اگر اماسی
و خراجی که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تن بدید آید یکبار نا بدید گردد بی آنکه
تب زایل شود یا نفثی نیکو و تمام بدید آید دلیل آن بود که ماده باندرون
باز گشت و بلاک او نزدیکست و نفث خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره و
اندک و دیر ادیر سخت بد باشد و اسباب کمی و دیری نفث چهار نوعست
یکی آنکه ماده اندک باشد دوم آنکه اگر چه ماده بسیار بود خشک و لزج و عسیر
بود سیوم آنکه الت درد مند باشد چهارم قوت ضعیف باشد پس هرگاه
که طبیب نفث اندک بیند تامل بسیار باید کرد تا ازین اسباب بکدام ماند
اعتماد برکدام کند و بسیار باشد که بسبب خشکی و لزجی ماده در قصبهای

شش شد یا تولد کند و دم زدن دشخوار گردد و هوای دودناک و سوخته
و بول و نفس اندر آید و آنجا باز ماند و تب بدان سبب تیزتر شود و بسبب
تیزی تب نفس متواتر گردد و بسبب تواتر نفس ماده دشخوارتر و عسیرتر و نضج
تر شود و از لزوجت سده فزاید و از سده حرارت و از حرارت تواتر نفس
و از تواتر نفس لزوجت فزاید و نوعی از ذات الجنب است که دم زدن آن آسان
باشد و نفث نیز نیکو بود و بآسانی بر آید لیکن درد بسوی پشت بیرون
و این درد پشت بدان ماند که بچوب زده باشند و بول با ریم و خون آمیخته
بود و ازین نوع خلاص کمتر یابند و میان روز پنجم و هفتم بکشند و نادر باشد
که تا چهارده روز بکشد و بیشتر اگر از هفتم درگذرد سلامت بود و اگر شکم او
نرم شود و اجابتی کند زود بهلاک شود و اگر از روز هفتم بگذرد در بیماری آشکار
چنان باشد که نفث بسیار گوناگون بر آید و درد سخت شود و در سیوم
برهد و یا بمیرد و نوعی دیگر آنست که با تمددی و دردی باشد با ضربان
از چنبر گردن تا بساق و دلیل صافی باشد و نفث نبود و براق باشد و
این نوع نیز سخت بد بود و علامت آن بود که ماده روی ببالا دارد
و اعراض سرسام پدید خواهد آمد و اگر از روز هفتم درگذرد برهد و باید
دانست

دانست که ذات الجنب بعضی زودتر پاک شود و بعضی دیرتر و هر چه ماده
گرمتر بود زودتر پخته شود و زودتر پاک گردد خاصه اگر مزاج و قوت
و فصل سال و عمر مساعد بود و اما آنچه سخت زود خواهد پخت و سخت
زود پاک خواهد شد از روز نخست رطوبتی رقیق خام بر آمدن گیرد
و امید آن پدید آید که روز چهارم پخته شود و آن روز که نشان پختگی
پدید آید تا هفت روز پاک شود و این رطوبت که یاد کرده آمد روز نخست
بر آمدن آغاز نکند لیکن پیش از روز چهارم بر آمدن آغاز کند امید باشد
که روز هفتم اثر پختگی پدید آید و تا چهارده روز پاک شود و اگر درین
مدت پاک نشود و ریم کند و سبب پاک ناشدن درین مدت بسیاری
ماده بود و ضعیفی قوت و اگر تا روز هفتم پاک نشود یا پخته نشود یا هیچ
رطوبتی و نفثی بر نیاید بباید دانست که علت دراز خواهد بود و مدتی
دراز باید تا پخته و پاک شود و پختن و پاک شدن آن در مدت
شصت روز تا چهل روز باشد و قوت بیمار چندین روز پایدار تواند
بود و از آن ضعیف گردد و بیشتر در چهاردهم هلاک شوند پس اگر قوت
قوی باشد و شهوت معتدل و خواب و دم زدن بسلامت و دلیل

نیز خوب باشد علت دراز گردد و بآخر ریم کند و مر نفثی که از آن روز
که بر آمدن آغاز کند اگر تا چهل روز باشد پاک نشود ریم کند و هر چه ریم کند
احوال آن بود که در باب سل و در ذات الریه یاد کرده آمد فی الجمله پاک
شدن دیرترین از ذات الجنب تا چهارده روز بود یا بیست روز
و پاک شدن زودترین از ذات الجنب صعب بچهل روز باشد تا
شصت روز و اگر قوت درین مدت از حال بگردد پیش ازین مدت
هلاک شود و علامتهای ریم کردن آنست که درد سخت تر شود و نفس
تنگتر است و تب سوزانتر و قوت ضعیف تر و زفان درشت و دهان
خشک و شهوت باطل و بیخوابی و سخن بیهوشانه گفتن پدید آید و گرانی
در پهلوها یافته شود و پس از آنکه ریم گردد و تب و درد ساکن شد گرانی
پهلو زیادت شود و نزدیک گشادن نبض عریض گردد و تبی سخت گیرد
و سخت بلرز اندر پس بگشاید و گاه باشد که بسبب سوزانیدن ریم تب
سوزان باشد و اگر در مدت چهل روز پاک نشود یا قوت ضعیف
گردد و تن کاهش میگیرد تا بسل باز گردد و هر چند تب گرمتر باشد
آماس زودتر پخته شود و زودتر گشاید و هر گاه که اندر نفث و اندر دلیل
وغیر آن

و غیر آن نشانهای ستوده یافته شود اگر پس ازین اعراض هایل پدید آید
سبب آن اعراض در بیشتر حالها ریم کردن آماس باشد و هر گاه که بقصد
و نفث و اسهال درد و اعراض زایل نشود اگر قوت قوی بود و نشانهای
سلامت ظاهر باشد آماس ریم کند و بذات الریه باز گردد و اگر قوت ضعیف
بود و نشانهای بد ظاهر شود زود هلاک گردد و اگر که بذات الریه باز گردد نخست
غشی افتد و رخسار سرخ و سر انگشتان گرم و اگر که ذات الجنب ریم کند
و بگشاید و ریم اندر فضای سینه افتد بیمار چند روز پندارد که بهتر است پس
بدتر شود و اگر ریم بسیار بود و قوت ضعیف تب گرم گردد و بآخر هلاک
کند و اگر خداوند ذات الجنب را تمدد پهلوها نشان ذات الریه و ذات الجنب
زیادت شود و نفس متواتر گردد و قوت ضعیف نشان غشی باشد
و اگر تواتر کم از آن بود که در ذات الجنب واجب کند که از سه حال بیرون نباشد
یا سبات آرد یا تشنج بخارهای تر بود که بدماغ بر شود چه اگر ماده تیز بودی
و تری غالب نبودی تواتر نفس و نبض زیادت بودی و اگر دماغ ضعیف
باشد ماده قبول کند و دفع نتواند کرد و اندر سبات افتد و اگر دماغ قوت
آن دارد که ماده را از خویشتن دفع کند تشنج باز گردد و اگر ماده پس غلیظ گردد

انتقال نکند لیکن دیر پخته گردد و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی تمام
بوده باشد ساکن شود بباید دانست ماده بطریق ادرار البول یا بطریق
اسهال دفع خواهد شد پس اگر اندر بول و براز اثر آن ظاهر شود تامل
باید کرد اگر اندر عضلهای شکم و شراسیف حرارتی و گرانی پدید آید نشان
آن باشد که در بیخ ران یا در ساق آماسی خواهد کرد و اندرین امید سلامت
بود و بقراط اندران وقت استفراغ فرماید و اگر تنگی نفس و تاسه زیادت
شود و در پستانها و چنبر گردن حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن بود
که ماده بر بالا میشود و آماس و خراج اندر پس گوش خواهد کرد پس اگر ماده
تیز باشد و ازین نشانها چیزی پدید نیاید و ماده از دماغ دفع نشود
سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند **معالجات**
علاج ذات الجنب خونی و صفرایی بیکدیگر نزدیک است لیکن اگر خون
غالب بود نخست رگ باسلیق باید زد و روز نخست که هنوز ماده در حرکت باشد
قرار ناگرفته از جانب مخالف باید زد یعنی نه ازان دست که مقابل علت
باشد تا ماده را ازان سوی دیگر کشد و اگر یک شبانه روز گذشته بود و ماده
قرار گرفته ازان دست باید زد که علت سوی او باشد و اگر قوت قوی باشد

خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد از بهر آنکه خون سیاه
در حوالی این آماس بود و اگر خواهند که قوت نگاه دارند بدو دفعه یا بسه
دفعه بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود نخست تدبیر اسهال صفرایی
باید کرد بمطبوخ خیارچنبر یا بحقنهٔ نرم و بعضی طبیبان اندک معرفت گفته اند
اگر چه مادهٔ علت صفرایی بود صواب آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه
رگ زدن ایمن تر از مسهل دادن است چه ممکن است که مسهل اجابت
نکند و اخلاط را بجنباند و اضطرابی تولد کند و اولی آنست که موضع درد را
تامل کنند اگر درد با استخوان سینه و چنبر گردن بر می آید رگ زدن صوابتر
بود و اگر بشراسیف فرو میدهد مسهل صوابتر از بهر آنکه رگ باسلیق خون
ازان موضع اندک میکشد و روز نخست و دوم و سیوم را استفراغ فارغ
شد شربتی شراب بنفشه و شراب نیلوفر دادن با آب آمیخته و جلاب
رقیق دهند و اگر تشنگی غالب بود آب خربزهٔ هندی و سکنگبین که بس ترش
نبود با آب آمیخته تا با آب خربزهٔ هندی صواب بود و از پس استفراغ هر بامداد
بنفشهٔ پرورده اندر جلاب رقیق کنند و روغن بادام بر افکنند و بدهند یا کشکاب
بدهند و عناب و بنفشه و سپستان اندر کشکاب دهند و با شکر و روغن بادام دهند

صفت **شرابی** که هر بامداد دهند بگیرند بنفشهٔ تازه نیم من دانهٔ آبی شیرین
ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی پانزده درم اسپغول ده درم همه را در
نیم من آب بپزند بعد ازان که یک شبانه روز نهاده باشند تر کرده و بآتش
نرم پزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند و نزدیک
من آنست که این اخلاطی کثیرا و اسپغول نپزند و اسپغول را جداگانه
لعاب بگیرند و کثیرا جداگانه بکوبند و چون دیگر اخلاط را پخته باشند و
پالوده باشند شکر بر افکنند و کفک بردارند و لعاب اسپغول با وی
بیامیزند و بقوام آرند از بهر آنکه کثیرا و اسپغول دشخوار پالوده شود و
اگر تخم خطمی و تخم آبی جداگانه لعاب بیرون کنند پس با وی بیامیزند چون
لعاب اسپغول صواب بود شربت هر بامداد بیست درم با چهار درم
روغن بادام صفت **شرابی** دیگر بگیرند آب انار شیرین یک من آب
نی شکر یک من هر دو را بپزند تا به نیمه باز آید و نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند
و همچون شراب دیگر بکار دارند صفت **شرابی** بگیرند بنفشهٔ خشک
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی سی عدد تخم خطمی و اسپغول
و تخم آبی و کثیرا از هر یکی ده درم فلوس خیارچنبر پاک کرده بیست درم شکر

نیمن بپزند مانند شراب دیگر شربت بیست درم با روغن بادام صفت
مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه دو درم
فلوس خیارچنبر پانزده درم ترنگبین سی درم بپزند چنانکه رسم است و بپالایند
و بدهند و اگر خواهند که قوی تر باشد سه درم لسان الثور تا پنج درم درین مطبوخ
زیادت کنند و اگر صفرا سخت غالب نبود ده درم بیخ سوسن مقشر زیادت
کنند و سه درم تربد نیم کوفته تراشیده و اولی آن باشد که تربد و بیخ سوسن اندر
مسهلی کنند که نفثی پدید آمده بود و اگر خمار مسهل را کاره بود سه درم لسان الثور
کوفته و بیخته و در جلاب کنند و بدهند و از پس روز چهارم اگر نفثی پدید آمده
بود اندرین شرابها که پیش ازین یاد کرده آمد پرسیاوشان و بیخ سوسن مقشر
زیادت کنند و از هر یکی ده درم و حقنهٔ از بنفشه و بابونه و انجیر پستی و عناب
و سپستان و تخم خطمی و کشک و شکر سرخ یا پانید سازند و روغن شیره
بر افکنند و نمک خمیر مقداری و بعوض آب جلاب دهند و شراب نیلوفر
با آب آمیخته و لعوقها و تدبیرهای نرم کننده و پاک کننده که در باب ذات الریه یاد
کرده آمد برگزینند و دران بکار دارند صفت **ضمادی** که ماده را بپزاند
و درد را بنشاند بگیرند بنفشه و خطمی از هر یکی یک جزو و بیخ سوسن دو جزو و آرد

جو و آرد باقلی از هر یکی یک جزو و نیم بابونه یک جزو همه را با موم و روغن بنفشه
بسرشند چنانکه رسم است و اگر تحلیل حاجت بیشتر باشد تخم کتان زیادت
کنند و به میبختج بسرشند و اگر حرارت کمتر بود بجای روغن بنفشه روغن
سوسن کنند یا روغن نرگس و اگر حرارت قوی بود بعوض تخم
کتان و میبختج و برگ نیلوفر و گل سپید و کدوی تر زیادت کنند صفت
ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش و چون
عصیده کنند و بر موضع درد نهند و در ابتدا تدبیر ماده را بپزاند و تکمید
با اسفنج ترکرده کنند یا با آب گرم و اگر روغن زیت با آب گرم بیامیزند و [illegible]
تر و درد نشاننده تر باشد و بیه مرغ و بیه بط و فربهی گوشت گوسفند و زوفای
تر بهمراه در هم گداخته طلی کردن نافع بود و هرگاه که بینند که ضماد و تکمید و درد را
نشاند و زیادت میکند که تن ممتلی است و باستفراغ حاجت است خاصه بفصد
و هرگاه که فصد کرده باشد و مسهل داده و اعراض بیماری ساکن تر نشود بباید
دانست که آماس ریم خواهد کرد و فصد نباید کرد از بهر آنکه اگر دیگر باره فصد
کرده شود قوت ضعیف گردد و مدت حرارت خون گسسته شود و آماس
خام بماند و رنج زیادت نماید و اگر پس آنکه فصد کرده شود ماده پخته گردد و نفث
نیک بر نیاید

نیک بر نیاید پس اندر قوت وی ضعیفی یابند فصد نشاید کرد و اگر باستفراغ حاجت
آید حقنه صواب تر و اگر قوت بیمار برجای بود و از پس فصد غشی افتد و نفس
تنگ شود و نشان آن باشد که بفصد ماده علت کمتر نشده است تدبیر حقنه
باید کرد و بسیار باشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت افتد و بدان
از فصد بی نیاز گردد و هرگاه که بینند که ماده پخته شد جهد باید کرد تا پیش از آنکه
ریم کند نفث پاک شود و آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با شکر
یا با عسل دادن و بر آن پهلو خفتن بیمار را یاری دهد و نفث و سینه و پهلوها
پاک کند جالینوس اندر ابتدای این علت دیاقوذا فرموده است تا ماده را
ساکن کند و بپزاند و بیمار را خواب آرد و شیخ رئیس میگوید دیاقوذا کسی را باید
داد که ایشان خواب نیاید و آنرا که خواب می باید نشاید داد که ممکن است
که ماده را غلیظ کند و نفث دشخوار شود و نیز ممکن است که شکر یا عسل
که با وی پخته باشند مضرت او باز دارد و اگر ضرورت باشد دیاقوذا از تخم
خشخاش باید ساخت بی پوست و از پس استفراغها و از پس آنکه اعراض
علت آهسته شود و نفث بسیار بوده باشد غذا از کشک جو و آرد باقلی و اسفاناخ
و ماخیار باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی بود بکشکاب دقیق قناعت

باید کرد و اگر ماده ذات الجنب بلغمی یا سوداوی باشد فصد نباید کرد لیکن
حقنه تیز و ضمادهای پزاننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای آب
ماء العسل باید داد و آب گرم جرعه جرعه پیوسته باید دادن سود دارد
و کشکاب از کشک جو و کشک گندم و نخود سازند یک درم تخم بادیان و پنج
درم بیخ سوسن اندروی پخته و سکنگبین عسلی ممزوج خلط غلیظ را لطیف
کند اگر بامداد یک شربت بدهند صواب بود و نخوداب بروغن زیت یا بروغن
بادام شیرین و تلخ آمیخته و سبوس با بابونه یا بانگبین و شوربایی که اندر
وی چغندر و کرنب و نخود پخته باشند و حسوی که از حلبه و آرد باقلی ساخته
باشند و روغن بادام کرده و تجرع کردن نافع بود و میبختج یا انگبین پزاننده
و پاک کننده است و ماهی شوربا کنند و شبت پخته پزاننده و پاک کننده است
و اگر ماده پس غلیظ و فسرده باشد و نفث تنگ بود و نفث بر نیاید زوفای
خشک و خردل کوفته در ماء العسل گرم کرده بدهند مقدار سه درم و گاه باشد
که در تنگی نفس بدان حاجت افتد که وزن یک باقلی زنگار با انگبین بسرشند
و بدهند و اگر وزن یک باقلی زنگار و نطرون بریان کرده چندانکه بسر سه
انگشت بردارند با اندکی روغن زیت در ماء العسل گرم کرده بسرشند
و بدهند سود دارد

و بدهند سود دارد و مقدار یک انگزد با سکنگبین عسلی داده ممزوج با آب
گرم درد را بنشاند و اگر زنگار و غیر آن حلق و معده را بگزد زرده خایه مرغ
نیمبرشت بدهند تا رنج آن باز دارد یا روغن بادام کرده تجرع فرمایند
و ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان پخته سازند یا از بابونه و اکلیل الملک
و روغن سوسن و روغن یاسمن و ناقه را از دود و از باد و از آفتاب
و از طعام بسیار و جماع حذر باید کرد والله اعلم

گفتار هشتم

از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای دل و معالجات آن و این گفتار شش باب است باب اول اندر یاد کردن

آنکه بیماریهای دل چند نوع است و طریق علاج آن بر وجه کلی

بیماریها و آفتها که در دل افتد چهار نوع است اول انواع سوء المزاج مفرد و مرکب
دوم انواع آماسها سیوم تفرق الاتصال چهارم بیماریها که بمشارکت اندامها
دیگر افتد اما سوء المزاج دل آنچه محکم باشد علاج نپذیرد و اما آنچه محکم نباشد
علاج دشخوار پذیرد و ماده بیماریهای دل یا اندر رگهای دل بود یا در میان
دل و میان غلاف و آنچه اندر میان دل و غلاف او باشد بیشتر رطوبت بود یا

ماده بادناک وهرگاه که بسیار گردد وغلاف دل را ممتلی گرداند ودل را
بفشارد واز حرکت انبساط باز دارد وروح را خپه کند وبکشد وآنچه در
رگهاء دل بود سده کند وسده راه هوا بیرون شدن گرم گرم گشته و
دودناک شده وراه اندر آمدن هوای تازه گرفتن دارد وروح را خپه کند
وبکشد وآماس یا در گوهر دل باشد یا در غلاف او وآماس گوهر دل گرم
باشد یا سرد وگرم در حال بکشد وسرد تا در افتد بیش از یک دو روز مهلت
ندهد از بهر آنکه آماس از سوء المزاج وسده وتفرق اتصال واز المی خالی نبود
واز حرکت انقباض وانبساط باز دارد وبدین سبب زود هلاک کند و
آنچه در غلاف دل افتد مدتی مهلت دهد وجالینوس میگوید مرا خروسی بود
وهر روز لاغرتر میشد وی را بکشتم واندر غلاف دل او آماسی یافتم صلب چند یک
دانه عدس دانستم که آن لاغری وبدحالی او از آن بوده وهم جالینوس
میگوید بوزنه داشتم ولاغر شدن گرفت وهر روز همیشد لاغرتر میشد وی را
بکشتم واندر غلاف دل او آماسی صلب دیدم چند یک دانه باقلی دانستم
که سبب لاغر شدن او از آن بود وجالینوس بوزینه بسیار داشتی تا اگر از
تشریح اندامها بروی چیزی مشکل شدی یکی را بکشتی وآن اندام را نگاه

گردی ازبهرانکه

کردی از بهر آنکه اندامها بوزینه باندامهای آدمی ماند وسبب تفرق الاتصال
سه نوع بود یکی تفرق الاتصال که از لوازم آماس بود دوم آنکه از لوازم قرحه و
بثره باشد سیوم آنکه از جراحت افتد ودل ازین انواع هیچ احتمال نکند وگفته اند
که هرگاه که اندر گوهر دل بثره پدید آید واز پی آن خون سیاه برود بیمار هلاک شود
وجراحت اگر تجویف دل بگذرد در ساعت هلاک شود وبیماریها که بمشارکت
اندامهاء دیگر افتد بعضی بمشارکت دماغ باشد وبعضی بمشارکت جگر وبعضی
بمشارکت معده وامعاء ورحم وحجاب وشش وبعضی بمشارکت همه تن باشد
چنان باشد که اندر تبهای محرقه وغیر آن خفقان وغشی پدید آید وآنچه بمشارکت
دماغ افتد چنان باشد که دماغ ضعیف گردد وبسبب ضعف او عصبها که بعضله
سینه پیوسته است که آلت دم زدن است ضعیف گردد ودم از حال طبیعی
بگردد ونسیم هوای تازه چندانکه باید بدل نرسد وهوای دودناک از دل بیرون
نشود وبدین سبب سوء المزاج وخفقان وغشی تولد کند وآنچه بمشارکت
جگر افتد پنج گونه است یکی آنکه جگر ضعیف شود وبدان سبب از طعامی که
خورده شود غذایی تمام وخونی پاکیزه حاصل نشود ونصیبی که دل را از غذا
باید باندازه وبدو نرسد وضعیفی وبی قوتی پدید آید دوم آنکه اندر جگر خون سودا

تولد کند وبدان سبب غذای دماغ ودیگر اندامها سوداوی شود واز
دماغ بطریق شریانها بدل باز آید واندیشهای بد وغمها تولد کند سیوم آنکه
اندر جگر خون بلغمی تولد کند وهم بدان طریق بدماغ رسد واز دماغ بدل باز آید
وکسلانی وبی نشاطی وفراموشکاری وکندفهمی تولد کند چهارم آنکه
جگر خون گرم یا سرد بدل میفرستد واز آن خون سوء المزاج تولد میکند
پنجم آنکه اندر جگر آماسی افتد گرم یا سرد وبسبب پیوستن غشاها همه اعضا
بیکدیگر رنجی بغشای دل باز دهد وآنچه بمشارکت فم معده افتد سه گونه است
یکی آنکه اندر فم معده خلطی بد بود وبسبب نزدیکی رنج آن بدل باز دهد
وخفقان وغشی تولد کند دوم آنکه بسبب حرکت خلط بد که بقی بر آمدن گیرد
خفقان وغشی پدید آید سیوم آنکه معده درد خیزد وبسبب همسایگی آن
درد بدل باز دهد وبسیار باشد که بکشد وآنچه بمشارکت شش وحجاب
وغیر آن تولد کند چنان باشد که ماده ذات الجنب وذات الریه یا ماده
خفقان اشتغال کند وبجانب دل میل کند وخفقان وغشی آرد وباشد که
روح را خپه کند وبکشد وآنچه بمشارکت روده ها افتد چنان باشد که اندر
روده حب القرع بود یا کرمهای دراز وبخار آن بدماغ ودل رسد وخفقان

وضعف

وضعف آرد وآنچه بمشارکت رحم افتد چنان باشد که بسبب مشارکتی
که رحم را با دماغ است بخارها بدماغ بر آید واندیشهای بد ووسواس آرد
واز دماغ بطریق شریانها بدل باز دهد وخفقان وغشی آرد وخفقان علتی است
که از انواع سوء المزاج افتد وهرگاه که اسباب خفقان قوی گردد غشی
آرد وخفقان طپیدن دل را گویند وغشی آنرا گویند که مردم بیفتند و
بیهوش گردند وبعضی مردم عام علت ربو را یعنی پارسی تنگی دم زدن
را گویند وخفقان نام نهند وفرق میان هر دو آنست که ربو دم زدنی
باشد پیوسته وکوتاه ودشتاب چنانکه دم زدن کسی که دویده باشد
وخفقان طپیدن دل بود وطپیدنی که باختلاج ماند واختلاج جستن اندامها
باشد وعوام آنرا پریدن اندام گویند وبسیار باشد که سبب خفقان
لطافت حس دل بود وزود پدید آید وزود ساکن شود وبی سببی قوی
پدید آید وبی علاجی قوی پدید آید وزایل گردد وگاه باشد که اگر شربتی آب
سرد باز خورد در وی اثر کند وخفقان پدید آید واسباب غشی دو نوعست
یکی تحلیل روح دوم خپه شدن روح واسباب تحلیل شدن روح سه نوعست
یکی استفراغ بسیار به قی یا به اسهال یا برفتن خون بسیار از رگی یا

جراحتی یا بروجهی دیگر چون طمث و رعاف و نفاس و گشاده شدن
رگهای بواسیر دوم آنکه شادی یا لذتی بافراط چون لذت مجامعت
یافته شود و دل بدان سبب باز شود و هرگاه که از شادی و لذت
بافراط ناگاه بود دل بیش از آن باز شود که عادتست روح بدان سبب
تمدد پذیرد و دل همچنان گشاده بماند و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد و
اندران غشی هلاک گردد سیوم آنکه دردی عظیم چون درد قولنج و غیر آن
پدید آید و طبیعت روح را بجنباند و از جهت دفع الم قوت روح را بدان
موضع فرستد و دل بدان سبب سرد شود و روح تحلیل پذیرد و غشی
افتد و اندران غشی هلاک گردد و اسباب خبه شدن روح دو نوعست یکی
امتلای بافراط خاصه از شراب و امتلای بافراط حرارت غریزی و روح
را خبه کند و فرو میراند دوم آنکه غمی یا ترسی بافراط پدید آید ناگاه دل بدان
سبب فراهم آید و روح خبه گردد و هلاک شود و این معنی اندر کتاب
دوم شرح یاد کرده آمد انواع آفتها و بیماریها که دل را افتد اینست که یاد کرده
آمد و طریق علاج او اینست که یاد کرده آید و بباید دانست که دل شریف
تر از همه اعضاست علاج او باحتیاط تر از علاج همه اندامها باید کرد و چه در

استفراغ و چه در تبدیل مزاج و بیماریهای امتلایی که دل را افتد بیشتری
شده بود که منفذ دم زدن را بسته دارد و بعضی بخاری غلیظ باشد که از عضوی
بدو می رسد از جهت شده امتلایی رگ باسلیق باید زد از دست راست
و از جهت شده بخاری باسلیق باید زد از دست چپ و در جمله حالها قوت
را نگاه دارند و بیکبار خون بسیار بیرون نکنند و دیگر علاجها باحتیاط تمام
باید کرد و هر دارو که بکار دارند چه معجونی که مزاج را بدل کند و چه دارویی
که استفراغ کند هیچ خالی نباید از دارویی که بدل مخصوص است و روح
را قوت دهد از بهر آنکه داروهای مسهل ضد اخلاط است بدین سبب دارویی
که غرض از وی پاک کردن خلطی باشد از دل آمیخته باید تا داروهایی که بدل
مخصوص است تا قوت داروهای دیگر را بدل رساند و روح را بر افروزاند و
دارویی که غرض از و تبدیل مزاج باشد هم از آن داروها که بدل مخصوص است
با وی بباید آمیخت از بهر دو کار یکی از بهر آنکه تا قوت داروهای دیگر بدل رسانند
دوم آنکه اگر مزاج دل گرم است و بداروهای سرد علاج می باید کرد همه یکبار
سرد نشاید داد از بهر آنکه دل معدن روح است و معدن روح گرمست و گرمی
او اصلی و غریزی است غریب نیست و به سبب سوء المزاج غریب تحلیل پذیرد

و اندک شود و باشد که بسوزد و دود ناک شود و با این همه اگر در داروهای
سرد افراط کرده آید بیم بود که باقی روح را فرو میراند صواب آنست که
داروهای گرم که بدل مخصوص است با داروهای سرد بیامیزند و بدین سبب
است که پیشینگان اقراص کافور که از بهر سوء المزاج دل ساخته اند بی زعفران
نیست و آنچه از بهر استفراغ ساخته اند بی لسان الثور و یا چیزی که مانند
آنست نیست از بهر آنکه دانسته اند که آفریدگار تبارک و تعالی طبیعت را مسخر
حکمت الهی کرده است و بر نگاه داشتن تن موکل گردانیده است و هرگه
که طبیعت قوی باشد بر مقتضی حکمت رود مثلا قوت زعفران که در
اقراص کافور باشد جداگانه و از اجداگانه بروح رساند تا بدان بر افروزد و
قوت گیرد و قوت کافور و غیر آن بدل رساند تا مزاج گرم او باعتدال باز
آید بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی و اگر طبیعت قوی نباشد هیچ سود
ندارد و اندرین ترکیب فایده بسیار هست و آن آنست که داروهای سرد
گدازنده نباشد و قوت آن بدل نتواند رسانید بدین سبب حاجت افتد
بدان که او را با دارویی گرم که با دل بخاصیت آشنایی دارد بیامیزند تا
قوت آن را بدرقه باشد و بدل رساند و دارو که دل را سود دارد بسیارست

لیکن آنچه با وی بخاصیت آشنایی دارد اینست که یاد کرده آید آنچه باعتدال
نزدیکست یاقوت و بجاده و زر و سیم و لسان الثور
و آنچه گرمست درونج است و جدوار و مشک و عنبر و زر ساده
و ابریشم و زعفران و بهمن سرخ و بهمن سپید و قرنفل و عود خام
و بادرنجبویه و تخم او و بادروج و تخم او و شاهسفرم و تخم او
فلنجمشک و تخم او و برگ ترنج و پوست او و قاقله و کبابه
و ساذج هندی و دارچینی و آنچه سرد است مروارید است و
کهربا و بسد و کافور و طباشیر و صندل و طین مختوم و سیب
و ترشی ترنج و گشنیز خشک و تر و این جمله داروهایی است که بدل
تعلق دارد

باب دوم از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر یاد کردن خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد و معالجات آن

اسباب سوء المزاج گرم که دل را افتد پنج است یکی اعراض نفسانی است چون
خشم و اندیشه بسیار در کارهای مهم دوم تنگی نفس و گرفتگی منفذ نسیم هوای
تازه که بدل رسد سیوم دم هوای گرم و گرمابه گرم درنگ بسیار کردن
چهارم پیوسته طعامها و شرابهای گرم خوردن خاصه اگر تشنه شود و آب

و سرد نباید پنجم آنکه بوی داروها و عطرها نخود نزدیک داشتن
علامات علامت خفقان گرم آنست که با سوزش و با تشنگی
و در هوای گرم درنگ بسیار کردن و از گرمابه و نزدیک آتش تیز شود و از
هوای سرد و بوی گلاب و عطرهای سرد و خوش راحت یابد و گاه
باشد که خفقان گرم با تب باشد و اسبابی که یاد کرده آمد در پیش افتاد
معالجات آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق
زنند و شربتها و بوییهای خنک بکار دارند و هوای خانه را خنک کنند
چنانکه معلوم است و بر سینه ضمادها از صندل و کافور و گلاب می نهند و
پیراهن مصندل می پوشند و شراب صندل و اقراص کافور بکار دارند
صفت **ضمادی** صندل بگیرند صندل سپید و بگلاب بسایند و اندکی کثیرا
خوشبو برچکانند و کافور بر و مالند و بآب سیب ترش و آب آبی بیامیزند
و دستارچه کتان بدان تر کنند و بر دل نهند و آب آهنگران با گلاب
آمیخته اندر ضمادها بکار داشتن نافع بود صفت **پیراهن** مصندل
بگیرند صندل سپید و بگلاب بسایند و کافور در وی مالند و پیراهن
توزی بدان تر کنند و بهوای خوش خشک کرده اند و در وقت اندکی

گلاب بدان پاشند و تر کنند و در پوشند و اگر دستارچه توزی همچنین
مصندل کنند و بر روی و بالین او گسترند سخت صواب صواب باشد صفت
شراب مصندل بگیرند صندل سپید سوده کوفته مقدار سی درم کشنیز خشک کوفته
پنج درم در صد درم آب غوره و پانزده درم سرکه و یکمن آب تر کنند و
یک شبانه روز بنهند و بعد از آن آنرا باتش نرم بپزند تا دو بهره آب برود
و یک بهره بماند و بدست بمالند پس بخرقه کتان بپالایند و یکمن نبات طبرزد
برافکنند و نیم درم زعفران شاخ اندر خرقه توزی بسته در وی افکنند و بپزند
و کفک بردارند و بقوام آرند و خرقه زعفران در وی بمالند و از وی دور کنند
بنهند تا فاتر شود پس ده درم طباشیر سوده و نیم مثقال کافور و ده درم
صندل سوده اندر وی بمالند و بیامیزند شربتی پنج درم با شراب سیب
یا آب تخم خرفه صفت **اقراص کافور** بگیرند طباشیر و گل سرخ و نیلوفر
از هر یکی چهار درم تخم خیار و تخم خرفه و تخم خیار بادرنگ و تخم کدوی پاک
کرده از هر یکی سه درم سرطان نهری بریان کرده و رب السوس از هر
یکی یکدرم زعفران و کافور از هر یکی دو دانگ ترنگبین دو درم کثیرا یکدرم
و نیم کشنیز خشک یکدرم و نیم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند و اقراص

کنند صفت **شرابی** که تشنگی و حرارت بنشاند بگیرند آب انار ترش و
آب آلوی ترش و آب خرما هندی و آب ترشی ترنج و آب غوره از هر
یکی جزوی شکر بمقدار آنها بر نهند و بقوام آرند صفت **سفوفی** که دل
گرم را سودمند بود بگیرند مروارید و کهربا و بسد و لسان الثور و شب
یمانی و گل مختوم از هر یکی یکمثقال سک نیم مثقال شکر طبرزد هفت
مثقال شربتی دو مثقال با شراب سیب یا با شراب انار و اگر باستفراغی
دیگر حاجت آید مطبوخ هلیله دهند و اگر شیر آب دهند اولیتر بود و اگر حرارت
زیاده شود و ترسند که آماسی یا بثره تولد کند بداروهای خشک حاجت آید
چون افیون و تخم لفاح بگیرند افیون نیم دانگ لفاح دانگی و نیم طسوجی
مشک و زعفران از هر یکی جزوی ترکیب کنند و بدهند و ترتیب
شربتها بدین گونه باید بامداد شراب سیب یا شراب ترنج یا اقراص
کافور بدهند و اگر خواهد اقراص کافور اندر آب انار یا آب تخم خرفه یا آب
خیار دهند و کشکاب نیز بجای این آبها دادن روا بود و بوقت خواب
شربتی ازین سفوفها که یاد کرده آمد با آب انار بدهند و اگر بیمار سفوف
را کاره بود گل ارمنی با آب انار و آب اسغول بدهند و اگر تب نباشد

بجای این آبها دوغ گاو سودمند بود و طعام ماهی تازه بسرکه پخته
و مصوص و فسرده و مزوره ریواج و انار دانگ و عود دهند و نان با شراب
سیب دادن و اندر گلاب و شراب ریحانی ترید کردن و آب
ترشی ترنج و آب لیمو با گلاب آمیخته و با شکر ترشی آن شکسته و سرد کرده نافع
بود و اگر قوت ضعیف باشد و بیم بود که حرکت غریزی با این شربتهای
خنک باز دارد اندکی کبابه و قاقله و پوست ترنج و مانند آن با این غذاها
و شربتهای خنک بیامیزند و لسان الثور و آب آن سخت نافع بود و دلیری
کردن در دادن آن با آب باکی نبود و تحویل کردن بهوای خنک بهترین
علاجیست و محمد زکریا میگوید که اگر خداوند خفقان گرم در شهری مقام
سازد عمر او کوتاه گردد و میگوید بسیار من دیدم از خداوند خفقان گرم همه
بیشتر پیش از پنجاه سالگی مردند و هیچکس را ندیدم که به پیری رسید **باب
سیوم از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر یاد کردن** ضعیفی
دل و خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد **اسباب** خفقان که از
سوء المزاج سرد خیزد ضد سوء المزاج گرم بود **علامات** رنگ
روی خداوند سوء المزاج سرد بسپیدی و کبودی گراید همچون ارزیز و

کسلانی و دیرکاری اندر وی پدید آید و تشنگی کمتر بود و از هوای گرم
و بوی عطر گرم راحت یابد **معالجات** آنرا که علت شراب
صرف ریحانی مقداری اندک موافق بود و بوی مشک و عنبر سود دارد
و غالیه بر سینه طلا کردن و روغن ناردین مالیدن و میبه با اخلاط دوا
المسک دادن خفقان سرد را نافع بود صفت **ضمادی** که
خفقان سرد را زایل کند بگیرند قسط و سنبل و سعد و دارچینی و سنک
همه را بکوبند و بآب مورد تر و شراب ریحان بسرشند و بر دل ضماد کنند
صفت میبه بگیرند آبی دانه بیرون کرده و اندر دیگ پاک بکوبند و آب آن
بکشند و یک شب بنهند تا صافی شود و دیگر روز بپالایند و ثقل آبی اندر
شراب کهن تر کنند یکشب و دیگر روز بجوشانند و بمالند و بپالایند و
یکمن ازین شراب و یکمن ازین آب آبی پالوده بهم بیامیزند و نیمن
انگبین بر نهند و سنبل و دارچینی و قرنفل و مصطکی و قاقله و کبابه از هر
یکی یکدرم عود هندی نیمدرم زعفران شاخ چهار دانگ همه را نیم
کوفته اندر خرقه بندند و اندرین شراب افکنند و می پزند و آنرا هر
ساعت میمالند و چون شراب تمام پخته شود و بقوام آید این خرقه

ازوی جدا

ازوی جدا کنند و بفشارند و دانگی مشک سوده بروی افکنند و بیامیزند
و کوارش عنبر که اندر باب علاج معده یاد کرده آید سودمند بود و تریاق
فاروق و مثرودیطوس نافع بود صفت **سفوفی** که خداوند خفقان
سرد را سود دارد بگیرند کهربا و جندبیدستر از هر یکی یکدرم پوست
ترنج نیم درم تخم فلنجمشک نیمدرم همه را بکوبند و بانگبین بسرشند و بدهند
صفت **سفوفی** دیگر بگیرند نعناع و کهربا از هر یکی نیمدرم بسد و
حبوا از هر یکی سه درم قرنفل دو درم شربتی سه درم با شراب سیب
یا شراب انگوری یا با میبه و ریاضت باید فرمود و طعامهای او
همچون طعام خداوند صداع سرد با دارچینی و ابزارهای گرم بسازند
چون زیره و کرویا و نانخواه و گوشت گنجشک و کبوتر بچه بریان کرده
موافق بود و اگر سوء المزاج سرد با تری بود علامت وی آنست
که خداوند علت پندارد که دل او در میان آب نهاده است و خفقان
بر سان آن بود که کبوتر بچه در آب افتد و بطپد علاج وی آنست
که نخست استفراغ کند بحب اصطمخیقون مرکب با ایارج فیقرا یا بحب قوقایا
و اگر بگیرند ایارج فیقرا یکمثقال افتیمون سوده یکدرم و با سکنگبین بسرشند

و بدهند نافع بود و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج لوغاذیا و شادریطوس
موافق بود و اگر کسی را قی کردن آسان بود قی فرمایند و از پس استفراغ
دواء المسک حلو و مر و معجونها و مفرحهای گرم باید داد صفت
دواء المسک بگیرند افسنتین رومی صبر و ریوند از هر یکی شش درم
نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم سنبل و ساذج هندی
از هر یکی دو درم جندبیدستر و مشک از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و ببیزند
و بانگبین مصفی بسرشند شربتی یکمثقال اندر آب لسان الثور مقطر صفت
دواء المسک حلو بگیرند زرنباد و درونج از هر یکی یکدرم مروارید
و کهربا و بسد و ابریشم خام مقرض از هر یکی یکدرم و نیم بهمن سرخ و سپید
و ساذج هندی و قاقله و سنبل و قرنفل و جندبیدستر و اشنه از هر یکی چهار
دانگ زنجبیل و دارپلپل از هر یکی دو دانگ مشک دانگی و اندر نسخه حسن
دانگ و نیم همه را بکوبند بانگبین آتش نادیده بسرشند و بکار برند صفت
مفرح گرم بگیرند کهربا و تخم فلنجمشک و ابریشم خام مقرض و
بادرنجبویه از هر یکی دو درم لسان الثور و گل سرخ از هر یکی چهار درم
مروارید بیست درم ساذج هندی یکدرم و نیم سنبل و سلیخه و قاقله و

خیربوا

خیربوا و گل سوسن و کندر و گل هندی و اسطوخودوس و افتیمون و زرنباد
و درونج و دارچینی از هر یکی یکدرم آمله دو درم و نیم بادرنجبویه دو درم
و نیم بهمن سرخ و سپید از هر یکی چهار دانگ و نیم قرنفل یکدرم عنبر و مشک
از هر یکی دو دانگ و نیم یاقوت دو درم حجر ارمنی مغسول دو درم زعفران
یکدرم و نیم بسد سه درم همه را بکوبند و بانگبین مصفی بسرشند شربتی دو مثقال
صفت **نوشدارو** بگیرند قرفه و زرنب از هر یکی دو درم زعفران و
بسباسه و قاقله و هال و جوزبوا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و ببیزند و نگاه
دارند و نیمن آمله پاک کرده اندر پنج من آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره
بماند آنگاه بدست بمالند و بپالایند و یکمن انگبین مصفی با آب آمله برافکنند و بقوام
آرند و داروهای کوفته بدان بسرشند و نگاه دارند و شربتی دو درم ازین
دارو آزموده است دل را قوت دهد و دهن را خوشبوی کند و رنگ
روی را تازه و برافروخته و صافی کند و بوی عرق خوشبو کند پیش از
طعام و پس از طعام خوردن روا باشد صفت **سفوفی** که خداوند
خفقان سرد را سود دارد بگیرند نعنع و کهربا و بسد سرد و بریان کرده
و تشبیانی بریان کرده و سعد از هر یکی سه درم زراوند مدحرج از هر یکی نیمدرم

مشک دانگی سنبل و مروارید از هر یکی یکدرم شکر بیست درم شربتی سه
درم اندر شراب افسنتین بکار دارند صفت شراب افسنتین بگیرند
افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ پانزده درم سنبل ده درم تربد سپید نیم
کوفته دو درم همه را بکوبند و در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید بپالاید
هر بامداد مقدار بیست درم گرم کنند و سفوف با وی بدهند و تدبیرهای دیگر
که یاد کرده آمد نخست مشاهده تصرف میکنند اندران باب چهاردهم از
گفتار هشتم از کتاب ششم اندر بازی گردن خفقانی که از
سوء المزاج خشک خیزد و معالجات آن خفقان که از سوء المزاج
خشک تولد کند از دو بیرون نبود یا گرم و خشک بود یا سرد و خشک و احوال
خداوند مزاج گرم و خشک همچون احوال خداوند دق بود و علاج او علاج
دق است آمیخته بعلاج خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد چنانکه یاد کرده آمد
و احوال خداوند سرد و خشک همچون حال دق الشیخوخت بود و علاج
همان بود باب پنجم از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر بازی
گردن خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد و از برآمدن
بخار سودا احوال خداوند این علت همچون احوال علت مالیخولیا

بود معالجات

بود معالجات اگر تولد سودا از بلغم بود نخست مسهلی باید
دادن بدین نسخه بگیرند تربد و افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و
بلیله کابلی از هر یکی یک جزو نیم عود هندی نیم جزو همه را بکوبند و حل کنند
شربتی از دو درم تا سه درم صفت حبی نافع بگیرند تربد و افتیمون
از هر یکی یکدرم شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی مغسول از هر یکی دانگی
و نیم سقمونیا دانگی ملح نفطی دانگی خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس
دو دانگ مقل دانگی حب کنند چنانکه رسمست و اگر تولد سودا از صفرا سوخته
است استفراغ بدین حب کنند بگیرند تربد و افتیمون و سنا مکی و شاهتره
از هر یکی یک جزو و دو دانگ صبر دو جزو و لاجورد مغسول از یکی یکجزو
مصطکی یکجزو و دو دانگ گل سرخ دو بهر از یکی جزو همه را بکوبند و حب
کنند با آب سیب شیرین شربتی چهار درم و اگر ماده علت سودایی محض
باشد حب شبیار دهند تا دماغ و نواحی دل را پاک کند صفت حب شبیار
بگیرند بلیله کابلی و افتیمون از هر یکی یکجزو و ایارج فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس
دو بهر از یکجزو و خربق سیاه دانگی از جزوی مصطکی و عود خام و بسفایج
از هر یکی نیم جزو و حجر ارمنی مغسول دو دانگ از جزوی شحم حنظل یک جزو

همه را با آب سیب شیرین بسرشند و حب کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال
بوقت خواب این حب بدهند و بامداد غرغره فرمایند بسکنگبین که از سرکه
کبر سازند صفت مسهلی که ماده سودایی را پاک کند بگیرند بلیله کابلی
و بلیله سیاه از هر یکی یکدرم افتیمون و قرنفل از هر یکی نیم درم دواء المشک
هر سه درم و در دیگر نسخها بجای قرنفل دانگی و نیم حجر ارمنی مغسول آورده اند
صفت حبی دیگر بگیرند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس از هر یکی پنجدرم
در حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد مغسول از هر یکی دانگی و نیم عود هندی و
نعنع و مصطکی از هر یکی دانگی شحم حنظل و غاریقون و ملح نفطی از هر یکی
دانگی و نیم خربق سیاه طسوجی سقمونیا نیم دانگ جمله یک شربت است صفت
سفوف نافع بگیرند بلیله کابلی و بلیله سیاه و آمله و فلنجمشک و تخم بادرنجبویه
و لسان الثور و اسطوخودوس و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و شعله
و قرنفل و کشنیز خشک از هر یکی سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم مجوف
و حجر ارمنی مغسول از هر یکی درمی و نیم تخم خرفه و مغز دانه کدو از هر یکی
چهار درم همه را بکوبند و بیزند شربتی یکمثقال اندر آب بادرنجبویه
یا اندر شراب سیب و شراب لسان الثور اندرین علت سودمند بود

صفت آن

صفت آن لسان الثور خشک سی درم برگ بادرنجبویه پنجدرم سنبل
و ساذج هندی از هر یکی دو درم تمر آمله چهلدرم همه را در سه من آب
بپزند تا به یکمن باز آید و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند شربت بیست درم
با گلاب یا به آب سیب شیرین دهند صفت دواء المشک که خداوندین
علت را سودمند بود بگیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و سنبل و سک و کبابه
و جوزبوا و خیربوا و قاقله کبار و سعد و پوست ترنج و عود خام و زعفران
دار بلبل و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و مرزنکوش و زنجبیل از هر یکی پنجدرم
کهربا و بسد و ابریشم خام و ساذج هندی و درونج و زرنباد از هر یکی پنجدرم
مشک دو مثقال همه را بکوبند و بیزند و نگاه دارند و بلیله کابلی مقشر ده استار
اندر یکمن آب تر کنند و یکشبانه روز بنهند و دیگر روز بپزند تا دو بهره برود
و بپالایند و یکمن و نیم انگبین برافکنند و بقوام آرند چنانکه رسمست و بنهند تا فاتر
شود و داروهای کوفته بدان بسرشند شربتی از آن جمله یکمثقال تا پانزده
درم شراب سیب بدهند نافع بود باب ششم از گفتار هشتم از
کتاب ششم اندر بازی گردن غشی و ضعف دل اندر باب
نخستین ازین گفتار یاد کرده آمد که هرگاه که اسباب ضعف دل قوی گردد

همان اسباب بعینها اسباب غشی باشد **علامات** آنچه سبب
غشی امتلا باشد رگها فشارده بود و نبض قوی بود ولیکن بسبب امتلا با گرانی
و دیری بود و آنجا که سبب تحلیل روح بود نبض ضعیف و صغیر و بطی بود و آنرا که
غشی بتدریج افتد نخست نبض او صغیر شدن گیرد و رنگ او بگردد از بهر آنکه
خون از ظاهر باندرون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خیال
ظلماتی با خیال رنگی دیگر بدید آید و اطراف سرد شود و اندک مایه عرق سرد کند و
باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز نتواند کرد و آنرا که
در غشی رنگ روی سبز شود و سرد گردد و در پیش او آویخته شود و سر نتوانند داشت
چون سر او را راست کنند در حال بمیرد و بباید دانست که غشی قوی را علاج
نیست و هرگاه که از پس اسهال یا از پس رگ زدن یا از پس دردی و جراحتی
از علامتها که یاد کرده شد چیزی بدید آید زود بتدارک و نگاه داشتن قوت
مشغول باید شد و آنرا که پیش تنامه و غشی مشکستن بدید آید و بباید دانست
که سبب آن از معده است و امید علاج پذیرفتن نیست اگر از اسباب
مشارکت اعضا و علامت آن و اسباب سابقه و ماده چیزی ظاهر نشود بباید
دانست که سبب آن از دلست و زود باشد که هلاک شود و اگر کسی را در

میان رگ زدن

میان رگ زدن غشی افتد بی آنکه خون بسیار بیرون کرده باشد
و رگ زدن عادت داشته بود و هیچ بار غشی نیفتاده باید دانست
که در تن او ماده بسیار نیست و معدهٔ او ضعیف است و کسانی را که عادت
رگ زدن نداشته باشد چون آغاز رگ زدن کنند غشی بدید آید از آن
غشی نباید ترسید و بباید دانست که رگ زدن عادت نکرده است
خاصه اگر دانند که معدهٔ او قویست و اخلاط بدان بدی نیست که از حرکت
خون غشی تولد کند **معالجات** آنرا که سبب غشی سوء المزاج محکم
باشد او را علاج نیست و آنرا که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار
باشد و علاج پذیرد و طبیب خداوند غشی را یا در حال غشی یابد یا در آن حال
که بهوش باز آمده باشد اگر در حال غشی یابد بتدبیر باز داشتن سبب مشغول
نتواند بود بیاری قوت و مدد دادن روح مشغول باید بود بخورهای بوییدن
و بخورها که بحلق او اندر چکانیدن و خداوند مزاج گرم صفراوی را کافور و صندل
و گلاب و خیار باد رنگ سرد کرده با اندکی مشک می باید بویانید تا مشک
حرارت غریزی را مدد کند و کافور و صندل و گلاب حرارت غریزی را تسکین
کند و گلاب سرد کرده در حلق او چکانند و بر سینه و روی او زنند و آب

سرد با اندکی شراب رقیق یا با ماء اللحم آمیخته در حلق او چکانند
صواب باشد و چون بیدار شود پیراهن بصندل تر کرده در وی
پوشانند و طعام مصوص و فسرده و دوغ سرد باید داد و خداوند مزاج
سرد را ببوی مشک و غالیه و ند علاج باید کرد و شراب گرم کرده یا
دواء المشک یا بامقدار یک طسوج بحلق او در چکانند و فم معدهٔ او
را بروغن گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی بمالند و اگر اتفاق
چنان افتد که خداوند غشی روزه داشته باشد یا بسببی دیگر گرسنه بود
شراب از وی دور باید داشت از بهر آنکه هر کرا معده تهی باشد شراب
وی را تشنج و اختلاط ذهن آرد و علاج او بطعامهای خوشبوی و اندکی
ماء اللحم باید کرد و اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا بسببی دیگر سردی
آرنده و چون رگ زدن بسیار یا از جراحتی خون بسیار رفتن آب
سرد و گلاب سرد بسینه و اندام او نشاید ریخت لیکن ببوی کباب
و بوی مرغ بریان کرده و گشنیز خشک بروی پراکندن چنانکه رسمست
و ببوی سیب و آبی که بر آتش افکنند و ببوی نان گرم علاج باید کرد
و فم معده را با روغن گرم مالیدن و ماء اللحم با اندکی شراب رقیق در حلق

او چکانند

او چکانیدن تا ماء اللحم را بدرقه کند و زود بقعر تن رساند و روح را مدد دهد
و اگر غشی از پس هیضه افتد اندکی مشک و سک در آب آبی با ماء اللحم آمیخته
در حلق او چکانند و چون بهوش باز آید هم ازین ماء اللحم دهند اندک اندک
گل نیشابوری که ببوی کافور پرورده باشند مزیدن صواب بود و
اگر سبب غشی عرق کردن بسیار باشد اطراف او را بگلاب و آب
سرد میمالند و برگ مورد خشک کوفته و بیخته و مازو و مانند آن بر اندام او
پراکندن تا عرق او را باز دارند و قوت را با آب آبی و ماء اللحم و بویهای خوش
مدد کنند و اگر در حال غشی مشکستن و فواق بدید آید یا پیش از آن بوده باشد
بوی طعام از وی دور باید داشت و جهد باید کرد تا قی کند و پر مرغ بگلو فرو
بردن و فم معده را بجنبانیدن و بآوازهای بلند چون آواز طبل و بوق
و مانند آن بیدار کردن و چیزی که عطسه آرد به بینی او برداشتن چون کندس
و مانند آن پس اگر بدین تدبیرها بیدار نشود و عطسه ندهد بباید دانست
که در وی امید نماند و اگر سبب غشی دردی چون درد قولنج و مانند آن
بود بفلونیا مداوا دادن پس علاج قولنج کردن اگر سبب غشی گزیدن
حیوانی زهرناک بود یا خوردن طعامی زهرناک تریاکها و پازهرها باید دادن

واگر سبب غشی از اعراض نفسانی بود ببوی عطری که موافق مزاج
او بود علاج باید کرد و اطراف او را بآب سرد و گلاب سرد مالیدن و فم معده
او بروغنی گرم مالیدن و زمانی اندک بینی او گرفته داشتن و بآهستگی مالیدن
و گلاب و ماء اللحم در حلق او چکانیدن و بباید دانستن که جهد کنند تا قی کند
در بیشتر انواع غشی سودمند بود لیکن در غشی که سبب آن عرق کردن بسیار
بود زیان دارد و اطراف بمالیدن و گرم داشتن و فم معده را بروغنهای گرم
مالیدن و بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن نافع بود و اگر در حال غشی
سرما یافته باشد یا از شربتهای سرد احشای او سرد شده باشد فلافلی و مانند آن
دادن صواب باشد و کسانی را که از فصد یا از پس آن غشی افتد و سبب آن
ضعیفی معده باشد و غلبهٔ صفرا پیش از فصد شربتهای که معده را قوت دهد و
تسکین صفرا کند باید داد چون شراب انار و رب سیب و رب آبی و لیمو و اگر
سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر از وی دور باید داشت و بعلاجهای
مشغول باید بود و بویهایی که معدهٔ او را موافق بویانیدن چون شیر و اشتر
غار و پنیر و انگزد تا شفا یابد

گفتار نهم

از کتاب

از کتاب شمر ذخیره اندر احوال پستان بیماریهای پستان
و معالجات آن و این گفتار ده باب است باب اول اندر
یاد کردن حال شیر و کمی آن و معالجات آن

اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگرند و جایگاه تغیر و
تولد هر یک اندامی دیگر است اسباب تولد هر سه یکسانست و اسباب
کمی و بیشی هر سه دو نوعست یکی از جهت ماده و یکی از جهت مزاج همهٔ تن با مزاج
آن اندام که جایگاه تولد اوست اما سبب بسیاری شیر و بسیاری منی بسیاری
خون است و آنچه از جهت ماده است دو نوعست یکی آنکه هرگاه که طعام
در کمیت و کیفیت معتدل باشد از وی خونی نیک و تمام تولد کند و هرگاه
که برخلاف این باشد از وی خونی بد و اندک تولد کند مثلا از طعامی که در
خشکی یا در سردی یا در گرمی یا در تری یا در گرمی و خشکی یا در سردی
و تری یا در سردی و خشکی از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند دوم
آنکه از جای دیگر خون بیکجانب میل کند و این چنان باشد که در عضوی
آماسی خونی پدید آید یا از جانبی دیگر استفراغی افتد و آنچه از جهت مزاج است
چنان بود که مزاج همهٔ تن با مزاج پستان در خشک یا در تری از اعتدال

بیرون باشد اگر در خشکی نامعتدل بود ماده را خشک کند و اگر اندر تری
نامعتدل باشد ماده بسبب افراط تری از آن بیرون شود که شیر تواند گشت
یا از وی شیر پسندیده تولد کند علامات شیر پسندیده از خون صافی
تولد کند و شیر ناپسندیده از خون صفرایی تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون
سودایی اما شیر صفرایی زرد و رقیق و گرم بود و طعم و بوی آن تیز باشد
و شیر بلغمی سپید و آبناک بود و اگر با بلغم گرمی غلبه دارد طعم آن شور باشد
و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی آن بترشی گراید و شیر سودایی سطبر بود
و اندک و گاه باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد و همچون رشته رشته
بیرون آید و آنچه از خون صافی تولد کند رنگ و قوام آن معتدل باشد و طعم
و بوی آن خوش بود معالجات هرچه منی را زیادت کند شیر را نیز زیادت کند
چون تودری سرخ و سپید و تخم خشخاش سپید و پستان نر و پستان گوسفند
و طعامهای که میل بتری و گرمی دارد و از وی کیموس نیک تولد کند و نخست
نگاه باید کرد تا سبب اندک شیر تا به تباهی آن چیست اگر سبب خوردن طعامهای
بد باشد و ناموافق از آن باز دارد و چیزهای موافق دهند و اگر سبب رنج
و ریاضت و کار سخت باشد آسایش باشد شربتها و طعامها بدل کننده

فرمایند و اگر

فرمایند و اگر در تن خلطی بد بود تن را از آن خلط پاک کنند اما خداوند مزاج گرم
و صفرایی را کشکاب با جلاب آمیخته و شیرهٔ تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم
کدو و مغز سر بره و شیر بز و شیر گاو و باشکر و ماهی تازه خورد و گوشت
بزغاله و مرغ مسمن و چپوکه از کشک جو و شیر تازه پزند و شوربای گوشت
بره که در وی ملوخیای بوستانی و اسفناج پخته باشند موافق بود و خداوند
مزاج بلغمی و سودایی در طعامهای حرزه جرجیر و شبت و کرفس و بادیان
ترهی فرمایند و قلیهٔ نرکسی با دارچینی و چپوکه از آرد گندم و شیر تازه و برگ
بادیان و حلبه سازند موافق بود و آنرا که شیر او همچون رشته رشته بیرون
آید بنفشه و خطمی با کشک جو در آب پزند و بر سینه و پستانها طلا کنند یا بر چکانند
و طعامهای تری آرنده فرمایند صفت شربتی و ضمادی معتدل که
شیر را زیادت کند بگیرند ارده کنجد و در شراب انگور قدری بدست بمالند و حل
کنند و بپالایند و بدهند و ثقل آن بر پستان ضماد کنند صفت طعامی
معتدل بگیرند کشک گندم نیم کوفته سی درم و کشک جو نیم کوفته و نخود پوست
کنده از هر یکی بیست درم برگ شبت تر بیست درم و اگر برگ نباشد تخم
او ده درم انجیر خشک ده عدد تودری ده درم همه را بیامیزند و هر بامداد مقدار

بیست درم با چهار عدد انجیر و یک دو شاخ برگ بادیان تر در مقدار یکمن
آب بپزند و بمقدار پنجاه درم باز آرند و صد درم شیر تازه برافکنند و بپزند چهار یک
رسمست و پنج درم روغن بادام و بیست درم شکر سوده برافکنند و بدهند
صفت شربتی دیگر بگیرند ده درم روغن کاو کداخته و با یک قدح شراب
انگوری بیامیزند و بدهند و ساق لاله با کشک جو بپزند و طبیخ آن با شکر بدهند
و ترب و سبوس گندم در شراب تر کنند و بپالایند و بدهند و نخود اندر شیر
تر کنند و یک شب بنهند و بامداد آن شیر با شکر بدهند صفت شربتی دیگر
بگیرند تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم سپست و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان
لاسنار است و آرد نخود بریان کرده برابر همه تخمها و هر بامداد پنج درم کوفته و بیخته
با پنج استیر شیر تازه بدهند صفت طعامی دیگر بگیرند تخم گندنا و تخم شبت
و تخم حلبه و تخم سپست و تودری از هر یکی سه درم برگ بادیان تر سه درم همه را
اندر آب بپزند و بپالایند و مقدار سی درم انگبین و ده درم روغن کاو برافکنند
و نان در وی کنند و بدهند و اگر کسی بعوض انگبین مبیختج با شکر کند روا بود
صفت ضمادی که شیر زیادت کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادروج
پنج درم بکوبند و قدری بادروج بسایند و آب وی بگیرند و این هر دو دارو بدان

بسرشند و بر پستانها نهند باب دوم از گفتار نهم از کتاب
ششم اندر یاد کردن بسیاری شیر و معالجات آن
گاه باشد که بسبب بسیاری شیر پستانها درد خیزد و آماس گیرد و بیماریها
تولد کند و گاه باشد که بعضی زنان بی آبستنی شیر در پستان پدید آید خاصه
که حیض باز گرفته باشد و گاه باشد که مردم در وقت بلوغ رسند شیر در
پستان پدید آید و درد خیزد خاصه که در پستان ایشان چیزی چون باد
ریسه پدید آید معالجات اگر از سبب باز گرفتن حیض بود تدبیر
گشادن آن باید کرد و اگر از سبب بسیاری طعام و شراب بد باشد
از آن باز باید داشت و از چیزهای خشک که درین باب سودمند است
تفتیل است که از عدس و سرکه بپزند و کوک خورند و ضماد کردن و لعاب
اسبغول طلا کردن و برگ آن ضماد کردن و آرد باقلی با روغن گل و سرکه
ضماد کنند و از چیزهای گرم برگ سداب است خوردن و ضماد کردن نافع
بود و تخم سداب خاصه جبلی و زیره خوردن و با سرکه ضماد کردن و تخم کرنب
کوفته ضماد کردن و اشق با شراب حل کردن و طلا کردن و مرداسنگ
با روغن سوده طلا کردن و آرد عدس و آرد باقلی و زعفران و کوژ و

و گندم کوفته و با آب سرشته ضماد کردن سودمند بود سرطان نهری
بریان کرده و سوده و بگلاب تر کردن و طلا کردن بخاصیت سود دارد
و سرطان بحری همچنین نافع بود باب سوم از گفتار نهم از کتاب
ششم اندر یاد کردن بستن شیر در پستان سبب بسته شدن
شیر در پستان از دو بیرون نیست یا مزاج گرم بغایت است چنانکه تری شیر
را خشک کند یا سرد بغایت چنانکه آنرا بفسراند و علامتهای مزاج گرم و سرد
بسیار جای معلوم شده است معالجات خداوند مزاج گرم را
پیوسته روغن بنفشه بر پستان طلا می باید کرد و آب نیم گرم بر بر و سینه
می باید ریخت و موم روغنی که از موم صافی و روغن بنفشه سازند با
کشنیز تر در دهان بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و کشنیز تر و شاخ
برگ خرفه کوفته ضماد کنند و سرکه و روغن گل بهم زده گرم کردن و خرقه
بدان تر کنند و بر پستان پوشند و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج کوفته ضماد
کردن نافع بود و خداوند مزاج سرد را موم روغنی که از موم زرد و روغن
سوسن و روغن قسط سازند نافع بود صفت ضمادی که خداوند مزاج
سرد را سودمند بود بگیرند بودنه خشک کوفته و آنرا چون عصیده بپزند

و با موم روغن در دهان بمالند و نیم گرم بر پستان بمالند صفت ضمادی
دیگر بگیرند سرکه و روغن بنفشه و حلبه کوفته و بیخته و بسرشند و ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر بگیرند نان میده و آرد جو و جرجیر و حلبه و خطمی
و تخم کتان کوفته از هر یکی جزوی بپزند و ضماد کنند و تخم بادیان و آب
آن خوردن سود دارد و خراطین سوده طلا کردن سود دارد و اگر
چغندر و اندکی شونیز بپزند و ضماد کنند سود دارد صفت نطولی نافع
بگیرند انیسون و پودنه و آرد نخود و برگ غار و تخم کرفس و زیره نبطی و
قاقله همه را بپزند و بر سینه و پستانها میچکانند و اگر پستان آماس گیرد گرد
و آب گل با هم بیامیزند و نیم گرم کنند و خرقه بدان تر کنند و بر پستان افکنند
و پودنه با شراب و سرکه پخته ضماد کردن نافع بود و مارقیسیا چون
غبار سوده با روغن گل و سپیده خایه مرغ طلی کردن سود دارد صفت
نطولی که باقی آماس را تحلیل کند بگیرند بابونه و شبت و شمام و حلبه
و قیصوم و جند بید ستر و در آب بپزند و بر سینه چکانند باب چهارم
از گفتار نهم از کتاب ششم اندر یاد کردن عفن گشتن شیر
در پستان اگر شیر در پستان عفن شود چغندر را بپزند تا مهرا شود

وآنرا با مغز بان وآرد باقلی بکوبند و روغن کنجد برچکانند و بسرشند
و ضماد کنند وآرد کنجد و روغن و روغن گاو وآرد باقلی و نان خشکار
کوفته بهم سرشته و ضماد کنند هر روز سه بار و تخم حلبه و کتان و خطمی و
بابونه از هر یکی یک مشت بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود و ضماد
کنند و هر روز سه بار و این ضمادها آنچه اختیار افتد میکنند تا زود پخته
شود و بآب گرم تکمید میکنند و اگر اتفاق افتد که گوشت پستان کوفته
شود ماش و دانه مویز بکوبند و بآب بسرشند و ضماد کنند باب
پنجم از گفتار نهم از کتاب ششم اندر پای کردن
آماس گرم که در پستان پدید آید هر گاه این رنج پدید آید سرکه بآب
گرم آمیخته در مثانهٔ گوسفند یا در مثانهٔ گاو کنند و بران موضع نهند
و سکنگبین و روغن گاو بهم بیامیزند وآرد باقلی بدان بسرشند و
ضماد کنند و برگ عنب الثعلب بکوبند و بروغن گل چرب کنند و بر
آماس نهند و از پس سه روز ضمادها که در اول یاد کرده آمد بکار دارند
وآرد باقلی و اکلیل الملک کوفته و پخته با روغن کنجد وآب سرد بسرشند
و بر آماس نهند صفت ضمادی که بیشتر بکار دارند بگیرند خشکار

وآرد جو

وآرد جو وآرد باقلی و حلبه و خطمی کوفته و بیخته از هر یکی پنج درم مر سه درم
زعفران دو درم همه را با زردهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و طلا کنند و تخم کتان
کوفته بسرکه تر کنند و طلا کنند و اگر سر پستان درد خیزد او صندل و اقاقیا طلا
کردن تا بسرطان باز نگردد والله اعلم باب ششم اندر پای کردن
آماس سرد که در پستان پدید آید هر گاه آماس سرد در پستان پدید آید
بگیرند کرفس و بکوبند و بر پستان نهند و بابونه کوفته در آب بادیان یا
در آب کرفس سرشته برنهادن نافع بود و ضمادهای گرم که گفته آمد درین
باب سود دارد باب هفتم اندر پای کردن غدد که در پستان
پدید آید هر گاه پستان سخت شود یا غدد در وی پدید آید روغن بنفشه
و زردهٔ خایهٔ مرغ بر وی طلا کنند و موم روغن از روغن زیت
با زهرهٔ گاو بیامیزند و طلا کنند و گاه باشد که حاجت بود که قطران با وی
بیامیزند و در وی سرکه برنهادن سود دارد و برگ مازوی کوفته برنهادن
نافع بود و غدد را بتازی سلعه گویند و برگ شفتالوی تر و برگ سداب
تر بکوبند و ضماد کنند و ضمادهای گرم که درین باب گفته آمد سودمند بود
باب هشتم اندر پای کردن دبیله که در پستان پدید آید تخم کتان

و کنجد و بیخ سوسن و میعهٔ تر و سرگین بز و سرگین کبوتر و نطرون و زرنیخ
راستاراست همه را کوفته و بیخته و مالیدن و بروغن کنجد و مغز ساق
گاو و بیخته بسرشند و ضماد کنند دبیلهٔ پستان را نافع بود باب نهم
اندر پای کردن ریشی پلید که گوشت پستان را بخورد هر گاه در
پستان ریشی پلید پدید آید باید که بگیرند شراب انگوری گلوگیر ده من
سماق نیم من مازو سیزده استار سلیخه ده استار جوز سرو نیم من همه را اندر شراب
تر کنند و بیست روز بنهند و بعد از بیست روز آنرا بآتش نرم بپزند و
بچوب سرو میجنبانند تا به نیمه باز آید پس بدست بمالند و بپالایند و
دیگر باره بیارند و یک جوش دیگر بدهند و نگاه دارند و بوقت حاجت
که بر ریشی که بر اندامهای نازک برآید و بر اندامهای نرم برآید چون
دهان و زبان و پستان طلی کنند باب دهم اندر پای کردن
تدبیر نگاه داشتن پستان زنان تا بزرگ نشود هر که خواهد که پستان
او بزرگ نشود بگیرند اسفیداج و طین قیمولیا از هر یکی دو درم هر دو را
بعصارهٔ طبیخ تخم بنگ بسرشند و لختی روغن مصطکی با آن بیامیزند
و سه روز طلا کنند و پیوسته خرقهٔ کتان بآب مازو ترکرده و سرد کرده

بر پستان پوشیده

بر پستان پوشیده دارند و در گرمابه کمتر رود صفت طلی نافع
بگیرند گل پاکیزه که آنرا بتازی طین الحر گویند بیست درم شوکران دو
درم بسرکه بسرشند و سه روز طلی کنند صفت طلی دیگر بگیرند طین شاموس
و اقاقیا و اسفیداج راستاراست بکوبند و بعصاره بسرشند و طلی کنند
صفت طلی دیگر بگیرند کندر و ودع وآرد جو و بسرکه بسرشند و طلی کنند
و اگر طین الحر و مازوی سبز کوفته با انگبین بسرشند و طلا کنند سودمند
بود و اگر شب یمانی سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و طلا کنند
نافع بود والله اعلم والحکم بالصواب

گفتار دهم

از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای مری و معده و معالجات
آن و این گفتار شش جزوست جزو اول اندر
شناختن احوال بیماری مری از هر جنس و این جزو سه بابست
باب اول اندر پای کردن دشخواری طعام و شراب فرو
بردن و معالجات آن این علت یا در نفس مری باشد یا در همسا
آن و آنچه در نفس مری باشد چهار نوعست یکی آماس بود که در نفس مری

بدید آید دوم نوعی از انواع سوء المزاج سیوم ضعیفی قوت خاصه اندر آخر
بیماریهای حاده و غیر آن چهارم خشک شدن رطوبت اندر وی بسبب
حرارت تب یا غیر آن و آنچه در همسایهٔ وی بود سه نوع است یکی آنکه آماسی
باشد که اندر عضلهای حنجره افتد چنانکه در خناق افتد دوم مهرهٔ از
مهرهای گردن از جای بیفتد و بسوی پیش میل کند سیوم آنکه بسیار
دیده اند به مقدمه که آن این علت بدید آمده است و شیخ رئیس میگوید
که از آشنایان من یکی را دشخواری فروبردن طعام پیش آمد و منفذ
طعام گرفته بود چنانکه اندر خناق گرفته شود پس او را قی افتاد و کرمهای
بزرگ بسیار برافکند و آن دشخواری زایل شد و سبب آن کرمان بودند
که منفذ گرفته بودند و علامتها آنچه سبب آن انواع سوء المزاج باشد اندک
اندک بدید آید و طعام اندر منفذ بدشخواری گذرد و هیچ علامتی از علامتها
آماس و غیر آن ظاهر نبود و آماس گرم از تب خالی نبود لکن تب سخت
قوی نبود و تشنگی غالب شود و با آماس سرد تب نبود و اگر آماس
خراج خواهد گشت درد زیادت شود و گاه گاه تب لرز گیرد و باشد که خراج
پخته شود و بگشاید و ریم بقی برآید و تب زایل گردد و علت فرو نشیند

وبعلاج نیک شود

و بعلاج نیک شود و آنچه مقدمه گذار بود نخست اسباب آن بوده
باشد و گاهی که بر پشت باز خسبد منفذ گرفته شود **معالجات**
آنچه در آخر بیماری بسبب ضعف قوت بدید آید علاج دشخوار پذیرد و نشان
نزدیکی مرگ باشد و تدبیر آن جز آن نباشد که بدان طریق که ممکن گردد
قوت را یاری دهد و مهرهای گردن را بروغن بنفشه و موم روغن
همی مالند و دوغ ترش شربتهای خنک جرعه جرعه میدهند و آنرا که
سبب سوء المزاج سرد باشد بیشتری ازین انواع خیزد پس گردن بروغن
ترب و روغن مشک و روغن بلسان همی باید مالید و علاج معده سرد
باید کرد چنانکه پس ازین یاد کرده آید و آنرا که سبب تری و استرخای مری بود
علامتهای تری بر سطح زفان و دهان ظاهر باشد نخست معده را پاک
باید کرد و داروهای خوشبوی که در وی قوت حرارت و قوت بود بکار
باید داشتن چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سرخ و سپید
و سنبل و ساذج هندی و کندر و ناردین و اگر بداروهای قابض حاجت
آید چون گلنار که در وی قوت سردی است با این داروها بکار داشتن
روا بود لیکن بدان مقدار که قوت داروهای گرم بدان غالب بود و

روغن مصطکی و روغن قسط مالند و شیخ رئیس میگوید که نزدیک من آنست
که انگدان درین باب سخت نافع بود و آنرا که سبب خشکی باشد پیه مرغ
و پیه بط و مغز ساق گاو و مسکه خوردن و مالیدن نافع بود و گشکاب
بروغن بادام و لعاب اسبغول جرعه جرعه خوردن و بدان غرغره کردن
و غذا خایهٔ مرغ نیمبرشت و قلیهٔ کدو و اسفناج و آنچه بدان ماند و علاج
آماس یاد کرده آید و علاج مهرهٔ گردن که از جای بیاید اندر دستکاری
گفته شود **باب دوم از جزو اول از گفتار دهم از کتاب
ششم اندر بیماری کردن آماس مری** آماس مری یا از جنس
فلغمونی بود یا از جنس ماشرا یا آماسی نرم یا آماسی صلب باشد و علامتها
آن اندر باب نخستین یاد کرده **معالجات** علاج آن بعضی
بداروها و شربتهای خوردنی باشد و بعضی از داروها که از بیرون بکار
دارند اما آنچه از بیرون بکار دارند و نخورند داروهای معتدل باید
و علاج آن علاج آماس معده است بعینها و فرق آنست که آماس
معده را بر شکم و فرود معده نهند و آماس مری را سوی پشت
برمیان دو کتف نهند و آنچه خوردنی است از جهت آماس معده بیکبار خوردن

و از جهت آماس

و از جهت آماس مری جرعه جرعه خوردن و بعضی در دهان میدارند
و اندک اندک فرو می برند و در هر دو نوع داروها از خوردنی و برنهادنی
نخست داروهای بازدارنده باید که بتازی آنرا رادع گویند خاصه اگر آماس ماشرا
بود و از آن پس داروهای تحلیل کننده با آن بیامیزند و به آخر داروهای
تحلیل کننده تنها می و داروهای بازدارنده اما داروهای خوردنی نخست
لعوقها باید که از عدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب اسبغول و آب
کدوی تر سازند و بتدریج اندرین لعوقها آب بادیان و رب السوس و
تخم کتان و انجیر و خرما و حلبه و مانند آن زیادت کنند و طعامهای ایشان آشامیدنیها
باشد از آرد جو و آرد عدس بریان کرده بشسته و مغز بادام و از پسته سپوسات
با روغن بادام و شکر و باخر اندر سپوسات و غیر آن آشامیدنیها تخم کتان
و نخود و آرد کرسنه و بیخ سوسن و بیخ سوسن آسمانگون و خردل و اشق
و بادام تلخ و خرما و انجیر و انگشت زیادت کنند بتدریج داروها که از بیرون بکار
دارند ترتیب و ترکیب آن بدین گونه باید **صفت ضمادی** خشک
که نخست بکار دارند بگیرند آب مورد تر و آب آبی و گلاب و آب سیب
و آب برگ خرفه و آب حی عالم راست راست همه را با موم روغن از موم

صافی و روغن گل در هاون بمالند تا آمیخته شود و صندل سپید سوده بدان بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که از پس آن بکار دارند بگیرند آب جو و صندل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و تراشهٔ کدوی تر و نیک بکوبند و همه را در هاون بمالند صفت ضمادی پزانده بگیرند آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل همه را با آب عنب الثعلب و آب کرنب و آب کاکنج بسرشند و ضماد کنند و اگر بداروهای قوی حاجت آید اشق و مقل و علک الانباط و تفسیا و خردل و سرگین کبوتر دشتی و انجیر و پیه بط و پیه مرغ در او زاید چنانکه بحسب مشاهده صواب بینند در آن ضماد زیادت کنند باب سیوم از جزو اول از گفتار دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن قرحه و بثرهٔ مری و علاج آن اندر مری قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن خلطی تیز باشد و نزله فرود آید و گاه باشد که ببرد و سر کند و ریش گردد علامات فرق میان آماس مری و قرحه و بثره آنست که درد آماس بیشتر از لقمه خیزد که آن را حجمی قویتر باشد و درد قرحه و بثره از گذشتن طعامی بود که آن طعم بود تیز یا شور یا ترش یا قابض و از گذشتن آن رنجی رسد

وازطعامها

وازطعامهای نرم و اندک و چرب درد کمتر باشد و قرحه از پخته شدن آماس و سر کردن آماس بزرگ باشد علاج آن دشخوارتر و خطرناکتر بود و فرق میان قرحه مری و قرحه معده آنست که درد قرحه مری میان هر دو کتف بیرون آید و درد قرحه معده اندر شکم باشد و علامتها دیگر از تب و غشی و سرد شدن اطراف و خشک شدن کام و زبان و گشتن آروغ که میکند همه یکسان بود تا ریشی کهن نشود آروغ گنده نگردد معالجات علاج قرحه مری و قرحه معده یکیست و فرق جز آن نیست که در داروها مری چیزهای لزج باید تا زود فرو رود و بر سطح ریشی بماند و شربت اندک اندک دهند تا اجزای داروی از پس یکدیگر میرود و بدو میرسد اما داروها و علاج قرحه و معالجات قروح یاد کرده آید اما آنچه علاج بثره است داروئی است که اندر علاج بثره و معده یاد کرده شود جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر شناختن انواع سوء المزاج که معده را افتد و این جزو هفت باب است باب اول اندر یاد کردن سوء المزاج گرم ساده که در معده پدید آید و معالجات آن

گوشت گاو
سکباج ... ترش
و ... سند و زیرباج
واندکی زعفران ... آید ... باز دارد
... معده و ... اسهال صفرا و ...
... سود مند بود

اسباب سوء المزاج گرم از درون و بیرون نیست با نگاه داشتن طعامها و شرابها و داروهای گرم باشد یا اندر هوای گرم مقام کردن علامات معده گرم بی ماده چهار نوع است یکی آنکه اسباب گرم شدن آن در پیش افتاده باشد دوم آنکه آروغ دود ناک و ترش و آروغ ترش بیشتر از طعامهای شیرین افتد و این چنان که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ از حرارت ضعیف تولد کند و اگر حرارت قوی باشد این شیرین را بسوزاند و تلخ کند و آروغ دود ناک گردد و علامت گرمی اندر آروغ ترش آنست که اگرچه آروغ ترش است طعم دهان میل به تلخی دارد و تشنگی غالب بود و آب و هوای سرد خوش آید و دلیل بر آن که معده گرم طعام را ترش کند آنست که شیر تازه در هوای گرم زودتر از آن ترش شود که در هوای سرد و گاه باشد که سبب آروغ ترش دود ناک بیخوابی بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب باشد چون مردم بیخواب ماند طبیعت بهضم مشغول نتواند بود و طعام ناگواریده آید و معده بماند و حرارت غریزی غریب آن را گرم کند و بسوزد و آروغ دود ناک شود یا ترش سیوم آنکه طعامهای لطیف زودتر تباه

شود وطعامها

شود و طعامهای غلیظ بهتر گوارد چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر بود و هضم نیک باشد مگر سوء المزاج مفرط شود تا هضم ضعیف گردد و طعامهای سرد و آب سرد آرزو کند و طعامهای گرم را کاره بود معالجات دوغ گاو اندرین باب بهتر چیزی است و آب انار ترش و شیرین و بست جو اندر آب سرد و اگر حرارت قویتر باشد دوغ با طباشیر دهند و با اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو سخت موافق بود و اگر قرص کافور با این شرابها دهند روا بود صفت اقراص کافور که اندرین باب نافع بود بگیرند طباشیر و صندل سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ پاک کرده و تخم خرفه از هر یکی پنج درم گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک پاک کرده شش درم گل ارمنی چهار درم همه را بکوبند و آب برگ خرفه یا آب کدو بسرشند و اقراص کنند هر قرصی بمثقال یک شربت یک قرص با آب تخم خرفه و برگ کوک و ساق او با سرکه دادن و اندر طعام کشنیز تر و کوک و کدو و نجتن و بطون کاو با سرکه پخته دادن و مصوص از گوشت مرغ با سرکه و آب غوره و آب انار و آب زرشک و

صفی کند دیباه دادن

و آب سماق سودمند بود مزورها هم ازین نوع باید و اگر معده با گرمی
ضعیف بود سکنگبین سفرجلی و آب انار دهند صفت **سکنگبین سفرجلی**
بگیرند آبی ترش ظاهر و باطن او پاک کرده بکوبند و آبش بگیرند و یک شب
بنهند تا صافی شود و دیگر روز بپالایند و بر مقدار یکمن آب آبی و پنج استیر
سرکه و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند شراب **انار** صفت انار ترش
بگیرند انار ترش یک جزو و شکر نیم جزو بپزند و کفک بردارند و بقوام
آرند و اگر حاجت آید و سه شاخ نعنع اندروی بجوشانند و چون تمام
جوشیده باشد بقوام آرند و نعنع از وی بیرون کنند و بکار برند
صفت **سفوفی** نافع بگیرند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق پاک
کرده سه درم کشنیز خشک دو درم شربت دو درم با یکی ازین شرابها که یاد
کرده آمد صفت **ضمادی** نافع بگیرند تراشه کدو تر و برگ و ساق خرفه
و برگ بید همه را بکوبند و صندل و کافور سپید سوده با آن بیامیزند و بر
معده نهند و طلا برنهادن خاصه با صندل و اندکی کافور سخت موافق
بود و اگر آب سرد بر مثانه گاو و بر معده مینهند صواب و نگاه باید کرد
تا سردی ضماد حجاب را و جگر را سرد نکرداند و هر گاه که گمان افتد که سرما

بجگر و حجاب رسیده است بروغنهای گرم تکمید کنند و گر با سوء المزاج
گرمی و خشکی پدید آید کشکاب بروغن بادام و شیرخر باید داد و اندر آب
زن نشاندن و روغن بنفشه مالیدن **باب دوم از جزو دوم**
از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پدید کردن سوء المزاج گرم
با ماده در معده **و معالجات آن** سوء المزاج گرم با ماده که
در معده پدید آید و درد و ضعف از آن تولد کند علامتها که در باب گذشته
یاد کرده آمد موجود باشد و سبب آنکه در معده مادهٔ صفرایی بود که
طعام را و رطوبتها را تباه کند آروغ وی گاهی بود که بوی ماهی تبه گشته
دهد و گاهی بوی پلیدی که بتازی آنرا نیا مل اطماء و گاه بوی بیای مغزهای تباه
گشته دهد چون مغز جوز که تباه کرده و گاه بوی زنگار دهد و این از آن
غایت گرمی بود و گاه باشد که سبب آروغها که یاد کرده آمد طعامی باشد
که بوی آن زود دیگر گردد چون ترب و ماهی شور و خایهٔ مرغ بریان کرده
و حلوای نشاسته و آنچه اینست درست آنست که طعامی دهند که از دودناک
شدن و بوی آن گردیدن دور باشند چون نان جوین اگر معده آنرا
دودناک کند باید دانست که معده ما را زیست و اندر تن خداوند معده گرم

خون نیک تولد نکند لیکن خون او اندک و تیز و ناخوشبوی بود و مخالف
مزاج اصل و از آن تندرستی باشد بدین اندامها او ازین غذا خون نیکو
و پرورده نشود و خون در رگهای او بماند و از بهر اینست که مردم
محرور صفرایی لاغر باشند و رگهای ایشان ظاهر و پرخون بود و در
باب گذشته گفته ایم که خداوند معده گرم از روی طعام بیشتر باشد و
هضم قویتر بود لیکن بباید دانست که هر گاه که سوء المزاج مفرط بود و قوتها
را ضعیف کند و هضم نیز ضعیف باشد و گاه باشد که معده بغایت گرم
شود و قوت هنوز برجای بود و بسبب غایت گرمی و گردیدن ماده
گرم در دهنهای رگهای اندامها تحلیل کند و گدازش بود و طبیعت بدل
آنچه تحلیل افتاده باشد باز طلبد و گرسنگی غالب شود و اندر گرسنگی
صعب بود و اگر غذا دیرتر یابد غشی افتد و گاه باشد که بسبب حرارت
غریب و گدازنده و تحلیل کننده اندر حال گرسنگی و تهی معده لعاب
از دهن آمدن گیرد و چون طعام خورده شود لعاب باز ایستد و هر گاه
که در معده مادهٔ صفرایی باشد غثیان و قی بسیار بود لیکن اگر معده
تنگ باشد و غثیان و سوزش و تشنگی غالب بود باید دانست

که ماده سخت رقیق است اگر ماده بسیار بود پیوسته باشد و اگر اندک باشد و
یا طعام نخورده غثیان پدید نیاید همچنین اگر ماده در معده بود و طبقهای
معده و اجزای آن را تشرب نکرده باشد یعنی اندر نخورده باشد تا طعام
نخورد و ساعتی در نگذرد غثیان پدید نیاید لیکن چون طعام خورده شود
و ساعتی دو بگذرد مادهٔ صفرایی با طعام بیامیزد و در صحبت طعام از قعر
معده به فم معده برآید و غثیان پدید آید و همچنین چون طعام خورده شود
و ساعتی دیر برآید اگر شربتی زداینده خورد چون ماءالعسل و سکنگبین
و بدان قی کند آن ماده اندر قی پدید آید و اگر طبقهای معده آن ماده را تشرب
کرده باشد آرزوی قی و تهوع باشد لیکن هیچ بر نیاید لیکن علامتهای دیگر
بر آن گواهی دهد و سوء المزاج با ماده را علامت درست غثیان است و اگر
تشرب نکرده باشد هم اندر قی و هم اندر بول و هم اندر براز پدید آید و
اگر قی باشد و تهوع ساکن نشود دلیل آنست که معده بعضی ماده را تشرب
کرده است و بعضی را تشرب ناکرده اندر فضای معده ریخته است و اگر
تهوع را و قی را دوری و نوبتی باشد باید دانست که ماده اندر عضوی
دیگر میریزد و اگر تهوع و قی پیوسته باشد دلیل آنست که ماده اندر معده تولد

میکند و حال تشنگی بر کیفیت مادهٔ شور خیزد و باب گرم ساکن شود
معالجات نخست نگاه باید کرد تا ماده اندر معده تولد
میکند یا از عضوی دیگر چون دماغ و سپرز و جگر بدو میرسد و همچنین
نگاه باید کرد تا طبقات معده را مادهٔ تشرب کرده است یا ماده اندر
فضای معده ریخته است اگر از عضوی دیگر بدو میرسد نخست آنچه بوی
درآمده است پاک باید کرد بقی یا باسهال در جمله بدان طریق که خداوند
علت آسانتر باشد بعلاج و پاک کردن آن عضو مشغول باید بود و فم
معده را قوت دادن تا ماده را که بدو می آید از خود باز دارد و بسیار باشد
که معده پاک باشد و ماده را قبول نکند لیکن در حال گرسنگی ربودن گرد و
آنچه قبول میکرد قبول کردن گیرد و این کسانی را باشد که اگر گرسنه شوند
و طعام دیر یابند بی هوش گردند تدبیر ایشان آنست که بامداد شربتی
از شراب غوره یا از شراب لیمو یا از شراب ریواج یا از شراب ترشی
ترنج بخورند و طعام هم ازین نوع سازند و پیش از آنکه معده طعام طلب
کند و ماده ها در جنبش آید طعام خورند و تدبیر این قوم و تدبیر کسانی که بودند
خشم و غم و غیر آن معدهٔ ایشان ماده ها را قبول کند یکی است و این قوم

دوم تاقی

دوم تا قی نکند آسوده نشوند اولی پس قی شربتی قوت دهنده باید داد
و اگر ماده اندر فضای معده ریخته است قی کردن و خداوند علت
آسان باشد می باید فرمود خاصه اگر ماده میل بقعر دارد و تدبیر قی کردن
چنان باید که ماهی تازه خورد و قی بسکنگاب یا بسکنگبین آمیخته کند
صفت شربتی که صفرا ببرد بگیرند سکنگاب راسی درم آب سرخق
پخته بیست درم آبی که بیخ خربزه و بیخ خیار اندروی پخته باشند ده
درم سکنگبین ده درم نمک طعام نیم درم همه را باهم بیامیزند و بدهند
و آب نیم متوسط تنها با سکنگبین قی آرنده است و از پس قی شراب
انکور ترش دهند با سکنگبین که از شکر ساخته بود با آب انار ترش آمیخته
و اگر خداوند علت قی کردن عادت ندارد و بروی دشوار بود و ماده
از قعر معده باشد استفراغ باسهال کند بمطبوخ افتیمون. **صفت مطبوخ
افتیمون** بگیرند افتیمون رومی پنج درم گل سرخ بیست درم
خرمای هندی بیست درم همه را اندر یکمن بپزند تا بربعی باز آید و
بپالایند و مقدار سی درم ترنگبین اندر هفتاد درم ازین مطبوخ کنند
و باز بپالایند و یک درم مغسول ترکیب کنند و بدهند و اگر بعوض

ترنگبین شکر کنند روا باشد صفت **مطبوخی** دیگر خرمای هندی
هشت درم آلوی سیاه بیست عدد گل سرخ دو درم تخم کشنیز پنج درم
بود تر تر دو سه شاخ همه را اندر گلاب بپزند و سی درم ترنگبین اندر
وی گدازند و بپالایند و دو دانگ ریوند چینی ترکیب کنند و بدهند و
اگر شخصی باشد که او را بدین مطبوخ تنها اجابت نیفتد مطبوخ با هلیله دهند
و لیکن جو اندر انار نافع است و آنرا که در فم معده خلطی سوزاننده
باشد آب انار معده را قوت دهد تا آنرا قبول نکند و اگر طبقهای
معده را تشرب کرده باشد صبر این را پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده
تر است و نا مغسول پاک کننده تر و ایارج فیقرا اندرین باب سودمند
است و نافعتر از صبر ساده است از بهر آنکه اندر وی داروها که صبر را
یاری دهد [illegible] پاک کردن و زود [illegible] و ایارج ساده اندر پاک کردن
قویتر است از بهر آنکه اندر وی قوی تر است و با تکبین بسرشته اند و
اسهال آن قویتر کند و اگر خداوند علت را آن دروی کمتر باشد و غثیان رنجه
دارد و اندر ایارج بعوض زعفران گل سرخ باید کرد و تا تحقیق نگردد
که سوء المزاج با ماده است ایارج نشاید دادن از بهر آنکه اگر در معده ماده

نبود سوء المزاج

نبود سوء المزاج زیادت شود و اگر ماده بود ایارج سودمندترین
چیزی است خاصه اندر شراب افسنتین صفت **آن** اندر نسخه جالینوس
بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم همه را اندر یکمن آب
بپزند تا بچهار یک باز آید و بپالایند و بدهند با اندکی شکر و اولی آن
باشد که ایارج فیقرا با هلیله زرد دهند **حب ایارج فیقرا** بگیرند ایارج
فیقرا یکدرم هلیله زرد دو درم کثیرا دو دانگ بآب کشنیز بسرشند و
حب کنند صفت نسخه دیگر بگیرند ایارج فیقرا یکدرم بلیله زرد و گل سرخ
از هر یکی نیم درم همه را با آب کشنیز حل کنند و بدهند و اگر سقمونیا اندر
وج آلوده حل کنند و یکساعت بنهند تا نیک آمیخته شود و ایارج نیز نیکو
بود و لیکن بباید دانست که سقمونیا معده را زیان دارد و تا ضرورتی نبود
سقمونیا علاج نباید کرد و شراب گل و گلشکر اسهال آوردن صوابتر
بود و کسانی را که داروهای که یاد کرده آمد کاره باشند چند روز
انگبیر گلشکر باید داد و بیست و پنج درم سکنگبین با لقمه [illegible]
آب [illegible] بخ و بفرمودن تا دو ساعت آب نخورد تا معده بدین تدبیر
پاک شود و اگر صفرا از جگر به معده می آید تا اندر تن امتلای صفرایی بود

مناسب
رابع دوا اول در این آزار
تر از شیر الاغ و حب مروارید
نیست تا از شیر الاغ جگر گرم عالی
آید و حب مروارید قوت معده را
و جگر و سپرز را نگاه دارد
مکرر امتحان کرده شد و بتجربه
رسیده است هر گاه که مزاج
جگر بمرتبه گرم شود که از شیر
الاغ علاج نشود علاج او
عسر و مشکل است

استفراغ بماء الجبن باید کرد ماء الجبن بیاو زیدبزی تازی و
لوراچند روکشنی ولکوک وکشنیز و برگ بید و جو نیم کوفته و تر کرده وخوید
دهند و هر بامداد شیر او بجوشانند و سنگلین سنگریزه ساده که ترشی آن باید
بود و چند استار بر سر شیر افکنند و از آتش بر دارند و بیوشند تا سرد شود
پس اندر خرقه پاکیزه کنند و تو کنند تا آب اندروی بچکد و آن آب با هلیله زرد
و شکر و سقمونیا مستوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل سال و عمر و قوت
بیمار و دیگر احوال مساعد باشد اول رگ باسلیق باید زد پس تدبیر
ماء الجبن باید کرد و طبیخ شاهتره و افسنتین درین باب سخت نافع بود
طبیخ شاهتره آن بگیرند افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ هفت
درم شاهتره ده درم آلوی سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده
بیست درم همه را اندر سه من آب بپزند تا بمقدار دویست درم باز آید و
بپالایند و هر بامداد مقدار چهل درم با ده درم شکر و یکدرم صبر بدهند صفت
نوعی از ایارج فیقرا که معده را از اخلاط صفرا پاک کند بگیرند نقاع اذخر
و عود بلسان و اسارون و دارچینی از هر یکی یک جزو و اگر عنایت بزدودن
معده باشد تنش از آن باشد که باستفراغ داروها هر یک جزو و صبر هم

بدان وزن که رسم است تا معده را برفق بزداید و پاک کند صفت
شراب انار مسهل که صفرا پاک کند بگیرند انار ترش و شیرین از هر یک یکمن
تربد نیم کوفته دو اوقیه بر آتش نرم بپزند و کفک بر دارند تا به نیمه باز آید و بپالایند
و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آورند و پنج درم زعفران و یکدرم سقمونیا اندر
خرقه کتان در وی بمالند و نگاه دارند شربتی دو اوقیه و نیم صفت
گوارش مسهل که محمد بن زکریا الرازی رحمه الله آزموده که صفرا
و رطوبت از معده پاک کند بگیرند تربد یکدرم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم
عود نیم درم کافور یک حبه طباشیر دانگی عصاره افسنتین نیم درم انگبین که
هلیله در وی پرورده باشند همسنگ همه و اگر حرارت غلبه دارد جلابی که از
خرمای هندی و شکر پخته باشند با وی بدهند صفت گوارش طباشیر
که معده را قوت دهد بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ سه درم سماق پاک کرده
یکدرم گلنار یکدرم قاقله یکدرم مصطکی و عود خام از هر یکی نیم درم شربتی
نیم درم اندر آب آبی بدهند صفت نسخه دیگر بگیرند گل سرخ ده درم
طباشیر پنج درم کبابه یک درم و نیم و در نسخه دیگر دو درم و نیم کافور نیم
درم مصطکی و اذخر از هر یکی یکدرم شکر چند وزن همه داروها شربتی پسه

درم و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند این گوارش دهند طباشیر و
گل سرخ از هر یکی ده درم عود خام و سک از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و با
رب آبی یا رب سیب بسرشند و شربتی سه درم چون دانند که معده پاک شد
فم معده را قوت دهند تا دیگر باره ماده را قبول نکند صفت **طلا** که
معده را قوت دهد بگیرند گل سرخ و صندل سپید و اندکی کافور و آب آبی و آب
مورد تر و گلاب و آب سیب همه را بر زنند و خرقه بدان تر کنند و بر معده نهند
و طعام از گوشت دراج و طیهوج با آب غوره و انار دانگ مصوص کرده و
قسر دانیز موافق بود و اگر با ضعف الحتی رطوبت آمیخته باشد خداوند علت
را آرزوی طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منشکستن آرد نخست
قی باید کرد و معده را به تنقیع صبر پاک باید کرد صفت **حبی** که درین باب
نافع بود بگیرند صبر و غاریقون از هر یکی یکدرم بجلاب بسرشند و بدهند و بعد از
ده ساعت معجون خیارچنبر دهند صفت **حبی دیگر** بگیرند هلیله زرد
یکدرم و نیم سقمونیای مشوی سه طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم
در آب عنب الثعلب بسرشند و بدهند صفت **اصطمخیقون** سبک
که معده را پاک کند بگیرند صبر و سقمونیا و انیسون و نمک هندی از هر یکی پنج درم

تربد تراشیده کوفته بیست درم شربتی دو درم و بعد از استفراغ معده را
بگلشکر و طباشیر و گل خشک کوفته و بهم بسرشند قوت دهند باب سیوم
از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پای کردن
سوء المزاج سرد پی ماده که در معده پدید آید و معالجات آن
علامتهای این رنج آرزوی طعام باشد و هضم کمتر بود و باد ها و قراقر
بسیار باشد و طبع نرم بود و اندر بر آن کیموس نباشد و آنچه خورده باشد
ناگواریده بیرون آید **معالجات** چیزهای گرم که تحلیل کند و خشکی
آرد نشاید داد و چیزهای گرم و تر باید داد چون شهد و انگبین و شراب ریحانی
به مزاج اندک و روغنهای خوش بر فم معده مالیدن چون روغن سوسن
و روغن قسط و مصطکی و روغن قسط با روغن بلبسان آمیخته و با اندکی
موم سرشته تا دیر تحلیل پذیرد و کودک تندرست گوشت آگند را در کنار
گرفتن چنانکه سینه برهنه این با سینه برهنه آن باشد تا معده را گرم گرداند و
حرارت غریزی بر افروزد و گربه سیاه فربه نیز روا باشد و احتیاط باید کرد تا
عرق کند زیرا که اگر عرق کند زیان دارد و خشکی آرد و نشاید که شهوت بجنبید از
بهر آنکه حرکت شهوت حرکت قوت غاذیه را مشوش کند و اندر طعام زیره

ونانخواه ودارچینی ونانکدان وبلبل وانکزد وسیر وکرو وجامکیند واکر
سوء المزاج مفرط شود اتوزفت کرم کرده بر معده نهادن سود دارد واندر
یک روز دو بار ریاسه بار بر نهند وپیش از انکه سرد شود بر دارند وهر بامداد
کلنکلین با انیسون دادن با معجون بهادو والمشک وسنجرینیا و فیداذیقون
فلافلی وزنجبیل پرورده وتریاک بزرک ومثرودیطوس ومیبه ومعجون
کندر دادن سودمند بود وشربت اندر جلاب دهند که انیسون ومصطکی
وعود بلسان وسنبل واندروی پخته باشند **معجون فیداذیقون**
بگیرند زنجبیل وبلیل سپید وسنبل از هر یکی شش درم مصطکی ونانخواه از هر یکی
چهار درم تخم کرفس وپودنه دشتی وسیر از هر یکی پنج درم زیره کرمانی وسلیخه
وحب بلسان وعاقرقرحا از هر یکی دو درم ساذج هندی یک درم همه را
کوفته وبیخته به انکبین بسرشند **باب چهارم از جزو دوم از کفتار
دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن** درد معده که از سوء المزاج
سرد وخشک خیزد **ومعلجات آن** هر که درد معده
پیدا شود وسبب آن سوء المزاج سرد وخشک باشد علامت آن
باشد که خداوند علت هر روز لاغرتر میشود ودهان خشک باشد وآب

کمتر خواهد

کمتر خواهد وآروغ ترش آرد وطعام بدکوارد **علاج** شیر بزونبیر
خر با انکبین وکشکابی دهند که اندر نخته باشد با انکبین دادن وروغن
مصطکی وروغن ناردین بر معده مالیدن ومرغ خانکی فربه بشوربای
کندم پخته با دارچینی وپلپل دادن سودمند بود **باب پنجم از جزو
دوم از کفتار دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن**
ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد وتر تولد کند علامتهای
خداوند این علت آن بود که پیوسته دهان او از رطوبت تر ترمیشود و
آروغ ترش باشد ومتنکشتن رنجه دارد واکر آب دهان بترشی آروغ
وترشی طعم دهان غلبه دارد بباید دانست که رطوبت بیشتر ست واکر زنبی
آروغ بر آب دهان غلبه دارد بباید دانست که سردی مزاج بیش از
رطوبت است وعلامتهای دیکر که معلوم است همه ظاهر باشد **معالجات**
نخست قی باید کرد ماهی شور وترب وبر اثر آن تخم ترب وتخم جرجیر وتخم
شبت را ستار است بکیرند وبکوبند ومقدار پنج درم ما زوی با سکنکبین بسرشند
واندر طبیخ شبت ولوسا وکندم حل کنند ونیم کرم بدهند **صفت
دارویی دیکر** بکیرند تخم ترب وتخم سپندان سپید وتخم جرجیر از هر یک

یکدرم بوره نان ونمک طعام ازهر یکی نیم درم همه را سکنگبین عسلی بسرشند
واندر طبیخ شبت وترب حل کنند و بدهند و از پس قی بر تشنگی صبر کنند و شربتی
میبها زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده یا کلنگبین بدهند پس از قی به دو
روز استفراغ فرمایند به حب اصطمخیقون و هر هفته یکبار به ایارج فیقرا دهند
واگر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ واستفراغها با ایارج
لوغاذیا دهند کنند و ایارجهای بزرگ فرمایند و پس از استفراغ هر بامداد کلنگبین
دهند با مصطکی وعود خام و قرنفل و کمونی و فلافلی موافق باشند و گوارش عود
ومسهل سود دارد صفت آن بگیرند تربد سفید دو درم قرنفل وجوزبوا و زعفران
وعود خام ازهر یکی دانگی ونیم سقمونیای مشوی نیم دانگ همه را با انگبین مصفی
بسرشند شربتی دو درم اندر آب گرم صفت ایارجی که معده را از اخلاط غلیظ
پاک گرداند بگیرند تخم کرفس شش درم فسنتین رومی و انیسون و تخم بادیان
ازهر یکی سه درم پلپل سپید و اسارون و مر ازهر یکی یکدرم ونیم قسط و سنبل
رومی و کاسم ازهر یکی دو درم مصطکی وزعفران ازهر یکی یکدرم صبر
بیست درم شربتی هر بامداد مثقالی واگر خداوند علت ایارج و داروها
را کاره بود و نتوان خورد حب الاقاویه مسهل دهند صفت حب الاقاویه

بگیرند حب

بگیرند حب بلسان وعود بلسان وسلیخه و دارچینی و مصطکی وسنبل و
اسارون و زعفران وبسباسه و قرنفل وجوزبوا ازهر یکی یکدرم
ونیم غاریقون دو مثقال تربد ده درم سقمونیای مشوی دو مثقال
زنجبیل دو درم همه را اندر آب کرفس بسرشند و حب کنند شربتی دو درم
ونیم صفت کمونی بگیرند زیره کرمانی صد درم و اندر سرکه تر کنند
یکشبانه روز و پس بریان کنند و برگ سداب و رتیانه خشک کنند و
زنجبیل و پلپل ازهر یکی پنج استار همه را بکوبند و به انگبین مصفی بسرشند
واین داروها سخت نباید کوفت واگر این اخلاط کوفته و بیخته نگاه دارند
و با سرشته اندر سکباب و دیگر طعام میکنند کسانی را که حاجت بود
میدهند روا باشد معجون فلافلی بگیرند پلپل سپید و
سیاه و دارپلپل ازهر یکی اوقیه و اندر بعضی نسختها دو اوقیه عود و بلسان
یک اوقیه حماما و سنبل ازهر یکی چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و سیسالیوس
وسلیخه واسارون و راسن ازهر یکی یکدرم همه را بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربتی یکدرم صفت قرص گل که با گلنگبین دهند
بگیرند گل سرخ سه درم عود وسنبل و مصطکی وسلیخه و اذخر و دارچینی

وافسنتین رومی از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و با شراب کهن بسرشند
و قرصها کنند هر یک دو درم هر بامداد یک قرص با مفت کلنکبین در
آب انیسون حل کنند و بدهند صفت **صلبه** که معده را قوی کند و باد
را بشکند و اسهال کهن باز دارد بگیرند آبی شیرین و میان آن پاک کنند
و بکوبند و بفشارند و آب آن بگیرند و ثقل او را اندر شراب کهن تر کنند
یکشبانه روز و بدست بمالند و بپالایند ازین شراب مقدار سه من و آب
آبی صافی کرده چهار من هر دو را باهم بیامیزند و چهار من انگبین مصفی بر
نهند و بپزند و بقوام آرند و از آتش بردارند پس بگیرند مسک خالص
و عود هندی و جوزبوا و قرنفل و زعفران و داربلبل و قاقله از هر یکی
دو درم همه را بکوبند و اندر شراب کنند و بیامیزند شربتی از پنج درم
تا ده درم صفت **شراب سنبل** که در معده را و تبهای کهن را سود دارد
بگیرند سنبل لطیف ده درم اندر ده من آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و صافی
به پالایند پس دو من انگبین بر نهند و بقوام آرند شربتی ده درم صفت
شراب مشک که پیران را سود دارد و معده را و اندامها را قوت دهد
و تن را گرم کند بگیرند دو من آب و دو من انگبین و بجوشانند و کفک

بردارند

بردارند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و یکدرم مسک و یکدرم زعفران
سوده در وی کنند و بیامیزند شربتی دو درم تا پنجدرم و شراب
عنبر هم برین مثقال عنبر و زعفران از هر یکی یکمثقال صفت **شراب
عود** بگیرند عود هندی و شکر از هر یکی پنجدرم هر دو را نیم کوفته
کنند و سنبل و قرنفل و مصطکی و جوزبوا از هر یکی دو درم و نیم کوفته همه
را اندر خرقه کنند و در دو من گلاب بپزند تا به نیمه باز آید و خرقه را هر
ساعت همی مالند پس خرقه از وی بردارند و یکمن شکر طبرزد بر افکنند
و کفک بردارند و بقوام آرند و دانگی مشک سوده در وی شربتی پنجدرم
صفت **شرابی مرکب** پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم
زنجبیل و ساذج هندی و قاقله و فلنجمشک و داربلبل از هر یکی دو
مثقال قرنفل و مصطکی و سنبل و جوزبوا از هر یکی دو درم همه را نیم کوفته
کنند و هر یک جداگانه اندر خرقه بندند فراخ و اندر سه من آب بپزند
تا به نیمه باز آید و خرقه را بمالند و بفشارند و از وی جدا کنند و دو من
انگبین و یکمن شکر بر نهند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و بنهند تا نیم
گرم شود و یک مثقال مشک سوده و یکمثقال عنبر سوده و یکمثقال

زعفران سوده در وی کنند و نگاه دارند و بیامیزند شربتی سه درم
تا پنج درم صفت **گوارش عود** بگیرند عود دو قرنفل و زنجبیل و
قاقله و ساذج هندی و فلنجمشک و دارفلفل از هر یکی دو مثقال زعفران
یک درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم صفت
سفوف عود که تری معده ببرد و بگیرند قرنفل و کبابه از هر یکی
پنج درم مصطکی و سک از هر یکی سه درم عود خام بیست درم شکر
چند وزن همه شربتی یک مثقال تا پنج مثقال گلنگبین صفت **گوارش عنبر**
که سردی معده و بادها و قولنج و ضعیفی اندامها را ببرد بگیرند پوست
ترنج و عود هندی و قرنفل و قاقله و جوزبوا از هر یکی پنج درم نارمشک
وانیسون و تخم کرفس و جندبیدستر و افیون و بزرالبنج از هر یکی سه درم
روغن بلسان دو درم بادرنجبویه و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یکی
سه درم عنبر اشهب یک مثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل کنند و همه
را اندر انگبین مصفی بسرشند و داروها را بدان بپالایند شربتی دو
درم صفت **گوارش نارمشک** بگیرند زنجبیل و پلپل و دارپلپل
از هر یکی دو درم نارمشک و سعد و کندر و سنبل از هر یکی پنج درم همه

را بکوبند

را بکوبند و دو همسنگ دارو انگبین بسرشند صفت **حب الصبر** از
نسخه اسحق بن حنین که معده را پاک کند بگیرند دارچینی و قصب الذریره
و سلیخه و عود بلسان و فقاع اذخر و بسباسه از هر یکی پنج اوقیه همه را نیم
کوفته اندر دو من آب باران بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و نیم من صبر سقوطری
بدین آب بشویند و در آفتاب نهند خاصه آفتاب تموز تا خشک شود پس
زعفران و مصطکی و مر از هر یکی یک اوقیه بکوبند و با این صبر بیامیزند و حب
کنند شربتی دو درم تا سه درم صفت **سکنگبین** از نسخه اسحق بن
حنین که پیران و خداوندان معده تر را نافع بود و رطوبت لزج را ببرد بگیرند
پوست بیخ بادیان ده استار سرکه ناب نیم من و اگر سرکه عنصل بود لطیفتر
بود و نیم من آب با وی بیامیزند و پوست بیخ بادیان اندر سرکه و آب بپزند
تا به نیمه باز آید و بپالایند و یک من انگبین بر نهند و بقوام آرند شربتی دو اوقیه
با آب آمیخته و اندر سه اوقیه صبر سقوطری مغسول اندرین سکنگبین حل
کنند پاک کننده تر بود صفت **دارویی** که آروغ ترش را سودمند
بود بگیرند غاریقون یک مثقال و با انگبین بسرشند و بدهند و اندر طعامها
کرویا بکار دارند صفت **شراب خبث الحدید** بگیرند تخم کرفس

و تخم بادیان و انیسون و زیره و نانخواه و سعتر و انگدان و کاسم و کرویا
و کشنیز خشک و پلپل و دار پلپل و کندر و سنبل و قرنفل و جوزبوا و زنجبیل
و سعد از هر یکی یکمثقال خبث الحدید دو مثقال همه را اندر دو من شراب
انگوری بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و هر بامدادی درم بدهند سه هفته
و از میوه های تر و ترش پرهیز کنند و طعام گنجشک بریان کرده و نخود آب
و گوشت بره با روغن جوز بریان کرده صفت ضمادی که معده را
گرم کرد اندکی بگیرند سعد و فقاع اذخر و سنبل و عود و رامک و کندر و مصطکی
از هر یکی یکمشت همه را بکوبند و به میبه بسرشند و بر معده نهند و اگر افسنتین رومی
و قصب الذریره اندرین ضماد زیادت کنند و شراب کهن و آب آبی بسرشند روا
بود صفت روغن مصطکی که معده را قوت دهد و گرم کند بگیرند روغن
زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم هر دو را اندر شیشه کنند و اندر دیگی
پر آب بیاویزند و آب را بجوشانند تا مصطکی اندر وی اندر روغن گداخته شود
پس بردارند و بکار برند باب ششم از جزو دوم از گفتار دهم از
کتاب ششم اندر بادی کردن در معده و ناگواریدن طعامها
که از باد تولد کنند اسباب تولد باد اندر معده و شکم دو چیز است

یکی طعام و

یکی طعام و شراب که خورده شود دوم حالهای حرارت غریزی اما آنچه
از جهت طعام و شراب چنان بود که با گوهر طعام و شراب بادناک باشد
چون لوبیا و عدس و شراب شیرین و سطبر یا طعامی بود که اندر وی رطوبت
بسیار باشد چون امرود و سیب و خیار و بادرنگ و جغرات و انواع تره ها
و آنچه از جهت حرارت غریزی بود چنان بود که حرارت غریزی ضعیف بود
و نتواند آن رطوبتها را تمام گواریدن و بخارها که از آن باد خیزد نتواند تحلیل
کردن بدین سبب آن بخارها باد گردد و اندر معده و شکم بماند و اگر
حرارت قوی باشد طعامها را به تمام بگوارد و بخارها تحلیل کند و اگر طعام
بادناک و رطوبت ناک بود حرارت بر وی قهر کند و بگوارد و اگر بادی
تولد کند اندک باشد و زود تحلیل کند و بگوارد و اگر باد اندر امعا بود یا
اندر شکم و از قراقر پدید آید و اگر اندر معده بود معده را بطر بجنباند و اجزای آن
از هم باز کند و تجلد و باشد که به آروغ بر آرد و بسیار باشد که طعامی یا داروی
گرم و لطیف کننده خورده باشد و رطوبتی که اندر معده باشد تحلیل کردن
گیرد و بخارها و بادها تولد کند و گاه باشد که سبب تولد بادها خالی شدن معده
بود از طعام و آن چنان بود که اندر معده رطوبتی غلیظ بود چون معده

از طعام خالی بود طبیعت روی بدان رطوبت آرد و از آن تحلیل کردن گیرد
و بخارها و هوا که اندر فضای معده و رودها بود در حرکت آید و بادها تولد کنند
و این نوع از طعامی که خورده شود ساکن گردد و سبب علت مراقی اندر بیشتر
حالها سوء المزاج گرم بود که معده را افتد و بخار انگیزاند و سده که اندر منفذها
باد افتد و راه نایافتن آن یا از امعا فرود آید باز گشتن آن بجانب معده تا
بعضی آروغ ترش گردد و بعضی بسوی دماغ بر آید و گاه باشد که سبب تولد بادها
بیماری سپرز بود **علامات** تعرف باید کرد که گوهر طعام چه بوده است
و ترتیب چگونه بوده است و از گواریدن طعام آب بسیار خوردن و حرکت
کردن اتفاق افتاده یا نه تا گواهی دهند بر اسباب تولد باد بر صعبی علت
و سهلی آن فرق میان نفخ سوداوی و نفخی که از طعام تری فزای تولد کند آنست
که نفخ سوداوی غلیظ بود و طبع پاره ای خشک بود و درد از پس گواریدن طعام
بود و اندر حوالی سپرز پدید آید و نفخ دیگر با بوی دهان و نرمی پوست و اجابت
طبع بود و چون دست بر شکم مالند قراقر کند احوال و تدبیرهای گذشته گواهی
دهد **معالجات** از طعامها بادانگیز و از طعامهای تری فزای
پرهیز باید کرد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت چنانکه اندر کتاب

حفظ الصحة

حفظ الصحة یاد کرده آمد و اندر طعامها ابزارهای تحلیل می باید
کرد چون دارچینی و زیره و کرویا و سیر و سعتر و انگدان و فم معده و غذاهای
شکم را روغنهای گرم مالیدن و حقنهای تیز فرمودن و اندر حقنه زیره و کرویا
و سعتر و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و دوقو و کاشم و فطراسالیون و
حب الغار بکار داشتن و اگر تهمت افتد که آماسی هست از داروهای تیز دست
بدارند و بداروهای نرم کننده چون شبت و بابونه و پیه مرغ و پیه بط بار کنند
و آنرا که درد معده و درد شکم بدان صعبی نبود ارزن و گاورس گرم کرده
بر نهادن کفایت بود و نمک گرم بر نهادن بادی غلیظ را بشکنند و شیشه و کدو
با آتش بر ناف نهند در حال درد را ساکن کند و اما شربت جلاب گرم دهند
اندروی انیسون و سعتر و مصطکی و مرزنگوش پخته و اگر یک مثقال کرویا بدهان
اندر افکنند و جلاب گرم یا شراب گرم از پس آن بخورند نافع بود و اگر ماده
باد غلیظ بود شربت گرم نباید داد از بهر آنکه بیم بود که ماده را بجنباند نخست
ماده را بحقنه پاک باید کرد پس شربتهای تحلیل کننده دادن و روغنها
که معده و شکم را بدان بمالند روغن بید انجیر است و روغن حب الغار و روغن
سداب و زیره و جند بید ستر و فطراسالیون و سداب و حب الغار اندر

وی جوشانیده و اگر این داروها و مانند آن اندر شراب بپزند و پالایند
و چند وزن شراب روغن با آن بیامیزند و با آتش نرم تا شراب برود
و روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ سودایی بود تخم کرفس و سداب
و مرزنجوش و دوقو و حب الغار و سیب و بابونه اندر سرکه بپزند و
بدان تکمید کنند و سنجرینیا و نانخواه و فنداذیقون بادها را بشکند و از
معجونهای بزرگ تریاک و مثرودیطوس اندرین باب سخت نافع بود
پس معجونها و تریاکها از پس استفراغ دهند و استفراغ نخست بحقنه کنند
پس بداروهای مسهل و طبیخ بودنه دشتی و طبیخ خاولنجان و معجون
ابهل و گوارش کندر و گوارش انگدان سود دارد و استفراغ بحب سکبینج
پس از حقنه سود دارد صفت **حب سکبینج** بگیرند صبر و سکبینج و
مقل و غاریقون بر استار است حب کنند چنانکه رسم است شربتی از دو
درم تا سه درم اندر آب گرم صفت **معجون حب الغار** که بادها
را بشکند بگیرند حب الغار هشت درم برگ سداب خشک پنج درم
نانخواه و سعد و زیره و شونیز و کاشم و کرویا و فطراسالیون و
بادام تلخ و بلیل و داربلیل و وج و بودنه دشتی از هر یکی سه درم

چند بیدستر

چند بیدستر و جاوشیر و سکبینج از هر یکی دو درم همه را با انگبین بسرشند
چنانکه رسم است شربتی سه درم صفت **معجون ابهل** که ماده سرد
را و بادها را تحلیل کند بگیرند ابهل و نانخواه و کندر و دارچینی و وج را استا
راست بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال یا دو درم صفت
گوارش کندر نسخه دیگر بگیرند بلبل و داربلیل و جوزبوا از هر یکی پنج درم و
زنجبیل و خاولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم همه را با انگبین
بسرشند چنانکه رسم است شربتی سه درم صفت **گوارش انگدان**
بگیرند بلبل و داربلیل از هر یکی پنج درم ایرسا و زنجبیل از هر یکی شش درم انیسون
و مصطکی و تخم بادیان از هر یکی دو درم انگدان پانزده درم نانخواه و
تخم کرفس از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بپزند و به انگبین مصفی بسرشند
شربتی دو درم و کمونی اندرین باب نافع بود و شراب انگوری کهن
سده را بگشاید و بادها را بشکند و اگر طبع نرم باشد دو درم حب الرشاد
ناکوفته و بریان کرده با آب گرم بدهند و اگر طبع خشک باشد یک درم
حب الرشاد و یک درم تخم کرفس اندر شراب بجوشانند و بدهند و هر بامداد
لختی کندر و زیره خاییدن سود دارد خاصه پیش از طعام تا معده را گرم

سپوستر

کند و آروغ برارد و بر اثر آن طعام خوردن و بسیار باشد که مزاج اصلی
سرد بود و سوء المزاج سرد و غریب و غلیظ با آن یار گردد و بادها و قراقر و تشنگی
بسیار بود علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهند خورد نخست مقدار ده
درم یا کمتر شراب کهن بخورد چنانکه کام و دهان او تر شود و در طعامها این
ابزارها که باید بکار داشتن و بسیار باشد که خلط رقیق از خلط شور بلغمی فرود آرد
و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرمست
و خشکی سودا داشته است و حال بر خلاف آن باشد و همچنین بسیار باشد که چیزی
گرم بخارها تحلیل کند و بادها بشکند و گمان افتد که مزاج سرد است و حال بر
خلاف آن بود پس بر طبیب واجب بود که علامتهای دیگر بجویند و به حسب
مشاهده اعتماد بر آنچه می باید کرد می کند تا تمام شود **باب هفتم از جزو**
دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پیدای کردن نشانی
درد معده که از سودا خیزد علامتهای درد معده که از خلطهای سودا
خیزد که از سپرز بدو آید آنست که خداوند این علت را در دهنه معده از سوزش
بوده چون طعام خورد آن سوزش زایل گردد و بسیار باشد که آن سوزش
خلط صفرایی بود و فرق میان هر دو بعلامتهای سودا و علامتهای صفرا

که معلوم هست

که معلوم هست و بسیار باشد که هر گاه که طعام خورند بعد از ده ساعت
معده ایشان درد کند و تا قی نکنند و چیزی ترش بر نیاید آرام نگیرند و آنچه
بر آید از ترشی بدان حد باشد که از زمین از وی بر جوشد و بسبب این دو خلط
سودا باشد که اندر معده گرد آمده بود و هر گاه که طعامها با وی بیامیزد ماده
سودا بسیار گردد و بفم معده بر آید و درد آغاز کند **معالجات**
نخست قی باید کرد بخربق سپید برین گونه و خربق را به ترب اندر نشانند
و یک شبان روز بنهند پس آن ترب پاره کنند و به سکنگبین عسلی اندر نهند
یک شبانه روز دیگر آن سکنگبین را با آب شبت و لوبیای سرخ گرم
کنند و بدهند و از آن ترب نیز لختی بدهند و پس از قی استفراغی دیگر کنند
بحب اصطمخیقون و پیوسته معجون النجاح بکار میدارند صفت **قرصی**
که در معده ها که از پس طعام بدید آید و تا قی نکنند بیارامد نافع بود بگیرند
انیسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست
درم بلیل و مروچند بید ستر و افیون از هر یکی دو درم و نیم همه را بکوبند و قرص
کنند هر قرصی یک درم شربتی یک قرص **جزو**
سیوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پیدای کردن شناختن

احوال تغیر شهوت طعام و معالجات آن و این جزو
پنج بابست باب اول اندر پای کردن ضعیفی شهوت
طعام اسباب ضعیفی شهوت طعام هفت نوعست یکی
سوء المزاج گرمست ساده و با ماده دوم استغنای تن از غذا سیوم مسام
بسته باشد و فضول غذا تحلیل شود چهارم آنکه جگر صفوکیلوس را اندر
معده جذب کمتر کند پنجم آنکه اندر مجری سودا که از معده بسپرز آید سده افتد
و آنقدر سودا که معده را بگدازد و شهوت را بجنباند معده اندر نشواند آمد ششم
آنکه آن عصب را که از دماغ بفم معده آمده است آفتی رسد هفتم مردم بیماریهای
دراز گذشته و همه قوتهای اندامهای ایشان ضعیف کرده علامات
آنرا که سوء المزاج گرم افتد ساده و با ماده و علامتهای او اندرین گفتار
یاد کرده آمد و آنرا که سبب استغنای تن باشد از غذا علامت وی امتلا است
و پری رگها و گرانی اندامها و تدبیرهای گذشته و ریاضت ناکرده بر آن
گواهی دهد و آنرا که سبب آن باشد که جگر صفوکیلوس را از جگر کمتر جذب کند
علامت وی آنست که برازاو اندر بیشتر وقتها سبز باشد یا سپید و آنرا
که سبب بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا باشد علامت

وی سختی گوشت باشد و بر گرسنگی صبر تواند کرد و آنرا که سبب سده بود
که اندران مجری افتد که سودا ازوی از سپرز بمعده آید و شهوت
طعام را بجنباند علامت وی آنست که اگرچه آرزوی طعام کمتر بود
و آنچه خورده بود نیکو گوارد خاصه اگر با این سده آفتی دیگر یار نباشد و
آنرا که سبب آفت آن عصب باشد که از دماغ بفم معده آید علامت وی
آنست که معده وی حس تیزی طعام تیز نیابد و آنرا که بیماریهای دراز
کشیده باشد علامتهای وی سبب آن بود علاج اما علاج سوء المزاج
گرم ساده و با ماده اندر جزو دوم یاد کرده آمد و آنرا که علامتهای استغنای
تن از غذا بود مدتی از طعام باز باید داشت و اندک اندک بغذا باز آید
آورد تا فضول طعام ناگوارده شود و شهوت آرزوی طعام پدید آید
چنانکه کسانی که از بیخوابی شکایت کنند مدتی از خواب باز باید داشت
تا مانده شود و چون خواب یابند خوش بخسبند و آنرا که علامتهای بستگی
مسام تحلیل نایافتن فضول طعام ظاهر باشد ریاضت و گرمابه باید
فرمود و اعضای او را اندر گرمابه بآب نخود و بوره مالیدن و عرق
آوردن و آنرا که علامتهای تقصیر جگر از جذب کردن صفوکیلوس

از معده ظاهر شود تدبیر گشادن سدها ماساریقا باید کرد و هر بامداد مقدار
شراب انگوری کهن دادن بریق و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده و
کبر بسرکه و میبه و سکنگبین بزوری و تریاک مثرودیطوس سخت سودمند
بود و گرمابه و ریاضت سخت سودمند بود چنانکه اندر کتاب
حفظ الصحت یاد کرده آمد و اندر خوردنیها دارچینی بسیار و اندکی بکار داشتن
وانرا که علامت سده مجری سودا ظاهر بود سده او بچیزهای تیز و ترش
باید کرد گشاد چون کبر و سیر بسرکه و انواع کامها و شلغم که آنرا بخردل خوش
کرده باشند و حلتیت اندرین باب سودمند بود و مصوص پیاز بسرکه پرورده
نیک باشد و طعام او زیره با و انار با و سماق با سازند و ایارج فیقرا با انگبین
سده را بگشاید و پاک گرداند وانرا که علامت آفت رسیدن عصب دماغ
که بفم معده همی آید ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد بایارج فیقرا
و حب قوقایا و بویهای خوش قوت دادن و از هر چه دماغ را و عصب
را زیان دارد پرهیز کردن و معده ضمادهای گرم نهادن صفت
ضماد دیگر بگیرند حب الغار و قسط حلو و مر و قشار الکندر از
هریکی ده درم میعه خشک پانزده درم صبر و مر و اهل و شب یمانی

وتخم سرووج

وتخم سرووج از هر یکی هشت درم زعفران و جند بیدستر از هر یکی چهار درم
قردمانا شش درم حضض و رامک و سنبل و گلنار و اقاقیا از هر یکی پنج درم
مصطکی و شونیز از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و بموم روغن بسرشند
و موم روغن از روغن قسط و از روغن ناردین سازند و ضماد کنند و
آنرا که ضعیفی شهوت طعام از پس بیماریهای دراز پدید آید حال بد باشد
نخست بتکلیف قی کند و اگر چیزی بر نیاید حرکت قی و قوت کردن او و
شهوت طعام را بجنباند و تشنگی را بنشاند و شراب پودنه بغایت سودمند
بود شراب نعناع بگیرند انار ترش را و با پوست بکوبند و بفشارند
و آب بگیرند و پودنه تر را بکوبند و آب بستانند ازین آب انار یکجزو و پانیم
جزو آب پودنه بیامیزند و چند همه وزن هر دو شکر برافکنند و بقوام
آرند شربتی یک کفچه صفت سفوفی نافع بگیرند گل سرخ ده درم
سماق دو درم قاقله یکدرم همه را بکوبند و بیامیزند شربت دو درم و
آرزوی طعام را بجنباند صفت شراب افسنتین نسخه شیخ الرئیس
ابو علی بگیرند افسنتین رومی صد درم و در سه من آب بر پزند تا بسی
استار باز آید و بدستها بمالند و بپالایند و آبی را اندر خمیر کنند و در زیر

آتش نرم بریان کنند و خمیر از روی دور کنند و بفشارند و از افشره آن ده استیر با این آب افسنتین که گرفته اند بیامیزند و ده استار انگبین مصفی و پانزده استار شراب ریحانی با وی بیامیزند و بر آتش نرم بپزند چنانکه رسیمیت و بقوام آرند خداوند علت را نافع بود

باب دوم از جزو سوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پیدا کردن شهوت کلبی

این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم را طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب این علت پنج نوعست یکی بسیاری سوداء که از سپرز بمعده اندر آید و فم معده را بگزد دوم سوء المزاج سرد که فم معده را افتد سیوم سوء المزاج گرم که معده و همه اندامها را افتد چه اگر پیش سوء المزاج تنها فم معده را افتد بودی آرزوی طعام ضعیف شدی و بسیاری آرزو بسبب سوء المزاج همه اندامها از دو گونه بود یکی آنکه سوء المزاج قوت ماسکه همه اندامها را ضعیف کرداند و مسام همه تن گشاده کند تا غذا که بهمه اندامها رسد زود تحلیل پذیرد و بمسام بیرون آید و حاجت به باز خواستن بدل آنچه تحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه سوء المزاج بر همه اندامها مستولی گردد و پیوسته آن رطوبت را که اندامها از آن غذا

همی باید

همی باید و خرج میکند و قوت جاذبه که همه اندامها راهست غذا از اندامی دیگر که بدو نزدیک است بخویشتن میکشد و چون غذای اندامها خرج شود از رگها کشیدن گیرد و چون رگها تهی شود رگها از جگر کشیدن گیرد و چون جگر تهی میگردد از رگها که آنرا ماساریقا گویند کشیدن گیرد و چون این رگها تهی میشود از معده افشره کیلوس کشیدن گیرند و معده را مدد جز از بیرون نیست بدین سبب این علت پدید آید اما آنچه از بسیاری استفراغ پدید آید و آنچه بسبب تحلیل پدید آید همه ازین نوع بود و سبب چهارم نزله باشد که از دماغ بفم معده فرود آید و این چنان باشد که ماده نزله رطوبتی سرد بود و فم معده را سرد کند و ممکن بود که بحرارتی ضعیف که معده را بود ترش گردد و فم معده را بگزد و شهوت کلبی تولد کند و آنچه ترش بود و شهوت کلبی آید چنان باشد که سردی ماده نزله اجزای معده را فراهم گیرد و قبضی در وی پدید آید و معده بدان سبب تهی گردد و آرزوی طعام پدید آید و سبب پنجم آنکه در معده و امعا کرمهای بزرگ باشد و طعامهای ناگوارید بخورند و آنچه در امعا بود از طعام که برودة فرود آید و غذا را نشاید و جگر منفذها از رودها که بجگر پیوستست از آن بخویشتن کشد و غذا گرداند و به اندامها

فرستد گرمان آنرا نیز نخورند و اندامها بدان سبب گرسنه مانند و جویای غذا
شود **علامات** انراکه بسبب بسیاری سودا باشد از سپرز بمعده در
آید علامت وی آنست که ثقل او بسیار میخورد و ناگواریده بیرون می آید
و تن او از طعام پرورش نیابد و بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا
حاجتمند افتد و بسبب حاجتمندی بغذا و گزیدن ترشی سودا فم معده را آرزوی
طعام کند و اگر ساعتی تاخیر افتد فم معده را سوختن گیرد و تا طعام نخورد
آن سوختن زایل نشود و انراکه سبب سوء المزاج سرد باشد که فم معده را افتد
این علامتها که یاد کرده آمد همه موجود بود لیکن سوزش فم معده نباشد و
انراکه سبب سوء المزاج گرم باشد که معده را و همه اندامها افتد و گشادگی
مسام و تحلیل غذا علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام باشد و تشنگی
نیز غالب بود و تن از طعام بهره ور نگردد و آنراکه سبب نزله باشد و
سبب آن علامت آن بود و انراکه سبب کرمها بود اندر معده و امعا
علامتهای کرم علامت آن بود باشد **علاج** انراکه علامتهای در آمدن
سودا بمعده ظاهر گردد نخست رگ باسلیق یا رگ اسیلم باید زد و پس
به طبیخ افتیمون و مانند آن استفراغ کردن و محجمه بر سپرز نهادن و

و خون بیرون ناکردن و معده را باطریفل قوت دادن یا بکوارش خوزی
خاصه اگر طبع نرم باشد و طعامهای و چرب و نرم فرمودن چون زردهٔ
خایهٔ مرغ نیم برشت و گوذاب نان که زیره و گوشت فربه و مرغ مسمن و
بط فربه نهاده باشند و حلواء الشکر بروغن بادام و نشاسته و لوزینه و ثرید
کعک اندر اسفیدبای چرب و اگر طبع نرم باشد شیر تازه و گوشت بره و بزغالهٔ
فربه بگیرند و بپزند با نخود و شبت و اندکی زیره و تا مهرا شود و گوشت از وی
بردارند و درین شوربا کبوتر بچه فربه و مرغ مسمن بپزند تا مهرا شود و اندکی
خاولنجان و دارچینی و عود هندی کوفته در افکنند ازین شوربا چندان
که خواهند بخورند و اگر شراب رنگین که از انگور کوهی کرده باشند با
وی بیامیزند و بدهند معده را گرم کند و ترشی خلط سودا از معده باز دارد
و هر شرابی که خداوند این علت خورد از انگور کوهی باید رنگین و صرف
و اگر ممزوج خواهد زیره کرمانی اندر آب بپزند و بدان آب ممزوج کنند و علاجها
سپرز و داغ کردن آن نافع بود و انراکه علامت سردی مزاج معده
بود نخست قی باید کرد و پس ایارج فیقرا باید داد و پس از آنکه معده بدین طریق
پاک کرده باشند کمونی و تریاک بزرگ و دواء المسک و سنجرنیا دهند و طعام

مرغ و کبک و تذرو و دراج بریان کرده و شوربایی که پیشتر یاد کرده آمد با
زیره و دارچینی و کرویا و شراب هم از آن نوع اگر طبع نرم بود معجون
کندر باید داد **معجون کندر** بلیله و داربلیله و جوزبوا و خربوا از
هر یکی پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر
سیصد درم همه را به انگبین بسرشند شربتی سه درم صفت **نسخه دیگر** بگیرند
بلیله و نانخواه و انیسون و پودنه و کاشم و سنبل از هر یکی پنج درم گلنار ده درم
کندر سی درم همه را بکوبند چنانکه پس نرم نباشد و به انگبین مصفی بسرشند و
شربتی سه درم و اگر از آنکه سبب تحلیل بسیار و تخلخل تن و سوء المزاج گرم باشد
که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت و ریاضت باز باید داشت و
روغن مورد بر همه اندامها طلا کردن و اندر سردابه نشاندن و شراب ترشی
ترنج و شراب لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و فسرده پلام از
گوشت گوساله و بطون گاو باید فرمود و اگر سبب تحلیل ریاضت و حرکت
تخلخل تن باشد بی سوء المزاج همه اندامها هریسه و سره بریان و پاچه و طعامها
و طعامها غلیظ باید فرمود و از طعامهای شور و تیز منع باید کرد و از آنکه
سبب نزله بود علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد و ایارج فیقرا باید داد تا

معده را و دماغ را پاک کند چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده آمد و اگر سبب بسیاری
کرمها بود اندر معده و امعا تدبیر آن باید کرد که هر دو عضو را پاک کند بدان
موجب که در موضعش یاد کرده آمد **باب سیوم از جزو سیوم از گفتار
دهم از کتاب ششم اندر بهی کردن جوع البقری و معالجات**
آن آفت شهوت آنکه از اجوع البقری گویند یعنی گرسنگی گاو و این علت
را بدین نام از بهر آن خوانند که گاو را بسیار افتد و در بیشتر اوقات این
علت از پس شهوت کلبی افتد و این گرسنگی همه اندامها باشد بی گرسنگی
معده و این چنان بود که اندامها بغذا حاجتمند بود و معده آن را نخواهد اگر
چه نخست آرزوی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن. با این حال یار
بود و بدان سبب رگها تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش شود و گاه باشد
که سبب غشی و بیهوشی بلغمی باشد و فم معده را سرد کند و قوت شهوت طعام
را بمیراند و این بلغم برخلاف آن بود که از وی شهوت کلبی تولد کند از آنکه آن
ترش بود و فم معده را بگزد و بخارد و شهوت را بجنباند و این نوع دیگر که ترش
نباشد فم معده را فراهم آرد و طعام از وی دفع میکند تا فم معده جز پای
غذا گرد و این بلغم که سبب بیهوشی و غشی است بلغمی است بی طعم و غلیظ

ولرج همچون انکبه کداخته فم معده سنکین کند ومزاج آن تباه کرداند وقوت
جاذبه را ازکار بازدارد وشهوت را بمیراند وباطل کند وبسبب بطلان شهوت
اندامها کرسنه شود وسبب کرسنکی اندامها وناخواستن معده طعام را قوت
ساقط کردد وبیمار بیهوش وبیطاقت کردد وعلاج این سخت مشکل است
ازبهر انکه باستفراغ وپاک کردن معده حاجت بود وضعیفی وکرسنکی اندامها
وغشی از استفراغ بازدارد واین علت بیشتر مردمان سردمزاج را افتد که اندر
سرما سفر کنند **معالجات** این علت بازآوردن قوت است ویاری
دادن او تا برجای بماند وساقط نشود وتدبیر آن کردن که شهوت طعام
پدید آید واین چنان بود که طعامهای خوشبوی آرزو را بجنباند ومیوها
واسفرمها وعطرها که در وی قوتی قابض بود دمی بویانند تا قوت را جمع کند
ونکذارد که تحلیل پذیرد واما میوها واسفرمها چون سیب وآبی ومورد و
امرود باید وعطرها مشک وعود وذریره وسک وشراب ریحانی که اندر
وی زیره نخته باشند وشراب میسوسن واکر حرارتی حادث شود از عطر
کافور وکلاب وکل واز طعامهای بوی بره وبزغاله بریان کرده وناق
کرم خانکی ونانی اندر شراب ترید کرده وماء اللحم وصفت ماء اللحم اندر

علاج دق

علاج دق یاد کرده آمد صفت میسوسن اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله
تعالی واکر غشی افتد او را بیدار کنند رخسار او را بشکالند ونخلند وموی
صدغ او بشکنند وبکشند وکوش را سخت بمالند وخیری سفالین بزرگ از بام
فرو اندازند وآب سرد وکلاب بر روی او زنند وعود معطر بسوزند وچون
بهوش باز آید ماء اللحم اندر حلق او چکانند واکر میسوسن با شراب ریحانی کوهی
با ماء اللحم بیامیزند قوت بیشتر دهد وبوی میوها وطعامها که یاد کرده آمد
بدو رسانند وانقدر که بتوان داد بدهند خاصه نان کنیره که اندر شراب کوهی
ترید کرده باشند وآب برک مورد وآب سیب وآب آبی وکلاب با اندکی
زعفران وعود وسک بر مفاصل واندامهای او طلا میکنند صفت
سبکباجی که بوی آن خوش بود وقوت را یاری دهد از کوشت
کوساله چنانکه رسم است وابزار آن سیر وسداب وکرفس وپودنه وپوست
ترنج وزعفران واندکی سنبل ومشک کنند **مطجنه** که بوی او خوش بود و
قوت را یاری دهد بکیرند کبک یا کبوتر چنانکه خواهند وبا نخود درست ترند
واندکی زیره وچون نیم نخته شود مقداری روغن زیت بر سر آن کنند وعود
خام نیم کوفته ودارچینی وخاولنجان اندر وی پزند تا تمام نخته شود دواء

مطجنه

او به اندکی باز آید پس مقداری آبکامه و آب ابی ترش و آب سیب ترش بر
چکانند و بر آتش بگذارند تا دو جوش برارد پس از آتش بردارند و سداب
خرد کرده بر افکنند و بنهند تا سرد شود و بوی آن بدو رسانند و مرق و گوشت
آن بدو دهند و ضمادی از سنبل و لادن و سک و سعد و عود و عنبر و مانند آن
بر معده او نهند و این ضماد بروغن مصطکی و اندکی شراب بسرشند پس گرم
کنند و بکار دارند و اگر میسوسن حاضر باشد یکجز و از آن با این ضماد یار
کنند

باب چهاردهم از جزو سوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پیدا کردن آرزوهای تباه که مردم را پدید آید و معالجات آن

تباهی آرزوها آنرا گویند که مردم چیزهای بد را آرزو کنند چون نمک
و گل و انگشت و چیزها که بتازی خریف گویند و این کسانی را افتد که اندر معده
ایشان اخلاط بد بود و زنان آبستن را نیز افتد خاصه اندر ماه دوم و سیوم
از بهر آنکه حیض ایشان باز ایستد از جهت غذای جنین و کودک را که اندر
شکم مادر بود بتازی جنین گویند و اندرین مدت که یاد کرده آمد جنین
ضعیف بود و همگی آب بر غذای جنین خرج نشود و این زنانی را افتد
که طعامهای نیک و بد و بی ترتیب خورند و خون ایشان اخلاط آمیخته باشد

واین علت در ماه چهارم زایل شود از بهر آنکه از آن اخلاط بعضی بقی
برآمده باشند و بعضی اندرین مدت پخته شده باشند و باقی غذای
جنین گشته از بهر آنکه جسم قوی تر شده باشد و غذای بسیار خواهد

معالجات

اما اگر زن آبستن بی تکلف قی تواند و باسانی چیزی بر تواند انداخت
دستوری باید داد تا گاه گاهی قی کند و معده او بگوارش عود و میبه
قوت دادن و از آنکه باقی کردن قوت بسیار باید کرد نشاید که قی
کند و داروی مسهل تیز نشاید و جز بقوت دادن معده مشغول نشاید
بود و طعامهای لطیف و زود گوار باندازه معتدل باید فرمودن چون
گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله بریان کرده و پخته و گاه گاه اندر طعام
او اندکی سیر و خردل کردن و کسان دیگر که چیزهای بد آرزو کنند قی
باید فرمود بماهی شور و ترب و سکنکبین و آب شبت و لوبیای سرخ
و مانند آن و معده را بایارج فیقرا و حب صبر پاک کردن پس معده را
قوت دادن معجونها و داروها که یاد کرده آمد و اگر زیره کرمانی و نانخواه
و مصطکی از هر یکی مقداری ناشتا بخایند و از پس طعام نیز سفوف کنند یعنی
بر دهان افکنند و بخورند و اگر زیره و مصطکی و نانخواه خایند بهتر باشد و نانخواه را

درین باب منفعتی بزرگست و اگر گوشت را قدید کنند و ابزار آن نانخواه
و هال و قاقله و کلنار و طباشیر و گوز[?] و کرم کنند نافع بود صفت ترکیبی
دیگر بگیرند قاقله خرد و بزرگ و کبابه را استاراست شکر طبرزد چند وزن هر
سه شربت مقدار دو درم سنگ کوفته و بیخته صفت ترکیبی دیگر بگیرند
حفت بلوط هفت درم صبر شاتره ده درم حشیش غافت شش درم و نیم
بیخ اذخر گون چهار درم مر دو درم همه را نیم کوفته در یکمن آب بپزند تا به نیمه
باز آید و پالایند این جمله سه شربت بود در سه روز بخورند خداوند این علت
را که معده تباه شده باشد و روی زرد گشته و بعلت استسقا نزدیک
رسیده نافع بود صفت بگیرند حفت بلوط دو درم انیسون سه درم مویز
هفت درم هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی پنج درم ریم آهن مدبر ده درم
و ریم آهن چنان باشد که آنرا کوفته باشند و در سرکه تیز آغشته چند بار
و هر بار بریان کردن پس از آنکه از سرکه بیرون آورده باشند همه را اندر
هشت اوقیه شراب قابض و هشت اوقیه آب بپزند تا به نیمه باز آید و پالایند
و در هفت روز بخورند صفت ترکیبی دیگر بگیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله
و بلیله و آمله از هر یکی سه درم گورگندم پنج درم همه را بکوبند و بپزند و با انگبین

مصفی برشند

مصفی برشند شربتی سه درم اندر آبی که در وی مصطکی و انیسون و نعنع
جوشانیده باشند و استخوان کبوتر بچه بریان و استخوان دراج و تذرو
و مرغ بچه خانگی بریان کرده بخایند و آب آن فرو بردن و زنان
آبستن را و غیر ایشان آرزوی گل بنشاند و اگر این استخوانها بگیرند
و نمک و اندکی پلپل سوده در آب کنند و آنرا بدین آب شور کنند پس بخایند
خوشتر بود و گوشت گوساله و گوشت آهو قدید کرده نمک و نانخواه
آرزوی گل بنشاند و گروهی گفته‌اند بهترین چیزی از بهر باطل کردن
شهوتها آنست که بدین کبوتر بچه بریان کرده خورند و از پس طعام اندکی
تنقل کنند و بادام تلخ را تنقل کردن سود دارد و گروهی گفته‌اند اگر سکره
روغن شیره بخورند آرزوهای بد را ببرد و اعتماد در آن بر تجربت باید
کرد و آنچه بعوض گل خورند تا آرزوی گل بنشاند نشاسته بریان کرده
و شور کرده است و پسته شور بریان کرده و گورگندم و شاه بلوط و مویز
منقی و کشمش هر چند بعضی ازین علاج مکفی است اما بغایت سودمند بود

باب بیستم از جزو سیوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر بهای
کردن تشنگی بافراط

سبب تشنگی غالب یا سوء المزاج اندامی

[illegible]

باشد یا سوء المزاج همهٔ تن یا سببی بیرونی اتفاق افتاده بود اما اعضایی
که سوء المزاج آن تشنگی آرد مریست و معده و امعایی که آنرا امعاء صایم
گویند و جگر و گرده و دل و شش و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه
طعامی شور غلیظ خورده باشد چون گوشت قدید و ماهی شور دوم آنکه آب
دریا یا آب شور یا دارویی گرم تشنگی آرنده خورده باشند سیوم آنکه طعامی
که بفعل و بقوت گرم بود یا شرابی کهن و بقوت خورده باشد و هر تشنگی که ازین
نوع باشد بیشتری هلاک کند و به هیچ شربت و دارو ساکن نشود بلکه آب میخورد
تا هلاک شود چهارم آنکه اندر هوای گرم مقام کردن و رفتن اندر گرما اتفاق
افتاده باشد و اما آن تشنگی که از سوء المزاج دل و سوء المزاج همهٔ تن باشد
چنان بود که اندر تب صفرایی و محرقه باشد و آنچه از سوء المزاج دیگر اندامها
بود چنان بود که اندرین اندامها که یاد کرده آمد سوء المزاج خشک باشد یا گرم
یا مرکب از گرمی و خشکی یا بلغمی شور باشد عفن گشته یا مادهٔ گرم صفرا یا آماس
گرم **علامات** اما آنچه مری و معده بود با سوزش و تلخی دهان و خشکی حلق
باشد و آنچه از خشکی دهان و معده و مری باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان نبود
و آنچه از خشکی و گرمی معده و مری باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان و حلق

عظیم بود

عظیم بود و تشنگی غالب تر باشد و آنچه از سوء المزاج رودهٔ صایم بود سوزش
و خلیدن فرود از معده بود و طبع خشک بود از بهر آنکه این روده تریها بخود
کشد و کیلوس خشک بماند و هرگاه که مزاج کیلوس بگردد اندر تن خارش و خشکی
بدید آید و آنچه از رطوبت شور و عفن تولد کند طعم دهان شور بود و از بهوای خشک
راحت بیش از آن یابد که از باد سرد و آنچه از آماس معده و امعاء صایم و آماس
جگر و گرده تولد کند علامت و علاج آن در موضع خویش یاد کرده آید و اما آنچه از
اسباب بیرونی افتد سبب هر یک علامت آن بود **معالجات**
انرا که سبب معده و دیگر اعضا بود سکنگبین شکری و آب انار ترش و آب
میوها و سیب ترش و ریواج و امرود چینی باید فرمودن و آب سرد خوردن
و خفتن پس از آنکه این شربتها خورده باشد از بهر آنکه تری و خشکی شربت
اندر خواب بقعر تن رسد و انرا که سبب خشکی مری و معده بود کشکاب
و آب کدو و آب خیار و لعاب اسبغول با آب انار شیرین آمیخته و کثیرا سوده
بر آب انار شیرین افکنده با روغن بنفشه سودمند بود و انرا که سبب سوء المزاج
رودهٔ صایم باشد نخست رگ باسلیق باید زد و مطبوخ یا بماء الجبن که بمغز تخم
کاکیان کرده باشند تا سه درم هلیلهٔ زرد و دو دانگ نمک هندی و ده درم

شکر و دانگی سقمونیا استفراغ باید فرمود و از پس استفراغ دوغ دادن مدت
دو هفته و هر شب لعاب اسبغول دادن و طعام از کشک جو و ماش مقشر
و اسفناج و کدو و بروغن بادام و آنرا که سبب حرارت دل بود هوای
خانه خنک باید کرد و اسفرغهای خنک پیش او نهادن و بنفشه و نیلوفر و گلاب
و کافور و صندل بویانیدن و دوغ گاو با قرص کافور سودمند بود و بوی
خیار بادرنگ سرد کرده سودمند بود و صندل و گلاب و برگ خرفه
کوفته بر سینه نهادن صفت حبی که تشنگی را بنشاند بگیرند تخم کدو و تخم
خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین همه را پاک کرده از هر یکی پنج درم
کثیرا هفت درم تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته حب
کنند صفت آبی که تشنگی بنشاند بگیرند خربزه هندو و تخم کدوی تازه شیرین
و مغز خیار و خیار بادرنگ همه را مقطر کنند چنانکه گلاب را کنند و گلاب با وی
بیامیزند و طباشیر در افکنند و بجای آب میدهند و اگر کسی شراب خواهد بعوض
آب غوره و دیگر آبها شراب سپید رقیق از نان خشک چکانیده با این آب
کدو و آب خربزه هندی بیامیزند و سرد کنند و بجای آب میدهند و
بباید دانست که شراب ممزوج که مزاج او تمام باشد تری کند و مضرت آن

بازدارد و

بازدارد و تشنگی را بنشاند و خواب آرد لیکن اگر تب باشد شراب نشاید
داد و جلاب خام با شراب بیامیزند و سرد کنند تشنگی را بنشاند و تری
آرد و آنرا که سبب تشنگی هوای گرم باشد دست و پای او در آب سرد باید
نهاد و یا آب سرد بر دست و پای او ریختن و روغن گل سرد کرده بر سر
او نهادن و زردآلوی گشته خشک و رقاق که از آن کنند و ترف و خرمای
هندی در دهان داشتن تشنگی را بنشاند و خایه مرغ نیمبرشت تشنگی را
بنشاند و آنرا که سبب تشنگی رطوبتی شور و عفن باشد نخست قی باید فرمود
پس ایارج فیقرا دادن تا معده او پاک شود و هر بامداد شربتی آب گرم دادن
تا باقی خلط را بگدازد و پاک کند و آب سرد این نوع تشنگی را زیادت کند
و زیان دارد صفت شرابی که تشنگی مخموران و تندرستان را بنشاند
بگیرند مویز پاک کرده و با شکر در آب کنند و بگذارند تا بجوشد و زبان گز شود
و به پالایند و اگر کسی ترش خواهد آب انار ترش و آب انار دانگ با وی بیامیزند
و اگر ترش نخواهند آب انار دانگ کمتر کنند و بدان اندازه کنند که او را خوش
آید و اگر کسی مویز تنها خواهد تنها کنند بی شکر و اگر از جهت مردم مرطوب بعوض
شکر انگبین کنند روا باشد و سرکه ترش تر خواهد انار الطرخون و سداب و پودنه

و اندکی نمک و سنبل خوش کنند و هرکه شیرین‌تر خواهد دارچینی و عود و زنجبیل و
اندکی بلبل خوش کنند و ببوی مشک آنرا خوشبوی کنند و کسانی که تشنگی برده
باشند چون باب رسند نشاید که یکبار سیرآب شوند و آب سرد خورند لکن
اندک اندک مضمضه و غرغره میکنند و جرعه جرعه میخورند تا ساکن شود از بهر آنکه
حرارت غریزی ایشان ضعیف شده باشد از تشنگی و آب سرد بسیار خوردن
دران حال باقی حرارت غریزی را فرو میراند و کسانی را که اندر روده از تشنگی
رنج باشد باقلی آب و نخود آب نباید داد که بخورد از بهر آنکه سردی تشنگی آرد

جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر شناختن حرکتهای معده چون اروغ و فواق و قی کردن و غیر آن و این جزو شش باب است باب اول اندر یاد کردن فواق و معالجات آن

اسباب فواق شش
نوعست یکی آنکه چیزی گرم و تیز فم معده را بگزد دوم آنکه ماده سرد و
تر در فم معده بود و معده را کوشد که آنرا دفع کند سیوم آنکه مزاج معده سرد
باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده باشد پنجم آنکه خشکی و استفراغ بسیار
بقی کردن یا باسهال ششم آنکه آماس معده و جگر **علامات**

اما آنچه

اما آنچه سبب آن چیزی گرم و تیز باشد که فم معده را بسوزد و بگزد چنان باشد
که چیزی گرم و تیز خورده باشد یا قی کرده و صفرایی سبز و زرد برآورده یا ماده
گرم و تر از جگر یا از عضوی دیگر در فم معده ریخته باشد و قوت معده میخواهد
که آنرا دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهان و سوزش معده خالی نباشد
و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده
چنان بود که طعامهای غلیظ بسیار خورده باشد و ناگواریده بماند و ترش
گشته و معده کوشد که آنرا دفع کند و این نوع کودکانرا بسیار افتد بسبب
بسبب بسیار خوردن و این نوع بیشتر با اروغ ترش و منشکستن و بسیاری آب
دهان باشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن بادی غلیظ
بود که در معده بماند هم ازین نوع بود از بهر آنکه باد غلیظ از بلغم غلیظ تولد کند
و بلغم غلیظ از طعامهای بسیار ناگواریده تولد کند خاصه اگر طعام بادناک
باشد و تدبیر گذشته بران یاری دهد و آنچه سبب آن سردی مزاج معده
بود چنان باشد که پیرانرا و کودکانرا بعضی بیمارانرا بود و سبب آن نقصان
حرارت غریزی باشد و آنچه کودکانرا افتد سبب آن فرو گرفته شدن حرارت
غریزی بود از بهر آنکه بسیار خورد و آنچه بیمارانرا افتد سبب آن نقصان

حرارت غریزی باشد بسبب بخارهای ذاکر که کشیده باشند وآنچه بسبب
خشکی وتهی شدن معده بود استفراغهای بسیار بران گواهی دهد وآنچه بسبب
آن آماس جگر ومعده موضع آماس علامتهای آن چون تب وسوزش
وتشنگی بران گواهی دهد **معالجات** نوع نخستین که سبب آن
چیزی گرم وتیز باشد فم معده را بگزد علاج او آنست که چند کرت آب گرم یا
روغن بادام جرعه جرعه میدهند وطعام مسکه فرمایند واگر ساکن نشود
قی فرمایند بسکنگبین وآب گرم با کشکاب وگلنگبین وطعام حسوها
نرم دهند واگر ساکن نشود یکمثقال ایارج فیقرا به سکنگبین بسرشند وبدهند
صواب باشد وطعام نان پاکیزه اندر آب سرد وآب انار شیرین تر
کرده وپس ازانکه این تدبیرها کرده باشند مدتی کشکاب دهند با آب
انار شیرین آمیخته وآب کدو وکشکاب وروغن بادام ونوع دوم
که سبب آن مادهٔ سرد وتر بود اندر معده علاج او آنست که قی فرمایند
بماهی وترب وسکنگبین وآب شبت ولوبیای سرخ وتخم جرجیر وبر
تشنگی صبر کند وانگدان وچند بیدستر می بویند وکندر ومصطکی ودارشین
وپودنه می خایند ومعده را پس ازقی ایارج فیقرا پاک کنند وبانخواه وشدا

وصعتر در

وصعتر در طعامها کردن وازناشتا مقدار دو درم سفوف نافع بود
وعطسه آورد ومادهٔ غلیظ را بجنباند وبکند ونفس باز کشیدن وفرو
کرفتن سود دارد وکمونی وسجزنیا وتریاق اربعه وتریاق بزرگ وفندا دیقون
سخت نافع بود ومرزنگوش وبرگ سداب تر در آب بپالایند ویک سکره
ازان آب با یک کفچه انگبین بدهند ویکدرم اسارون سوده با انگبین
سرشته در آب گرم بدهند وانگشتان پای ببستن وترس واندوه وقلق
را ساکن کند وگرمابه گرم نافع بود ومقدار نیم درم جندبیدستر نیم درم
قسط تلخ نیم درم زعفران فطراسالیون یکدرم همه را بکوبند وباطبیخ
پودنه وانیسون ومصطکی وزیره ومانند آن بدهند اما علاج نوع سیوم
آنست وچهارم که سبب آن باد غلیظ یا مزاج سرد بود هم ازین نوع
باید فرمود که یاد کرده آمد وعلاج آنچه از خشکی وتهی بودن آنست که تری
باندام او باز آرند وشیر تازه وآشامیدنیهای نرم وکشکاب وآب
کدو دهند با شکر وروغن بادام وآب انار شیرین با مقداری کثیرا
ولعاب اسبغول ولعاب دانهٔ بهی شیرین یا روغن بنفشه نافع بود
وروغن بنفشه به بینی برکشیدن ومهرهای پشت وگردن بدان چرب

کردن و ضمادی از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه بر مهرهای گردن که مبدا عصبهاست نهادن و طعام ماء اللحم و خایه نیم برشت و کشکاب غلیظ باید فرمود و علاج آماس جگر و معده و رگ باسلیق باید زد و آب عنب الثعلب با آب هندبا و خیار چنبر دهند و باقی علاج در آماس معده و جگر طلب کنند باب دوم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن **آروغ** آروغ بادیست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و این باد از خلطی غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده یا از سوء المزاج ساده خیزد یا از سوء المزاج با ماده و ماده بادها یا بلغمی باشد یا سوداوی علامتهاء سوداوی و بلغمی در بابهای گذشته یاد کرده آمد و هرگاه که آروغ بسیار کرد طعام را با خود بفم معده برآرد و ناگواریده بماند از بهر آنکه قوت گواریده شدن طعام در قعر معده است و چون از قعر معده ببالا برآید ناگواریده بماند و هرگاه که آروغ هیچ بر نیاید و باد در معده بماند بیم باشد که استسقای طبلی بدین سبب تولد کند و اگر بسیاری آروغ از اندازه بیرون شود و باد در معده بماند تر نجیده شود و تدبیر آوردن آروغ باید کرد

اگر سبب

اگر سبب بسیاری آروغ خلطی بلغمی یا سوداوی بود معده را بقی پاک باید کرد و حب الایارج و حب الصبر و مصطکی که در بابهای گذشته یاد کرده آمده است باید داد و از پس آنکه معده را پاک کرده باشند معده را قوت باید داد بمعجون فلافلی یا کمونی یا کندری و زنجبیل پرورده تا خلط غلیظ در معده گرد نیاید و از طعامهای بدگوار و بادناک پرهیز کنند و اگر سبب آروغ ضعیفی بود و سبب ضعیفی سوء المزاج ساده و مزاج غریب بود آن علاج باید کرد چنانکه در بابهای سوء المزاج معده یاد کرده آمد و هرگاه که آروغ باز ایستد و بر نیاید و معده را بر نجاند سداب و پودنه و سعتر و زیره و نانخواه و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل می باید خایید و قرنفل خوردن و بهمن و قاقله و کوارش کندری و کوارش انکدان و معجون حب الغار که پیش از این یاد کرده آمده بکار می باید داشت بحسب مشاهده و اگر در بعضی اوقات فصد یعقوب و سنجر بیمار بکار برند نافع بود باب سیوم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن **منش گشتن و اضطراب معده** و معالجات آن تباهی منش گشتن و اضطراب معده را تهوع و غثیان گویند و تهوع نیز گویند و این حرکتی باشد از معده که خواهد که چیز

از جهد دفع کند و نتواند و اسباب این اضطراب سه گونه باشد یکی سبب
ضعیفی معده است از انواع سوء المزاج و از اندوه و ترس و مانند آن همه از
اضطراب معده باشد دوم طعامی باشد که خورده شود سیوم ماده بد که در
معده گرد آید اما آنچه از جهت طعام بود چنان بود که طعامی تیز خوردن چون
پلپل و سپندان که معده را بسوزاند و بگزد یا طعامی بسیار چرب بوده که معده از و
نفرت گیرد و مسترخی و نرم شود یا طعامی تباه شده و از حال خویش بگردیده
یا طعامی که بد ساخته باشند چون چیزی که بسوزانند و دود ناک شود و آنچه از
جهت ماده بود از سه حال بیرون نباشد یا ماده اندر توهای معده رفته
بود و معده آن را تشرب کرده یا بر خمل معده ذوسنیده باشد و در وی آویخته
یا در فضای معده بود و آنچه در فضای معده بود یا در قعر معده باشد یا
بر فم معده و این ماده از صفرا باشد یا از بلغم بسیار باشد که تهوع و اضطراب
معده بسبب آماس گرم بود در معده و علامت و علاج آن در بابی
جدا گانه یاد کرده ایم ان شاء الله تعالی علامتها که اضطراب معده
پیوسته و دایم باشد و قی نباشد طبیبان آن را بتازی تقبّث النفس
گویند و بعضی مردمان بپارسی گویند دل میگردد و این علت از دو

حال بیرون

حال بیرون نباشد یکی آنکه ماده در میان توهای معده رفته باشد و معده
از آن تشرب کرده و بدان سبب مسترخی شود دوم آنکه ماده غلیظ است
که بر خمل معده دوسیده است اگر با این اضطراب تشنگی و تلخی دهان پیوسته باشد
و در میان طعام خوردن ساکن شود بباید دانست که ماده صفراییست
و اگر پیوسته لعاب در دهان گرد میشود و تشنگی نباشد بباید دانست که ماده
بلغمی است و اگر طعم دهان شور بود و لختی تشنگی باشد بباید دانست که
ماده بلغمی شور غلیظست و اگر طعم دهان ترش باشد بباید دانست که بلغم
رقیق است و اگر با این اضطراب تهوع و قی می افتد بباید دانست که ماده
در اعضاء معده است و اگر به آسانی قی کند بباید دانست که ماده بر فم
معده است و اگر بدشخواری قی کند بباید دانست که بر قعر معده است و
اگر قی می افتد و اضطراب ساکن میشود و باز بدید می آید بباید دانست که
ماده صفرایی است و از عضوی دیگر بمعده می آید یا از همه تن و بسیار باشد
که اضطراب معده علامت بحران بود در تبهای وبایی از جمله علامتهای
بد بود و ناقه را علامت نکس باشد و گاه باشد که خداوند تب را در تب تشنج
افتد یا صرع یا حالی که بدان ماند و قی افتد و چیزی برنگ زنگار یا برنگ نیل بر آید

معالجات اگر ماده صفرایی بود و تریهای معده از آن تشرب
کرده قی باید فرمود بسکنجبین و آب گرم و اگر قی نتواند استفراغ بایارج
فیقرا و اندکی سقمونیا باید کرد و بعد از آن کشکاب و آب انار ترش
و شراب غوره و سکنجبین و طعام دراج و تیهو و تذرو و مرغ بچه خاگی
نخوده و انار دانگ پخته و بر معده ضمادی از صندل و گل سرخ و سک
ولادن و کافور و آب سیب و آب امرود و گلاب نهادن و اگر ماده
بلغمی بود قی بسکنجبین عسلی و ترب و طبیخ شبت و ماهی شور باید فرمود
و اسهال بایارج فیقرا به سکنجبین بسرشته و از پس استفراغ میبه و شراب
و شراب افسنتین باید داد و اگر شراب کهن دهند تا قی بلغم را برارد و براند
و معده را بزداید و طعام تذرو و کبک و گنجشک بریان کرده و مطجنه
و مانند آن دهند و ضمادهای گرم که در باب گذشته یاد کرده آمد بر معده
می باید نهادن تا نافع باشد باب چهاردهم از جزو چهارم از
گفتار دهم از کتاب ششم اندر بای کردن قی
قی حرکت معده است و دفع کردن آن
چیزی را بسوی دهان و اسباب آن پنج نوع است یکی بحران

بیماریهای

بیماریها دوم تولد صفرا در معده و در آمدن آن بمعده از عضوی دیگر سیوم
بلغمی که در فضای معده بود تا تریهای معده و خمل او آنرا تشرب کرده
چهارم آنکه طعامی ناپسندیده خورده شود چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمد
پنجم آنکه خلط سوداوی در معده گرد آید و کسانی باشند که ایشان را بهر یک
چند نوبتی راست قی افتد و خلط سودا را براند و از آن آسایش یابند و علامتهای
هر یک در باب گذشته یاد کرده آمد معالجات اگر قی بحرانی
بود و قوت بر جای باشد و بیمار آسایش همی یابد آنرا باز نباید داشت و یاری
باید داد تا تن پاک شود و پس اگر از اندازه درگذرد و ضعف آرد باز
باید داشت و آنچه بحرانی نباشد و سبب آن خلطی بد بود که در معده است
و طبع خشک باشد نخست طبع را نرم باید کرد بحقنه نرم که از بابونه و بنفشه
و خبیک و کشک جو و سپستان و خطمی و شکر سرخ و روغن کنجد ساخته
باشند تا ماده را فرود آرد و شربت آب خرما هندی و آب آلوی ترش
باید داد خاصه که ماده صفرایی بود و اگر طبع خشک نباشد نخست بآب
گرم و سکنجبین قی باید فرمود تا ماده کمتر شود و پس معده را برب غوره
و رب انار و رب لیمو ساده بی شکر قوت دادن و اگر این ترشیها معده

را بگیرند رب آبی و شراب ریواج و شراب ترشی ترنج دهند و در آنگه خواهند
خورد طباشیر و گل سرخ درست ناکوفته در افکنند و پشت جو در آب
انار دانگ بباید داد و کعک و نان خشک بریان کرده دادن نافع
بود و اگر بدین کفایت نشود مجمره بر شکم نهادن باید نزدیک ناف و میان
دو کتف و اطراف او برفق مالیدن و جهد باید کرد که بخسبد و اگر بر تخته آویخته
خسبد و آن تخته برفق بجنبانند تا در خواب رود صفت حبی که قی
باز دارد و نجوا باید بگیرند بزر البنج یک جزو و بزر آلو و سماق و قسط از
هر یکی چهار جزو همه را بکوبند و بشراب آبی بسرشند شربتی از یک مثقال
تا نیم مثقال و اطراف او را نو بیرون آمده باشد و آب آن خوردن نافع
بود و طعام از سماق و غوره و نار دانگ بباید ساخت و اگر این ماده
از عضوی دیگر یا از همه عضو تن بمعده می آید و تن را مطبوخ پلیله
پاک باید کرد و تقیع صبر دادن و رگ باسلیق زدن بهتر باشد و حقنه
که در اول باب یاد کرده آمد بغایت نافع است و بر معده ضمادی
نهند و اگر از آبی بریان کرده و سیب و صندل و گل و مورد تر و آب
امرود و سک و لادن و کافور و زعفران و میوسن کرده باشند صفت
شرابی

شرابی که قی صفرایی و درد جگر را ساکن کند بگیرند آب آلوی سیاه
و آب خرمای هندی از هر یکی سه اوقیه لک مغسول یکدرم زعفران
دو دانگ لک و زعفران بسایند و در آب بمالند این جمله یک شربت بود
صفت شرابی دیگر که قی و اسهال صفرا را نافع بود بگیرند آب آبی ترش
و آب سیب ترش از هر یکی سه من سماق و حب الآس و غبیرا و حماض و ترنج
از هر یکی نیم من همه را درین آبها بپزند و نیک بپالایند شربتی دو اوقیه با یکدرم
طباشیر سوده صفت نسخه دیگر بگیرند آبی ترش و سیب ترش و امرود
صینی و انار ترش و غوره همه را بکوبند و بفشارند و آب بگیرند و سماق و غبیرا
و نبق و حب الآس و انبرباریس نیم کوفته درین آب تر کنند و دو روز
بنهند پس بپالایند و باتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر حاجت افتد
مقداری پوست بیرونی پسته درین شراب بجوشانند تا بقوام آید صفت
سفوفی از نسخه عیسی صهار بخت بگیرند عود و طباشیر از هر یکی سه درم
گل سرخ و پودنه و زرشک از هر یکی پنج درم سماق چهار درم انار دانگ ده درم
همه را بکوبند و بشراب آبی یا بشراب ریواج و آب خرما هندی چنانکه صواب
بینند بدهند صفت سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ و سماق از هر یکی

پنج درم طباشیر دو درم گل نیشابوری سه درم همه را بکوبند و نیم دانگ کافور
باوی بسرشند شربتی سه درم با آب انار ترش یا به آب سیب یا به آب آبی
بدهند صفت **سفوفی** دیگر بگیرند طباشیر پنج درم گل سرخ چهار درم بزر الحماض
و بزر البقله از هر یکی پنج درم سماق ده درم اقاقیا و سک از هر یکی یک مثقال
گل نیشابوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربتی دو
مثقال با شراب ترشی ترنج و کعک سوده در آب سیب ترش با اندکی
شراب چنانکه مزه شراب بدید نیاید قی صفرا باز دارد و قوت را نگاه دارد و
اگر قی بلغمی بود که در معده گرد آمده باشد نگاه باید کرد اگر ماده در فضای
معده است و میل بسوی فم معده دارد هم تقی پاک باید کرد به طبیخ شبت
و اندکی بوره درین باب کفایت باشد و از پس قی معده را قوت دادن
بگوارش عود و میبه و شراب بودنه و دواء المسک و مرو اگر میل بقعر معده دارد
بحب صبر و مصطکی و ایارج فیقرا و حب الاقاقیه پاک باید کرد و از پس آن
معده را بگوارشها قوت باید داد و باید دانست که هر گاه که سبب قی
خلطی بد بود و او را بقی باز نتواند داشت یا باسهال همچنانکه اگر سبب
اسهال که از خلطی بد بود آنرا باسهال باز نتوان داشت یا بقی و تفرط ازین
میگوید

میگوید اَلقَیُ وَالاِسهَالُ مَرضَانِ یَؤُولُ اَحَدُهُمَا بِالآخَرِ مِثلُ اَنّ الاِسهَالَ
یَمنَعُ القَیَ وَالقَیُ یَمنَعُ الاِسهَالَ و این از بهر آنست که هر گاه که قی از خلط بد بود
که در معده باشد چون آن خلط را از معده بیرون آرند بقی یا باسهال آن قی
ناچار باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلطی بد باشد چون آن خلط را بیرون کنند
باسهال یا بقی آن اسهال ناچار باز ایستد و اسباب باز داشتن قی و
اسهال دو است یکی آنکه خلط را بیرون آرد دوم آنکه ماده را از بالا فرو
سوی کشد و اگر قوتهای معده ماده را تشرب کرده باشد نخست قی باید
فرمود بماهی شور و ترب و خردل و سکنگبین عنصلی و آنچه بدان ماند و با این
حال هیچ طعام و شراب قابض و عفص نشاید داد تا آنگاه که ماده
برکنده شود با ایارج فیقرا و حب صبر و غیر آن صفت **حبی** که حمل معده
را از بلغم لزج پاک گرداند بگیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله سیاه و کابلی از هر یکی
دو درم قرص گل و نمک هندی از هر یکی سه درم پودنه خشک و خیربوا و انیسون
و نانخواه و کرویا و جوزبوا و قرنفل از هر یکی دو درم و نیم مصطکی دو درم تربد هفت
درم همه را بکوبند و به آب پودنه بسرشند و حب کنند شربتی یکدرم یا یک مثقال
در شراب افسنتین و اگر در میبه دهند روا بود **مطبوخی** که معده را قوت

دهد بگیرند انار دانک ترش سی درم مصطکی پنجدرم کندر هفت درم
پودنه و سیسنبر از هر یکی یک دست همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا به سیکی
باز آید و بپالایند و یکدرم عود خام سوده و یکدرم سک سوده بدو نهند
و اندک اندک میدهند صفت سفوفی که معده را قوت دهد بگیرند پودنه
خشک و عود و قرنفل و مصطکی از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بپزند شربتی
یکدرم باده درم گلشکر صفت سفوفی دیگر بگیرند عود و مصطکی از هر
یکی یکجزو و سک نیم جزو و ریوند صینی و پودنه خشک و نانخواه بسرکه تر
کرده دو روز پس خشک کرده از هر یکی دو جزو و شربتی یکمثقال در آب
انار و اگر علت قویتر بود در آب مورد تریا در اطراف ز صفت
ضمادی نافع بگیرند سک و قصب الذریره و مصطکی و سنبل و عود
و قرنفل و جوزبوا و خیربوا و اندکی زعفران همه را بکوبند و بمیسوسن بسرشند
و بر معده نهند و اگر قی از خلطی سودایی بود که در معده گرد آمده باشد
به بازداشتن آن مشغول نباید بود تا ماده کمتر شود پس بحقنها که میل
به تیزی دارد فرو باید آورد و از لادن و کشته و اکلیل الملک و برگ مورد
ضمادی ساختن بشراب قابض و بر معده و سپرز نهادن و ایارج فیقرا

باافتیمون

باافتیمون ترکیب کرده بدهند و چون قی ساکن شود مطبوخ افتیمون باید داد
تا تن را از باقی سودا پاک شود و سپرز ضعیف بود یا در وی آفتی باشد
علاج آنچنان باید کرد که در جایگاه یاد کرده آید پس معده را بدوا المسک
و دیگر گوارشها گرم باید کرد و قوت دادن و اگر طبیعت باشد چیزهای قابض
که قی باز دارد نشاید داد لیکن بحقنه ماده را فرود باید آوردن و معده را بمسهل
پاک باید گردانیدن پس معده را قوت باید دادن و اطراف مالیدن و گرم
کردن و در آب گرم نهادن قی را باز دارد خاصه اگر ماده از تن یا از عضوی
دیگر بمعده همی آید از بهر آنکه ماده را باطراف کشد و آنرا که قی زود زود باشد
و ماده سخت گرم باشد اطراف را در آب سرد نهادن و معده را به طلاء خنک
سرد کردن سود دارد جالینوس میگوید که از پس طعام معده را درد کند و قی
افتد با سهال تن درست گردد و میگوید من قومی را مسهل دادم از هر گونه
بعضی را که صبر توانستند خورد و صبر در آب کشنی دادم و بعضی را صبر با طریفل
معجون کردم و دادم و آنرا که نتوانست خورد خیار چنبر دادم در آب کرفس
و آب کشنی و آب بادیان و از اسهال کل الکین بارب انار ترش و بعضی را
کندر و سماق و زیره دادن و باید دانست که خداوند قی را و خداوند اسهال را

گرسنگی سود دارد و باقلی با پوست بسرکهٔ ممزوج پخته نافع بود و عدس
مقشر پخته و آب از وی ریخته و انرا بسرکه پخته و پودنه و سداب و کشنیز خشک
در طعامها سودمند بود و اگر سبب قی طعامهای ناموافق بود قی باید کرد
بسکنگبین و آب گرم تا معده ازان طعام پاک شود و اگر طعام چرب
بوده است بعد از قی کردن چیزی شور خورد و معده را بشراب پودنه
قوت باید داد و اگر طعامی گرم بوده است پس از قی شراب لیمو و شراب
خورند و آنچه جمله بدانچه مزاج و موافق حال بود غذا کنند و اگر از طعامی
که خورده بود دلشکستن خیزد و قی نتواند کرد طعام بیشتر ازان باید خورد
تا معده پر شود و قی آسان تواند کرد و خلط بد با طعام برآید و بیشتر این
دلشکستن از گرمی و خشکی خیزد و ضمادهای سرد که بر معده نهند و شربتهای خنک
و آب سرد زایل شود و خداوند معدهٔ ضعیف را هر وقت که طعام خورد
منشکستن خیزد زیرا که نخست که طعام خواهد خورد چیزی نرم لغزاننده
خورد و پس چیزی قابض بر معده نهادن و اقراص کواکب دادن در
شرابی یا جلابی که در وی یک حبه مشک بغایت نافع بود و دوا المسک
نیز نافع بود و صفت اقراص کواکب از قرابادین طلبند باب پنجم

ازجزو

از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر باز کردن
قی خون و معالجات آن قی کردن خون یا از مری یا از
معده یا از جگر باشد و بیرون آمدن خون ازین اندامها یا از ترکیدن
رگی یا از ریشی گشادن سر رگی بود و سبب ترکیدن رگ از اندرون باشد
یا از بیرون و آنچه از بیرون بود یا از زخمی بود که بدو رسد یا بانگی بیشتر و
تر از عادت کند یا از جایی بجهد و آنچه از درون باشد یا از بسیاری
خون باشد که در رگها گرد آید و رگها را بشکافد و یا سستی و نرمی یا بسبب
ضعیف بقدر یا خشکی رگ بود و سبب ریشی که برین اندامها برآید یا صفرا
تیز بود و یا خلطی شود دیگر طبع بوره دارد و برین اندامها بگذرد و ریش
گرداند و سبب گشاده شدن سر رگها حرکت قوت دافعه بود و سبب
حرکت قوت دافعه یا تیزی صفرا بود که قوت عضوها خواهد که آنرا دفع
کند و سبب حرکت قوت سر رگها بگشاید تا خون از وی بیرون
آید یا ضعیفی قوت ماسکه رگها بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه یا رطوبتی
باشد که در سر رگها راست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری اخلاط
باشد در رگها و برتافتن رگها آنرا علامتها اگر قی کردن خون

ناگاه افتد و بسیار بر آید بباید دانست که رگی یا رگهای بسیار کفیده
شده است خاصه که اسباب کفیده شدن رگ از پیش گذشته باشد
و اگر در مری یا در معده یا در جگر دردی بوده باشد و بقی خون بر آید بباید
دانست که درین اندام ریشی است و باشد که ریم با خون آمیخته بر آید
و اگر در مری یا در معده یا در جگر حرارتی باشد و خون که بقی بر آید سخت گرم
بود و علامتهای گرمی ظاهر بود بباید دانست که سر رگها بسبب تیزی
و گرمی خون گشاده شده است و اگر در تن علامتهای امتلایی پدید آمده
بود و خون بسیار آید بباید دانست که سر رگها بسبب بسیاری خون و
بسیاری اخلاط که در وی بود گشاده شده است و اگر خون بسیار نبود که
که بر می آید سخت گرم نباشد و خداوند علت طعامهای تری آرنده بسیار
خورده بود بباید دانست که سر رگها بسبب تری و نرمی گشاده شده است
معالجات هرگاه که در قی کردن خون بیاید و قوت و فصل
سال و عمر مساعد بود و مانعی نباشد نخست رگ باسلیق باید زد از بهر
آنکه هر نوع که یاد کرده آمد در حال نافعتر از رگ زدن هیچ چیز نیست
لیکن خون مقداری اندک بیرون باید کرد و گاه باشد که مقداری کمی

خون بیرون

خون بیرون باید کرد و اگر قی سخت به نیرو بود اطراف را بباید بست
و اقراص گلنار باید داد **قرص گلنار** بگیرند صمغ عربی پانزده درم
کهربا و بسد و کشنیز خشک و گل سرخ و طباشیر و گلنار و سماق و عصاره
لحیة التیس و نشاسته از هر یکی دو درم اقاقیا و سرو گوزن سوخته و شسته
از هر یکی هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم و در بعضی نسخها یکدرم
شربتی سه درم در آب باران یا در آب لسان الحمل و اگر سبب کفیدن رگ
بود همچنین تدبیر و همین شربت صواب بود و اگر سبب ریشی بود اقراص
کهربا باید داد **قرص کهربا** بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی سه درم
کهربا پنجدرم شادنج مغسول و گل مختوم از هر یکی ده درم شب یمانی دو
درم و نیم گلنار سه درم افیون و دارچینی از هر یکی دو درم این جمله ده قرص
سازند شربتی یک قرص در آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب
بادروج و آب برگ و ساق خرفه و اقراص الکحل کفیدگی و گشادگی رگها
را نافع بود **صفت آن** بگیرند سرمه و شادنج مغسول و دم الاخوین از
هر یکی سه درم گلنار و مازو از هر یکی دو درم سرو گوزن سوخته و شسته
و اقاقیا از هر یکی یکدرم لادن و زعفران از هر یکی نیمدرم دم الاخوین

یکدرم و نیم همه را بکوبند و ببیزند و بآب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند
هر یکی دو درم شربت یک قرص در یکی ازین آبها که یاد کرده آمد و گل
ارمنی و گل مختوم و طباشیر بآب لسان الحمل و آب باران و آب
غوره نافع بود و طعام تفتیل بآب سماق یا بآب غوره معده و جگر
ضمادهای قابض و خنک برنهند و محمد بن زکریا الرازی میگوید که مردی را دیدم
که پاره گوشت بزرگتر از جوزی بقی برانداخت و بسلامت بماند و نمرد
و گمان من آنست که در معده وی ناسوری بود بزرگ و بروزگار چندان
شده بود و بن او باریک گشته و بقوت قی و قوت دافعه آن عضو از بن
او بگسست و بقی بر آمد هیچ سبب جز این نمیدانم و اگر چنان باشد که گشاده
شدن رگها از سستی و نرمی رگها بود بسبب تری مزاج و بکار داشتن طعامها
تری آرند چنان که یاد کرده آمد و اسراف کردن در آن او را در وقتی قی آید
فلونیای پارسی باید داد و همچنین بحکم مشاهده سنجرنیا و دحمرثا قدری
دادن

باب ششم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر دوای کردن هیضه

هیضه بیماری است از
جمله بیماریهای تیز که طبیبان آنرا الامراض الحاده میگویند و با خطر است
از بهر آنکه

از بهر آنکه در آن زیر و زبر گشاید یعنی هم با قی کردن بود و هم با سهال
و گاه باشد که اسهال بی قی باشد لیکن بی منشکستن نبود و اصل
این بیماری ناگواریدن طعام بود و اسباب آن سه گونه باشد یکی
آنکه طعام بسیار خورده باشد چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه
طعام بی ترتیب خورده شود و آن چنان بود که طعامی قوی تر و دیر
گوارتر نخست خورده شود و از پس آن طعامی نازک و زود گوار
خورده شود یا از پس طعام میوهای تر خورده شود چون انجیر و زردآلو و
غیر آن اما آنچه زود گوار باشد بگدازد و بر سر طعام ناگواریده بایستد و
آنرا تباه کند سیوم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تباه باشد و در معده
تباه تر شود و مانند دارو گردد و چون طعام در معده تباه شود و هر چه
از آن بخلط صفرایی ماننده تر بود بقی بر آید و هر چه بخلط بلغمی ماننده تر بود باسهال
بیرون آید و این بیماری تا آنگه که هر طعام که خورده باشد و در معده تباه
شده بود از تن بیرون آید آسان باشد و طاقت آن توان داشت لیکن اگر
از پس آن در معده و امعا سوزشی پدید آید کار صعب باشد و استفراغها
افتد و اسهال پدید آید همچون آب تیره و گنده و گاه باشد که اسهالی افتد

همچون آبی که گوشت دروی نشسته باشند وضعف وتاسه وگدازش پدید
آید ونبض ضعیف وصغیر گردد وچشمها وصدغ بمغاک فرورود وبینی باریک
وکشیده شود ورنگ روی چون رنگ مردگان گردد وپای سرد شود وناخن
کبود گردد وتشنج درعضلهای دست وپای وزبان پدید آید وطبیب که
علاج این کند ماهر وهوشیار ودلیر باید که از صعبی بیماری نترسد وعلاج
بازنگیرد وصعبی بیماران بود که هرچه بیماررا دهند زود بقی برآرد وتشنگی
غلبه شود وهرآب که دهند بقی بازگردد بازتشنه شود ونبض ضعیف گردد
وتشنج پدید آید واندامها سرد گردد وبسیار کس را این افتاده است وطبیبان
قوت ایشان دران حال نگاه داشته اند واز بیماری بسلامت بیرون آمده
بدین سبب طبیب ماهر وهوشیار باید تا در همه علامتها نگاه میکند واگر
چه نبض ضعیف یا بدوقی وتشنج می بیند چون رنگ روی برجای باشد
ودم زدن بنظام بیند نترسد وعلاج بازنگیرد واین علت کودکان را بسیار
افتد بسبب بسیار خوردن وبر ایشان سلیمتر بود وآنچه پیران وبزرگان را
افتد باخطر باشد خاصه اگر قوی تن وفربه ورنگین وسخت گوشت نباشند
از بهر آنکه اینچنین کسان مستعد باشند استفراغهای صفراییرا یعنی که

درتن ایشان

درتن ایشان ماده بسیار بود وچون درحرکت آید وپرداختن گیرد جزوی
که می بردارند جزوی دیگر را میکشد بازداشتن وفرو گرفتن دشخوار باشد
وهمیله ایست آنرا ضرورت خلا گویند وکشیدن جزوی بر جزوی را آن
مسلسله است وبباید دانست که کسانی باشند که نوعی بیماریرا مستعد باشند
همچون کسانی که هیضه را مستعد باشند واین حال ایشان را بسیار افتد واز آن
منفعت یابند وتن ایشان از خلطهای بد پاک شود وکسانی دیگر که مستعد
آن نباشند وهیضه افتادن عادت نداشته باشند اگر ایشان را یکبار افتد
برخطر باشد وهیضه در تابستان بسیار افتد وآنچه در تیرماه افتد بتر باشد
ودر زمستان نادر افتد وعلامت گدازش درین علت آنست که بول
نیز بسیار آید ولزج باشد وبرنگ صفرایی بود معالجات
چون آگاهی یابند که طعام در معده تباه شد بباید شتافت بقی کردن
تا معده پاک شود ومحرور را در هیضه بشکستن تشنگی رنج دارد بباید
شتافت تا آب نیم گرم خورد بسیار تا معده از طعام تباه شده بقی
پاک شود وجلاب وماءالعسل وروغن نشاید خورد وجلاب وماءالعسل
از بهر دو کار نشاید خورد یکی آنکه هر دو در معده محرور تباه شود وصفرا

کردد دوم آنکه بهر دو غذا دهند اند و خداوند هیضه را غذا باز باید کرفت
واگر اگر غذا باز باید کرفت چیزی غذا دهنده چگونه نشاید و روغن از بهر
آن نشاید داد که روغن قوت معده را ضعیف کند لیکن اگر در معده
سوزشی پدید آید اندکی با جلاب تا تیزی اخلاط را بنشاند و اگر تشنگی و
حرارت با آن غالب شود جلاب با سکنگبین دهند و اگر قی تمام کرده
باشد و میخواهند که تسکین دهند جلاب با آب انار ترش باید داد
و خداوند هیضه را هیچ حرکت نشاید کرد و هیچ چیز که بغذا ماند نشاید خورد
و باید خفت از بهر آنکه درین علت هیچ علاجی چون خفتن و چیزی
ناخوردن نیست و اگر خواب نیاید خویشتن را خفته باید داشت
تا اخلاط ساکن بماند و شاید که در خواب رود و اگر تشنگی غالب شود
طباشیر سوده در آب انار دانک ترش کنند و از آن آب تجرع کنند و
آب آبی ترش و آب سیب کوهی و آب اطراف رز سخت سودمند بود
و اگر این آبها قی باز کردد اندکی کعک سوده با سویق تر کنند و کفچه
دو از آن بدهند تا بخسبد تدبیری صواب باشد و محرور را ضمادی کنند از
صندل و کل و سیب بریان کرده و برک مورد و کلاب و اندکی کافور

برشکم او

برشکم او نهند و آب جو در آب مورد تر کنند و بسرشند و ضماد کنند و نان خشک
کهن بسرکه تر کنند و ضماد کنند و آبی را که بسرکه پخته و شکوفهٔ رز و لحیة التیس و سماق
و اقاقیا و کلنار و ربا ریوست همه را با آب مورد تر کنند و ضماد سازند و خاکستر
نی و خاکستر کز و خاکستر شاخ رز بسرکهٔ ممزوج تر کرده بر شکم او مالیدن و اگر
خرقه بکلاب سرد تر کرده کنند و بر شکم او پوشند روا بود صفت شراب میوه‌ها
که قی باز دارد بگیرند سیب و امرود و قدید و حب الآس و زرشک و انار دانک
و همه را نیم کوفته کنند و در آب انار ترش کنند یکشبانه روز و بپزند تا دو بهر برود
و یک بهر بماند و بپالند و آن آب دیگربار بپزند تا قوام گیرد و بکار دارند صفت
اقراص الطین بگیرند کل نجاحی نیمن و بکوبند نرم با پنج درم قاقله و پنج درم
کبابه و سه درم فقاع اذخر و دو درم سک بکلاب بسرشند و اقراص کنند و
در میان کافور نگاه دارند شربتی یکمثقال با یک اوقیه شراب بود صفت
اقراص کندر بگیرند کندر و کل نجاحی از هر یکی ده درم قاقله و سک از هر یکی دو
درم کافور دانکی و نیم مشک دانکی قرنفل نیم درم همه را بلعاب دانه آبی بسرشند
و اقراص کنند شربتی یکمثقال با یک اوقیه شراب نعنع بکار برند صفت
نسخهٔ دیگر کل نجاحی و کندر از هر یکی دو درم کبابه و قاقله از هر یکی یکدرم

ونیم کافور دانگی ونیم مشک دانگی قرنفل دانگی شربتی یکمثقال بابیک اوقیه
شراب بود صفت اقراص الآس بگیرند انار یوست ومازو از هر یکی
پنج درم حب الآس وسماق وگزمازو وگل ارمنی وبلوط ونشاسته بریان
کرده ومقل مکی از هر یکی ده درم همه را بکوبند شربتی یکمثقال قی واسهال باز
دارد صفت اقراص اسپن بگیرند قرنفل ده درم سک یکدرم قرفه دو
درم آس خشک یکدرم ونیم مصطکی وافیون وبیروج از هر یکی یکدرم ونیم
همه را بکوبند وده قرص سازند وشربتی یک قرص قی باز دارد و بخوابانند واگر
کار بدان رسد که عرق سرد کردن آغاز کند واطراف سرد شود و فواق پدید آید
اطراف او را در آب سیر دنهند ومیمالند گل ارمنی در آب مورد وسرکه بکدازند
و بر پای او طلا کنند و خرقه بر زبر آن پوشند و سر وقت بر میدارند و سرد میکنند
و بر پای او می پوشند واگر ضعیف گردد و بیهوش شود عضلهای او را
بمالند وسر گوش وبینی او را بمالند وموی صدغ او میکشند وماء اللحم وشراب
مشک در حلق او میچکانند واگر تشنج کند خرقها بروغن گرم کرده چرب
میکنند وبر عضلها می نهند واگر اسهال از حد بگذرد خشخاش در آب بپزند
ونشاسته بریان کرده دران آب حل کنند و بدان حقنه سازند ومرطوب

راکر درحال

راگر در حال که حس آن یابد که طعام در معده او تباه شود ماء العسل گرم
دهند تا قی کند و معده را پاک کند و از پس اقراص عود دهند صفت آن
بگیرند قرنفل وکبابه از هر یکی یکدرم سنبل ومصطکی از هر یکی یکدرم عود خام
چهار درم شکر وزن همه داروها شربتی یکمثقال وصفت شراب مشک
در باب گذشته یاد کرده آمد و چون از هیضه بیرون آید طعام مرغ خانگی
مصوص کرده با آب انار دانگ وآب سماق واگر مصوص کبک یا تذرو
بود اولی باشد

جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم در شناختن حالهای ضعف معده وبد گواریدن طعام وضعف قوت چهارگانه واین جزو شش باب است باب اول اندر پیدا کردن احوال ضعف معده

ضعف معده

هر قوتی که ضعیف گردد از قوتهای معده نوعی از ضعیف معده با آن پدید
آید لیکن عادت بیشترین مردمان آنست که ضعیف معده ضعیف قوت
هاضمه را گویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده پدید آید نوعی از
ضعف معده تولد کند وقوت جاذبه را سردی وتری ضعیف کند و
گرمی وخشکی یاری دهد و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد یاری

زنجبیل پروردهی مقدار دو
درم بخورد و معده را ببرد

دهد و قوت هاضمه را گرمی و تری یاری دهد و قوت دافعه را تری که میل
بسردی دارد یاری دهد و بدترین ضعفی که در معده پدید آید علامت آنست
که تشنج او متخلخل شود یعنی بافتن لیفهای او سست شود و انواع سوء المزاج
و اسباب و علامات و علاج آن در جزو دوم ازین کتاب یاد کرده آمد
اما معالجات معده و قوتهای آن درین جزو بشرطی تمام یاد کرده آید

باب دوم از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پای کردن
ضعیفی قوت جاذبه

علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست
که طعام از فم معده دیر گذرد و گرانی کند و گاه باشد تا سه و گردیدن پهلو
بر پهلو تولد کند و خفقان و دوار و سدر و گاه باشد که فشکشتن و قی
پدید آید و سبب این عارضه بیشتر از خلط صفرایی بود که در فم معده
گرد آمده بود و علامات و علاج آن در جزو چهارم ازین گفتار یاد کرده آمد و
آنچه بی ماده و بی خلط باشد سبب آن مزاج سرد و تر باشد معالجات
علاج آن بطعامهای لذیذ لطیف و زود گوار باید کرد چون تذرو و دراج
و گنجشک بشوربا پخته و بریان کرده و بروی ابزارها خوش کرده چون زیره و
کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران و اگر کسی شراب خواهد شراب

قابض دهند

قابض دهند و ضمادی بر فم معده نهند از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل
و افسنتین و گل و صبر و آبی پخته و آب برگ مورد تر و بر پهلوی راست
خسبد از بهر آنکه خفتن برین شکل یاری دهد بر فرو آمدن طعام از فم معده
و اطراف مالیدن و از پس طعام ریاضتی باهستگی کردن و بادها که در معده
بود شکستن نافع بود

باب سیوم از جزو پنجم از گفتار دهم از
کتاب ششم اندر پای کردن ضعیفی قوت ماسکه

آفت
قوت ماسکه آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و التفات نکند یعنی گرد
آن در نیاید و اگر التفات کند ضعیف بود و گاه باشد که در معده خفقان
و ارتعاشی پدید آید و گاه باشد که خداوند معده نخست از ارتعاش معده
آگاهی نباشد و باخر که ارتعاش غالب گردد و همه اندامها با وی ارتعاش
کند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه سه نوع است یکی آنکه ماده گرم و سوزنده
که معده را بسوزاند و قوت آن را ضعیف کند تا طعام که بدو رسد نگاه نتواند
داشت و گاه باشد که سوء المزاج گرم بی ماده قوتهای معده را ضعیف
کند لیکن این نادر باشد و بیشترین با ماده باشد دوم ماده سرد بود و
افزاینده که طعام را از معده بلغزاند سیوم ریشها و بثرها بود که از جهت

مماس او کردد رنجور شود و اکرچه اندک باشد خواهد که از خویشتن باز دارد
و دفع کند اما علامت ارتعاش مثبتی ازانکه غالب شود دانست که معده از
طعام رنجور کردد و اکرچه اندک باشد و خواهد که آنرا فرو کذارد و علامت
ضعیف قوت ماسکه دو کونه است یکی آنکه خداوند علت پندارد که اکر
حرکت کند طعامی که خورده است ازوی باز خواهد کشت و قی خواهد
آمد سبب آن یا رطوبتی باشد در فم معده یا ضعیفی جرم معده دوم آنکه
هر طعامی که خورده شود زود از معده با معا فرود آید و علامت آنکه
جرم معده ضعیف بود آنست که تا از طعام ممتلی نشود این حال پدید
نیاید و علامت ماده کرم که معده را بسوزاند و علامت سوء المزاج کرم
بی ماده پیشتر یاد کرده آمد و علامت ارتعاشی و تبره پس ازین یاد کرده آید
انشاء الله تعالی **معالجات** اکر سبب علت ماده کرم بود نخست
آن ماده را برفق از معده بیرون باید آورد و پس ازان رب سیب و آبی
و شراب لیمو بکار داشتن و کشکاب با کاورس فرمایند پختن و اکر
مدت دراز کردد دوغ کاو و تخته آهن تاب کرده باید داد با طباشیر
و کل سرخ و کلنار و قرظ و طراثیث و کهربا چندانکه مقدار ده استیر دوغ

وپنجدرم ازین

و پنجدرم ازین داروها برافکنند و غذا برنج و کاورس پوست کنده و عدس مقشر
و آب غوره و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن دهند و تیهو و کبک و جوجه
مرغ خانکی بریان کرده و با آب غوره و آب انار دانک ترش کرده و ضمادها که
از صندل و طباشیر و کلنار و کل سرخ و برک مورد و کوشت آبی و سیب ساخته
باشند بر نهادن و اکر سوء المزاج کرم بی ماده باشد باستفراغ حاجت نیاید و
علاج هم ازین نوع بود و اکر سبب رطوبتی لغزاننده باشد نخست معده را
پاک باید کرد بقی یا باسهال یا بایارج فیقرا پس کوارش خوزی دادن صفت
کوارش خوزی بکیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بکوبند و بروغن
کاو بریان کنند و ده درم ازین هلیله بریان کرده و نانخواه و سعتر از هر یکی
سه درم حب الرشاد پنجدرم خبث الحدید بسرکه پرورده ده درم همه را
با انکبین بسرشند و همه داروها کوفته باید مکر حب الرشاد را صفت **نسخه دیکر**
بکیرند دانه مویز بریان کرده نیمی حب الآس از تخم پاک کرده یک استار خرنوب
نبطی و کلنار و کندر و کزمازو از هر یکی ده درم نانخواه دوازده درم همه را بکوبند
و با انکبین بسرشند شربتی سه درم تا پنجدرم با شراب مورد و اطریفل کوچک
فرمایند و ضماد از سک و عود خام و کلنار و کل سرخ و قرنفل و مانند آن سازند

وطعام کبک وتذرو ودراج وتیهو وخرگوش وکنجشک ازین جمله آنچه
میسر شود بریان کرده وببوی ابزارها خوش کرده بکار برند **باب
چهارم از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر پیدا
کردن ضعیفی قوت هاضمه** باید دانست که انواع سوء المزاج
ساده وبا ماده وهر طعام که نه باندازه ونه بوقت ونه بترتیب خورند و
هر طعام که وی را کیفیتی بد بود یا ناستوده وهمه تدبیرهای وحرکتهای که نه بوقت
ونه باندازه باشد همه اسباب ناگواریدن است وسوء المزاج سرد اگر ساده
باشد واگر با ماده مضرت آن در هضم قویتر بود از مضرت سوء المزاج گرم و
سوء المزاج خشک وسوء المزاج سرد که در گرمی وتری معتدل باشد در هضم
آن حرکت نکند که سوء المزاج گرم یا سرد کند لیکن سوء المزاج خشک بد
باشد وبذبول ادا کند وسوء المزاج تر باستسقا وقوت هاضمه در قعر معده
بیشترست پس هرگاه که در هضم تقصیر افتد بباید دانست که آفت در قعر
معده است وحال طعام که بهضم نیاید از دو بیرون نباشد یا همچنان بر
حال خویش بماند وناگواریده بیرون آید وتن از وی هیچ بهره نیابد ولاغر
وبی قوتی پیدا گردد یا اندک مایه از حال خود بگردد وتباه شود وتن لختی

غذا بهر باید

غذا باید واگر این تقصیر در هضم دوم وسیوم وچهارم افتد بیماریهای بد تولد
کند چون بهق وبرص وسرطان واستسقا وگر وخارش ونمله وحمره از بهر آنکه
خون که غذا گردد خونی پخته وملایم طبیعت نبود وهرگاه که قوت هاضمه در طعام
اثر نکند نگوارد بد وعلت ادا کند یکی زلق الامعا ودیگر استسقای طبلی اما
باستسقا آن وقت ادا کند که قوت هاضمه در طعام اثری کند اندک بخار آنرا
نگرداند وسبب آن ضعیفی حرارت غریزی بود نه بینی که بامداد که هنوز قوت
آفتاب ضعیف باشد از آبدانها وزمینهای تر بخار برخیزد وهوای تیره شود
ونرم که بتازی آنرا ضباب گویند پدید آید وچون آفتاب قوی گردد آنرا
تحلیل کند وپراگنده واگر سبب تقصیر هضم سوء المزاج با ماده بود علاج آن سهلتر
باشد از علاج سوء المزاج ساده خاصه که محکم گشته بود **علامتها** هر
گاه که طعام هضم نشود از معده دیر بیرون آید وگرانی کند وآروغ بوی آن
طعام دهد وپراگنده باشد تن از طعام بهره نیابد وقوت نگیرد وبیماریهای
بد تولد کند چنانکه یاد کرده آمد **معالجات** نخست تعرف اسباب باید
کرد وبدفع تدارک آن مشغول باید بود وسوء المزاج را بضد آن تدارک
باید کرد چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمد واگر سبب بسیاری طعام بوده است

بباید فرمود تا جایگاه نفس را در هوای معتدل برند و بخسبد و آن روز از
طعام باز ایستند و شکم او را گرم کنند و اطراف او را بمالند و اگر دیگر روز بنشاط
برخیزد و در گرمابه رود و طعام سبکتر و اندکتر خورد و اگر هنوز گرانی طعام
و ناگواریدگی مانده بود سه روز پیوسته همین تدبیر کنند تا معده بحال خویش
باز آید و خفتن بر دست چپ معده را گرم کند از بهر آنکه جگر بروی مشتمل
شود و خفتن بر دست راست معده را زود خالی کند از بهر آنکه شکل معده
چنانست که کیلوس در وی چون تمام شود افشرده آن ازینجانب بجگر
در آید بر گذرهای ماساریقا و آنچه بعلاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر
مزاج سرد باشد اطریفل بزرگ و کوچک است و گوارش عود و سنجر نیاد در
شراب کهن دادن یا ماء العسل و ضمادهای گرم بر نهادن و طعامهای
گرم و تر زود گوار فرمودن و اگر مزاج گرم بود میبه و سکنجبین سفرجلی و
شراب انار ترش باید فرمود صفت اطریفل بزرگ بگیرند هلیله
کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل از هر یکی
جزوی تودری سرخ و زرد و بهمن و لسان العصافیر از هر یکی نیم
جزو همه را بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و بانگبین مصفی بسرشند

صفت نسخه

صفت نسخه دیگر هلیله و بلیله و آمله و تخم کرفس جبلی و شیطرج هندی
و نانخواه و سعتر پارسی از هر یکی یک اوقیه سنبل و حماما و هال و وج از هر یکی
سه درم دارچینی چهار درم پلپل سیاه و سپید و دارمشک و نمک هندی
از هر یکی نیم اوقیه خبث الحدید پرورده سه اوقیه خردل پاک اوقیه و نیم نوشادر
نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و بانگبین بسرشند
و انگبین سه وزن همه داروها می باید صفت اطریفل کوچک بگیرند
هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ثمن مصطکی دو اوقیه و نیم مقل ده استار زعفران
دو اوقیه زوفا خشک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کنند و بانگبین بیامیزند
و داروها را بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و بانگبین بسرشند صفت
گوارش عود بگیرند سنبل و تخم کرفس و انیسون و مصطکی از هر یکی
یکمثقال عود هندی خام سه مثقال جوزبوا و قرنفل و هلیله کابلی از هر یکی
دو مثقال بوماجو سه مثقال فلنجمشک دو مثقال و نیم قصب الذریره و گل از هر
یکی دو مثقال همه را بکیرند و بمیبه بسرشند شربتی سه مثقال صفت ضمادی
نافع بگیرند ذریره یاسمین و ذریره نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن
و پوست ترنج و قشور کندر و قرنفل و سک و جوزبوا و بسباسه و فلنجمشک

درین باب نافع بود بغایت انرا از گوشت جدا کنند و بیاویزند
تا خشک شود و بکوبند و نیم مثقال از وی با اطریفل یا با شراب مورد
یا به میبه بسرشند و بدهند و جرشیب بر معده آویختن بغایت سود دارد
و اگر مقدار نیم درم بسایند و با معجون بسرشند و بدهند منفعت آن
بزرگ باشد و تدبیر سودن آن چنان باشد که آنرا در میان آتش
نهند تا سرخ شود پس بر دارند و در آب سرد افکنند چند بار تا سپیت
ترگردد و سودن و کوفتن آن آسانتر شود صفت شراب مورد
بگیرند مورد دانه سیاه تر یکمن و آنرا در دو من آب بپزند تا مهرا
شود و بدست بمالند و تخم از وی جدا کنند و دیگر باره بپزند با نیم من شکر
طبرزد تا بقوام آید و اگر مورد دانه تر نیابند خشک را نیم کوفته کنند و هم
برانگونه از وی شراب بپزند جزو ششم
از گفتار دهم از کتاب ششم اندر شناختن آماسها و
ریشها و بثرهای معده و معالجات آن و این جزو
شش باب است باب اول اندر پیدا کردن آماس خونی که
در معده پدید آید آماس معده بیشتر خونی بود یا صفرایی و آماس

صلب کمتر بود

صلب کمتر بود ولیکن گاه باشد که آماس خونی و صفرایی بآخر صلب
گردد و آماس بلغمی نیز کمتر افتد و هرگاه که در معده آماس خونی پدید آید
شهوت طعام باطل گردد و تب گرم گیرد و زبان درشت باشد و
سرخ و تب با تاسه بود و غثیان و همه علامتهای خون که معلومست
ظاهر باشد معالجات اگر مانعی نباشد از رگ زدن نخست
رگ باسلیق باید زد و داروی مسهل و داروی قی بهیچ حال نشاید داد
وقتی خطرناکتر بود و بر معده روغن آبی می باید مالید و آب برگ مورد
در آب آبی و سیب و گلاب و صندل با موم روغنی که از روغن گل
و موم صافی کرده باشند در هاون کنند و بمالند تا آمیخته گردد و خرقه
بدان تر میکنند و بر معده می نهند و آبی و سیب بریان کرده و تراشه کدوی
تر و ساق خرفه و برگ آن کوفتن و بر معده نهادن نافع بود و شربت
آب انار ترش و شیرین و رب سیب و رب آبی باشد و طعام باز
باید گرفت و تدبیر لطیف باید فرمود و برکشکاب و آب انار اقتصار
باید کرد و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد و از پس
روز چهارم سه روز پیوسته او را لسان الحمل و آب کشنی و آب عنب الثعلب

وخیربوا وزعفران وقاقله کبار وبادرنجویه وقصب الذریره وسنبل وذریره
وگل استارا است مشک چندان که بوی آن بدید آید همه را بکوبند وبیزند
وباب مرزنگوش وآب برگ مورد بسرشند وبروغن مصطکی ضماد کنند وجالینوس
ضماد کرده است سکنگبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده دروی کرده باشند
همه علتهای معده را که سخت گرم نباشد نافع بود ومقدار آن چنان بود که بر
هر یکمن سکنگبین یک اوقیه زنجبیل بزنند وترتیب سکنگبین چنانکه گفته شد میکنند
باب پنجم از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر
پیدا کردن **ضعیفی قوت دافعه** باید دانست که بسیار باشد
که طعام در معده شده است دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و
علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یافته شود و هر چند طعام
لطیفتر بود قوت هاضمه بروی مستولی تر بود و زودتر از معده بیرون رود
و هر چند غلیظتر بود قوت هاضمه با وی بیشتر باید کوشید و از معده دیرتر
بیرون رود فی الجمله دیری و زودی آن بحسب کیفیت طعام و قوت
معده بود و هرگاه که مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت
یا فزون از بیست و دو ساعت باشد تندرستی نباشد و آفت یا از

جهت قوی

جهت قوی معده باشد یا از جگر وامعا یا از جهت طعامی که خورده شود واز
ترتیب ناستوده اتفاق افتاده باشد علاج قوت دافعه را در بیشتر حالها
بچیزی تریاری باید داد که میل بسردی دارد چون آب میوها وسکنگبین
وپنیرآب وفلوس خیار خبر در آب کشنیز گداخته وآنچه بدان ماند وهلیله پرورده
سخت نافع بود وطعام از زیرشیو وآلوی سیاه وخرما هندی وعانش واسفاناج
بروغن بادام نافع بود باب ششم اندر پیدا کردن **ضعیفی جرم**
معده وتهلهل آن بیماریها که در معده افتد هیچ بدتر از آن نیست
که تشنج لیف او بتخلخل شود یعنی بافت جرم آن سست گردد و علامت
وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده شود در معده گرانی کند واز انواع
سوء المزاج وانواع آماسها هیچ ظاهر نبود غذای نیک وترتیب ستوده
نافع باشد معالجات این چیزهای قابض باید کرد چون شراب
مورد واطریفل بزرگ وکوچک وکوارش عود که پیش از این یاد کرده آمد
وروغن مصطکی مالیدن سود دارد وطعام سخت لطیف واندک ونازک
باید ودراج وتیهو موافقتر بود وپودنه و همه بیماریهای معده وخاصه
این نوع را نافع بود وپوست اندرونین که در سنگدان مرغ خانگی باشد

از هر یکی یک اوقیه و با فلوس خیارشنبر مقدار چهار درم و دانگی
زعفران باید داد و اگر این آبها هر سه حاضر نباشد از آنچه حاضر باشد
سه اوقیه بدهند با خیارشنبر و زعفران چنانکه یاد کرده‌اند و درین
سه روز ضماد از آرد جو و صندل سپید و کدوی تر و آب عنب الثعلب
و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز بگذرد و در روز هشتم تا تمامی
چهارده روز آب عنب الثعلب و آب کشنیز از هر یکی دو جزو و آب
بادیان تر و آب کرفس از هر یکی یک جزو و شربت از همه چهل درم با چهار درم
فلوس خیارشنبر و دو دانگ زعفران و اگر پس هفت روز حرارت
همچنان بر حال خویش باشد نمانده این شربت بی آب بادیان و آب
کرفس دهند و اگر طبع نرم باشد بعوض خیارشنبر اقراص طباشیر باید داد
یا نیم درم یا یک درم قرص گل با رب سیب و آبی باید داد و ضماد از عنب
الثعلب و کشنیز خشک و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بیخ
سوسن و موم صافی و روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از
پس چهارده روز که حرارت ساکن شده باشد در کشکاب بیخ بادیان
و بیخ کرفس می باید پخت از هر یکی سه درم و با روغن بادام باید داد

صفت اقراص

صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر چهل درم گل پنج درم بزر الحماض
بریان کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و گل مختوم
و بلوط از هر یکی پنج درم زرشک پاک کرده هفت درم حب الآس پاک
کرده چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم اقراص کنند هر یکی یک مثقال
صفت اقراص گل بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل
از هر یکی چهار درم شربت پنج درم تا یک درم و در بعضی نسختها نشاسته
بریان کرده آورده‌اند و اگر حرارت ساکن تر باشد اقراص گل بدین
نسخه باید بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل از هر یکی چهار درم
اکلیل الملک و بابونه و فقاح اذخر از هر یکی سه درم مصطکی و کهربا از هر یکی
دو درم همه را بکوبند و بشراب انگوری بسرشند و اقراص کنند و با عنب
الثعلب جوشیده و صافی کرده دهند صفت ضمادی نافع
بگیرند خطمی یک اوقیه و بابونه و بنفشه از هر یکی یک اوقیه و نیم آرد جو و
برگ خطمی از هر یک دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه بیخ سوسن یک
اوقیه و نیم موم پنج استار روغن بنفشه و روغن گل از هر یکی پنج
استار زعفران نیم اوقیه بکوبند چنانکه رسم است و بر خرقه کتان

سطبر طلا کنند بر معده نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند بابونه
دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین رومی یک اوقیه و نیم و سنبل بیخ درم
بیخ سوسن یک اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه بیه بط گداخته یک اوقیه موم زرد
چهار اوقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن از هر یکی پنج اوقیه
و در بعضی از نسختها بعوض اکلیل الملک شبت آورده‌اند و جالینوس میگوید
نزد من اولی آنست که اماس معده را ضماد از صبر و مصطکی و موم روغن
ناردین سازند بدین صفت بگیرند صبر و مصطکی از هر یکی یکمثقال موم
هشت مثقال روغن ناردین یک اوقیه زفت رومی یک اوقیه زفت
و موم را در انای مضاعف بگدازند و چون سرد شود صبر و مصطکی بر
افکنند و بمالند تا چون مرهم شود و گاه بود که حاجت آید که صبر و مصطکی
از هر یکی یکمثقال و نیم کنند و اگر قوت چنان ضعیف باشد که شربت و طعام
در معده قرار نمیگیرد یک مثقال رب غوره درین ضماد زیادت کنند و گاهی
عصاره افسنتین زیادت کنند و هر گاه که داروها چهار مثقال باشد دو
اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن صفت روغنی که درین ضماد
بکار آید بگیرند روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم اوقیه مصطکی

وقسط و سعد

و قسط و سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یکی سه درم همه را بکوبند و
بروغن بیامیزند و در آفتاب نهند یک هفته پس بدست بمالند و بفشارند
و ثفل از وی جدا کنند و این ثفل نیز ضمادی سودمند بود و طعام ماش
مقشر و برگ چغندر و لبلاب و اسفناج و سلمه و کدو باشد بروغن بادام
و اگر قوت ضعیف باشد زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت دهند و اگر تب آهسته
باشد جوزهٔ مرغ خانگی بماش و چغندر و غیر آن پخته روا باشد لیکن
تا بیست روز از بیماری بگذرد و تب آهسته نشود جوزه نشاید داد و سر
گاه که ماده رقیق تحلیل پذیرد و غلیظ بماند و ضمادهای تحلیل کننده که
در علاج اماس بلغمی یاد کرده آید بکار باید داشت و هر گاه که اماس پخته شد خواهد
و ریم خواهد کرد و نخواهد گشاد نخست درد زیادت شود و تب تیز
گردد و هر گاه که پخته شد تب و درد آهسته‌تر شود و اگر اماس بر حال
خویش بماند یاری باید داد تا گشاده گردد و طریق یاری دادن و
گشادن آن آنست که شیر تازه و آب گرم میدهند و دست بر معده
میمالند و میجنبانند و اگر گشاده نشود ماء العسل گرم دهند و انجیر خشک
و مویز ثفل فرمایند و اگر دیرتر گشاید مقداری خردل کوفته بدهند صفت

شرابتی بزاننده وگشاینده بگیرند شراب انجیر ده اوقیه لعاب
تخم کتان ولعاب حلبه از هر یکی ده درم گرم کنند ودو دانگ زعفران
ودانگی ونیم صبر در وی گدازند وبدهند واگر تب آهسته شود وترسند
که معاودت کند خمیر تنها در آب گرم گداخته بدهند با خیار چنبر صفت
داروی دیگر بزاننده بگیرند تخم مرو تخم کتان وتخم خطمی راست راست
وبکوبند وبامداد وشبانگاه یا چهار اوقیه شیر خر یا شیر زر بدهند وهرگاه
که گشاده شود نشان وی آنست که بیمار را بلرزاند ولماس فرو
نشینند واگر چیزی ترش وشور خورده معده او بسوزد ودرد خیزد
واندر ثقل خون وریم پدید آید ودرد در میان دو کتف باشد تا
زیر ناف یا در فم معده علاج وی آنست که اگر حرارت غالب باشد جلاب
دهند واگر حرارت غالب نبود ماء العسل دهند تا معده را بشوید وپاک
کند واز پس ماء العسل داروی رویاننده دهند بدین صفت بگیرند
کندر ودم الاخوین از هر یکی پنج درم گل سرخ وگلنار وکهربا از هر یکی
دو درم گل ارمنی سه درم همه را بکوبند وبه بیزند وبا رب سیب ورب
آبی بدهند صفت داروی دیگر بگیرند خشخاش دو درم صمغ

عربی وکثیرا

عربی وکثیرا از هر یکی یک درم گل سرخ وگلنار وحب الآس وعصاره لحیة التیس
واقاقیا وزعفران وکهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند وبآب سماق بسرشند
واقراص کنند وبه سایه خشک کنند شربت یک مثقال با آب سرد با لعاب
اسبغول گاه گاه میدهند نافع بود باب دوم از جزو ششم از
گفتار دهم از کتاب ششم اندر یاد کردن آماس صفرایی
که در معده پدید آید علامت آماس صفرایی آنست که رنگ روی
ورنگ زبان بزردی گراید ودهان تلخ باشد وتب سخت سوزان باشد
تشنگی غالب معالجات علاج این علاج آماس خونی نزدیک
است مگر آنکه این علاج در تدبیرهای تری آرنده وسرد کننده تر از آن باید
وآنچنان اید که کشکاب سرطانی دهند با آب انار ترش وشیرین آمیخته
اما کشکاب سرطانی آنرا گویند که سرطان در وی پخته باشند وآب کدو با
آب انار آمیخته وآب خیار وآب تخم خرفه ویکدرم مغز تخم خیار کوفته با
آب کشنی واندکی شکر این همه موافق بود وضمادها که از تراشه کدو وخطمی
وآرد جو وطحلب سازند سخت نیک بود واز پس چهارده روز تدبیرها که در
باب گذشته یاد کرده آمد باید کرد صفت قرصی که درین باب نافع

بود بگیرند گل شش درم سنبل و زعفران از هر یکی دو درم بیخ سوسن و مغز
تخم خیار و ترنگبین از هر یکی سه درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی یکدرم بکوبند
چنانکه رسمست در آب سرد بسرشند و اقراص کنند شربتی یک قرص و
بعضی از آن حبها کنند برسم حب السعال و در دهان میدارند باب
سیوم از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم در تدبیر
کردن آماس بلغمی که در معده پدید آید علامت آماس بلغمی
در معده آنست که آرزوی آب هیچ نباشد و آب دهان بسیار بود و تب
آهسته بود و آماس نرم باشد و تشنگی هیچ نباشد معالجات
علاج این بخلاف علاج صفرایی و خونی بود و از اول که آماس پدید آید
هر بامداد آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه با دو درم مغز
روغن بادام شیرین دادن و از پس هفت روز مطبوخ اکلیل الملک
با روغن بیدانجیر و روغن بادام دادن صفت مطبوخ اکلیل الملک
بگیرند اکلیل الملک و روغن بادام از هر یکی ده درم هر دو در چهار رطل
آب برطل بغدادی بپزند تا به یک رطل باز آید و هر بامداد چهار اوقیه
با ده درم روغن بیدانجیر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند صفت

مطبوخی

مطبوخی دیگر بگیرند روغن بادام ده درم انیسون سه درم فقاح
اذخر و مصطکی و تخم کرفس از هر یکی دو درم پرسیاوشان پنج درم همه را
بپزند چنانکه یاد کرده آمد و بپالایند و هر بامداد چهل درم با سه درم روغن
بادام شیرین و دو درم روغن بیدانجیر بدهند و شراب زوفا که اکلیل الملک
در وی پخته باشند نافع بود هم با روغن بیدانجیر و هم با روغن بادام صفت
ضمادی آزموده بگیرند جعده و اکلیل الملک و خرما و بابونه و شبت
از هر یکی ده درم افسنتین و سنبل از هر یکی هفت درم صبر هشت درم مصطکی
ده درم کندر شش درم بیخ خطمی پانزده درم اشق و جاوشیر و مقل
و میعه تر از هر یکی ده درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی دو اوقیه موم زرد
نیم رطل بغدادی مقل و اشق و جاوشیر با یک اوقیه و نیم زعفران سوده
اندر شراب حل کنند و داروهای دیگر بکوبند و بپزند و موم و پیه اندر
روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند و بکار دارند و در بعضی نسخها
همی آید که اگر بیست درم کثیرا کوفته و بیخته با این داروها یار کنند روا
بود صفت ضمادی نافع بگیرند خاکستر چوب رز و سعد و اذخر و سنبل
بکوبند و آبسرکه بسرشند و بروغن نادرین و روغن سنبل بر معده ضماد میکنند و طعام

بابونه و لبلاب و کرنب و برگ چغندر بروغن و بروغن بادام پخته
دهند و بجای آب ماء العسل دهند باب چهارم از جزو ششم
از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس صلب که در
معده پدید آید آماس صلب در ابتدا کم افتد و بیشتر آماسهای صلب بود
که باخر گرم شود و آماس بلغمی نیز نادر بود که صلب گردد علامتها
وی آنست که مجاری دار گرفته باشد و حرارت تب آهسته گشته و معده
سخت بود و گرانی کند و تن لاغر شود و اندیشهای بد و وسواس
پدید آید معالجات پیوسته شیر دادن صواب بود و خیارچنبر
در ماء الاصول حل کرده و روغن بید انجیر بر چکانیده سودمند بود و اگر ماء
الاصول قویتر باید فقاح اذخر و مصطکی و پرسیاوشان در وی زیادت
کنند و اگر با روغن بید انجیر دو درم روغن سوسن دو درم و روغن بادام
بدین ماء الاصول چکانند صواب بود و اگر این روغنها با ماء الاصول دهند
روا بود و اقراص سنبل دادن نافع بود صفت اقراص سنبل
بگیرند فقاح اذخر و سلیخه و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یکی
سه درم زعفران و انیسون و قسط و مرو بلیل از هر یکی دو درم اقراص
کنند هر یک

کنند هر یک یکمثقال شربت یک قرص با میپخته دهند صفت ضمادی
که در علاج آماس صلب و علاج دبیله سودمند بود بگیرند اکلیل الملک
و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین از هر یکی یکجزو و اشق و مقل
از هر یکی چهار جزو و انجیر خشک بیست عدد انجیر را در شراب شیرین
بپزند پس انگبین بسایند و صمغها را درین شراب حل کنند و داروهای کوفته
و انجیر سوده با انگبین همه را با هم بسرشند و بر آماس منهند صفت ضمادی
دیگر بگیرند تخم کرنب و مغز بادام تلخ و اشق و مقل و میعه و مرو سنبل و مصطکی
و سعد و اذخر راستا راست صمغها را بشراب حل کنند و داروها خشک
بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند مقل ده درم اشق پنجدرم
حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل و مصطکی از هر یکی پنجدرم
موم سه درم روغن ناردین پانزده درم صمغها را بشراب حل و داروها
بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند بنفشه خشک ده درم گل
سرخ پنجدرم سنبل سه درم قصب الذریره و سعد و اذخر از هر یکی دو درم
مصطکی سه درم آرد حلبه بیست درم گل بابونه و خطمی سپید و آرد جو از هر
یکی ده درم همه را بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین

جرب کنند و این ضماد بر نهند و هر وقت که طعام خواهد خورد پیش از
چهار ساعت ضماد بر دارد و چون طعام خورده شود باشد بعد از آن بچهار
ساعت بر نهند و طعام او از آن نوع باید که در باب گذشته یاد کرده
آمد و بجای آب هر وقت جلاب میخورد با ماء العسل یا شیر تشتر و آنچه
میسر باشد ما بیتم از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب

ششم اندر پیدا کردن دبیله که بر معده پدید آید

هرگاه که آماس
بدان ادا کند که تن لاغر گردد و چشمها دور اندر افتد و اسهال و
قی پدید آید و تب ساکن گردد و بول اندک آید و معده سخت گردد چنانکه
اگر انگشت بروی نهند هیچ فرو ننشیند باید دانست که آماس دبیله
گشت و هرگاه که با این حال معده درد خیزد و اطراف سرد شود علامتی
بد بود **معالجات** هرگاه که علامتها آماس گرم پدید آید زودی
فصد باید کرد و شربتها و طلاها که یاد کرده آمد بکار داشتن و ماده را باز
گردانیدن و کم کردن تا دبیله نگردد و هرگاه که دبیله گشت چاره نباشد
از آنکه بزانند تا بگشاید و پاک شود و طریق بزانیدن وی آنست که هر ساعت
شیر تازه گرم کرده و آب گرم میدهند و نگاه میکنند تا آماس هیچ نرمتر میشود

و انگشت دروی می نشیند و اگر نرم میشود طبیخ حلبه و خسک با روغن
بادام تلخ و روغن بید انجیر می باید داد صفت **ضمادی** دیگر بگیرند
طلخشقوق خشک درمی و نیم مرو حلبه از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بیزند
و با سه اوقیه تسیر خرما تسیر تازه گرم کرده بنهند بغایت نافع بود صفت
داروی آزموده بگیرند طلخشقوق خشک یک اوقیه حلبه دو اوقیه تخم مرو
چهار اوقیه و بکوبند و بیزند و بروغن کنجید چرب کنند و بشیر تازه بسرشند و
گرم کرده بر آماس نهند و در آب گرم که گرمی آن تن را خوش دارد می نشیند
و انجیر خشک و بابونه و حلبه و مقداری افسنتین رومی بپزند تا چون عصیده
شود و بر آماس نهند و انجیر و بابونه و حلبه پزانده و نرم کننده است و افسنتین
قابض است و قوت دهنده و صواب آنست که داروی معده چی داروهای
قوت دهنده نباشد و چون آماس نرم شد و اثر پختگی پدید آمد بباید دانست
و بباید فرمود تا بستری نرم بغایت نرم بکفکنند و بیمار را فرمایند تا بران
خسبد تا معده بر بستر نهاده باشد تا فسرده شود و بگشاید و نشان گشادن
آنست که اندر آماس خونی یاد کرده آمد و تدبیر داروهای آن هم در آن باب
گفته شد و هرگاه که قی بخون و ریم بر آید نشان نومیدی قویتر بود و از نشان

امیدواری و صبر باب کشنی و ایارج فیقرا اندران وقت دادن صواب
بود تا معده را بشوید و رم را باسهال بیرون آرد و اگر بدین علاجها
گشاده نشود علاجها که در باب اماس صلب یاد کرده امد بیش باید گرفت
و طعام در اول علت زرده خایهٔ مرغ نیم برشت باید با سبوس آب یا
حسو از نشاسته و کشک جو در آخر شوربای مرغ شبت و حلوا در روی
بخته باب ششم از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب
ششم اندر یاد کردن ریشی و بثره که در معده پدید آید
و معالجات آن درین یاد کرده اید ریشی و بثره که در
معده پدید اید سبب آن خلطی تیز و سوزاننده باشد یا از خلطهای مفرط
یا از معده تولد کند یا از خوردنیهای گرم و تیز و یا از نزله گرم و تیز افتد
که از سر فرود آید یا از عضوی دیگر بمعده اید علامتها ریش معده
چهار نوعست یکی انکه آروغ و بوی دهان ناخوش گردد دوم انکه کام
و زبان خشک میگردد سیوم انکه قی بسیار افتد چهارم انکه در قی پوستها
که از سر ریش برخیزد پدید اید و گاه باشد که این ریشها بر مری بود
و گاه باشد که بر فم معده بود و گاه باشد که در قعر معده بود و گاه باشد

که بروها بود اما انچه بر مری بود درد آن بوقت گذشتن طعام اندر حلق
و پس گردن و میان دو کتف پدید آید خاصه اگر طعامی تر بود یا طعامی
قوی تر دارد و اگر بر فم معده بود بوقت گذشتن طعام درد نکند لیکن چون
بمعده درآید درد آن در زیر مغاک سینه پدید آید و باشد که نفس صغیر
گردد و اطراف سرد شود و غشی افتد ریشی در قی پدید آید و اگر در قعر معده
باشد و یا طعام در معده جا نگیرد درد نخیزد و این درد فروتر از مغاک سینه
بود تا نزدیکی ناف و بدان صعبی نباشد که در فم معده بود و پوست
ریشی اندر براز پدید اید و اگر در امعا باشد تا طعام از معده بیرون نشود
درد نخیزد و جایگاه درد در حوالی ناف باشد و پوست ریشی در براز پدید
آید و این پوست باریکتر بود و هرگاه که این امتحان خواهند کرد بیمار را چیزی
دهند که در وی سرکه و خردل باشد معالجات از آنکه بثره تا او
ریشی اندر معده پدید آید نخست فصد باید کرد خاصه اگر علامتهای غلبهٔ خون
ظاهر شود و دوغ ترش از گاو سیاه گرفته باشند مقدار ده استیر با یکدرم
طباشیر و یکدرم گل سرخ و یکدرم بزر الحماض سودمند بود صفت قرصی
سودمند بگیرند طباشیر گل و ده استیر و آب سماق ده استیر و آب غوره ده استیر

وهر سه با هم بیامیزند و سنگ تاب کنند تا آب برود و آن شیر را با آب انار ترش میدهند و انرا که ریشی کهن شده باشد و خورده میشود نخست معده را بباید شست بجلاب و ماء العسل و نباید گذاشت که قی افتد از بهر آنکه قی معده را برنجاند و مضرت آن بزرگتر از منفعت شود و اگر کهن تر شده باشد و گوشت مرده بدید آمد ایارج فیقرا انرا پاک کند چون پاک شده باشد دوغ ترش و رب انار ترش یا رب آبی و کشکاب با آب انار ترش می باید داد و انرا که صفرا غالب شود و متشکستن رنجه دارد ناشتاه آب سرد بسیار دهند و بران قی فرمایند و اگر ناشتا قی نتواند کرد کشکاب دهند با آب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار دهند تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ میدهند و اگر باستفراغی حاجت آید استفراغ بخیار چنبر باید کرد و آب کشنی و اگر اسهال بدید آید اقراص طباشیر باید داد یا رب میوهای قابض یا با کشکابی از پست جو نخته باشد و اگر خورده شده باشد و بعلاجهایی که در باب خون بر آمدن از گلو یاد کرده آمد مشغول باید شد و بر معده ضمادها از طحلب و از تراشه کدوی تر و خطمی و سماق و مازو و

کلنار و رامک

کلنار و رامک و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر می باید داد و فلونیا و شراب افسنتین انواع رشتها و تبرها را سود دارد و اقراص کهربا را نیز سود دارد خاصه اگر خون از گلو بر می آید و طعام گوشت گاو و بطون گوساله و بطون بز بسرکه و جراده مصوص با آب غوره و سماق و آب انار ترش و آب ریواج و آب لیمو و آب ترشی ترنج فرمایند فی الجمله درین باب بحسب مشاهده تصرف باید کرد تمت السلام م م

[illegible]

معالجات که از افواه استماع شده

[illegible] بر خیار طلا کنند سود دارد علاج جوشش [illegible] ازتل قربا باشد سیماب

مقتول [illegible] خمیر کنند و بخورد خروس دهند و انخروس را بپزند و بخورد خداوند علت دهند چند روز [illegible] علاج کنند [illegible] نافع است

علاج [illegible] خایه [illegible] سورنج کوفته [illegible] [illegible] عدس [illegible] سه [illegible] [illegible] [illegible] گاو دوازده صبر مکوب [illegible] [illegible] در کود الا آتش کنند و مدوا را ببندند هر روز سه نوبت صبح و [illegible] عصر

و این کتاب مال محمد [illegible]

[illegible] که بسبب کثرت [illegible] بهم رسد [illegible] حلاجی کرده بر مقعد باشند و در بیان [illegible] و با جلدو بخورند

علاج [illegible] نخود را در آب بزنند تا چهار شود آب آنرا بخورند طبع رم [illegible] کند

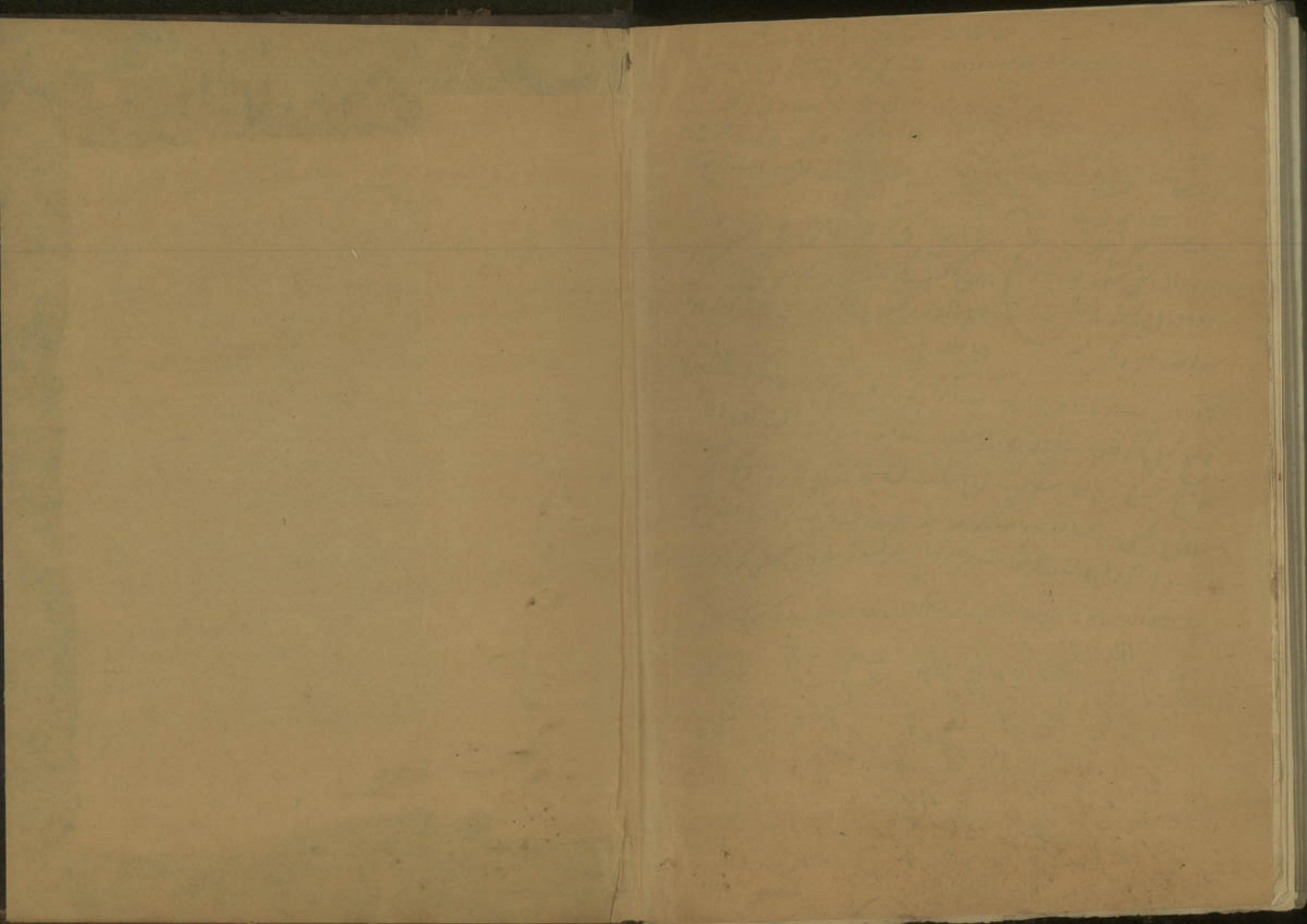
قولنج کتیل [illegible] [illegible] [illegible] بگلاب [illegible] و [illegible] مانند نفع دارد

علاج [illegible] زبان [illegible] را با نبات [illegible] قدری بخورد دیگر اگر [illegible] را آب [illegible] با آب لیمو [illegible] هر روز [illegible] زبان مالند نافع است

و از میوه‌های تر و لبنیات و حموضات و سبزیها پرهیز کنند علاج درد گوش [illegible] بگیرند [illegible] [illegible] آب [illegible] تازه انداخته باشد [illegible] آب آن در پیاله صاف شود از آن آب در گوش بچکانند نافع است

هو

[illegible]



ان ينتهي اليها فيكون سطح المعدل يمر بتلك الدائرة
ويمر بمنطقة البروج بشرط ان لا يقع بينهما و
بين راس الخط منطقة البروج على النقطة التي
انتهى اليها ذلك الخط مكان الكوكب المحسن
من الطول فواحد في فلك البروج وطول
للكواكب و عرض المكان الكوكب القول بالمر
السطحين اي موضع الخط وسطح المعدل
فيكون حركة الكواكب حركة النقطة التي هي
مكانه على فلك البروج وهو المعين حركة الكوكب
في الطول الموضوعة بها وسيكشف لك
ان جميع الحركة من الحركة المتنوعة لا الوسطة
او الحركة والدوائر الموازية لها الى الدائرة
البروج تسمى مدارات العرض اذ ذكرنا الكواكب اذا
كان عليها يكون الكوكب ذا عرض وتسمى
المدارات الموازية لها التي